جامع مفیدی

تألیف
محمد مفید مستوفی بافقی

جلد سوم (بخش اول)
مشتمل بر پنج مقاله و یک خاتمه

به کوشش
ایرج افشار

انتشارات اساطیر

جامع مفیدی

تألیف

محمّد مفید مستوفی بافقی

جلد سوّم (بخش اوّل)

مشتمل بر پنج مقاله و یک خاتمه

به کوشش

ایرج افشار

انتشارات اساطیر

۴۵۹

مستوفی بافقی، محمد مفید بن محمود، قرن ۱۱ ق
جامع مفیدی / تالیف محمد مفید مستوفی بافقی؛ به کوشش ایرج افشار. -- تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.
۳ ج . (انتشارات اساطیر ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰)

ISBN 964-331-455-3 (دوره)
ISBN 964-331-246-1 (ج. ۱)
ISBN 964-331-268-2 (ج. ۳. ق. ۱)
ISBN 964-331-269-0 (ج. ۳. ق. ۲)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱ و ۲. مشتمل بر هفت مقاله در تاریخ یزد تا آخر عهد تیموریان. ـ ج. ۳. ق. ۱. (مشتمل بر پنج مقاله و یک خاتمه). ـ ج. ۳. ق. ۲. (مشتمل بر سه مقاله و یک خاتمه).
۱. ایران -- جغرافیای تاریخی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴. الف. افشار، ایرج، ۱۳۰۴ ـ . ب. عنوان.
۲ ج ۴۵ م / ۲۱ DSR   ۹۵۵/۰۰۴۲
کتابخانه ملی ایران   ۸۴-۲۰۴۴۵م

انتشارات اساطیر

جامع مفیدی (جلد سوم بخش اول)
تألیف محمد مفید مستوفی بافقی
به کوشش ایرج افشار
چاپ اول: ۱۳۸۵
لیتوگرافی: طیف‌نگار
چاپ: دیبا
تیراژ: ۱۲۰۰ نسخه
شابک: ۲-۲۶۸-۳۳۱-۹۶۴

نشانی: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۸۳۰۰۱۴۸، ۸۸۸۲۱۴۷۳ نمابر: ۸۸۳۰۱۹۸۵

انتشارات کتابفروشی اسدی ، شمارهٔ ۲

جامع مفیدی

تألیف محمد مفید مستوفی بافقی

جلد سوم

(مشتمل بر پنج مقاله و یک خاتمه)

بکوشش

ایرج افشار

تهران - ۱۳۴۰

يك هزار نسخه از كتاب جامع مفيدى درچاپخانهٔ رنگين بطبع رسيد .

به

استادبدیع الزمان فروزانفر

اهدا میشود

ده مصحح مرهون محبت و توجه ایشان است

دیباچه

درتاریخ شهریزد سه‌تألیف معتبرداریم. ازآن میان‌دو کتاب **تاریخ یزد** تألیف جعفری[1] و **تاریخ جدید یزد** تألیف احمد کاتب[2] که هردو ازآثار قرن نهم هجری است طبع شده است . سومین کتابی است بنام **جامع‌مفیدی** تألیف محمد مفیدبن نجم‌الدین‌محمود بافقی معروف به محمدمفید مستوفی‌ازتألیفات قرن یازدهم هجری که مرحوم محمد قزوینی آنرا یکی ازبیست کتاب مهمی می‌دانست و طبعش را به وزارت فرهنگ توصیه و تأکید فرموده بود. وهمین کتاب حاضرست.

متأسفانه ازاین کتاب که دراساس درسه‌مجلد بوده‌است فقط مجلد سوم‌بصورت کامل وجود دارد که اینك به سرمایهٔ آقای محمد حسین اسدی مدیر و صاحب کتابفروشی اسدی بطبع می‌رسد.

ازسال ۱۳۲٤ شمسی که به جمع‌آوری اطلاعات و مدارك و منابع در احوال رجال تاریخ وادب یزد وحوادث تاریخی آن شهرمشغول شدم با جامع مفیدی آشنایی یافتم وازهمان هنگام آرزومیکردم که توفیق طبع کتاب‌را بیابم. بیش ازده سال‌ازاین اندیشه گذشت تا اینکه تصحیح و طبع تاریخ یزد تألیف جعفری را آغاز کردم. در تصحیح مشکلات آن کتاب و تکمیل مواد تعلیقات آن ناچار ازمراجعه به جامع ـ مفیدی شدم وبرمطالب‌مفید کتاب واهمیت مخصوص آن وقوف بیشتر ودقیق‌تریافتم وامید طبع آن را مجدداً در دل می‌پختم.

ازقضای روزگار، مدتی دراز از انتشار تاریخ یزد نمی‌گذشت که‌آقای محمد حسین اسدی مژده آورد که آقای **سیدعلی‌رضاآصف‌پوروزیری** ازاخیار شهریزد ومقیم‌حیدرآباد هندوستان عکس نسخهٔ خط مؤلف جامع مفیدی را از لندن بمنظور

۱ـ تاریخ‌یزد، تألیف جعفربن محمد جعفری، بکوشش‌ایرج‌افشار، بنگاه ترجمهٔ نشرکتاب، تهران ۱۳۳۸ ش .

۲ـ تاریخ جدید یزد، تألیف احمد بن حسین‌بن‌الکاتب، ادارهٔ فرهنگ یزد ، یزد۱۳۱۷ش.

طبع تهیه کرده و چون وسائل چاپ آن در هندوستان برای وی میسر نیامده عکس را به طهران آورده است و در اختیار ما می گذارد تا بچاپ برسانیم. پیشنهاد آقای آصف پور و تعهد آقای اسدی از لحاظ مخارج طبع آن مرا بر تصحیح و نشر کتاب که آرزوی دیرین بود مایل وراغب کرد.

نسخه‌ای که از لندن آقای آصف پور عکس گرفته به شرحی که بعداً در تفصیل مربوط به نسخه‌های جامع مفیدی خواهیم دید به‌خط مؤلف است. اما چون درمواردی کلمات ناخوانا وریخته بود از آقای **سیدعلی‌محمدوزیری** خطیب وروحانی والامقام یزد ومحیی مسجد جامع عنیق آن شهر درخواستم که نسخهٔ اهدائی خود به کتابخانهٔ مسجد جامع را استثناءً بعلت امرخیری که درپیش بود دراختیارم بگذارند. ایشان که خیر محض را وجههٔ همت و روش دوران حیات خود قرار داده‌اند محض خیرو بلحاظ صلاح وسابقهٔ لطف نسخهٔ مذکوررا فرستادند ومرا دراین امرمدد کارشدند.

مطالب گفتنی دربارهٔ نسخه‌های این کتاب و شرح احوال مؤلف و چگونگی طبع کتاب درموارد اختلاف نسخه‌بدلها وتاریخ تألیف‌ودیگر نکات را درمقدمه خواهم گفت. سزاست که این سطوررا به تشکرازبزرگواری و گشاده دستی آقای آصف پور و دانش دوستی و مهربانی آقای سید علی محمد وزیری بپایان آورم. همچنین باید از لطف آقای **محمدحسین‌اسدی** که طبع کتاب را با سرمایهٔ خود تعهد کردنداظهار امتنان کنم و توجه ایشان‌راسپاس بگزارم. معاضدت علمی و همکاری‌دوستانهٔ آقایان **محمدتقی‌دانش‌پژوه** و **دکترعباس‌زریاب‌خویی** مایهٔ امتنان قلبی است.

ناگفته نگذرم که در طبع این کتاب دو عالم جلیل دوران آقایان **سید حسن تقی‌زاده** و **بدیع‌الزمان‌فروزانفر** مؤید و مشوق راستین بوده‌اند و الطاف کریمانهٔ ایشان درحمایت ورعایت نگارنده موجب پیشرفت و گرم شدن اودر کاربوده است.

ذکر خیر جنابان **دکترمحمودمهران** و **دکترعیسی صدیق** وزیران سابق فرهنگ راوظیفهٔ حق‌شناسی و حسن ختام این دیباچه قرارمیدهم.

تهران — ۲۹ شهریور ۱۳۴۰		**ایرج افشار**

مقدمه

مؤلف

شرح احوال نویسندهٔ کتاب بقلم خود مؤلف با شیوهٔ سخن پردازیهای شاعرانه و عبارت سازیهای مرسوم عهد صفوی بطور مبسوط در صفحات ۷۴۲-۸۱۶ (مقالهٔ پنجم) همین کتاب مندرج است و خوشبختانه خود تاریخ حیاتش را بجای گذاشته است. درینجا برای اطلاع بر سوانح ایام زندگانی وی خلاصهٔ مطلب نقل میشود.

مؤلف از مردم بافق (میان یزد و کرمان) است. جدش موسوم به حبیب الله بود و پدرش نجم الدین محمود بافقی نام داشت (ص۸۶۶). محمدمفید باتوسلات و تشبثات مدت چهار سال در امور دیوانی صاحب مقام شد. بدین صورت که در ۱۰۷۷ بسمت مستوفی اوقاف یزد و در ۱۰۷۹ به نظارت اوقاف آنجا برگزیده شد. در ۱۰۸۱ دست از نظارت اوقاف کشید و باصفهان رفت و ازطریق فارس بسوی بصره آمد و پس از زیارت عتبات با کشتی از بصره در سال ۱۰۸۲ سفر هندوستان اختیار کرد. در شهر بصره به تألیف جامع مفیدی آغاز کرد.

نخستین شهر هندوستان که مقر اقامت او قرار گرفت بندرسورت بود. بعداً به دهلی رفت و سپس خودرا به حیدرآباد کشانید. سفری به برهانپور رفت (در ۱۰۸۴) و مجدداً به دهلی بازگشت (۱۰۸۶). درصفر ۱۰۸۸ دراوجان بود و خدمت شاهزاده محمد اکبر را دریافت و لقب «خان سامانی» بدو عطا شد. سال بعد بحضور شاهزادهٔ مولتان رسید. درهمین شهر بود که درجمادی‌الاولی ۱۰۹۰ پس از هشت سال که دائماً درسفر بود تألیف کتاب جامع مفیدی را بپایان آورد. بنابرمسطورات «مختصر مفید» که بعدازین آنرا خواهیم شناخت مؤلف در سال ۱۰۹۱ درلاهور بوده و تالیف کتاب مختصر مفید را در آن شهر باتمام رسانیده است.

تاریخ وفات وی معلوم نیست. مسلم است تا ۱۰۹۱ که سال اتمام تألیف مختصر مفید است درحیات بوده است. ایوانف درفهرست نسخ خطی انجمن آسیائی بنگال سال وفات اورا ۱۰۸۵ یا ۱۰۹۱ می نویسد و بدون تردید وجه اول غلط است.

تألیفات

۱- **جامع مفیدی** مهمترین اثر محمد مستوفی است که مؤلف آنرا درسه مجلد تألیف کرده است. جلد اول به تاریخ یزد ازعهد اسکندرالی امیر تیمور گورکان و جلد دوم به تاریخ پس از آن تا دوران شاه سلیمان که مؤلف معاصر او بوده است، اختصاص دارد. جلدسوم که اینک انتشارمی یابد و با اهمیت تراز دومجلد دیگر است اختصاص به شرح احوال رجال (اعم ازدیوانیان و مستوفیان و کلانتران و

شاعران وهنرمندان وقاضیان وفقیهان و دیگراصناف) ووصف نواحی یزد ازلحاظ تاریخی وجغرافیائی وابنیه و آثار داخل شهر دارد. چنانکه پیش از این اشاره شداین کتاب میان سالهای ۱۰۸۲- ۱۰۹۰ تألیف شده است .

دربارهٔ نسخ این کتاب و اینکه کدام یك اجزاء آن موجود است پس از این سخن خواهیم گفت .

۲- مختصرمفید : کتابی است در جغرافیا باالحاق بعضی مطالب تاریخی که بیشتر بتاریخ ائمه و پادشاهان صفوی ارتباط دارد . مؤلف تألیف این کتاب را در ۱۰۸۷ در دکن(هندوستان) شروع میکند و درسال ۱۰۹۱ درلاهور بپایان میرساند .

وصف شهرهای هر ناحیت ومملکت دراین کتاب بترتیب الفبایی تنظیم شده است و ترتیب آن طبق نسخهٔ موجود در موزهٔ بریتانی بدین شرح است :

عراقین ، عراق عرب ، عراق عجم ، آذربایجان ، اران ومغان ، ارمنیه ، مفازهٔ بین کرمان وقهستان ، ناحیهٔ پهلوی ، چخورسعد، خراسان، خوزستان ، دیاربکرودیارربیعه، سیستان ، زابلستان ونیمروز ، شیروان ، طبرستان ، دماوند ، خوار، رستمدار،مازندران، فارس ، کرمان ،گیلانات ،کردستان ،گرجستان ،کچ ومکران ، داغستان ، دریای عمان و جزایر آن . (ازکتاب«تألیفات فارسی»تألیف استوری اقتباس شد)

مؤلف در تألیف این کتاب کتابهای نزهة القلوب وعجایب البلدان ومعجم البلدان و صورالاقالیم وعین الحیاة وحبیب السیر وهفت اقلیم را دردست داشته است .

قسمتی از مختصر مفید مربوط به شهرهاو بنادرجنوبی را ژان اوبن Jean Aubin فرانسوی بعنوان *Quelques Notices du Mukhtasar-i Mufîd* درجلد ششم فرهنگ ایران زمین (ص ١٦٤-١٧٧) بامقدمه‌ای بطبع رسانیده است .

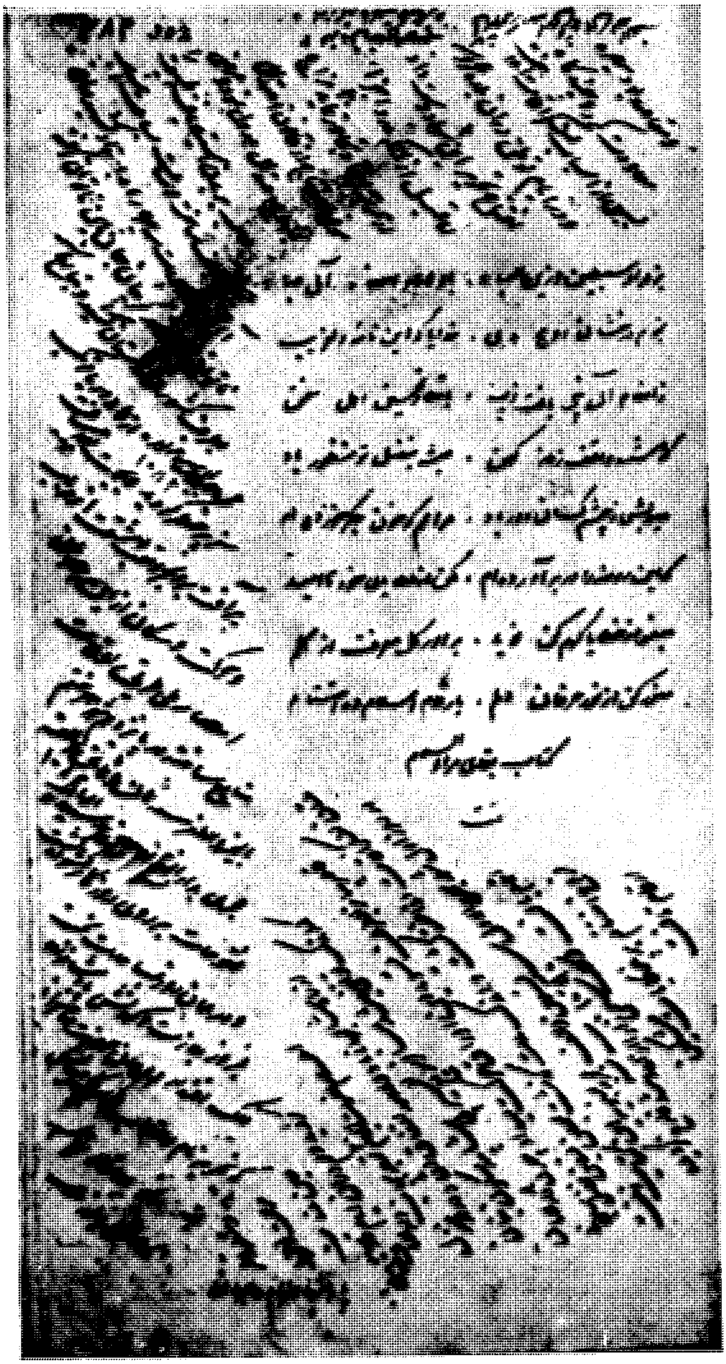
ازمختصر مفید یك نسخه میشناسیم وآن متعلق بموزهٔ بریتانی و قسمتی ازآن بخط خودمؤلف است و اساساً کتابت نسخه حدود سال (۱۰۹۱) یعنی زمان تألیف آنست . (جلد اول فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تألیف ریو، جلد اول ص٤٢٧ب ـ ٤٢٨ الف، شمارهٔ (Add . 10,583

۳ـ مجالس الملوك : متضمن بر جداول سلاطین ایران تا سال ۱۰٤۹ که در ۱۰۵۲ درعهدشاه عباس دوم تألیف شد و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است (فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ، تألیف بلوشه ، جلداول شمارهٔ ۳۹٤).

۴ ـ دیوان : ولادیمیر ایوانف در فهرست نسخ خطی فارسی انجمن آسیایی بنگال(جلداول ص ۳۵۷شمارهٔ Nb/130 وجلد دوم ص ۲۰۰شمارهٔ II/508) دو نسخهٔ ازدیوان مفیدمعرفی میکند . نسخهٔ شمارهٔ Nb/130 ناقص و مورخ ۱۰۸۹ است . امانسخهٔ II/508 بنا به تحقیق مستشرق اتحادجماهیرشوروی ا.م.میرزایف ازآن شاعردیگری همنام



عکس دوصفحه از اواسط نسخهٔ موزهٔ بریتانی بخط مؤلف



عکس صفحهٔ آخر نسخهٔ موزهٔ بریتانی بخط مؤلف

وهمعصر محمدمفیدیزدی وموسوم به محمد بلخی است. که در تذکرهٔ نصرآبادی هم ذکر شاعر اخیر مندرج است. (نگاه کنید به «مفیدیزدی ومفید بلخی» بقلم میرزایف درمجلهٔ «مسائل خاورشناسی شوروی» شمارهٔ ٥ سال ١٩٥٩ ص١٧٠-١٧٨)

٥- شرح احوال : بمناسبت نسخهٔ جداگانه‌ای که از آن کتابت‌شده استوری آنرا تألیف مستقلی محسوب کرده‌است (استوری ، ص ٣٥٢) ولی مقصود همان مقالهٔ پنجم کتاب جامع مفیدی است .

جامع مفیدی و نسخه های آن

تألیف جامع مفیدی در بصره بسال ١٠٨٢ آغاز شد و در مولتان بسال ١٠٩٠ خاتمه پذیرفت . کتاب در سه مجلد است .

مجلداول : از اسکندر تا امیر تیمور.

مجلددوم: از ابتدای صفویه تا شاه‌سلیمان (این قسمت در شاهجهان اباد تألیف‌شده است در ١٠٨٨).

مجلدسوم: جغرافیا واحوال رجال یزد با انضمام سرگذشت مؤلف وخاتمه درعجائب بلدان است . نسخه‌های این کتاب تا آنجا که من دیده‌ام و شنیده‌ام بشرح زیر است:

جلد اول

از این جلد قسمتی در **کتابخانهٔ ملی پاریس** (جلد اول شمارهٔ ١٥٣) وعکس همان در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران موجوداست .

جلددوم

فقط منتخباتی از این جلد بعنوان تاریخ سلاطین درجزء مجموعهٔ Or.1463 موزهٔ بریتانی نقل شده‌است (جلد سوم فهرست تألیف ریو ص ١٠٣٩ الف) . از نسخهٔ کامل این جلد هیچگونه اطلاعی دردست نیست.

جلد سوم (یعنی کتاب حاضر)

١) موزهٔ بریتانی (لندن) به‌خط مؤلف: نسخه‌ایست که اساس کارما در طبع کتاب بود وعکس صفحاتی از آن در این مقدمه طبع شد. این نسخه در دو قسمت صحافی شده و به شماره‌های Or210 و Or211 (فهرست ریو جلداول ص٢٠٧ب - ٢٠٨ب) درموزهٔ بریتانی ضبط است. فیلم وعکس این نسخه‌را آقای آصف پوروزیری تهیه کرده‌ودر اختیار من گذارده‌اند .

٢) کتابخانهٔ ملی (پاریس): این نسخه زیر نظر مؤلف درسال ١٠٩٠ کتابت‌شده است (شمارهٔ ٢٢٩٤ جلد چهارم فهرست نسخ‌خطی فارسی تألیف بلوشه) .

٣) کتابخانهٔ مسجدجامع یزد (وقفی آقای سید علی محمدوزیری): که در طبع کتاب مورد استفاده من بود ونسخه بدلهای مهم آن در ذیل صفحات ذکر شد . این نسخه بقطع رحلی وبه‌خط نستعلیق ومورخ ١٢٢٤ هجری است .

٤) کتابخانهٔ مجلس (تهران): نسخه جدید نویس قطع وزیری و جزء کتابخانهٔ

اهدائی ناصرالدوله فیروزاست .

۵) کتابخانهٔ ملك (طهران): نسخهٔ جدید نویس به قطع رحلی‌است .

۶) کتابخانهٔمرکزی‌دانشگاه: شامل قسمت شرح احوال‌شاه نعمةالله ولی و نسخهٔ جدیدنویس است. (۱)

۷)کتابخانهٔ بودلیان (اکسفورد): شامل قسمت‌شرح‌احوال‌مؤلف(شمارهٔ ۴۲۳، فهرست کتابخانه مذکور صفحات ۴۱۵ - ۴۱۵) .

۸) سعیدنفیسی: نسخهٔ نونویس ازروی نسخهٔ متعلق‌به‌شکوهی‌یزدی (۲).

مآخذ جامع‌مفیدی

محمد مستوفی درتألیف جامع‌مفیدی‌از کتب‌متعدداستفاده برده‌است که‌ذکر نام‌آنها رادرینجالازم می‌دانم.

۱- تاریخ آل‌مظفر یا تاریخ معینی‌مظفری : منظور مواهب الهی تألیف معین‌الدین معلم یزدی است که قسمتی از آن‌بعنوان جلداول توسط آقای‌سعیدنفیسی طبع‌شده‌است(تهران، ۱۳۲۶).

۲- تاریخ‌اسکندری(؟).

۳- تاریخ جهانگیری (اقبالنامه) .

۴- تاریخ خراسان (؟) .

۵- تاریخ عالم آرای عباسی تألیف‌اسکندربیك ترکمان .

۶-تاریخ‌جدیدیزدتألیف‌احمدکاتب (قرن‌نهم) که چاپ‌مغلوطی‌از آن‌دریزدشده‌است.

۷- تاریخ قدیم‌وجدیدیزد- گمان نمیرود که کتابی باین‌نام‌وجودداشته، شایدمقصود مؤلف دو کتاب تاریخ‌یزدیکی‌تألیف جعفری ودیگری‌تألیف کاتب باشد .

۸- تاریخ یزد : باید مقصود همان‌تاریخ جدید یزد باشد .

۹- تاریخ یورش قندهار .

۱۰- تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی .

۱۱ تذکرهٔ علی‌بنیمان (= رسالهٔ ...)

---

۱) این‌قسمت‌را ژان‌اوبن‌ازروی‌نسخهٔ موزهٔ بریتانی واستفاده از نسخهٔ سعید نفیسی درجزء کتاب مجموعه در ترجمهٔاحوال شاه نعمةالله ولی‌کرمانی (انتشارات‌قسمت‌ایرانشناسی انستیتوایران وفرانسه، طهران ۱۳۳۵) طبع کرده‌است (ص ۱۳۳-۲۶۸) . بنابه شرحی که ولادیمیر ایوانف در فهرست نسخ خطی فارسی انجمن آسیایی بنگال (ج۱ : ۳۵۷) می نویسد همین قسمت در طهران چاپ سنگی هم شده بوده‌است .

۲) نسخی‌که من ندیده‌ام یکی‌ازآن مرحوم شکوهی یزدی و دیگرازآن‌آقای تقی مشیری یزدی است .

۱۲ـ حبیب السیر تألیف خواندمیر.

۱۲ـ دستورالوزراء تألیف خواندمیر .

۱۴ـ روضة‌الشهداء ظاهراً مقصود تألیف مولانا نورالله یزدی است که از آن در صفحهٔ ۳۸۲-۳۸۳ ذکر رفته است .

۱۵ـ روضة‌الصفا تألیف میرخواند.

۱۶ـ سلم‌السموات تألیف شیخ ابوالقاسم کازرونی .

۱۷ـ عجایب البلدان .

۱۸ـ عجایب المخلوقات تألیف زکریای قزوینی (ترجمهٔ فارسی).

۱۹ـ فرهنگ(؟).

۲۰ نگارستان تألیف غفاری.

۲۱ـ وقف نامچهٔ سید رکن الدین محمد که مؤلف در اختیار داشته و اکنون با همکاری آقای دانش پژوه متن آنرا درجلد نهم فرهنگ ایران زمین بطبع میرسانم .

۲۲ـ هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی .

فوائد کتاب

جامع مفیدی علاوه بر آنکه در تاریخ یزد و جلد سوم آن اختصاصاً محتوی بر ترجمهٔ احوال رجال و وصف ابنیه و آثار شهر یزد است تألیفی است که بسبب احتوا واشتمال بر اصطلاحات دیوانی ومناصب شرعی وعرفی وتشریح اصناف و طبقات مردم ووضع اوقاف وطرز عزل و نصب حکام ووزراء و ناظران ومتصدیان حکومت وچگونگی مراتب ومدارج امور لشکری واداری وبطور کلی بیان اوضاع جامعهٔ عهد صفوی در تحقیقات تاریخی و تتبعات اجتماعی فوق‌العاده مفید واقع میشود .

ترجمهٔ احوال بسیاری از بزرگان ودانشمندان بخصوص آن طبقه از رجال یزد که از ایران هجرت کرده ودرهندوستان زندگی میکرده‌اند منحصر به همین کتاب است و درجای دیگر ذکر آنها دیده نمیشود.

از مطالب جالب این کتاب اطلاعاتی است که جسته گریخته واستطراداً در بارهٔ زردشتیان بدست می‌آید وبخوبی میتوان طرز زندگانی وچگونگی حیثیت مدنی وحقوق اجتماعی آنها ر اجتماع آن عهد پی برد . مخصوصاً معلوم میشود که برای زردشتیان کلانتر مخصوص معین میشده و توجه ورعایت نسبت به حقوق آنها مورد نظر بوده است .

ازلحاظ جغرافیای تاریخی کتاب جامع مفیدی تألیف کم مانندی است. بنابرمحتویات این کتاب یزد به هفده محله تقسیم میشده است. فصلی مفصل از کتاب به تاریخ احداث دیه‌ها وقنات‌ها و آب انبارها و مسجدها و مدرسه ها اختصاص داده شده است .

جامع مفیدی قسمتی ازوقایع عهدصفوی رانیز شامل است ومحققین عصر صفوی میتوانند اطلاعات مفیدی در بارهٔ حوادث آن دوران ازین کتاب اخذ کنند .

رسم‌الخط و اغلاط

درطبع کتاب‌رسم‌الخط امروزی‌رعایت‌شد.اغلاط وسهوهای مؤلف درتحریر نسخه تا آنجاکه لازم‌بود اصلاح‌شد . متأسفانه غلط چاپی بیش‌از آنچه‌انتظارمن‌بود در کتاب پیداشده است . صورتی‌از آنها رادرپایان‌بدست‌داده‌اموازخوانندگان‌تمنی‌دارم‌همه‌آنهارا قبل‌ازقراءت‌کتاب‌اصلاح‌فرمایند.

کتاب‌نسخه‌بدل زیاد ندارد. زیرا نسخه‌ای اساس‌طبع قرار گرفت‌که دست‌نویس مؤلف است واعتبار آن مسلم ، امادرپاره‌ای ازموارد اختلاف میان نسخهٔ اساسی ونسخهٔ وزیری بنحوی‌بودکه صرف‌نظر کردن‌ازذکر نسخه‌بدل‌میسر نبود . دراین‌موارد نسخه‌بدل از نسخهٔ وزیری درذیل صفحه ثبت‌شد.

آیات قرآنی واحادیث وجملات‌عربی‌درهمه موارد میان « » قرار داده شد و فهرستی از آیات با شمارهٔ آیه و سوره در آخر کتاب منظم گردیده است .

از زشتیهای طبع فرسودگی و ریختگی حروف بعضی‌از کلمات وبخصوص افتادگی نقطه‌های‌حروف است . متأسفانه میسر نبود که همهٔ‌این‌موارد را در غلطنامه ذکر کنم .

درپایان متن‌کتاب جامع مفیدی متن وقف نامهٔ میر چقماق شامی والی یزد در عهد شاهرخ تیموری وبی‌بی فاطمه خاتون‌زوجهٔ اوکه کمیاب‌بود بطبع‌رسید .

متن وقف‌نامهٔ سیدرکن‌الدین هم درنظر بودکه ضمیمهٔ همین کتاب نشر شود اما چون کتاب بیش از اندازه قطورو کلان می‌شدو آن وقف‌نامه‌خود کتابی درحدود دویست صفحه است ناگزیر از طبع آن درضمیمهٔ کتاب حاضرخود داری شد. (۱)

کوشکك (اورا)، ۱۸ مرداد ۱۳۴۰

ایرج افشار

۱ــ وقف‌نامهٔ‌مذکور باهمکاری آقای محمدتقی دانش‌پژوه‌اصلاح‌شد ودرمجلهٔ فرهنگ‌ایران زمین‌سال‌نهم (۱۳۴۰) بطبع می‌رسد.

فهرست مطالب کتاب

فصل دوم : درذکراحوال قضاة اسلام

فصل سوم

فصل چهارم : واعظان

فصل خامس : خطبا

[فصل سادس: منجمان

فصل سابع : خطاطان

فصل ثامن: اطباوحکما

فصل نهم : شاعران

مقالهٔ سیم

درذکرافعال امامزادگان ومشایخ

مقالهٔ چهارم

درذکرمساجد ومدارس ورباطات وقری و مزارع و قنوات

گفتار اول :

مساجد

گفتاردوم :

مدارس وبقاع وخوانق ورباطات

اول : مدارس

الثانی : درذکربقاع

الثالث : در ذکر مصانع

گفتارسوم :

در ذکرقری مزارع

متن کتاب جامع مفیدی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

یارب به ثنای خود سخن سازم کن در گلشن حمد نغمه پردازم کن
با نعمت حب خویش همرازم کن در ملك سخنوری سرافرازم کن

بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در لباس شبهه و التباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفور اللطایف مجلد سیم است از کتاب افادت ایاب **جامع مفیدی** مشتمل بر تبیین احوال سادات و وزرا و علما و فضلا و سایر فرق برایا، و این مبنی است بر پنج مقاله و خاتمه ، لطیفترین نقشی که قلم نقاش فطرت سرلوح کلام را بارقام آن رنگ آمیزد حمد صانعی است که هرصبح و شام فلك لاجورد فام را به معصفر شفق آرایش نمود و هریوم سطح این گنبد مستدیر اندام را بطلای محلول عکس ازشمس زینت و زیب فزود و صلوات زاکیات سامیات بررسول «لولاك» مخاطب بخطاب « و ما ارسلناك » خورشید اوج نبوت آفتاب فلك رسالت [۲ الف] ماه برج سعادت مکرم بکرم « وکفی بالله ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تسلیماً کثیرا» ،

ای بر سر خلق سایه گستر کرمت کونین نواله خوار خوان نعمت
انسان وملك داخل خیل و حشمت ملك دو جهان طفیل خاك قدمت

مقالۀ اولی

در بیان احوال سادات و وزراء وکلانتران و مستوفیان و معین باشیان و مباشرین اوقاف و عمل جزو سرکار دیوانی ، و آن مشتمل است بر هفت مجلس و کلك سخن‌گذار شمه‌ای از احوال هریك را بهمین ترتیب مجلسی میسازد

مجلس اول

در ذکر سادات عظام

بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکار خواهد بود که چون خطۀ بهشت منزلۀ یزد دارالعبادۀ اهل ایقان و ارباب عرفان است از زمرۀ سادات عظیم‌الشأن و این طایفۀ متعالی مکان جمعی کثیر و جمی غفیر بوجود شریف این بلده را آرایش داده اند . و ملاذ و ملجأ این طبقۀ جلیل القدر ، سلطان سپهر ولایت ، آفتاب آسمان جلالت ، ماه برج شرف و کرامت ، **مثنوی** :

امامت نژاد کرامت سیر　　ملاذ تمام کرام بشر
ز بطن بتول و ز پشت امام　　ز نسل محمد علیه السلام

اعنی سلطان نقباء معارف شعار ، مقتدای اولیاء مواهب دثار ، قبلۀ اصحاب علم و عرفان ، قدوۀ ارباب تحقیق و ایقان ، کاشف اسرار ازلی ، **شاه‌نورالدین نعمت‌الله ولی** و اولاد امجاد آن‌حضرت اند ، که باطن خجسته میامنشان [۲ب] مطرح اشعۀ لمعات فیوضات الهی و ضمیر فیض پذیرشان مهبط انوار حقایق نامتناهی بوده و هست . **شعر** :

ای خاك درت کعبۀ آمال همه　　از قبلۀ کوی تست اقبال همه

عظم شأن آن سرور اهالی نقابت و عرفان از آن زیاده است که خامۀ

واسطی نژاد شمه‌ای از آن بیان تواند نمود، و علوّ مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان از آن رفیع تر است که کمند اندیشه بر معارج آن راه تواند یافت، **بیت**:

عالی گهری که قدوهٔ احرار است　　از نور ضمیر کاشف اسرار است

آن صف آرای میدان طریقت وراه نمای ایوان حقیقت، و کاشف رموز «و علم آدم الاسماء» و واقف کنوز «و علمناه من لدنا علما» مقتدای سادات عرب و عجم بود، و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع اولیاء صاحب سعادات گوی مسابقت میربود.

سلاطین زمان و حکام نافذ الفرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش داشتند و علماء اعلام و سادات و معارف آن ایام درگاه کعبه مثالش را قبلهٔ حاجات میدانستند. عظماء اقطار و امصار روی ارادت و اخلاص بر عتبهٔ علیه وسدهٔ سنیهٔ آن والا منقبت نهاده، نقش ارادت واخلاص برلوح‌خواطر می‌نگاشتند، و در سلك مریدان آن سر حلقهٔ کرامت و ولایت انتظام یافته صبح و شام [۳الف] باقدام نیاز بملازمت خادمانش میشتافتند. در بعضی اوقات در دارالامان کرمان اقامت میفرمود و گاهی در دارالعبادهٔ یزد علم کرامت می افراخت و پیوسته زبان الهام بیان بنظم اشعار گویا میفرمود، چنانچه دیوان حقایق بیان آن صف آرای میدان‌طریقت مشهور، و در آن کتاب افادت ایاب ابیاتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت سلاطین حشمت آئین صفوی نشان است معروف، و شمه‌ای از آن در این ابیات اظهار فرموده‌اند. **نظم**:

جنگ وآشوب وفتنه وبیداد　　از یَمین و یسار میبینم
همه را حال میشود دیگر　　گر یکی ور هزار میبینم
گرد آئینهٔ ضمیر جهان　　گرد و زنگ و غبار میبینم
ظلمت و ظلم ظالمان دیار　　بی حد و بی شمار میبینم
غارت و قتل لشکر بسیار　　در میان و کنار میبینم

بس فرو مایگان بی حاصل		عامل و خواندگار میبینم
مذهب و دین ضعیف می‌یابم		مبتدع افتخـار میبینم
قصـه‌ای بس غریب میشنوم		غصـه ای در دیـار میبینم
سکهٔ نـو زنند بـر رخ زر		درهمش کـم عیـار میبینم
[۳ب]دوستان عزیز هر قومی		گشته غمخوار وخوار میبینم
هریك ازحاکمان هفت‌اقلیم		دیـگری را دوچـار میبینم
ترك و تـاجیك را بهمدیگر		خـصمی و گیر و دار میبینم
تاجر از دست دزد بی همراه		مانـده در رهگذار میبینم
بقعهٔ خیر سخت گشته خراب		جـای جمعی شرار میبینم
اندکی امن اگربود آن روز		در حـد کـوهسار میبینم

و ایضاً در همان قصیده فرموده ، ایضاً :

غم‌مخور زانکه من دراین تشویش		خـرمـی وصـل یـار میبینم
بعد از امسال و چند سال دگر		عـالمی چـون نـگـار میبینم
نـایب مـهدی آشکـار شود		بلـکه مـن آشکـار میبینم

و بنظر دوربین و کشف یقین « ع » و « ز » و« دال » را بحساب شمسی اعتبار نموده‌اند . از هر صد سال شمسی سه سال که بیست و شش سال شود بر صد قمری اضافه فرموده که صد و هفتاد و هشت شمسی بر نهصد و چهار قمری قرار داده فرموده‌اند که ، ایضاً :

چون‌زمستان‌پنجمین‌بگذشت		ششمش خوش بهار میبینم

یعنی پنج زمستان ، که عبارت از چهار سال باشد ، چون از نهصد و چهار بگذرد نهصد وهشت شود ؛ و در نهصد ونه نایب مهدی آشکار گردد . ایضاً :

پادشاه تمام دانـائی		سروری[٤الف] باوقارمیبینم
بندگان جناب حضرت او		سر بسر تاجدار میبینم

«نایب» هشت حرف است : «نون» ، و «الف» ، و «یا» ، و «با» ؛ واین دوبیت

و سی و یك میشود . و عدد «اسمعیل هادی» دویست و سی و یك است ؛ پس محقق شد که نایب حضرت قایم آل محمد اسمعیل هادی باشد ، که در نهصد و نه خروج کرد ، و به یقین این رمز همین رباعی آن‌حضرت کافی است که ، **رباعی** :

در نهصد و نه من دو قران میبینم — وزمهدی و دجال نشان میبینم
دین نوع دگر گردد واسلام دگر — این‌سر نهان است عیان میبینم

و نیز فرموده ، **رباعی** :

این هشت حروف نام‌آن شاه من‌است — آن شاه که او مظهر الله من است
مجموع دویست و سی و یك بشمارش — تا دریابی که نام دلخواه من است

بر اذکیاء پوشیده نماند که سالهای بسیار معمورهٔ ربع مسکون بتخت تسلط و استیلاء ملوك طوایف و حکام مختلف در آمده استقرار و استمرار یافته بود ، و بواسطهٔ مخالفت و منازعت والیان و فرماندهان امصار و بلدان ، که مستلزم فساد و تباهی احوال جهان است ، امن و استقامت از ممالك و امان و اطمینان‌ازطریق‌راهها[٤ب]برخاسته ؛ بد کرداران بی‌طریق‌درشهرها خیره ومستولی گشته مزاج بنیهٔ عالم از منهج اعتدال بکلی انحراف یافته بود . چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته بود بآنکه مزاج عالم بشریت تلخ و شیرین ، قهر و لطف اعلیحضرت سپهر منزلت ، خورشید شوکت ، قدر قدرت ، قضا صولت ، خلاصهٔ ملوك عالم ، زبدهٔ سلاطین بنی آدم ، ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل الموسوی الصفوی بهادر خان بحال اعتدال باز آید ، لاجرم سابقهٔ عنایت ازلی آن‌حضرت را از میان سعادتمندان دوران بر گزید و بتشریف گرامی «و آتیناه الملك» اختصاص بخشید و در سنهٔ نهصد و نه داعیهٔ گیتی ستانی و جهانبانی از ضمیر خرده‌دان دوربین‌آن حضرت سر بر زده بعون الهی در اندك زمان معظم ممالك ایران و توران و دیاربکر و سواحل دریای عمان مسخر گردانید ، وآن را از قبضهٔ تغلب وتصرف گردن‌کشان زمان استخلاص نموده جهان را بانواع عدل و احسان بیاراست و سکهٔ دارالضرب پادشاهی در بلاد هفت اقلیم مجری گردانیده خطبهٔ اثنا عشریهٔ

امامیه برسر منبر نه پایهٔ [٥الف] افلاك خواند واکثر خلایق روی زمین رابضرب شمشیر ذوالفقار آثار بمتابعت دین مبین حضرات ائمهٔ معصومین در آورد، **شعر** :

گر نبودی ذوالفقار مرتضای نامدار کس نگفتی هیچ وقت الله اکبر آشکار

بر دانشوران کشور شعور مستور نماند که بسیاری از فضلاء عالی تبار و مورخین بلاغت شعار خوارق عادات و واردات احوال و اربعینات و سیر و سلوك سفر و حضر که در عرض یکصد و چهار سال که حضرت ولایت منقبت، کاشف اسرار ازلی، شاه نورالدین نعمت الله ولی، بر خواص و عوام هر بلاد ظاهر گردیده در صفحات کتب مسطور گردانیده‌اند، خصوصاً مولانا **صنع الله نعمت اللهی** بعبارتی روشن رساله ای ترتیب داده، مسود اوراق آن نسخهٔ شریفه را منظور نظر داشته مجملی از آن مفصل را باندك تغییر عبارتی در این صحایف مرقوم میسازد، بمنه و کرمه.

بدان ای عزیز که مولد آن‌حضرت ولایت منقبت در مدینهٔ حلب بوده و مزار متبرکهٔ اجداد عالیشانش در آن دیار مشهور است، چنانچه خودفرموده، **شعر:**

نعمت الله نور دین دارد لقب نوردین[٥ب]ازنعمت اللهی‌طلب
از رسول الله نسب دارد تمام خود که دارد اینچنین‌دیگر نسب
مدتی بودم مجاور در عراق گرچه اصلم باشد ازملك عرب
آب لطفِ او از آن ما بود آتش قهرش از آن بولهب
من مجاور حالیا در ملك فارس جد من آسوده در شهر حلب

منقول‌است که در ایام سه سالگی آن حضرت راکشف قبور حاصل بود واین دو بیت مبنی بر یقین این حال خود فرموده، **بیت:**

مرا علمی که اندر سینه دادند عجب علمی ولی درسی ندادند
بسه حالی مرا گردید معلوم که شیخ چله را درسی نهادند

و وقتی که سن شریفش بچهار سال و نیم رسید شخصی شرح دندان کندن

سید التابعین اویس القرنی در موافقت دندان مبارك رسول خدا که در غزای تبوك از سنگ مخالفان آزار یافته در حضور والد بزرگوار ایشان مذکور ساخت. آن جناب حاضر بود، بخاطر گذرانید که چون خدا و رسول او را باین امر تکلیف نفرمودند او چرا این ستم بر خود پسندید. [۶ الف] در همان شب آن سلطان العاشقین در واقعهٔ آن نور طیبین و طاهرین آمده بلسان حال مضمون این ابیات برایشان خواند، **شعر:**

کای در دریای دین، بحر صفا　　من بعشق حضرت جد شما
در وفا سی و دو دندان طمع　　کندم از دنیا و عقبی بی فزع
عاشق صادق بعشق روی یار　　گر کشد خودرا ازو معذور دار

مقدمهٔ علوم نزد سید رکن الدین شیرازی تحصیل نموده، و علوم بلاغت و علوم فقه وتفاسیر و کلام از سید شمس الدین خوارزمی و سید شمس الدین مکی اخذ فرموده، در مبادی احوال متن «فصوص الحکم»، حسب الفرمودهٔ این نظم با نظام ایشان که، **نظم:**

نا نوشته حرف میخوانیم ما　　این کتاب نیك میدانیم ما

حفظ داشتند، و تا هنگامی که سن شریفش به بیست و چهار سالگی رسید یك لحظه‌ای از سعی در مطالعه و مباحثهٔ علوم تغافل ننمود تا بر علوم چهار کتاب عالم گردیده طی منازل علوم رسمیه فرمود و علوم معنویهٔ ریاضیه بر ضمیر منیرش منکشف گشته این غزل فرمودند، **غزل:**

علم ام الکتاب حاصل ماست　　لوح محفوظ حافظ دل ماست
آنچه بحر محیط خوانندش　　نزد ما آن سراب ساحل ماست
[۶ب] آن حقیقت که‌مشکل‌همه‌اوست　　مشکل حل وحل مشکل ماست
منزلاتی کـه دیـده ای در راه　　منزلـی چند از منازل ماست
اسم اعظم که صورتش مائیم　　جمع معنی هفت هیکل ماست
عشق او قاتل است و ما مقتول　　جان عالم فدای قاتل ماست

نعمت‌الله بما شده واصل   طلبش کن ز ما که واصل ماست

و در طلب علوم معنویهٔ الهامیهٔ معرفت عشق مرکب شوق در زیر ران در آورده قدم تصدیق در وادی سِیر و سلوك فقر و طریق تحقیق درویشی نهاده، ذوق عالم نیستی بر نشأه حالش غالب گردیده، لباس بی اساس ناس از تن بیرون کرد، **قطعه:**

دامن همت نیالوده به‌هستی دو کون   پشت پای نیستی بر هستی عالم زده

وهفده سال بلبس یك نمد بسر برد، و این غزل فرمودهٔ آن‌حضرت است که گویا در بیان آن فرمود، **غزل:**

ما آینه در نمد کشیدیم   دامن زخودی به‌خود کشیدیم
پرگار صفت بگرد نقطه   خط بر سر نیك وبد کشیدیم
دردی‌است بکس نمیتوان گفت   آن رنج که از خرد کشیدیم
بودیم حباب و غرقه گشتیم   واحد بسوی احد کشیدیم
شادی روان نعمت الله   هردم جامی دو صد کشیدیم.

درویش محمد مسکین چنین برشتهٔ نظم انتظام داده، [۷الف] **نظم:**

بشنو اکنون ای موالی علی   پیر سید نعمت‌الله ولی
میر محمد آفتاب منجلی   گشت از اوآیینهٔ دل صیقلی
پیر آن سید بود سید حسین   شاه اخلاطی گزین عالمین
سید ابراهیم حلی پیر اوست   آنکه‌درخاطر نبودش غیردوست
پیر او سید محمد از نجف   گوهر دریای شاه من عرف
پیر او سید علی مکی است   آنکه واقف بود ازبالا وپست
سید ابراهیم مدنی آن ولی   هست پیر حضرت سید علی
باز سید قاسم آن شاه زمن   هست پیر او و اصلش ازیمن
پیر سید قاسم از راه یقین   حضرت سید مجسم شاه دین
سید ابراهیم خوارزمی دگر   هست پیر آن ولی راهبر

پیر ابراهیم امام المتقین موسی بن جعفر آن‌سلطان‌دین
جعفرصادق که‌پاک‌وطاهراست گوهر بحرامامت باقراست
باقراست ابن‌علی بن‌الحسین آنکه برعبادمعبوداست زین
شاه حسین بن علی نور نبی هست نقدبوالحسن یعنی‌علی
دمبدم الف تحیّات و سلام بر روان جمله بادا والسلام

و بعد از دوازده سال که دست ارادت بدامان سید محمد زده بود سیروار روی بر دشت و کوه و صحرا نهاده شعلهٔ آتش عشق حقیقی [۷ ب] از دل عرفان پناهش شعله‌ور گشته برق صفت هر لحظه وادی طی میفرمود تا بر قلهٔ کوه دماوندبر سر چاه گوگرد احمر رسید که قبل از آن و بعد از آن احدی بدان مکان نرسیده بود و دو اربعین ـ که عبارت از هشتاد روز باشد ـ در فصل زمستان بعبادت پروردگار عالمیان قیام نموده ، در هر شام ببرف افطار میفرمود . و بعد از دو اربعین از قلهٔ آن کوه رفیع بپایان آمده متوجه جانب همدان شدند و در کوه الوند مدتها بعبادت و ریاضت و داشتن اربعینات گذرانیدند ، وبا رجال الله آن کوه صحبت میداشتند . وبابا حاجی محمد صامت درآن کوه شرف خدمت آن مظهرالله دریافته، وقتی چند درخادمی آن‌حضرت بسر برد .

اتفاقاً روزی آن سلطان سالکین از آن کوه بجائی میرفتند و بابا حاجی محمد در خدمت بود ، در عرض راه باو گفتند که : « اینجا بایست تا ما رفته باز آئیم . توقف نمود ، و حضرت کرامت منقبت بجائی که اراده داشتند رفته، بعد از چهل روز بازگشت بجانب بابا واقع شد ؛ و بابا را در همان منزل که باز داشته بودند ایستاده یافتند . دست مرحمت بر پشت او زده بنظر عنایت نوازش فرمودند و گفتند ما را روزی چند [۸ الف] حسب التقدیر در این کوه ساکن میباید بود ، **شعر:**

دل ما در هوای الوند است در سر زلف یار دربند است

بعد از این ملاقات شما با ما در ماهان کرمان روی خواهد داد و از نظربابا غایب

گردیده مدتی مدید در منازل کوه الوند بسر بردند .

و چون از صحبت رجال الله آنجا مقصودشان حاصل گشت عزیمت سفر نموده مدت سی سال طی منازل کرده تا گذر ایشان بر کرمان افتاد و در آستانهٔ ماهان رحل اقامت انداختند . باباحاجی محمد صامت بشرف آستان بوسی مشرف گردیده خادمان آستانه را گفت عرض نمائید که غریب قوشی آمده و داعیهٔ شرف ملازمت دارد ، خادمان معروض داشته آن حضرت فرمود که جای قوش بر بالای درخت میباشد . چون بـابـا این سخن از خدام شنید متوجه قریهٔ فرمیتن [1] ، قریب دروازهٔ کرمان گردیده بربالای درخت چنار عالی که درمسجد جمعهٔ آن موضع سر بر فلك کشیده بود رفته بر زیر شاخی قرار گرفت ؛ و اربعینی بسر برده هر شب افطار ؛ برگی از آن درخت نمود . و بعد از اربعین پائین آمده متوجه آستانهٔ ماهان شده خادمان بعرض رسانیدند که بابا باز آمده . بابا بار یافت [۸ ب] و این غزل بگذرانید ، **غزل :**

مـرغ دل در دام زلـف دلبری افتاد بـاز
عشق جانان جان ما بر باد خواهد داد باز

روی دل بـر درگـه سلطان خود آورده‌ایم
آمـده بـر درگـه شه بنـدهٔ آزاد بـاز

زاهد خلوت نشین ازخان ومان دل بر گرفت
مجلس مستانـه درکـوی مغان بنهاد باز

توبـه بشکستیم و دیگر در شراب افتاده‌ایم
هر که آمد سوی ما مانند مـا افتاده بـاز

آب چشم ما چو دجله میرود هـر سو دوان
شایـد ار معمور سازد خطهٔ بغـداد بـاز

۱ـ اصل : متین .

خوش گشادی از گشاد نعمت‌الله یافتیم
تا در میخانه را بر روی ما بگشاد باز

و آن‌حضرت منزل پای چنار که حالا بابا در آنجا آسوده است و به « بابا کلاه دراز» مشهور گشته باو حواله نمودند . **شعر:**

هر که او بـر سایـهٔ فر هما مـأوی گرفت
گر چه گنجشکی بود شهباز گردد عاقبت

بر ضمیر انور فضلای سخنور و خاطر ازهر بلغای هنرپرور در نقاب ارتیاب مستور نماند که در اول حال که سلطان ولایت دستگاه از کوه الوند پائین آمده متوجه زیارت عتبات عالیات شده چون بحوالی حله رسید در گذرگاهی که هر چند بجهت لب تشنگان آن بادیه چاه ها کنده بغیر از آب شور قطره ای بکام ایشان نرسیده بود[۹الف] نزول نمود وچاهی حفر فرمود . بقدرت‌کاملهٔ ایزدی از آن چاه‌آبی ظاهر گردید از شیر خوشگوارتر و از شکر شیرین تر . تا الحال اهل بادیه و زوار حضرت ائمهٔ معصومین و مترددین از آن منتفع میگردند و به«چاه نعمت الله» مشهور گشته ، **مصراع :**

سرچشمه‌اش ز بحر روان ولایت است

و چون به ارض کربلا رسید بشرف زیارت شاه شهدا مشرف شده شرایط طواف بتقدیم رسانید ؛ و در محل قتل‌گاه بآب دیده وضو ساخته بهمان یك وضو چهل روز در چلهٔ تابستان بسر برده هر شب بخاك کربلاء معلی افطار نمود . بعد ازاتمام اربعین‌متوجه بغدادشده شرف زیارت‌روضهٔ‌حضرت امام موسی کاظم‌علیه‌السلام حاصل نموده متوجه نجف اشرف گردید . و بعد از وصول بدان روضهٔ عرش درجه شرف طواف دریافته مشام جان بنکهت خاك آستان ابوتراب منور و معطر ساخت و جبین اخلاص بر تراب عنبر سرشت آن درگاه سوده ، در مناقب حضرت غالب کل غالب ، مطلوب کل طالب ، علی بن ابی طالب [۹ ب] صلواة الله و سلامه‌علیه قصاید غرا برشتهٔ نظم انتظام فرموده و این یك قصیده بجهت تبرك مرقوم گردید .

قصیده

از نــور روی اوست کــه عــالم منور است
حسنی چنین لطیف چه حاجت بزیور است
سلطان چار بالش و هفت طاق و نه رواق
بر درگه رفیع جلالش چو چاکر است
زوج بتول و باب امــامین مرتضی است
سردار اولیاء و وصــی پیمبر است
مسندنشین مــجلس ملــك مــلایکــه
در آرزوی مــرتبه و جــاه قنبر است
هر ماه ماه نو بجهان مژده میدهد
یعنی فلــك ز حلقه بــگوشان حیدر است
اسکندر است بندهٔ او از میان جان
چوبك زدن درش بمثل شاه قیصر است
گیسوگشاد وگشت معطر دماغ روح
رو را نمود عالم از آن رو منور است
جودش وجــود دارد بعالم از آن سبب
عالم بیمن جود وجودش مصور است
خورشید لمعه ایست ز نور ولایتش
گر چه لوای حضرت او ماه پیکر است
هر قطره‌ای ز فیض محیط ولای او
صدچشمهٔ حیات ودوصدحوض کوثراست
نزدیك ما خلیفهٔ بـر حق امـام ماست
مجموع آسمــان و زمینش مسخر است
مداح اهــل بیت و بنزدیك شرع و عقل
دنیا و آخــرت همـه او را میسر است

هر مؤمنی که لاف ولای علی زند
توقیع آل آل بنامش مقرر است
بادست[۱۰الف]جوداوچه‌بود کان‌مختصر
با همتش محیط سرای محقر است
او را بشر مخوان تو که نور خداست او
او دیگر است و حالت او نیز دیگر است
طبع لطیف ماست که بحریست بی کران
هرحرف ازاین‌سخن‌صدف پرز گوهر است
هر بیت ازین قصیده که گفتی بعشق و دل
میخوان که‌هریکی‌زیکی‌خوب‌وخوشتر است
سید که دوستدار رسول است و آل او
بر دشمنان دین محمد مظفر است

در بیان توجه آن مظهر آثار هدایت بجانب مکهٔ معظمهٔ مکرمه از راه مصر و نخست رفتن بسرچشمهٔ رود نیل و بعد از مراجعت مشرف شدن بطواف بیت‌الله الحرام و شرح واقعاتی که‌روی نمود در آن ایام

بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب توفیق و حال روشن است که هر موفق سعادتمند که از برای رضای خدای بی همتا سبحانه و تعالی مرارت مهاجرت اوطان بر حلاوت مواصلت احبه و اخوان اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار گردد، و در راه نیکو بندگی و عبادت درگاه احدیت ـ جل و علا ـ تلخی تعب و مشقت غربت را بکام همت کامیاب عالی جناب شیرین ساخته در موافقت [۱۰ب] هول و خطر از بیم جان نیندیشد [1] هر آینه غنایم فتوحات دنیوی و اخروی شامل احوال خیر مآلش گردد؛ بتخصیص که قبلهٔ نیت از صفاء طویت افضل اعمال

۱ـ اصل: نأندیشد

واشق عبادات باشد بتبیین این بیان صورت حال خیرمآل آن سلطان سپهر کرامت و ماه آسمان ولایت تواند بود که در آستانهٔ علیهٔ عرش درجه شاه اولیا احرام طواف بیت الله بر میان جان بسته قدم مبارك در بادیه و راه نهاد .

و چون بحوالی بلاد مصر رسید و رود نیل بنظر انورش در آمد عزیمت آن فرمود که در سر چشمهٔ نیل غوطه خورند و غواصانه در طلب گوهر مقصود شناوری نمایند . لاجرم متوجه گردیده بمعموره برسید ، و مجاوران آن موضع را دلتنگ و پریشان احوال یافت . سبب پرسید . بعرض رسانیدند که در حوالی ما بیشه ایست و در آن بیشه شیران مردم‌ربا جای گرفته‌اند و مدتی‌است که صیادانه مدار طعمهٔ خود را بر اهل این دیار نهاده هر چند روز متفق بگرد شهر آمده و چند نفر را صید کرده ببیشهٔ خود میروند حضرت ولایت‌رتبت چون بر این حال وقوف یافت بزبان ولایت ترجمان فرمود که : بعد از این دست تعدی شیران [۱۱الف]از گریبان اهالی‌این دیار کوتاه خواهد بود و آن جماعت را وداع کرده رو براه آورد . و چون بحوالی بیشهٔ شیران رسید شیرانی دید که اسد در آسمان از هیبتشان گام نتوانستی نهاد و ثور در کنار بام سپهر از نهیب پنجهٔ ایشان دم نیارستی زد . از روی غضب بجانبان نظر انداخت . همگی مانند گربه خود را بر پای آن‌حضرت انداخته سر بپیش افکندند . آن‌حضرت شیران را نوازش نموده فرمودند که بعد از این ازشما میباید ستمی و ظلمی برآدمیانی که در حوالی شمااند نرسد. شیران تابع فرمان آن صف آرای میدان کرامت شده پس از آن متعرض احوال مجاوران آن حوالی نشدند. **شعر:**

نه هر آدمی‌زاده از دد به است دد از آدمی زادهٔ بد به است

اهالی این دیار ازمحنت‌آن بلیه خلاصی یافته خانقاهی‌باسم‌آن‌جناب ساختند ، و از آن زمان تا حال هر که بمنزل ایشان میرسد و نام سید نعمت الله بر زبان میگذراند او را تعظیمات کرده رعایتها میکنند .

چون آن‌حضرت از آن بیشه گذشته بعد از چند روز بمیان جمعی مردم

صحرا نشین رسیده [۱۱ب] احوال سر چشمهٔ رود نیل پرسید ، در جواب گفتند که برما ظاهر نیست . این قدر دانیم که از این منزل بر بالا رهگذار آدمیان نیست . هر که رفت باز نیامد و هر که رود باز نیاید. آن‌حضرت فرمود که شما همت‌بدارید که ما برحسب اشاره متوجه این راه شده‌ایم و از همین راه بازگشت خواهیم کرد. و قدم توکل در راه گذاشته هر روز و هر شب بسیاری راه طی میفرمود وصورتهای عجیب [میدید] و صوتهای موحش میشنید ، و بفرقهٔ دوال پایان و بطایفهٔ جنیان رسیده‌باهر طایفه وفرقه بزبان ایشان تکلم میکرد و مشکلات هر یك‌حل نموده از ایشان میگذشت ، تا بجائی رسید که سرابستانهای لطیف ومکانهای شریف ودرختان میوه دار از شهد و شکر خوشتر و بوستانهای روح پرور بود ؛ و بلبلان خوش‌ـ آواز و قمریـان نغمه ساز و طوطیان شکر خـوار و تذروان خوش نـوا بصدا های خوش در ذکر خالق دیان بودند ؛ و اهالی آن منزل بتکلمهای موزون متکلم گشته مضمون این نوا بأدا میرسانیدند ، **شعر:**

آمدی وز مقدمت دل را نوای دیگر است
خیر مقدم شاه درویشان صفای دیگر است

وآن‌حضرت چندروزبا مجاوران آن‌مکان بهشت‌نشان [۱۲الف] صحبت داشته یك روز گوشه‌ای اختیارنمود و سردرجیب‌تفکر فروبرد وبرصنع‌صانع اشیاء حیران و نگران بود که لشکر خواب در سواد دیدهٔ بیدارش در آمده در عالم خواب جد بزرگـوار خود حضرت اسدالله الغالب علی بن ابی طالب را بر بالین خود حاضر یافته سلام کرد . وآن‌حضرت با رفعت جواب سلام باز داده ، فرمود ای فرزند ! هیچ میدانی این چه مکان است و تو چه مدعا داریَ ! عرض نمود که آرزومندم که لطف بی‌غایت وکرم بی نهایت شامل حال این ذرهٔ حقیر گشته مرا از سرچشمهٔ رود نیل آگاهی بخشید . حضرت شاه ولایت منقبت فرمود که جویبار بهشت عنبرسرشت سر چشمهٔ این رودبار است ، و این رود از جداول چهار جوی بهشت جدا میگردد و بر سر زمین این منزل فرود می‌آید ، و چون از این مکان روانه

میگردد جداول و جویبار روی زمین مجموع از این جویبار سیراب میگردند. آنگاه فرمودند که ای فرزند! پای بر پشت پای ما گذار و دیده بر هم نه. چون چنین کرد بعد از لحظه‌ای فرمود که دیده بگشا و ببین آنچه جویای آن بودی. همینکه چشم باز کرد [۱۲ب] خود را بر کنار آن جویبار مقصود یافت. شکر معبود حقیقی بجای آورده از ساقی حوض کوثر التماس مجاورت آن منزل نمود. آن‌حضرت فرمود که هنوز ترا وقت بودن در این مقام نرسیده. وقتی که آنچه از تو بظهور میبایدش رسید بظهور رسد، جای تو اینجا خواهدبود. **بیت:**

نعمت‌الله رسید تا جائی ‌ ‌ ‌ ‌ که بجز جان اولیا نرسد

الحال ترا بهمان منزل که‌عزیمت اینجا نموده متوجه[ای]باید شد. ودوری راه بسیدنزدیك گردانیده غایب گردیدند. **شعر:**

آنکه بنمود رخ و از نظرم غایب شد ‌ ‌ ‌ ‌ برسان بار دگر بار خدایا بمنش

و حضرت شاه نورالدین نعمت‌الله بی تعب و مشقتی راهی که بمدتها طی نموده بود اندك وقتی قطع کرده بمحلی که عزیمت آن سفر نموده بود رسید. و صحرا نشینان را دیده وعده‌ای که کرده بود وفا نموده از ایشان‌درگذشت.

نقلی است صحیح که هم در کنار رود نیل حضرت ولایت منقبت را با سید حسین اخلاطی اتفاق صحبت افتاد. کیفیت آن بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام‌در دریای ابرار، شاه قاسم انوار، وجناب خواجه صاین‌الدین تر که، [۱۳الف]واشرف العلماء و افضل الفضلاء مولانا شرف الدین علی یزدی، و پیرتاج گیل با آن‌حضرت رفیق طریق بودند. چون بحوالی منزل سید حسین اخلاطی رسیدند او مخبر گشته خادمـان را فرمود تا حضرات را در صفه‌ای که نزدیك بخلوتش بود جلوس نمودند. سید حسین خوانی نقل قبل از ملاقات بجهت ایشان فرستاد. حضرت ولایت قباب بحضار گفت نقل بمنزل دیگر اولی است. وبرخاسته[۱] بارفقای اربعه بمحل دیگر رفت. فی الحال سقف آن صفه فرود آمده همه درتعجب‌ماندند.

۱ـ اصل: خواسته

بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمده اول به آن حضرت معانقه نموده پس از آن یاران را دریافت . و همگی جلوس نموده سید حسین بحضرت کرامت مرتبت گفت نعمت الله میخواهیم از حالات شما مستفیض شویم . آن حضرت فرمود که شما ! شما ! سید حسین از علوم غریبه مثل کیمیا و لیمیا وسیمیا رمزی برایشان ظاهر کرد. حضرت‌شاه بسیدحسین گفت[۱۳ب] که کیمیای مدعای ما فقر محمدی است ، **شعر:**

جان میدهند بهرجوی سیم اغنیا　　آگه نیند از عمل کیمیای فقر

و همان یك صحبت و یك مجلس اتفاق افتاد و روز دیگر شاه یاران‌راوداع نموده متوجه کعبهٔ معظمه شد . و بعد از قطع چند منزل حقه‌ای سر بسته و مهر نموده بدست درویشی داده بخدمت سید حسین فرستاد . سید حسین چون سرحقه گشود قدری پنبه و مقداری آتش سوزنده دراندرون آن حقه یافت. تعجب نموده گفت دریغ که صحبت نعمت الله را در نیافتیم .

درویشی که حقهٔ مزبور بجهت سید حسین میبرد در راه بخاطر گذرانید که کاش حضرت سید نعمت‌الله روزی چند در صحبت سید حسین‌توقف میفرمود ، تا ما ها از عمل کیمیا بهره‌ور گردیده از صعوبت فقر و فاقه خلاص میگشتیم . چون بخدمت آن‌حضرت باز گشت برضمیر منیر حضرت ولایت منزلت آنچه بخاطر درویش رسیده بود هویدا گردیده [۱٤ الف] سنگ پاره ای از زمین برداشته‌پیش درویش انداخت و فرمود که این سنگ‌را نزدجوهری برده بپرس که قیمت‌این سنگ چند است ، و چون قیمت معلوم کنی از جوهری گرفته بازآور. چون درویش آن سنگ را بنظر جوهری برد ، جوهری پارهٔ لعلی دید که در عمر خود مثل آن ندیده بود . قیمت آن لعل را هزار درم کرد . درویش قیمت معلوم کرده و باز گرفته بخدمت حضرت شاه آورد . آن‌حضرت فرمود تا آن سنگ لعل شده را صلایه ساخته‌شربت نمود، وهردرویشی را قطره‌ای چشانیدندوفرمود ،**غزل:**

مـا خاك راه را بنظر کیمیا کنیم　　صد درد را بگوشهٔ چشمی دوا کنیم

در حبس‌صورتیم و چنین شاد و خرمیم   بنگر که در سراچهٔ معنی چها کنیم
رندان لاابالی و مستان سر خوشیم   هشیار را بمجلس خود کی رها کنیم
موج محیط و گوهر دریای عزتیم   ما میل دل بآب و گل آخر چرا کنیم
در دیده[روی] ساقی و در دست‌جام‌می   باری بگو که گوش بعاقل چرا کنیم
ما را نفس چو از دم عشق است لاجرم   بیگانه را بیك نفسی آشنا کنیم
از خود بر آودر صف اصحاب ما خرام   [۱۴ب]تا سیدانه روی دلت‌باخدا کنیم

و از آن منزل روانه شده متوجه مصر شدند . نقل است که آن در دریای کرامت چون بمصر رسید در مغاره‌ای که‌اکنون به«مغارهٔ نعمت الله» مشهوراست نزول نمود . و در آن مغاره مجذوبی بابا حاجی علی نام ساکن بود و همیشه در پیش اوآتش میسوخت و از او حالات غریبه بسیارسرمیزد و خلایق مصر اعتقاد عظیم باو داشتند . آن‌حضرت بعد از آنکه آن درویش را دریافت ازخود غایب گردیده متوجه حال او شد . چون از آن توجه باز آمد آن مجذوب را در روی افتاده و آتش او را خاکستر گردیده یافت . پس از زمانی مجذوب بهوش آمده مرید راه ارادت آن‌حضرت گردید .

و از آن مغاره بیرون رفته در منزل دیگر مجاور گردید ودرآن ایام بعرض آن سر خیل خاص و عام رسید که یکی از درویشان در این مغاره بچهل مغز بادام اربعینی بر آورده . آن حضرت پرسید که اربعین مردانه بر آورده یا زنانه ؟ حضار مجلس گفتند که اربعین زنانه کدام است واربعین مردانه کدام؟ [۱۵ الف] آن حضرت فرمود که اربعین زنانه آن است که بچند مغز بادام یا بجزوی قوت لایموت بسر رسانیده باشند ، و اربعین مردانه آن است که چهل روز هر روزه روزه دارند و هر شب وقت افطار یك گوسفند مع مصالح اکل نمایند ، و در وضویی که در اول روز اربعین ساخته باشند بهمان وضو تا روز چهلم اربعین ادای نماز فرض و سنت از ایشان فوت نشود . حضار در تعجب افتاده گفتند که کسی باشد که این نوع اربعین باتمام رساند ؟ آن حضرت فی الحال از مجلس

برخاست[1] و بسم‌الله الرحمن الرحیم گفته تجدید وضو نمود واربعینی بطریقی که گفته بود ادا نمود . و چون از آن اربعین بیرون آمد خلایق مصر احرام دریافت دیدار ایشان بسته بدر آن مغاره حاضر شدند ، و آن‌حضرت دست بر آورده فاتحه جهت ازدیاد جمعیت خوانده فرمودند که تجدید وضوئی خواهم کرد ، و از نظر آن جماعت غایب گردید. مضمون این نظم بگوش هوش اهالی مصر رسانید، **شعر**:

نفخه آمـد ، مر شما را دیـد ورفت
هر کرا میخواست جان بخشید ورفت

و بعد از آنکه[۱۵ب] آن ارباب حال از آن مغاره غـایب گردید همیشه مریـدان و درویشان ایشان در آنجا مجاور میبودند و اهـل مصر بـا آن درویشان مریدانـه سلوك مینمودنـد . و در آخر شیخی و خـادمی مغارهٔ مصر حسب‌الاشارهٔ آن‌حضرت به بابا حاجی‌لطف الله مرجوع گردید ، و مشارالیه درآن مکان بتلقین ذکر و کسوت فقر بساکنان مصر وسایربلادقیام نموده چون مدت عمرش به‌یکصد و ده سال رسید بدیگری رجوع نموده خود مجاور گوشهٔ عدم گردید .

نقل است که در آن هنگام کـه حضرت سیادت و کرامت منقبت از مصر متوجه مکهٔ معظمه شده چون بگنبد ذات‌الارض رسید در اندرون گنبد صحبت ایشان با چهل تنان اتفاق افتاد . در اثنای صحبت ازآن چهل تن یك تن‌غایب شده و قدحی شربت در دست داشته هریك را از آن قدح جرعهٔ شربت میرسـانید و سر نعلین بر عضوی از اعضای او میزد . چون نوبت بآن‌حضرت‌رسید ایشان را جرعهٔ شربت داد و گفت ای نعمت‌الله ، این نعلین بر کسی میخورد که قدم او[۱۶الف] از تعلق دنیا منقطع شده باشد . برحسب تقدیر الهی‌خلیل الله را از دامن تو بر میباید خاست[2] . هرگاه از دامن تو بر میخیزد نوبت نوازش این‌نعلین بتوخواهد رسید . و بعد از وداع از چهل تنان بقیهٔ راه کعبه طی فرموده بوصال کعبهٔ مقصود مشرف گردید .

۱و۲ـ اصل : خواست.

گفتار در بیان رسیدن آن‌حضرت بمکهٔ‌معظمه و شرف طواف دریافتن و واقعاتی که درآن حین و بعد ازآن روی نمود

بعد از تحمل رنجهای گوناگون آن حضرت آن مسافت را بقدم توکل طی نموده بشرف روشنائی روز وَصال کعبهٔ مراد رسید و از زلال سرچشمهٔ زمزم مقصود سیراب گردیده از جام « فیه آیات بینات » شراب ناب اسرار قربت و الفت «و من دخل کان آمنا » در کشید و لباس با اساس « نظرالی الکعبة عبادة » در پوشید و خرقهٔ هستی هردو کون از گردن بیرون کرده که « الدنیا حرام علی اهل‌الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا » ، خلیلانه ردای شوق بردوش انداخته ، عالمانه از بین العلمین صفین عبور فرموده ، عارفانه [١٦ب] بر عرفات معرفت برآمده، صوفیانه بصفای دل ومروه عزیمت نمود و دست برحلقهٔ توکل زد . وچون شرایط طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان با شیخ عبدالله یافعی اتفاق افتاد .

و چون بصحبت پر فیض شیخ عبدالله رسید او را مشغول بارشاد طالبان یافت ، لحظه‌ای توقف نموده استماع سخنان جان بخشش کرد ؛ و از مضمون کلام با نظامش بر کیفیت احوالش اطلاع یافته مجال بیرون شدن از صحبت شریفش مصلحت ندانسته دست در دامن صحبتش زده فرمود که در ایام سیر و سلوك بعد از ملاقات صحبت سید محمد آفتابی‌چون شیخ عبدالله یافعی ندیدیم . هرجا احوال اهل حالی معلوم نمودیم او راچون قطره وخود رادریا یافتیم ؛ چون بصحبت شیخ المحققین شیخ عبدالله یافعی رسیدیم او را چون دریا و خود را مانند قطره دیدیم . بعد از چند مجلس که با یکدیگر صحبت داشتند روزی شیخ عبدالله کتابی بر دست گرفته روی بجانب آن صف آرای میدان طریقت کرده گفت ای مخدو مزاده ، این کتاب حدیثی‌است [١٧ الف] که ازجد شما میدانند و بعضی «موضوعی»است جمع آورده ودراین کتاب‌ضبط نموده‌ایم . بردارید ومطالعه نمائید تاهرحدیثی که بشما برسد معلوم داشته باشید که صحیح است یا موضوعی است .

و حضرت ولایت‌مرتبت مدت هفت سال درصحبت شیخ عبدالله یافعی‌مریدانه

سلوك مینمود ، و وقتی چند شبانی گوسفندان شیخ هم میفرمود ، مقابل هفت‌سال صحبت حضرت موسی در خدمت شعیب نبی ، علی نبینا و علیه‌السلام ، **شعر** :

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد — که چند سال‌بجان خدمت شعیب کند

و در مدت مصاحبت هفت حج با شیخ عبدالله کرد ، و بزبان ولایت ترجمان در آن اوقات این ابیات نظم نمود ، **نظم**:

شیخ ما بود در حرم محرم — قطب وقت و یگانهٔ عالم
از دمش مرده میشدی زنده — نفسش همچو عیسی مریم
بصفات قدیم حق موصوف — هفت دریا بنزد او شبنم
شرح اسماء بذوق خوش خوانده — عارف اسم اعظم آن اعظم
بود سلطان اولیای جهان — روح قدسی و را شده همدم
[۱۷ب]سینه‌اش بود مخزن اسرار — در دلش بود گنج حق مدغم
نعمت‌الله مرید حضرت اوست — شیخ عبدالله است آن فافهم

ذکر توجه حضرت کرامت وولایت‌دستگاه ازمکهٔ معظمه بجانب‌سمرقندو بیان بعضی خوارق عادات آن‌جناب

بر ضمایر فطنت مآثر اهل دانش و بینش و خواطر خیرت مآثر واقفان کارخانهٔ آفرینش مخفی و مستتر نماند که چون مدت هفت سال حضرت شاه نورالدین نعمت الله در مکهٔ معظمه با شیخ عبدالله یافعی ، چنانکه سبق ذکر یافت ، صحبت داشت آن جناب را وداع نموده با توشهٔ توکل قدم در وادی نهاد ، و بعد از طی منازل و مراحل دار السلطنهٔ سمرقند را از یمن اقدام میمنت انجام رشك روضهٔ رضوان ساخت . و چون خبر ورود آنَ مهر سپهر کرامت بحضرت خاقان صاحب قران گیتی ستان امیر کبیر جهانگیر امیر تیمور پادشاه انارالله برهانه رسید از مخصوصان بارگاه جاه وجلال یکی را بخدمت آن‌حضرت‌فرستاده پیغام داد که شما تشریف شریف بجانب ما ارزانی میفرمائید [۱۸ الف] یا ما را بر سبیل زیارت بدریافت خدمت شما میباید رسید ؟ آن حضرت در جواب پیغام

فرمود کـه ما و شمـا را بر حسب حدیث حضرت نبوی عمل میباید نمود. و دیگر فرمود رحمت بر آن امیری که درویشی را پرسه نماید. باقی اختیار با شماست. چون فرستاده مراجعت کرده جواب آن جناب را بخدمت خاقان جهان رسانید آن پادشاه سرافراز عزیمت دریافت صحبت حضرت کرامت منزلت نمود. و بعد از شرف مجالست بمنزل همایون مراجعت نموده روز دیگر ترتیب ضیافت فرمود و خواص ارباب فضل و کمال را حاضر گردانیده آن حضرت را بآن ضیافت تکلیف نمود. آن‌حضرت‌فرمود، **شعر**:

نعمت الله را اگر خواهی که مهمانی کنی
سفره‌ای گرد جهان سر تا بسر باید کشید
ور بقدر همتش سازی سرای مختصر
چار دیواری بهفت اقلیم در باید کشید

و بمجلس پادشاهی‌تشریف برده پادشاه عالیجاه دراعزاز و احترام آن‌حضرت دقیقه‌ای فرو گذاشت نکرد. و چون بمنزل خود مراجعت کرد، روزی چند با اهل سمرقند صحبت داشته [۱۸ ب] از کثرت خلایق دلگیر گردیده، میل سیر کوهستان سمرقند فرمود. وگذرش بر کوه مالکداد واقع شده در چلهٔ زمستان که هیچ شیری را در منازل آن کوه پر خطر یارای گذر نبود اربعینی داشت و هر شب ببرف‌افطار فرمود.

و بر ضمایر مرآت نظایر دیده وران دوربین و رازداران مکامن فریقین که غیب نمایان استار الهام و پرده گشایان اسرار عناصراند مخفی و مستور نماند که در همان کتاب تصنیف مولانا صنع‌الله نعمت اللهی مسطور است که آن‌حضرت سه اربعین در آن زمستان در آن کوه داشته، و مغاره‌ای در آن مکان ترتیب داده که گنجایش جلوس چهل کس داشت. و تختی از قدیم الایام در آن‌حوالی بود. بعد از اربعینات از روی جذبه پای بر گوشهٔ آن تخت چنان زد که چهار انگشت فرو رفت؛ و تا کنون نشان قدم آن‌حضرت در آن سنگ باقی است. و صاحب

همان نسخه مرقوم ساخته که از درویشی صادق‌القول شنیدم که در حوالی ملك خطا با جماعتی بقطعهٔ کوهی رسیدیم که چهل‌فرسخ[١٩الف] بر چهارطرف آبادانی نبود ، و درآن کوه مغاره‌ئی‌بود که بخط جلی بردر آن نوشته بود که این مغاره‌ای است که سید نعمت الله ولی در اینجا اربعینی داشته .

بدان ای عزیز که در آن اوقات که آن صف آرای میدان طریقت در کوه سمرقند بعبادت پروردگار بی مانند اشتغال داشت جمعی کثیر از قوم مغول دست ارادت بدامن آن حضرت زده رسم مبایعت بجای می‌آوردند . این خبر در اطراف و جوانب انتشار یافته بعضی از ارباب غرض حضرت خاقان صاحبقران را بر آن داشتند که آن جناب را از بودن ممالك تر کستان عذر خواهد تا بجای دیگر تشریف برد . پادشاه عادل کس بخدمت شاه ایوان فقر فرستاده پیغام نمود که هر چند بجانب شما اعتماد کلی هست اما مفسدان ما را بحال خود نخواهند گذاشت. اگر بولایت دیگر تشریف ببرید نیکوتر خواهد بود. چون این پیغام بآن‌جناب رسید این غزل برشتهٔ نظم انتظام داد که ، **نظم** :

برو ای میر من بمال مناز　　بیش‌ازین[١٩ب]سیم‌روز بهم‌مگذار
تا کی آزار خلق میجوئی　　مکن آزار ورنه بینی باز
ور خماری و دردسر داری　　با من مست کی شوی دمساز
سخنم ساقی‌ای است روح افزا　　نفسم مطربیست خوش آواز
ملك من عالمیست بی پایان　　وان تو از خطاست تا شیراز
من بسلطان خویش مینازم　　تو بتاج و سریر خود میناز
نعمت الله پیر رندان است　　گر مریدی به پیر خود پرداز

و از مکانی که مجاور بود نقل نموده روی براه آورد ودر منزل‌خواجه زکریای باغی فرود آمد . از اتفاقات در همان روز مزاج حضرت خاقانی ازجادهٔ استقامت انحراف یافت و امراض مختلفه عارض ذات شریفش گشت . دانست که سبب آن ترك ادبی است که نسبت بخدام آن حضرت ولایت قباب واقع

شده . هم در آن ایام با کمال ضعف و نقاهت متوجه حضور سلطان المحققین گشته ، بعد از دریافت زیارت رسم عذر خواهی بجای آورد ، و از برکت و میامن دعای آن‌جناب صحت یافته بمنزل همایون مراجعت فرمود . **بیت** :

اولیا را هست قدرت از اله [۲۰الف] تیر جسته باز گرداند زراه

نقل است که مدتها آن مهر سپهر سیادت و کرامت در منزل خواجه زکریا بسر برده اربعینات بجای آورد و خوارق عادات بسیار بمردم هر دیار ظاهر و هویدا گردانید . از آن جمله جمعی از تجار در کشتی نشسته از دریای عمان بولایتی میرفتند ، ناگاه سفینهٔ تمکن ایشان دریائی شده مشرف بـر غرق شدن گردید. همگی سکان دست نیاز بدرگاه بی نیاز بـر داشته از آن گرداب نجات خواستند . تیر دعای آن درماندگان بهدف اجابت‌رسیده دیدند که شخصی درروی آب پیدا گردیده عنان کشتی ایشان را گرفته بساحل نجات رسانید. اهل کشتی شکر الهی بتقدیم رسانیده گفتند بحق خدائی که ترا وسیلهٔ نجات ما گردانید که احوال خود بر ما عیان ساز و بگو کیستی و منزل کجا داری و نامت چیست . آن حضرت فرمود که لقب من نورالدین و نامم نعمت الله و منزلم در دیار سمرقند بخانهٔ خواجه زکریای باغی . بعد از چند وقت آن جماعت در همان مکان و منزل خواجه زکریا بخدمت سر خیل اولیاء رسیده اموال‌واسباب [۲۰ب] بسیار بر سبیل نذر بنظر انور رسانیده ، جمعی در حلقهٔ مریدان انتظام یافته فرقه‌ای بدیار خود رفتند . وآن حضرت از آن وجه در هفت فرسخی منزل خواجه زکریا خانقاه و باغی ساخته حاصل آن بجهت فقرا و درویشان تعیین فرمود و قریهٔ تبل‌عکه خریده وقف خانقاه نمود .

ذکر توجه آن‌حضرت بمشهد مقدس معلی ودریافت طواف آستان ملایك آشیان

شهید خاك خراسان امام طیب و طاهر
علی موسی بن جعفر محمد باقر

ترجیع

آنکه درگاه رفیعش دین و دولت را در ست
سروران دهر را خاك درش تاج سر ست
گردی از خـاك درش ملكوملك را زیور ست
آستان کبریـایش آسمانـی دیـگر ست
پایهٔ قدرش ز هفتم چرخ گردون بـرتـر ست
نردبان بام قصرش نـه رواق اخضر ست
خاکـروب درگـه او قیصر و اسکند[ر] ست
چرخ گردون پیش قدرش تودهٔ خاکستر ست
نور مهر و مه ز خورشید جمالش انور ست
مهر و مه از آن تفاخر بر کواکب درخور ست
ذره‌ای مهرش ز ملك هر دو عالم بهتر ست
قطره‌ای ازجام فیضش زمزم است و کوثر ست
زایردرگاه‌او[۲۱الف] کاردو کونش چون زرست
مس جان را خاك راهش کیمیای احمر ست
منکر ار باور ندارد مخلصان را یاور ست
آن حـدیثی کز یقین فـرمـودهٔ پیغمبر ست
آنکه یك طوف حریمش هفت حج اکبر ست
قبلهٔ هشتم علی موسی رضا بن جعفر ست

و بعد از آنکه شرایط طواف بتقدیم رسانید یك اربعین بسر برده از آن مقام شریف متوجه شهر هرات شد، و چون بدان خطه رسید در محلهٔ سید حسینی سادات نزول نمود. اما مدتی بود که سید حسینی ودیعت حیات[۱] را بقابض ارواح سپرده در منزهات جنات عدن سیر میفرمود، و با اصحاب چنین وصیت کرده بود که چون سید نعمت الله نامی از سلسلهٔ سیادت در تاریخ هفتصد و نود هجرت

۱ـ اصل: حیوت

باین منزل رسد وصبیه زادۀ ما را که صبیۀ سید حمزۀ دستار بندست بطلبد تسلیم نمائید، که آن امانتی است از آن‌جناب نزد ما . ودر وقتی که‌سن شریف آن‌حضرت بشصت سالگی رسید و تاریخ هجری هفتصد و نود بود در محلۀ سید حسینی در شهر هرات نزول فرمود ، و جمعی درویشان را فرستاده آن بلقیس اوج عصمت را [۲۱ ب] خواستگاری نموده در عقد ازدواج در آورد . و روزی چند توقف فرموده باز ارادۀ سفر نمود ، **شعر:**

چون در آمد شاه در ملك هرات خلق آنجا یـافتند از نـو حیات
بد در آن شهر شریف خـوب فال مـدت عمر عزیزش شصت سال

بعد از وداع اهل حال و گوشه نشینان از هرات متوجه مرغاب شد و در آن موضع قریب یك سال توقف کرده باغی طرح انداخت .

و از آنجا متوجه کوبنان کرمان گردیـد . بعد از ورود بدان خطه مدت هفت سال اقامت فرمود . و در آنجا شاه برهان الدین خلیل الله از کتم عدم قدم بعرصۀ عالم نهاده جمال با کمال باهل عالم نمود ، و والد بزرگوارش اعنی شاهباز عالم لاهوت تاریخ تولد فرزند ارجمند را در این قطعه بیان نمود ، **قطعه:**

از قضای خدای عز و جل حـی قیوم و قـادر سبحان
نیم ساعت گذشته بود از روز روز آدینه در مـه شعبان
یازدهم بود ماه و وقت شریف ماه در حوت و مهر درمیزان
پنج و هفتاد و هفتصد ازسال رفته در کوبنان که ناگاهان
میر برهان الدین خلیل الله آمد[1] ازغیب بنده را مهمان
[۲۲الف] کسب‌او باد علم ربانی حاصلش باد عمر جاویـدان

و این غزل از جملۀ اشعاری است که در باب فرزند سعادتمند فرموده‌اند ،

غزل :

ای بنور روی تو روشن دو چشم جان من
ای خلیل الله من فرزنـد من برهـان من

۱ـ اصل: آمده

شمع بزم جان من از نور رویت روشن است
باد روشن دایماً چشم و چراغ جان من
در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام
ای دل و دلدار من ای جان و ای جانان من
مجلس عشق است و من میگویمت از جان دعا
گوش کن تا بشنوی ای میر سرمستان من
مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است
حاصل عمرم توئی ای عمر جاویدان من
بی رضای من نبودی یك زمان در هیچ حال
یك سخن هرگز نفرمودی تو بی فرمان من
یادگار نعمت‌الله قرةالعین رسول
نور طه آل یس سایهٔ سلطان من

و در کوبنان بسی درویشان از اطراف بلاد ایران بقصد ملازمت آن هادی اوج ملکوت آمده دست مریدی در دامن متابعتش زده حلقهٔ فرمانبرداری در گوش جان کشیدند . از آن‌جمله مولانا سعدالدین علی وسید نظام الدین‌احمد که مدرس و فقیه شیراز بودند [۲۲ب] ازشیراز بخدمت آن حضرت آمده التماس بیعت و تلقین ذکر نمودند . آن حضرت آیهٔ بیعت بر ایشان خواند و تلقین ذکر باین کیفیت فرمود که باید ذاکران بهر دو زانو متوجه قبله نشینند و کف دست [راست] بر روی ران راست و زانوی چپ نهاده باشند و بکف دست چپ ساق دست راست گرفته ذکر گویند و حرکت از جانبِ قلب ـ که طرف چپ است ـ بجانب راست کنند . همایل «لا» گفته شود و از جانب راست رجوع کنند . «اله» گفته شود و هم از جانب راست رجوع کنند وسر بالا آرند . «الا» گفته شود و سر زیر آرند میل بجانب راست تا بمحاذی[1] قلب رسد . « الله » گفته شود و در نفس‌هر چند توانندمکث[2] نمایند. **قطعه:**

۱ـاصل : محازی ۲ـ اصل : مکس

چون همه اوست غیر او کس نیست گفته‌ام لا اله الا الله
لاجرم سید وجود خودم نعمت اللهم و ز خود آگاه

و آن حضرت امیر زین الدین علی را گفتند که جای شما هند خواهد بود و محل سکنای امیر نظام الدین احمد شیراز . و مآل هر دو همان شد . **شعر:**

ای درك تو دریافته نیات ضمایر یکسر بتو آن خفیهٔ باطن شده ظاهر

وچون مدت مجاورت [۲۳الف] آن حضرت در کوبنان بهفت سال رسید آنگاه متوجه دارالعبادهٔ یزد شده سادات و قضات و اکابر و اهالی لوازم استقبال بجای آورده طریقهٔ اخلاص و مریدی مرعی داشتند ، و پس از گذشتن چند روز آن حضرت بموضع تفت ـ که نشانی از جنت است ـ تشریف داده طرح خانقاه مبارکه انداخته و معماران و بنایان را بکار بازداشته سایهٔ وصول بفرق اهالی ابرقوه انداختند ، و در منزل بابا حاجی شیرازی نزول اجلال فرمودند .

در آن وقت موسم بهار بود ، و درخت سیبی در آن باغچه بود که بهار و شکوفه نکرده بود . آن حضرت فرمود که عجب است که این درخت شکوفه نکرده ! حاضران گفتند روزی این درخت به بابا حاجی گفت بواسطهٔ سیب بسیار که هرسال میدهم هر که بسایهٔ [من] می‌آید آسیبی بمن میرساند . باباحاجی باو گفت که دیگر سیب میاور و آسیب مکش . **شعر:**

بید باری فارغ است از سنگ هر تردامنی
سنگ نا اهلان خورد شاخی که دارد میوه‌ای

آن حضرت چون این سخنان شنید آن درخت را گفت که ای درخت سیب ،
شعر :

[۲۳ب] هر کجا سیبیست بی آسیب نیست سیب بی آسیب از بستان ماست

و درخت سیب را در بغل گرفته فرمود هر سال بار بده . فی الحال درخت بجوشش در آمده بهار کرد و چندان سیب آورد که مردمان در تعجب ماندند . و مدتها آن درخت هر سال سیب می‌آورد .

وبعد ازچند روز آن سلالهٔ دودمان رسالت درحوالی آسیا طرح باغی انداخته عمارتی نیکو در میان ساخت و ازاره از کاشی کرده بخط جلی بر آن نقش فرمود که «شفاء القلوب لقاء المحبوب» .

و باز بموضع تفت بازگشت نموده چندان توقف فرمود تا عمارت خانقاه باتمام رسید و خادم و فراش و غیره خدمه تعیین کرده باصل شهر یزد مراجعت نموده از راه بافق متوجه کوبنان شد .

چون بمنزل « چاه قادر » که ما بین یزد و بافق است رسید کاروانی دید که در آنجا رحل اقامت گسترده داعیهٔ حرکت دارند ، و جمعی از قاطعان طریق که در کمین بودند فرصت یافته در قافله تاختند ، وتمامی تجارو غیره رادست بسته متوجه آن جناب شدند تا آن حضرت را نیز بقید درآورند . حضرت [۲٤الف] ولایت‌منقبت از روی غضب بجانب ایشان نگاه کرد، حرکت ازدست و پای دزدان بر طرف و دستهای اهل قافله گشاده گشت . اهل قافله دزدان را بسته بخدمت آن حضرت آوردند . جناب کرامت دستگاه از روی مرحمت قاطعان طریق را نصیحت و ارشاد نموده از آن فعل قبیح توبه داد و بگشودن دستهاشان اشاره فرموده .

اهل قافله بسلامت از آن منزل گذشته ، آن حضرت بقصبهٔ بافق تشریف فرمود و بعد از دریافت شرف زیارت حضرت امامزادهٔ واجب التعظیم والتکریم امامزاده عبدالله بر در مزار منور لحظه‌ای جلوس نمود . خدام آن آستان طبق خرما بخدمت آورده آن شجرهٔ بوستان سیادت پنج عددخرما تناول کرده دانه‌ها را در دور خود بر زمین فرو کرد . بقدرت کاملهٔ یزدانی پنج درخت خرما بطریق پنج انگشت نزدیك بیکدیگر سبز شده بارور گردید . مؤلف همان رساله مرقوم ساخته که تا زمان تألیف آن کتاب هر پنج درخت هر سال خرما میکند ، و مسافر و مجاور بجهت شفای امراض تناول نموده باطراف بلاد میبرند . والله علم بحقیقة الحال . **شعر:**

از عمر گرامی چه تمتع بود او را
کز نخل محبت رطب عشق نخوردست

و از قصبهٔ بافق بقریهٔ کوبنان تشریف داده فرمود ، **شعر:**

اگر گنجی طلبکاری که در ویرانه ای یابی
بیا و نعمة الله را بشهر کوبنان بنگر

ذکر توجه آن حضرت بدار الامان کرمان و رفتن بقصبهٔ ماهان

فروغ تفصیل این حکایت ازمطلع صفحات رسالهٔ ولایت مانند خورشیدتابنده بر این اوراق میتابد که حضرت ولایت منزلت با فرزند ارجمند شاهزاده برهان‌الدین خلیل الله و اهل بیت متوجه کرمان شد . و بمکاشفه دریافته بود که کرمان زمین در احاطهٔ شیخ نورالدین خوارزمی است . درویشی را با تحفهٔ لایقه بنزد شیخ ارسال داشت . چون درویش بمجلس شیخ رسید و تحفه گذرانیده مطلب شاه بیان نمود، شیخ در دریافت مرتبهٔ آن جناب متغیر گردیده بمکاشفه فرورفت، وانتهای سیر آن حضرت را در آسمان چهارم یافت . فرمود دانستیم مدعای ایشان چیست . آمده‌اند که کرمان را ازما بازستانند . نعمت الله آفتاب رتبه‌اند وآفتاب را آسمان چهارم منزل است . مرا مضایقه با ایشان نیست . دعا رسانیده بگو که ما کرمان را بشما گذاشتیم . **شعر:**

بیا بیا که مرا با تو نسبت جانیست بیا بیا که مرا باتو راز پنهانیست

نقل است که قبل از توجه آن‌جناب[۲۵الف] بکرمان درویشی‌ازدرویشان در واقعه دید که مجموع اولیاء کرمان بر بالای تلی که در میانهٔ آستانهٔ ماهان و لنگر قطب‌الدین اسلام است جمع آمده بودند و با یکدیگر میگفتند که عنقریب آفتابی از برج نبوت و ولایت بر آمده ، بر کرمان و توابع خصوصاً این سر زمین خواهد تافت . و ما همچون ستاره‌ها از پرتو آن نور محو خواهیم گشت . **شعر :**

مه کسب نور از رخ خوب تو میکند
گر نیست پرتوی ز رخت آفتاب ، چیست

القصه بعد از رسیدن جواب شیخ نورالدین خوارزمی بحضرت ولایت رتبت

خطهٔ کرمان را بنور طلعت جهان آرا بیاراست ، و نزول در حوالی بقعهٔ شیخ قطب‌الدین داود فرموده هم در آن ایام خانهٔ عالی بر وسع همت خود در آن محل طرح انداخت و بعداز آنکه عمارات باتمام رسید شاهزاده خلیل الله و اهل بیت را از کوبنان طلب فرمود . و پس از چند وقت که در اطراف کرمان سیر میفرمود گذر آن آفتاب اوج‌عرفان بسر آسیای ماهان افتاده پیرزالی سعادت دیدار دریافته سفره‌ای نان و قدحی ماست [۲۵ب] نزد آن حضرت آورد و چندان اظهار اخلاص نمود که‌آن درةالتاج ولایت راغب ببودن ماهان گشت ، و در همان مکان طرح «خانقاه‌خیرآباد»و«باغ خلوت»و«باغ‌مشهد» انداخته، درنهایت‌زودی‌باتمام رسانید .

و گاهی در کرمان و بعضی اوقات در ماهان بوده بعبادت خالق انس‌و جان قیام مینمود . صوفیان موصوف بصفات حمیده و درویشان دردنوشان پروانه‌وار بر گرد شمع جمالش نقد جان نثار میساختند . خواص و عوام هر دیار ازصغار و کبار خود را بآستان آن‌جناب میرسانیدند . سر مستان جام وصال از می‌معانی باین مقال مترنم بودند ، **غزل :**

در خرابات فنا جام بقا داریم ما
خوش بقای جاودانی زین فنا داریم ما
کشتهٔ عشق‌ایم وجان در کارجانان کرده‌ایم
این حیات لایزالی خونبها داریم ما
در طریق عاشقی عمریست تاره میرویم
رهبری چون نعمت الله رهنما داریم ما

بیان رفتن آن حضرت بدار الملك شیراز و ذکر بعضی از واقعات

در رسالهٔ [۲٦ الف] مولانا صنع الله نعمت اللهی تحریر یافته که روزی حضرت‌ولایت‌منقبت از خلوت باغ ماهان بیرون آمده فرموده ، **شعر :**

وقت آن آمد که پروازی کنیم   وز کریمان عزم شیرازی کنیم

و با بعضی از درویشان متوجه کرمان شده از آنجا عزیمت شیراز نمود

وچون بسر «بند امیر» رسید رفیقان هریك از استحکام آن بند سخنی و دلیلی میگفتند. آن جناب از مقدمهٔ بنا نهادن و از ولایت امیر مشکل گشا که در آن بند بظهور رسیده بود خبر داده فرمود که درویشان درزمان بستن بند خشتی بدست بنا داده اند.

و بعد از طی مراحل چون بحوالی شیراز رسید سادات عالی درجات و علمای ذوی الاحترام و سایر خواص و عوام استقبال نموده حضرت سید شریف نیز طریقهٔ استقبال بجای آورده در وقت ملاقات سید با حضرت شاه باران رحمت یزادنی ریزان بود . درحین معانقه سید شریف فرمود نعمت الله در بر و رحمت الله بر سر . وقتیکه به تنگ الله اکبر رسیدند جناب ولایت قباب فرمود ، **شعر** :

نعمت الله رهبر وشیرازیان [۲٦ب] همراه او
عارفانه بر سر الله اکبر میرود

پس از نزول چون روز جمعه در رسید در مسجد جامع بجهت ادای نماز جمعه جمعی عظیم دست داده ، حافظ رازی که صدر سلطان اسکندر والی شیراز و شاگرد سید شریف بود فرمود تا سجادهٔ سید شریف در دست راست حاکم که امامت نماز میکرد و سجادهٔ حضرت کرامت منزلت را بجانب چپ انداختند. خلایق بارادهٔ دست بوس و پای بوس آن جناب متوجه استقبال شده هجوم مردمان بحدی رسید که نزدیك بود که سید شریف در زیردست و پای خلایق هلاك گردد. نظر سلطان اولیاء بر سید شریف افتاد. خود متوجه گشته و دست سید را گرفته از میان خلایق بیرون آورد. چون بمکان سجاده رسیدند سید شریف سجادهٔ خود برچیده در عقب سجادهٔ آن جناب انداخته فرمود اگر نعمت الله دست شریف نمیگرفت شریف در زیر قدمهای خلایق هلاك گردیده بود .

راوی تذکره مرقوم نموده که قریب سی هزار کس از خواص و عوام در شیراز [۲۷الف] دست بیعت بدست آن جناب دادند. در آن ایام درویش فخرالدین نامی که در سلسلهٔ نقشبندی داخل بود ودست ارادت بدامن خواجه عبدالله امامی اصفهانی ـ که رخصت ارشاد از سلسلهٔ نقشبندی داشت ـ زده بود سالها شده بود که مشکلی

در خاطر داشت . اتفاقاً بمجلس شاه نعمت‌الله رسیده فی‌الحال آن مشکل در نظر اول بر او حل گردید . کسوت نقشبندی فرود آورده بکسوت شاه در آمد . و بعد از یك ماه با خواجه عبدالله امامی ملاقات نمود . خواجه عبدالله درویش را گفت که گند غیر از تو می‌آید ، نزدیك ما میا ! و متغیر گردیده با خود قرار داد که علی الصباح بمجلس شاه رفته از مباحثهٔ علوم مبحثی در میان می‌آورم تااحوال من باو ظاهر گردد . و مسئله‌ای چند اختیار کرده چون روز دیگر شد بمجلس آن‌جناب حاضر گردید . و در آن وقت حضرت حقایق پناه نکته‌ای از حقایق و معارف بیان میفرمود . و قاعده آن بود کـه هر گاه آن حضرت متکلم میگشت دیگری را یارای سخن گفتن نبود . خواجه عبدالله امامی تحمل نکرد که کلام آن جناب باتمام رسد [۲۷ ب] ، کلمه‌ای از کلمات علوم آغاز کرد، اما هر چند خواست که بیان نماید زبانش بسته گشته نتوانست . شرمنده و حیران مانده در مقام معذرت در آمده مریدی آن جناب اختیار نموده بشرف پوشیدن کسوت سر افراز گردید ، و حضرت ولایت قباب متوجه او شده فرمود ، **شعر** :

بی تکلف نعمت‌الله را بجوی و ز خیال نقشبندان در گذر

بالجمله حضرت شاه مخلصان‌شیراز را وداع فرموده متوجه کرمان شد وتا مدت بیست وپنج سال گاهی در شهر کرمان و گاهی در آستانهٔ ماهان بسر برده بارشاد طالبان التفات میفرمود .

مروی است که حسب الالتماس مولانا سعدالدین محمد ، پدر مولانا جلال دوانی ، حضرت ولایت منقبت آب دهان مبارك در دهان مولانا جلال‌الدین دوانی انداخته لاجرم او را بر علما ترقی و تقدم روی نمود.

در مدت مجاورت ماهان وقتی بجانب کوه بیغان رفته سه روز توقف فرمود، و خادمان در این سه روز هروقت بجهت معلم شاهزاده خلیل الله آش رشته میبردند معلم را این رباعی بخاطر رسید اما ننوشت [۲۸ الف] و بگوش احدی نرسانید،

رباعی

تا چند من این‌خمیر بسرشته خورم — وین آرد به‌آب اندر آغشته خورم
یکبار چو بابزن کبابم ندهی — من شمع نیم که‌روزوشب رشته خورم

چون حضرت کرامت پناه از سیر بازگشت بشاهزاده خلیل الله گفتند که معلم شما از شما گله نموده و مولانا را طلب کرده فرمود آن رباعی که گفته‌ای بخوان. مولانا خواند و بانعام و خلعت والطاف نوازش یافت.

نقل است که درویشی مؤذن در شیراز بانک خفتن میگفت، وبعد از بانک این غزل که از نتایج طبع شریف حضرت ولایت منقبت بود خواند، **غزل**:

غم مخور یارا که غمخوارت منم — کاین جهان و آن‌جهان یارت منم
در سر بازار ملك کاینات — اول و آخر خریدارت منم
رو به‌داروخانهٔ درد من آر — چون شفای جان بیمارت منم
گربدوزخ میکشندت خوش برو — چونکه در آتش نگهدارت منم
ور به‌جنّت میروی بی ما مرو — چون فروغ باغ و گلزارت منم
چند روزی هر کجا خواهی برو — بازگشت آخر کارت منم
[۲۸ب]هاتفی‌ازغیب میداد این ندا — نعمت‌اللها طلبکارت منم

آن حضرت در ماهان استماع این غزل که درویش در شیراز میخواند کرده خوشوقت گردید، و بر بعضی از درویشان اظهار نمود که درویش ما در شیراز این غزل میخواند. در همان شب آن درویش در شیرازآن حضرت را در واقعه دید که آن حضرت او را تحسین فرمود. درویش از خواب بیدار شده از شیراز متوجه آستانهٔ ماهان گردید، و دست در دامن بیعت و مریدی آن حضرت زده بعد از رخصت بشیراز متوجه گردید.

گفتار در بیان احوال طالبان که چون بخدمت آن حضرت میرسیدند از جذب ولایت درنظر اول مجذوب میگردیدند

من کلام آن حضرت ولایت منقبت، **غزل**:

ای عاشقان ای عاشقان من پیر را برنا کنم
ای تشنگان ای تشنگان من قطره رادریا کنم
ای طالبان ای طالبان کحال ملك حکمتم
من کور مادرزاد را در یك نظر بینا کنم
گر نفس بد فعلی کند گوشش بمالم در نفس
ور عقل دردسر دهد حالی ورا رسوا کنم
من رند کوی حیرتم سرمست [۲۹الف] جام وحدتم
زآن در خرابات آمدم تا میکده یغما کنم
پروانهٔ شمعش منم جمعیت جمعش منم
چون بلبل اندر گلستان ازعشق او غوغا کنم
آمد ندا از لامکان کای سید آخر زمان
پنهان شو از هردوجهان تا برتوخود پیدا کنم

نقل است که باباحاجی نظام‌الدین کیجی ازجانب کیج و مکران با عساکر خود بجانب کرمان روان گردید که از حاکم کرمان لشکر گرفته از جماعتی که از متابعت او بیرون رفته‌اند انتقام کشد. چون بحوالی ماهان رسید حضرت شاه در «باغ چهار طاق» در خلوت انزوا بود. درویشی را بردرخلوت طلبیده فرمود که بعضی سواران از راه آستانه می‌آیند. برو بر سر راه و در میان ایشان سواری که بر فلان اسب نشسته و فلان رنگ لباس پوشیده، باو بگوی که نعمت الله ترا میطلبد. درویش رفته پیغام رسانید. آن سوار باتفاق درویش بدر«باغ خلوت»آمده از اسب بزیر آمد. آن حضرت از خلوت بیرون آمده آن سوار را تنگ در بغل گرفت. چون دست از اوباز داشت سوار بی هوش گردیده آن‌حضرت‌باز باندرون خلوت فرمود، و او سه روز و سه شب [۲۹ب] بی هوش و بی‌شعوربود. بعد از سه روز که بهوش باز آمد سواران خودرا طلبید و لباس از بر بیرون کرده نزد ایشان انداخت و گفت هر چه از مال من درنزدهریك ازشما هست بخشیدم وهمگی سپاه

خودرا رخصت داد وخرقه‌ازدرویشی‌بعاریت گرفته در پوشید و درخدمت‌آن حضرت مجاور گردید . بعدازآن‌حضرت‌ولایت‌رتبت‌از خلوت بیرون‌آمده او را بشرف توبه و تلقین ذکر و پوشیدن تاج فقرِ سرافراز نمود ، و منصب خلیفة الخلفائی سلسلهٔ خود را باو رجوع نمود .

و دیگر بابا محمد بغدادی است که از جملهٔ سلاطین بغداد بود . چون بخدمت‌آن حضرت رسیدازسلطنت در گذشت ورتبهٔ محرمیت‌یافت وچنان مرتبه‌ای یافت که روزی در خدمت حضرت شاه نشسته بود ، تاج خود ازسر برداشته بریك نیمهٔ سر نهاد . فی‌الحال طوفانی پدید آمده چنانکه حاضران در تعجب ماندند . حضرت شاه باو گفت که تاج را درست بر سر گذار. چون تاج را درست بر سر نهاد آن طوفان بر طرف گشت .

مولانا صنع‌الله نعمت‌اللهی‌آورده که دوازده هزار سید صحیح النسب بشرف بیعت [۳۰ الف] آن حضرت رسیده اند ، و از شیخ و شاب هفت اقلیم از احاطهٔ تعداد بیرون است. چنانچه بر زبان گوهر بیان آن حضرت گذشته ، **شعر**:

نعمت‌اللهیم و در اقلیم عالم مهروار
بر در و دیوار و بام خاص و عام افتاده ایم

بر پیشگاه خاطر اصحاب مجد و معالی پوشیده نماند که اگر کمیت خوش‌خرام قلم پای در دایرهٔ تفصیل مجموع احوال آن حضرت ولایت مرتبت گذارد هرآینه سخن بتطویل انجامد . لاجرم در اختصار کوشیده بر مقتضی کلمهٔ «خیرالکلام ما قل و دل» عمل نموده بعضی از واقعات بعرض میرسانند که در مدت بیست و پنج سال که حضرت غوث درگاه الله شاه نور الدین نعمت الله در کرمان و ماهان تشریف داشتند و بر مسند ارشاد متمکن بودند هر روز قافله‌ای و هر شب زمره‌ای بالب خشك و دیدهٔ تر بامیدواری این مضمون که از کلام آن جناب است که ، **شعر** :

نامراد از در ما باز نگردیده کسی   در میخانهٔ ما قبلهٔ حاجات بود

بملازمت آن حضرت میرسیدند . آن دریای جودو کرم نسبت بهر کس انعامی و اکرامی و [۳۰ ب] ارشادی میفرمودند ، چنانکه خود فرموده ، **شعر** :

بیا از نعمت‌الله جو نوائی را که میجوئی
که کام دل ازاو یابی‌ترا گر جست وجو باشد

و فرقه‌ای مجاورت آستانه و خدمت اختیار نموده ، زمره‌ای بعد از بر آمدن مقصود بدیار خود میرفتند و آن جناب اکثر اوقات در خلوت بعبادت مشغول بوده . در هر روز وقت چاشت و پیشین لحظه ای از خلوت جهت اردشاد طالبان بمجلس عام می‌آمد ، اما احدی را یارای آن نبود که بی آنکه آن حضرت چیزی از او پرسد متکلم گردد. و کلام آن ولایت منزلت بتأنی و ستوده مشتمل بر حقایق و دقایق و مستشهدات از قرآن وحدیث و کلام اکابر از نظم و نثر در غایت بلاغت و فصاحت میبود و با تصانیف دیگران تفاوتی نداشت ، **شعر** :

زبانی چو آتش بیانی چو آب عیانی که میکرد رفع‌حجاب
دل مرده جان یافتی از دمش ز جان معتقد عالم و آدمش
ازو یك نظر در سلوك یقین مقابل بدی با چهل اربعین

[۳۱الف] خلایق هفت اقلیم وطالبان‌اهل حال‌واحوال‌مستقیم آوازهٔ کرامات و خوارق عادات آن کاشف رموز «و علم آدم الاسماء» شنیده خود را بسعادت دیدار و خدمتش میرسانیدند واز خرمن فیض و نعمت الطافش مستفیض میگشتند و سلاطین آفاق و اکابر هر دیار تحفهای لایق و نذورات موافق بخدمت خدامش میفرستادند . چنانچه وقتی از اوقات دوستان باخلاص که در بلاد هندوستان بودند تحفها و نذرها بخدمت آن حضرت فرستادند . حاکم کرمان که از جانب خاقان مغفور سلطان شاهرخ فرمانفرمای آنجا بود اندیشه مند گشت که اگر دست از تمغای آن بردارد شاید پادشاه از او بازخواست کند ، و اگر از خادمان حضرت ولایت قباب طلب نماید غباری بخاطر آن حضرت خواهد رسید. وتمغای واقعی آن مبلغ هفتاد تومان کپکی میشده. لاجرم حقیقت حال بعرض پادشاه جهان شاهرخ

سلطان رسانید ، خاقان مغفور مترددِخاطر گشت که آن وجه را باز یافت کند یا معاف دارد . [۳۱ ب] در این باب با مهد علیا گوهر شاد آغا ـ که عاقلهٔ زمان و ملکهٔ جهان و حرم محترمش بود ـ قرعهٔ مشورت‌درمیان انداخت. مهد علیا فرمود که ای پادشاه صاحب جاه ، از آن اندیشه نمای که تا دامن آخر زمان مردمان مذکور سازند که سلاطین هند آن مقدار تحفه بجهت سیدی فرستاده بودند که خاقان زمان از سر تمغای آن نتوانست گذشت. چون‌پادشاه این سخن شنیدفرمانی باسم حاکم کرمان فرستاد که طلب تمغا ننمایند .

وهمچنین بعد ازین‌سلاطین هند دیگربارتحفه‌ای‌ازسابق لایق تر و بی‌شمارتر بخدمت آن حضرت فرستادند . آورنده آن را در میان رودخانهٔ ماهان برابر خانقاه گذاشت . چون حضرت شاه در خلوت بود احدی را یارای آن نبود که بعرض رساند . بعد از سه‌روز آن حضرت از خلوت بیرون آمده نظرش بر آنها افتاده احوال پرسید . حقیقت عرض کردند و قیمت تحفها و ارمغان که خراج اقلیمی میشد مذکور ساختند . حضرت ولایت‌منزلت فرمود تا آنها را [۳۲الف] سه حصه کردند موافق . و گفت یك حصه به حضرت خاقانی میرزا شاهرخ دهید که لشکر او بسیار است ـ صرف لشکر نماید، و حصهٔ دیگر بخلیل‌الله دهید که او جاه دوست میدارد، و حصهٔ سیوم صرف اخراجات آستانهٔ ماهان نمائید. ویك ذرع کرباس بر روی بارها بود برداشته فرمود که درویشان هم عرقی خشك کنند .

ذکر ارتحال و انتقال حضرت کاشف اسرار ازلی شاه نورالدین نعمت‌الله ولی از این خاکدان بروضهٔ رضوان و مقام جاودان

بر ضمیر مهر تأثیر طالبان مطالب اخبار عترت نبویه و خاطر آفتاب تنویر سالکان مسالك آثار عشیرت مصطفویه علیه و علیهم افضل الصلوات و التحیة مختفی و محتجب نماند که چون سن شریف آن حضرت بیکصد وچهار سال رسید برحسب تقدیر پادشاه قدیررحلت آن‌حضرت‌ولایت‌منقبت ازخاکدان‌محنت بریاض

جنت نزدیك گردید . در روز دوشنبه ـ که دوشنبه‌ای دیگر توجه بجانب « جنات تجری من تحتها الانهار » مینمود ـ طوطی طبع شکر [۳۲ ب] فشانش بنظم این ابیات لطافت ایاب گویا گشت ، **غزل** :

بسرا پردهٔ میخانه روان خواهم شد
خوش خوشی معتکف کوی مغان خواهم شد
بخرابات فنا رخت بقا خواهم برد
ترك خود کرده و بی نام ونشان خواهم شد
ما چو موجیم در این بحر پدید آمده ایم
یك دمی همدم ما شو که نهان خواهم شد
نعمت‌الله چو خیالی که تو بینی در خواب
ور چنین نیست دراین هفته‌چنان خواهم شد

ودوسه روز پیش از وفات این غزل فرمود ، **غزل** :

عاقبت سید ما سوی مغان خواهد شد
بسراپردهٔ میخانه روان خواهد شد
آفتابیست که از مشرق جان میتابد
گرچه از دیدهٔ احباب نهان خواهد شد
عین ما آب حیاتست و حبابش خوانند
زود بینند که بی نام و نشان خواهد شد
صحبت سید سرمست غنیمت میدان
که دراین یك‌دوسه روزاو زجهان خواهد شد

آنگاه آن سرور دودمان امامت، خلفا و درویشان و مخلصان را طلب داشته منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد خود شاه خلیل‌الله تفویض فرمود [۳۳ الف] و گفت ما را بدرگاه حیّ قیوم میباید رفت . آنکه مارا غسل دهد از اوتاد ، و کسی که بر ما نماز گزارد[1] از اقطاب خواهدبود . وچون دو روز

۱ـ اصل : گذارد

گذشت و روز پنجشنبه بیست ودویم شهررجب‌المرجب سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه در رسید کلمهٔ طیبهٔ شهادتین بر زبان عرفان‌بیان جاری ساخته طایر روح مقدسش بجانب حظایر انس پرواز نمود .

از وقوع این حادثهٔ شاملهٔ نایرهٔ حزن والم بر کانون درون اشراف بنی آدم تافت ، و از حدوث این واقعهٔ کامله فزع اکبر در عالم اصغر سمت ظهور یافت . مریدان و خلفای آن حضرت بجای اشك خون دل از دیده گشودند . درویشان سلسله و اصحاب هدایه از غایت اندوه در خاك و خون دیدهٔ خود غلطان بودند . صعوبت آن مصیبت نه بمثابه‌ای بود که زبان قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت ، و شدت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه داشت که قلم دو زبان شرح آن را در این اوراق مبین تواند ساخت .

[۳۳ب]چون زمانی از رحلت آن حاوی کمالات انسانی گذشت باباحاجی نظام‌الدین کیجی که خلیفة الخلفای سلسلهٔ نعمت اللهیه بود و درآن وقت در اقلید توابع ابرقوه میبود بطی ارض حاضر گردیده بوظایف آداب و سنن غسل آن حضرت قیام نمود . بعد ازآن محفهٔ آن سرور را بمسجدجامع کرمان برده سادات و علما منتظر بودند که آیاسعادت امامت[و] پیش نمازی از کدام سعادتمند خواهد بود . ناگاه امیر شمس الدین محمد ابراهیم بمی از بم آمده و با کسی متکلم نگردیده در پیش ایستاد و بر آن جنازهٔ مغفرت اندازه نماز گزارد[1] . آنگاه تابوت منور را بماهان برده در خانقاه مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است ، بخاك سپردند ، **نظم** :

مشهد آل محمد روضهٔ رضوان بود
اینچنین خوش مشهدی، در خطهٔ ماهان بود
نعمت‌الله را زیارت کن که تا یابی مراد
ز آنکه قبرش قبلهٔ حاجات انس و جان بود

از غرایب واقعات آنکه مولود عاقبت محمود آن سرخیل [۳٤ الف] ارباب

۱ـ اصل: گذارد

شهود در روز پنجشنبهٔ بیست و دویم شهر رجب المرجب سنهٔ ثلثین و سبعمایه اتفاق افتاده و بعد ازآنکه صد و چهار سال در این دار پر ملال بسر برده در روز پنجشنبهٔ بیست و دویم شهر رجب المرجب سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمایه به‌سرا بوستان جنان خرامید. هریك از دوستان و مریدان با اخلاص تاریخ وفات آن جناب را بنوعی یافته. یکی «بهشت منزل»، و دیگری «جنت الفردوس»، و دیگری «عارف باسرار وجود»، و شاه تاج‌الدین حسن داعی چنین برشتهٔ نظم کشیده، **شعر**:

شاه عالم نعمت‌الله ولی سلطان جود
مقتدای انبیا و اولیا قطب وجود
در رجب شد جانب فردوس اعلی[1] روح او
سال تاریخش از آنرو «جنت الفردوس» بود

ومولانا کمال الدین نصرالله بن مولانا خلیل‌الله ابرقوهی چنین برلوح بیان نگاشته، **شعر**:

آنکه اندر عالم توحید و عرفان فرد بود
سید سادات و قطب عالم و سلطان جود
شاهباز عالم توحید، فخر اولیا
مظهر نور تجلی خداوند ودود
[٣٤ ب] هادی خلق‌خدا در وادی فقر و فنا
معدن علم حقایق، منبع کشف و شهود
شاه عالم نعمت‌الله ولی نقد علی
نور دین حق، به‌روح او ز حق بادا درود
آنکه همچون او کسی عارف باسرار وجود
در زمان او و پیش از او و بعد از او نبود
در رجب شد جانب دارالبقاء از این سرا
سال تاریخش شده «عارف باسرارالوجود»

١ـ اصل: اعلا

برضمایر هوشمندان آگاه و باریك بینان عالم انتباه پوشیده و پنهان نخواهد بود که افاضل مورخین در مؤلفات صحت قرین بسیاری از خوارق عادات آن نیر سپهر سعادت و سروری را مرقوم و مسطور گردانیده بمسامع دور و نزدیك رسانیده اند . مسود این صحایف بعضی از آنها را در مقام خود تحریر نموده حالا بهمین دو نقل که یکی صاحب « مجالس المؤمنین » آورده و یکی دیگر مولانا صنع الله نعمت اللهی بیان کرده اکتفا مینماید .

بدان ای عزیز ، که صاحب « مجالس المؤمنین » بر صفحهٔ بیان نگاشته که در آن وقت که دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگار سعادت آثار آن مظهر الطاف الهی بر گشود خاقان مغفور سلطان شاهرخ [۳۵ الف] که پادشاه اکثر معمورهٔ جهان بود نسبت بآن حضرت در مقام امتحان در آمد ، زیرا که بعرض او رسانیده بودند که آن جناب فرموده ، **نظم**:

گر شود خوان دو عالم مال مال کی خورد مرد خدا الا حلال

بنابر آن جناب ولایت مآب را تکلیف بمنزل خود بجهت ضیافت فرمود و خوانسالار را امر فرمود تا برهای بعنف و تعدی از شخصی گرفته بجهت سید طعامی ترتیب نمای . خوانسالار برهای از عورتی عاجزه بظلم گرفته بمطبخ رسانید و بعد از ورود آن سلطان کرامت وولایت طعامی ترتیب داده . در وقت کشیدن شیلان سلطانی بمجلس حاضر ساخته آن جناب با پادشاه از طعامی که از گوشت بره عاجزه بود تناول نمود . پادشاه از حضرت کرامت دستگاه سؤال کرد که شما میفرمودید که نمیخورم الا حلال ، و حال آنکه این بره را بفرمودهٔ من از عاجزهای گرفته اند و کیفیت را از اول تاانتها بیان نمود. سلطان طریقت فرمود بهتر از این تحقیق باید کرد . بفرمان سلطان [۳۵ ب] ضعیفهٔ صاحب بره را حاضر ساختند و از او پرسیدند که این بره را کجا میبردی و از کجا می آوردی ؟ پیره‌زن گفت که من عورتی ام بیوه و رمهٔ گوسفندی از شوهرم بمن رسیده ، وپسری دارم که در این هفته گوسفندی چند به سرخس برده بود. خبرهای ملال انگیز در

باب او میشنیدم. در این حال مذکور شد که سیدنعمت‌الله از طرف کرمان باین ملك آمده و ولی عهد است. بره‌ای نذر کردم که اگرفرزندم بسلامت بیایدبخدمت سید رسانم. اتفاقاً فرزند من بسلامت آمد. خواستم بعهد خود وفا کنم. بره بر پشت گرفته ارادهٔ خدمت سید کردم. خوانسالار پادشاه بظلم و ستم بره را از من گرفته، چندانکه تضرع نمودم‌بجائی نرسید. چون پادشاه‌سخنان اورا شنید دانست که حق سبحانه و تعالی باطن اولیاء را ازحرام و شبه محفوظ میدارد. عذر آن حضرت خواسته دیگر گردامتحان نگردید.

نقل ثانی که در رسالهٔ مولانا صنع‌الله نعمت اللهی مسطورست آن است که در آن زمان که کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمت‌الله ولی در ماهان بارشاد عبادالله[۳۶الف] اشتغال داشت و سلاطین آفاق و اکابر اطراف نذورات و هدایا بخدمت خادمانش میفرستادند یکی از ناقصان آن اوان را بخاطر رسید که این همه جواهر و طلا آلات و قماش نفیسه که بجهت آن جناب از تمامی بلاد ایران و توران و هند و روم می‌آید البته درسر کار اوخزانه‌ها بهم‌رسیده باشد و نمیتواند بود که کسی با جمع چنین اسباب از آسیب آتش تصرف غرور نفس سالم تواند بود. آن حضرت بعلم ولایت ضمیر اورا دریافته‌آن شخص را طلب فرمود و قدری پنبه و منقلی آتش طلب کرده در حضور او پنبه را در منقل آتش انداخت. اصلا حرارت آتش بر پنبه مؤثر نگردید. آنگاه پنبه را از روی آتش سوزنده برداشته پیش آن ناقص عقل انداخت و فرمود، **رباعی**:

ما را چه از این که ناقصی بد گوید
عیبی که بما نیست یکی صد گوید
ما آینه ایم و هرکه در ما نگرد
هر نیك و بدی که گوید از خود گوید

بر رای اصحاب دانش پوشیده نماند که این مختصر گنجایش تمامی حالات و خوارق عادات[۳۶ ب] آن سید ستوده خصال ندارد. بنابرین قلم مشکین رقم

در تحریر آن خودرا معاف و معذور داشته بذکر اولاد امجادش مبادرت مینماید، بمنه وکرمه .

تزیین این صحیفهٔ بلاغت‌آیین از تبیین مناقب مظهر لطف‌الله برهان‌الدین‌شاه‌خلیل‌الله و اولاد کرامت نژادش

آن حضرت پس از انتقال والد بزرگوار ببهشت برین در آن زاویهٔ عرش پیرایه بتمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجادهٔ تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیهٔ طلب را از چشمهٔ باطن فیاض سیراب ساخت . چون فروغ انوار باطن فیض مواطنش برصفحات احوال اهل سلوك تافت معتمدان آن خاندان کرامت غاشیهٔ ملازمت بردوش کشیدند و گوش هوش را بحلقهٔ ارادتش زینت داده و دست اخلاص دردامن متابعتش زده بالتفات خاطرفیض مآثرش افتخار و مباهات میکردند. و چون مدتی مدید آن شجرهٔ گلشن امامت و دین پروری در قصبهٔ ماهان بارشاد طوایف انام پرداخت بنابر التماس [۳۷ الف] خاقان مغفور میرزا شاهرخ سلطان از قصبهٔ ماهان متوجه هرات که دارالسلطنهٔ آن پادشاه کامیاب بود شده ، چون بمقصد نزدیك رسید میرزا شاهرح آن زبدهٔ خاندان شاه مردان راتعظیم واحترام تمام کرده‌لوازم حسن‌ارادت و صفاء عقیدت بتقدیم‌رسانید.

مولانا صنع‌الله نعمت اللهی کرمانی در رسالهٔ خصوصیات آن جناب مذکور ساخته که در آن هنگام که شاه خلیل‌الله در هرات میبود بمجلس پادشاه دیندار تشریف میبرد ، در محفه‌نشسته بدرگاه پادشاهی میرفت‌وچون بمجلس داخل میشد بر مسند زرنگار خاقانی جلوس میفرمود. نایرهٔ حقد و حسد درکانون درون امیر فیروز شاه که از اعاظم امرای شاهرخی بود شعله ور گردید . و در روزی که آن سلالهٔ خاندان کرامت با خاقان صاحب حشمت بر یك مسند نشسته بود، گفت که مخدوما بر شما سه اعتراض وارد است : اول آنکـه حضرت خاقانی شاهرخ سلطان پادشاه‌جهان است‌وتعظیم اولوالامر [۳۷ب] بر کافهٔ‌برایا واجب و لازم وشما

بمحفه بر در بارگاه می‌آئید . دویم آنکه رعایت ادب پادشاهی ننموده در پهلوی آن حضرت مینشینید . سیوم آنکه خراج رسد حق دیوانی از املاك کرمان بو کلاء پادشاه زمان نمیدهید . آن مظهر لطف و ارشاد چون این سخنان استماع نمود در جواب فرمود که شاهرخ سلطان از والد عالیشان خود عظیم‌القدرتر نیست . پدر من با محفه بر در بارگاه او میرفت و نوبتی بر روی حضرت خاقان صاحب قران این بیت خواند ، **شعر** :

ملك من عالمیست بی پایان و آن تو ازخطاست تا شیراز

و من از پدر خود شنیدم که فرمود حدیث نبوی است که هر کرا دغدغهٔ آن شود که فرزندان من در پیش او بایستند بتحقیق حرامزاده است . و من بیقین میدانم که شاهرخ سلطان حرامزاده نیست . اگر ترا دغدغه هست ما نمیدانیم . و جهت خراج، منازعت یزید وجدم امام حسین بر سر همین بود . هرچه تو از من خراج میطلبی من آن را بتو [۳۹ الف] مسلم داشتم . برو و تصرف نمای ! شاهرخ سلطان از روی غضب متوجه امیر فیروز شاه شده فرمود ترا باین فضولی چه کار، و عذر خواهی آن سلالهٔ مرتضوی کرد .

و در همان رساله مبین است که شاه خلیل‌الله کرسی [ای] که چهار پای آن از طلای احمر بود و مجموع مرصع بدانه‌های قیمتی کرده بودند ، و تسبیحی صد دانه از لعل و یاقوت که سلاطین هند جهت او فرستاده بودند با تحف وهدایای بسیار برسم تکلف بخدمت شاهرخی گذرانید . و تا در هرات توقف داشت معزالسلطنه بایسنغرمیرزا خلف ارشد شاهرخ‌میرزا پیوسته اخلاص وارادت بجای می‌آورد . چنانچه در مجلسی بجهت دست شستن آن حضرت بایسنغر میرزا طشت و آفتابهٔ طلا خود بدست گرفته پیش آن جناب آمد . معاندان این خبر بخاقان مغفور شاهرخ میرزا رسانیدند. از شنیدن آن‌روی درهم کشیده، شاه خلیل‌الله بنور ولایت دریافته باتفاق بایسنغر میرزا بمجلس پادشاه حاضر گردیده ، در برابر کدوی بسیار در درخت دید . اشاره [۳۹ ب] بپادشاه زاده کرد که بفرمائید تا از

این چمن کدوئی چیده بیاورند. فی الفور کــدوئی چیده حاضر کردند . شاه خلیل‌الله کاردی طلبیده سر کدو بر داشت و جامی طلب کرده از آبی که از کدو بیرون آمده نوشید ، و دیگری پر کرده پیش پادشاه داشت. پادشاه حیران گردیده در گرفتن تأمل داشت . آن حضرت فرمود ، **مصراع** :

صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

و بدست پادشاه زاده میرزا بایسنغر داده از مجلس برخاست . و بعد از چند روز شاهرخ میرزا را وداع کرده متوجه کرمان گردیده ظلال افضال برمفارق‌مهجوران شکسته بال مبسوط گردانید.

و بعد از گذشتن چند گاه قرة العین خود شاه شمس الدین محمد را نایب مناب فرموده رجوع رونق آستانهٔ منورهٔ ماهان باو کرده بنفس نفیس برفاقت دو خلف نامدار کــامکار شاه محب الدین حبیب الله و شاه حبیب الدین محب‌الله متوجه هندد کن گردید . و قبل از آن بچند سال شاه نورالله ولد آن حضرت [٤٠ الف] بدکن رفته معزز و مکرم در آنجا میبود . چون خبرقرب وصول آن حضرت بسلاطین دکن رسید ابواب بهجت برروی روزگار ایشان گشوده گشت . لیکن بواسطهٔهجوم کفره که‌ازاطراف ولایت هند جمع آمده برسرولایت‌وسخن آمده بودند باستقبال‌نتوانستندرفت. بعضی ازاشرافواکابرادرخدمت شاه نورالله‌باستقبال آن سلالهٔ ولایت فرستاده عرض در ماندگی و اضطرار خود عرضه داشت کردند .

شاه کرامت دستگاه چون اطلاع برین معنی یافت فیلی طلب کرده و محفه‌ای فرمود تا بر آن بسته بر آن نشست ، و در وقتی که لشکر اسلام وسپاه کفر بازار گیرو دار گرم کرده کار بر مسلمانان تنگ گردیده بود به‌عزم‌غزا کردن بلشکر کفار تاخت . کفرهٔ فجره را چون نظر بر آن عماری افتاد لرزه بر اعضاشان گرفته حیران‌ماندند. جوگی‌درمیان ایشان بود که علوم[1] غریبه و نجوم را نیکو میدانست . فریاد بر کشیده بمردم خود گفت شخصی که بر آن فیل [٤٠ ب] رتبهٔ عالی دارد شما را با او یارای محاربه نیست . لشکر کفر چون

١ـ اصل : علم

این‌سخن ازاو شنیدند پشت بر معرکهٔ جنگ کرده قرار بر فرار دادند . وجوگی نزدیك محفه رفته رخصت رفتن بدیار خود نمود .

سلاطین دکن و اهالی آن دیار از دست سپاه کفرخلاصی یافته در دست وپای آن جناب افتادند و منزلی عالی بجهت سکنای او و اولاد امجادش تعیین نموده صبح و شام رسم ملازمت بجای‌آورده دقیقه‌ای‌ازتعظیم و تکریم فروگذاشت نکردند و آن حضرت ولایت منقبت اعنی شاه خلیل‌الله در دکن بارشاد خلایق اشتغال داشت تا آنگاه که ندای « یا ایتها النفس المطمئنة» را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و در خلیلیهٔ شهر دکن مدفون گشت .

بر بینادلان آگاه پوشیده نماند که مولانا صنع‌الله نعمت اللهی که از جملهٔ مریدان باخلاص آن سلسلهٔ ولایت است آورده که برهان الدین شاه خلیل‌الله را چهار پسر نیك اختر بود که پادشاه بی ولد در زمان حیات[1] کاشف اسرار ازلی [٤١ الف] شاه نورالدین نعمت‌الله ولی باو ـ عطا فرموده بود .

اول شاه نورالله و در وقتی که او متولد گشت خدمه بنظر کیمیا اثر جدش شاه نعمت‌الله برده آن حضرت فرمود خوش آمد شاه منبع آبادانی و معدن فیض اهل علم، و غزلی درشأن اوفرمود که این چند بیت از آن‌جمله است ، **غزل:**

چشم ما روشن بنورالله ماست   همچو نور روی نورالله کجاست
هست او سر خلیل‌الله من   لاجرم سر حلقهٔ هردو سر است

و شاه نورالله بجانب هند دکن رفته درآنجا بارشاد فرق عباد مشغولی داشت تا آنگاه که علم عزیمت بجانب دیار عقبی برافراخت .

دوم شاه شمس الدین و چون بوجود آمده او را بخدمت جد ماجدش آودرند. در باب او فرمود خوش‌آمد شاه‌خانه سوزو ماه مهرافروز ، میرخراباتیان، پیر مناجاتیان. و غزلی بنظم آورد که این دوبیت از آن است ، **غزل :**

دیگران جانند و جانان شمس‌الدین
این و آن چون بنده سلطان شمس الدین

١ـ اصل: حیوت

چشم عالم [۴۱ ب] روشنست از نور او
دیده‌ام روشن بجان شمس‌الدین

و شاه شمس الدین چهل سال عمر یافت ، و او را سه پسر عالی مرتبه بود : شاه جلال الدین ، شاه بدر الدینَ ، شاه تقی الدین . و شاه تقی الدین را خداوند کریم دو خلف کرامت فرموده بود : سید خلیل‌الله و شاه‌شمس‌الدین . چنانچه بزرگی فرمود ، **شعر** :

آنکه نامش نوربخش ماه بود　　نام او سید خلیل‌الله بود
آنکه خورشیداز جمالش جام داشت　　شاه شمس‌الدین محمد نام داشت

و فرزند **سیوم** شاه خلیل‌الله شاه محب الدین حبیب‌الله بود ، و چون تولد یافت جدش فرمود « شاه السند و شهید الهند » ، وچنانچه سابق گزارش[۱] یافت در خدمت والد بزرگوار بجانب دکن رفته در آنجا وفات یافت .

و خلف **چهارم** آن حضرت شاه حبیب‌الدین محب‌الله بود . در وقتی که آن مولود خجسته مسعود از افق غیب جمال نموده بنظر کمال بین جدش بردند در بیان تاریخ مدت حیاتش فرمود ، **شعر** :

محب‌الله من ای نور دیده　　خلیل‌الله را مهمان رسیده
بسی‌سال وبسی ماه وبسی‌روز　　بماند او باخلاق حمیده

و مدت حیات آن جناب هفتاد وهشت سال و دو ماه و دوازده روز بوده ، واین ولایتی است که عقل دوربین در این معنی [۴۲ الف] حیران است . و چنانچه سمت ذکر یافت شاه حبیب‌الدین محب‌الله باتفاق والد غفران پناهش شاه برهان الدین خلیل‌الله بجانب دکن رفته بعد از آنکه والدش از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نموده درخلیلیهٔ دکن مدفون گردید، قایم‌مقامی و احیای سلسلهٔ علیهٔ نعمت‌اللهیه بآن جناب مقرر گشت و در همان ولایت بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال‌مینمود ، تا آنگاه که عازم ریاض رضوان گشته در خلیلیهٔ دکن بجنب مرقد منور والد

۱ـ اصل: گذارش

بزرگوار مدفون گردید .

بدان ای عزیز ، که بخشندهٔ بی منت و واهب‌المواهب بی ضنت شاه حبیب الدین محب‌الله را هفتاد و سه فرزند از پسر و دختر کرامت فرموده بود . چهل و یك نفر از ذکور واناث قبل از حد بلوغ بجوار مرحمت حی غفور پیوسته، سی و دو نفر دیگر که هفده پسر و پانزده دختر بوده باشد بحد کمال رسیدند ؛ و ازجملهٔ پسران سعادتمند شاهزاده عبدالله [۴۲ب]و شاهزاده صفی‌الله ازطرف هند بدارالعبادهٔ یزد آمده دربقعهٔ مبارکهٔ تفت بارشاد اهالی آنجا مشغولی داشتند . و همچنین شاه ظهیرالدین علی بعد ازمدتی ازهند بخطهٔ بهشت منزلهٔ یزدتشریف داده دیدهٔ محبان آن سلسلهٔ علیه بجمالش روشنائی یافت . و شاه نورالله قرة العین شاه ظهیرالدین علی از یزد بهند دکن رفته سلاطین آنجا مقدم او را عزیز و مغتنم داشته یکی از بنات خود را در عقد ازدواج او درآوردند . و شاه نورالله بعد از چند سال از دکن به‌یزد آمده بشرف صحبت حضرت ولایت مرتبت شاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی برادر خود رسیده بطرف حجاز و یثرب شتافت . و بعد از طواف رکن ومقام و زیارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیرالانام ببلاد هند دکن رفته پس از مدتی در آنجا رحلت نموده در مقبرهٔ خلیلیه مدفون گردید .

راقم حروف بعرض مسند نشینان ایوان کمال میرساند که درحین [۴۳الف] تحریر این اوراق در شاهجهان‌آباد رحل اقامت گسترده چندانکه تفحص نمود بر سایر واقعات و تمامی حالات و اسامی اولاد شاه حبیب الدین[۱] محب‌الله بن برهان الدین شاه خلیل‌الله اطلاع نیافت . بنابرین بهمین قدر که از کتب اهل سیر بنظررسید برسبیل تیمن‌وتبرك دراین مقام ثبت‌افتاد. رجاء واثق ووثوق صادق که‌ارباب دانش حمل برغفلت کمینه نکرده ازتقصیر ندانند .

اکنون وقت آن است که کمیت خوشخرام قلم را در ذکر احوال حضرت ارشاد پناهی عارف معارف الهی شاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی و باقی اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی سید نورالدین نعمت‌الله ولی بجولان در آمده مجملی از مفصل

۱ـ اصل: محب الدین

مرقوم سازد و از تطویل احتراز نموده شیوهٔ ستودهٔ ارباب تواریخ را پیشنهاد همت سازدتا راه حرف عیب‌جویان بسته گردد .

ذکراحوال حضرت معارف پناهی شاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی بر سبیل اجمال

آن حضرت ولایت منزلت [۴۳ ب] سرور اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمت‌الله ولی و مرجع اشراف طبقات انسانی بود . باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده اثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد . ذات فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف ، روزگار فرخنده آثارش باحیای سنن سنیهٔ آباء بزرگوار مصروف ، **نظم** :

شاه ثانی سید عالی تبار　　نعمت الله ولی را یادگار
مرتضای ملکت امن و امان　　ملتجای پادشاهان زمان
هم بظاهر پادشاه ملك دین　　هم بمعنی پیر ارباب یقین

درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین و آستان ملایك آشیانش ملاذ خواقین ، **قطعه** :

قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب
بوسد از تعظیم خاك روضهٔ جان پرورش
خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح
گرد از رخسار شاهان چون نشیند بر درش

چون صیت کرامت و آوازهٔ [۴۴ الف] ولایت آن هادی سبیل ارشاد باطراف جهان اشتهار یافت و شمه‌ای از آن بعرض پادشاه اخلاص آیین میرزا جهانشاه که فرمانفرمای آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان بود رسید داعیهٔ آن نمود که دست اخلاص در دامن متابعت آن کاشف اسرار الهی زده صبیهٔ صلبیهٔ خود را که درة التاج صدف شهریاری و زهرهٔ اوج شرف و نامداری بود و خانم نام داشت در سلك ازدواج آن جناب انتظام دهد ، واز سرچشمهٔ باطن خجسته میامنش استفاضهٔ

زلال دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار خود بر گشاید. لاجرم مکاتبات مخالصت آیات با تحف و هدایا بهیزد نزد آن حضرت فرستاده التماس این ملتمس نمود . شاه نعیم الدین نعمت‌الله در جواب فرمانفرمای ایران نوشت که ما را در این ایام سفر حجاز و یثرب در پیش است و داعیهٔ گزاردن [1] حج اسلام و تقبیل عتبات عالیات اجداد عظام [٤٤ ب] در خاطر، انشاءالله تعالی بعد از دریافت این توفیق اگر ارادهٔ ازلی تعلق گرفته باشد در آذربایجان ملاقات واقع گشته آنچه متضمن [2] خاطرعالی‌بوده باشد صورت خواهد یافت. وباطایفه‌ای از مخلصان و هوا خواهان قدم در راه نهاده متوجه حرم محترم «و من دخله کان آمنا» گردید ، **شعر** :

گران مایه شاه توکل نهاد قدم در طریق توکل نهاد
دل روشنش پر ز نور حضور بیابان ازآن دیده دریای نور

پس از رسیدن بمقصد و ادای مناسك حج و دریافت‌شرف طواف روضهٔ مقدسهٔ نبویه علیه و آله تحف‌الصلوة و التحیة عنان مراجعت از راه دیاربکر و آذربایجان معطوف ساخته چون دارالسلطنهٔ تبریز از یمن مقدم شریفش غیرت‌ـ افزای گنبد گردون شد میرزا جهانشاه بغایت مبتهج و مسرور گردید ، و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقهٔ حسن ارادت بجای آورد [٤٥ الف] و پس از گذشتن چند روز صبیهٔ خود را که بلقیس اوج عزت و پرده نشین‌سرادق عفت بود در سلك ازدواج آن حضرت انتظام داد ، **شعر** :

جهانشاه ازکمال حسن اخلاص فرستادش بخلوت خانهٔ خاص
سمنبر دختری صاحب جمالی زلیخا صورتی مریم خصالی

و شاه ثانی با آن صاحبهٔ بلقیس مرتبه چند گاه در تبریز قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت انجام بگذرانید. بعد از آن به‌مقتضای حدیث «حب‌الوطن من الایمان» متوجه خطهٔ یزد گشته کرّت دیگر ظلال افضال بر مفارق مهجوران شکسته بال مبسوط گردانید .

١ـ اصل گذاردن ٢ـچاپ اوبن : متضمن حصول‌ارادهٔ خاطر مالی

از افواه رجـال مسموع شده و در متون کتب مکتوب گشته کـه در آن وقت که آفتاب اقبال ابوالنصر امیر حسن بیك از مطلع اجلال طالع گردیده واقعهٔ کشته شدن میرزا جهانشاه و انهدام سلسلهٔ آن عالی جاه در صحرای موش‌آباد بدست قدرت امیر حسن بیك رَوی نمود و ماهچهٔ لوای جهانگشائی امیرحسن بیك [٤٥ ب] ببرج شرف رسید و تمامی ممالك آذربایجان و فارس و عراق آن پادشاه نافذ فرمـان را مسخر گردیـد . اهـل حسد و نفاق بـاتفاق بعرض خسرو آفـاق رسانیدند که دختر جهانشاه در خانهٔ شاه نعمت‌الله و نقود ابیض و احمر و جواهر و مرصع آلات جهانشاهی در تصرف آن جناب هدایت مآبی‌است. لاجرم امیر حسن بیك آن مرشد اکابر آفاق را به‌شیراز طلبیده ظاهراً مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده باطناً درمقام تفحص و تجسس خزاین‌جهانشاه و انتزاع نمودن از ید تصرف شاه کرامت دستگاه‌می‌بود. در آن اثنا روزی درمجلس اتفاق صحبت افتاده و چون وقت گزاردن[1] نماز واجبی در رسید پادشاه رعایت ادب‌نموده رجوع امامت بفرزند شاه ولایت فرمود ، و خود با علما و صلحا طریقهٔ مأمومیت بجای آورد . در وقت تشهد امیر حسن بیك بیهوش گشته بعد از ساعتی بهوش آمد [٤٦ الف] و سر در قدم آن سلالهٔ دودمان رسالت گذاشته گفت درحین خواندن تشهد جمال با کمال جد بزرگوارت بنظرم درآمد که از روی غضب با من فرمود که ما سلطنت باتو می‌توانیم دید و پادشاهی بتو مسلم داشتیم، تو بجهت قلیلی از مزخرفات دنیوی با فرزند ما در مقام مضایقه در آمده‌ای. ازشیندن این کلام بیخود شدم و از گستاخی که در بارهٔ خدام شما کرده‌ام پشیمان گشته درمقام معذرتم و آن حضرت رارخصت معاودت بدارالعبادهٔ یزد داد .

جناب کرامت پناهی‌قرین‌صحت و عافیت بوطن‌مألوف تشریف‌حضورارزانی داشته بدستور استمرار همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و بعد از مدتی از یزد بقصبهٔ ماهان رفته بلوازم امر دین‌پروری قیام مینمود و باصناف طاعات‌وعبادات روزگار میگذرانید . تا درسنهٔ[2]   از هاتف غیب [٤٦ب]ندای

۱ـ اصل : گذاردن   ۲ـ درنسخه سفیدست

« والله يدعواالی دارالسلام » شنوده ازوحشت‌آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود .

بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب حال پرتو ظهور یافته خواهد بود که اصحاب اخبار کرامت و خوارق عادات آن حضرت ولایت دستگاه‌را در متون کتب مرقوم خامهٔ گوهر نثار گردانیده اند . از جملهٔ آنها نقلی که بصحت اقرب و حقیر در حیدرآباد از «تاریخ قطب شاهی» مطالعه کرده بعرض میرساند . تبیین این مقال بر سبیل اجمال آن‌است که نقاوة السادات صدر جهان در کتاب « مرغوب القلوب» آورده که من از زبان پادشاه غازی امیرزاده سلطان قلی المشتهر به برارالملك شنیدم که فرمود ما از اولاد امیر قرایوسف اقربای نزدیك امیر جهانشاهیم . و موطن آباء و اجداد ما قریهٔ سعدآباد ولایت همدان بوده بعد از تسلط سلاطین آق قوینلو بر قوم قراقوینلو در سن طفولیت بمرافقت عمم ، الله قلی‌بیك ، بجانب هند دکن رفته‌بعد ازملاقات سلاطین‌آنجا وسرانجام مهلت بمملکت عراق مراجعت نمودیم. [٤٧ الف] پس از اندك وقت جناب عمی ام اسبان بادپای و تحف و هدایا بجهت سلاطین دکن سرانجام نمود و باتفاق طریق سفر هند پیش گرفته چون بدارالعبادهٔ یزد رسیدیم بزیارت و ملازمت حضرت ارشاد پناهی معارف دستگاهی شاه نعیم‌الدین نعمت الله ثانی قدس سره العزیز که طریقهٔ پیرمریدی و خویشی در میان بود رفتیم. چه منکوحهٔ حضرت ارشاد پناه صبیهٔ میرزا جهانشاه بود و از آنجا که کمال کرامت و ولایت آن‌جناب بود بعد ازپرسش احوال واظهارالتفات و اشفاق این کلمات بر زبان وحی ترجمان گذارنیدند که ای فرزند بحصول عنایات امانی و آمال در هرباب واثق و مستظهر باش که از بارگاه احدیت سلطنت قطری از اقطار هندوستان بتو و اولاد تو حواله کرده اند و دست مبارك بر سر و کتف من مالیده چند عدد اشرفی از زیر سجاده برداشته بمن داد که این اول فتوح است، بسلامت برو که آن سر زمین [٤٧ ب] بتوحواله شده است . از اشارهٔ شاه معارف آگاه امیدوار شده استدعای فاتحه و دعا نموده متوجه دیار هند شدیم.

چون از بحر عبور کرده به محمدآباد بیدر ــ که تختگاه سلطان بود ــ رسیدیم بعد از چند روز ملاقات پادشاه بهمن نژاد سلطان محمود شاه که در آن اوان بر سریر سلطنت متمکن گردیده بود دست داد. جناب عمی هدایا و اسبان که همراه آورده بود بنظر گذرانیده در محل قبول آمد و جناب عمی و این جانب را بنوازشات شاهانه معزز ساخته انواع التفات بظهور رسانید و بتکلف و مبالغهٔ تمام این جانب را نگاه داشته رخصت آمدن حضور عنایت فرمود و جناب عمی را بخلع فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت. روز دیگر پادشاه هفت کشور مرا پیش طلبیده نوازش و عواطف شاهانه نموده گفت سلطان قلی میباید که شما با ماباشید و رخسار عروس سفر عراق بناخن فراق بخراشید که یوماً فیوماً مراتب و مناصب و جاه ورفعت تو در ترقی خواهد بود و روز [۴۸ الف] بروز انواع عاطفت تازه و مرحمت بی اندازه ازپادشاه نسبت بما صدور می‌یافت تا بعون عنایت الهی در مملکت دکن بر مسند فرماندهی و وسادهٔ سلطنت متمکن گشتم، چنانچه تفصیل این حالات در کتب متعدده مرقوم قلم مورخین بلاغت آیین گردیده.

عطر افشانی خامهٔ مشکین عمامه در گلزار احوال ملاذ و مرجع صدور عالی مقدارسلالهٔ خاندان امامت و ارشاد امیر نظام الدین عبدالباقی

در شهور سنهٔ ست و عشر و تسعمائه که دست قدرت مالک الملک علی‌الاطلاق عز شأنه فتح بلاد خراسان بر روی دولت پادشاه جم قدر سکندر مکان خاقان فریدون شان ابوالبقاء سلطان شاه اسمعیل صفوی‌بهادرخان بر گشود وبه‌ید قدرت کامله روزنامچهٔ حیات[1] محمد خان شیبانی در نوردیده گشت پادشاه ربع مسکون در بلدهٔ هراة لوای ابهت و کامرانی بر افروخت. آن مقتدای [۴۸ ب] اولیای هدایت دثار از خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته باصناف الطاف و اعطاف خسروانه سرافرازی یافته در سلک‌مقربان بارگاه جهان‌پناه منتظم گردید.

۱ــ اصل: حیوت

بعد از چند روز خاطر خورشید اثر و ضمیر منیر مهر تنویر ضیاء گستر پادشاه هفت کشور متوجه آن گشت که زمام رتق وفتق وقبض و بسط وحل و عقد مهمات سرکار سلطنت و وکالت نفس همایون شاهی ظل‌اللهی و داد و ستد امور و معاملات اوقاف ممالك محروسه در قبضهٔ درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد، و باصابت فکر دوراندیشش قاعدهٔ ارکان ملك و ملت صفت رسوخ واستحکام پذیرد، و از شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد، و از نسیم محاسن آدابش نضارت گلزار تمنای قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد، [۴۹ الف] و نصفت شاملش مظلومان بادیهٔ نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات داده بظلال فراعت وآسایش رساند، **شعر**:

خجسته رای او بر خلق راه فتنه بر بندد
مبارك رای او بر ملك راه خیر بگشاید
سعادت چشم بگشاید که تا رویش کجا بیند
زمانه گوش وا دارد که تا رایش چه فرماید

و بعد از استشاره و استخاره خلعت این مناصب جلیل‌المراتب بر قامت قابلیت سلالهٔ سلسلهٔ سید الهاشمی امیر نظام الدین عبدالباقی چست آمد. نخست حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت کـه آن حضرت من حیث‌ـ الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت وجهانبانـی بـوده جمیع امراء و ارکان دولت و تمامی وزراء واعیان حضرت بی وقوف و مشورت اودر هیچ مهم از مهمات جزوی و کلی مدخل ننمایند. لاجرم عتبهٔ علیه‌اش ملاذ امرا و پناه وزرا گشت، **شعر**:

پناه سروران شد درگه او   سر نام‌آوران خاك ره او

و هم در آن ایام پادشاه آفتاب احتشام [۴۹ ب] بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرّا و تمشیت مهام سادات وقضات و علما و فضلا گشته منصب

صدارت ممالك محروسه بآن حضرت تفویض فرمود. قطع نظر از تکلفات منشیانه و تلطفات مترسلانه ساحت گلزار ملك و ملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل منشرح الصدر و صدر عالی قدر ناظر و سیراب گشت و فضای ریاض دین ودولت از قطرات غمام اعتناء و التفات آن‌مرتضوی خصال در خضرت ونضارت از سرابستان جنان در گذشت.

و مدت چند سال آن مناصب جلیل المراتب بوجود فایض‌الجود آن سلطان نقباء معارف شعار زینت و آرایش داشت. تادر اوایل رجب‌المرجب سنهٔ عشرین و تسعمائه فیمابین خاقان سلیمان شان سلیم خان والی ولایت روم در موضع چالدران محاربه و مقاتله روی نمود، چنانچه شمه‌ای ازآن بدستیاری بنان در جلد ثانی« **جامع‌مفیدی** » بیان گردیده آن حضرت در قول بوکالت پادشاه هفت کشور قرار داشت. باقتضای قضا و قدربتیغ اعادی‌جرعهٔ جام‌شهادت نوشیده[۵۰الف]روح مطهرش بارواح شهدا در اعلی علیین در طیران آمد، **بیت**:

دردا که زمان بجنگ تیز آهنگ است
با خرد و بزرگ روز و شب در جنگ است
گاهی بود از لاله زمین غرقه بخون
گاهی فلك از خون شفق گلرنگ است

آثار و عمارت آن بانی بنیان خیر و احسان بی‌شمار و آنچه در نظر ارباب بینش ظاهر و هویدا صفهٔ صفاء است که در خانقاه جد بزرگوار در قریهٔ تفت معمار همت عالی نهمتش باتمام رسانیده.

ذکر شمه‌ای از اوصاف و برخی از احوال سلطان سادات با احترام قدوهٔ اولاد خیرالانام مرتضی ممالك اسلام مقتدا طوایف انام، مخصوص بسعادات ازلی و تأییدات لم یزلی شاه نور الدین نعمت الله باقی

بر ضمیر منیر عالم آرای اکابر و اهالی که بحقیقت جام جهان نما

عبارت از آن است ، پوشیده نخواهد بود که پیشنهاد همت عالی رتبت آن مهر سپهرسیادت ونقابت تقویت دین مبین بودونصب‌العین ضمیر منیرش تمشیت احکام شرع سیدالمرسلین علیه و علیهم الصلوات رب العالمین . سعادتمندی که چون درخت بختش در گلشن اقبال بالاکشید بهترین میوه‌اش اقامت مراسم امر معروف و لوازم نهی منکر بود ، و چون نهال اجلالش از جویبار نقابت سر سبز و شاداب گردید تازه ترین نوباوه‌اش ایصال خیر ونفع و استیصال شرو ضرر بود، آینهٔ دلش چون بصیقل توفیق روشنی یافت صورت نیکخواهی و نیکوکاری درضمیر منیرش [۵۰ ب] نورانی گشت و پرتو انوارش بشارع شرع مستقیم راهبر آمد، **بیت:**

سرسبزی نهال سعادت بباغ ملك بی چشمه سارشرع مطهرطمع مدار

لاجرم نسیم نعمت‌الهی دروزیدن آمده تربیت آن حضرت در ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشور گشا سلطان طهماسب بهادر خان قرار گرفت و در شهور سنهٔ [1] نواب‌بلقیس مکان مریم شان علیهٔ متعالیه خانش بیگم همشیرهٔ محترمهٔ خود را که فاطمهٔ زمان و ملکهٔ ایران بود برنهج شریعت غرّا بعقد ازدواج آن حضرت انتظام داده عماری زرنگار بلقیس عفت شعار را بجانب خطهٔ یزد روان فرمود .

و نسبت بآن حضرت نقابت منقبت انواع انعام و احسان فرمود و زمام اختیار ولایت یزد بکف کفایت و کلای آن دوحهٔ چمن رسالت نهاد و حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون عزّ صدور یافت که امرای رفیع مقدار ووزراء کفایت‌ـ شعار و سادات عالی تبار و اکابر و اهالی اقطار و امصار بلاد غاشیهٔ فرمان بردوش گرفته لوازم اطاعت بجای‌آورند و منشیان عطاردنشان در فرامین مطاعه و احکام واجب الاطاعه درالقاب آن حضرت‌مرتضی‌ممالك‌اسلام ومقتداءطوایف‌انام‌نویسند .

چون این خبربهجت اثرورسید قرب وصول‌محفهٔ زرنگار مهدعلیا نزدیك‌شد مرتضی ممالك اسلام با اعاظم سادات و اکابر و اشراف باستقبال روان گردیدند

۱ـ دراصل: سفیدست

وپرستاران‌سراپردهٔ عظمت حجله‌های عروسی‌رابفروش زردوزی مزین ساخته، **شعر**:

مرتب گشت چندین حجلهٔ ناز   شد ابواب سرور و خرمی باز
زپای انداز صحرا یافتِ تزیین   بسان سقف صورتخانهٔ چین

و در ساعتی سعادت اقتباس محفهٔ محفوف بدولت واقبال ناهید اوج سلطنت و استقلال بدولتخانهٔ خطهٔ یزدرسید. [۵۱ الف] ازشعشعهٔ انوار الطاف پادشاهی علو مکان آن مظهر لطف نامتناهی بحدی رسید که عرصهٔ ایران روشنی یافت واکابر وافاضل هردیار روی ارادت بآستان کرامت نشانش آورده وزرای روزگار درمجلس بهشت آثار در صف نعال نشسته سرمایهٔ افتخار خود میدانستند و اهالی و اشراف ملازمت سدهٔ سنیه‌اش را لیلاً و نهاراً برخود واجب و لازم دانسته بآن مباهات میکردند. دست سخاوت پرور آن قدوهٔ اولاد خیرالبشر علیه صلوات الله الملك الاکبر بآن سان گوهربار گشت که کیسهٔ امید صغیر و کبیر مالا مال گشت. باوجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می‌بود و درتعظیم اصحاب فضل و حال در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمیفرمود ، **نظم** :

بلطف پادشاه بنده پرور   خدیو دین پناه عدل گستر
پناه سروران درگاه او گشت   فلك حیران عزوجاه‌او گشت

و آن زبدهٔ اولاد رسالت پناهی در ترفیه حال اصحاب فضل و هنر کوشیده باانامل معدلت ابواب مکرمت بر گشود، **بیت** :

[۵۱ب] درجود وسخا برخلق بگشاد   نبودش کام غیر ازدفع بیداد
بیمن التفات شهریاری   بنای عدل را داد استواری
زابر لطف او اطراف عالم   چو گلزار ارم گردید خرم

در آن ایام خجسته فرجام خاطر انور آن حضرت فرشته احترام بساختن عمارات و اجرای قنوات باغات راغب گشت و امر فرمود که نخست معماران هنرور و مهندسان دانش اثر در چهاربازار دارالفتح طرح چهار سوق اندازند

و اساس آن را بسان گنبد هرمان مشید و مستحکم سازند و باندك زمانی آن بنای روح افزا بر وجهی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش سر همت بذروهٔ قصر فیروزه کار سپهر رسانید و عرفات بی مانندش فرق رفعت از کنگرهٔ منازل ماه و مهر در گذرانید ، **شعر** :

بوستانیست که طاوس ملایك هردم
از سر سدره نماید بهوایش پرواز
خم طاقش همه باسقف فلك شده هم طاق
لب بامش همه در گوش زحل گوید راز

و بعد از آن ازطرف قصبهٔ مهریجرد مانند زمزم چشمهٔ آب عذوبت مآب جاری ساخته بصحرای پای کوشك آ ورد، و استادان بنا و باغبانان دانا کاخی دلگشا وبوستانی روح افزا [۵۲الف] در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و دراطرافش جدار بلند مقدار بر افراخته ساحت باراحتش را از نشاندن نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطرپرور مزین ومعطرساختند و بربالای طاق در باغ عمارتی فلك ارتفاع ساخته گشت که قبهٔ آن در بلندی ازشرفهٔ خورنق و سدیر در گذشت . و در برابر آن حوضی کوثرمثال احداث یافته از آن آب زلال ،الامال شد ، وخیابان طویل و عریض بنهال کاج ترتیب یافت وآن باغ خلد آسا موسوم گشت به «باغ مراد». و حال آن گلشن فردوس وش بکمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفهٔ بساتین افلاك از انفعال گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآید و عندلیب خوش نوای طبع دراك در وصف گلهای بدایع آثارش نغمهٔ « روضة من ریاض الجنة» سراید. بنفشهٔ مشك بوی از حوالی لالههایش چون زلف دلفریب خوبان سر برزده و سنبل سلسله موی بـا گلهای حمرایش همچون خط غالیهبوی با لعل بتان خوش بر آمده ، اثمار حلاوت آثار اشجارش قوت روح [۵۲ ب] و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل ، **نظم** :

چو خطبتان سبزه‌اش دلگشا   زسر گشتگانش نسیم صبا
درختان کاجش همه دلپسند   چو سروان رعنای بالا بلند
هوایش همیشه نه گرم و نه سرد   نه در وی غم گل نه اندوه گرد

برصحیفهٔ ضمیر منیر ارباب بینش مستور نماند که معمار همت عالی نهمت آن حضرت کرامت وولایت مرتبت آن مقدار باغات جنت قرین و عمارات وبساتین در اصل شهر یزد و بلوکات ساخته و پرداخته که اگر کمیت واسطی نژاد قلم در عرصهٔ توصیف آنها در تکاپوی آید هرآینه از رفتار بازمانده بسر کوی مقصود نخواهد رسید. باری در این مقام بهمین قدراقتصار نمود ، **بیت** :

کسری نماند و قصهٔ ایوان او بماند
نعمان برفت و ذکرخورنق هنوزهست

و در ایام نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکان خدیجة الزمان مهد علیا علیهٔ عالیه خانش بیگم حرم محترم نواب مرتضی ممالك اسلام امر فرمود تا در خانقاه تفت مهندسان صاحب هنر واستادان ماهر دانشور، **مصراع** :

بساعتی که تفاخر کندجهان بدان ایام

طرح مسجدی عالی اساس انداختند و در هر رکنی از ارکان چهارگانه‌اش غرفات برافراختند که هر غرفه ندای «ان آثارنا [٥٣ الف] تدل علینا» بچهار رکن عالم می‌رساند وصریردربزرگش عبادهفت اقلیم را بدارالسلام اسلام میخواند. و اطراف دیوارش طاقها بکتابه زینت یافته و پرتو انوار حروف و کلمات آیات بینات قرآنی بر آن تافته، کمال جمال منبر وقبله گاهش بر نظر بصیرت آگاهان توفیق در می‌آید ورحل تسبیح مسبحانش غلغله درحلقهٔ ذاکران مجامع ملکوت انداخته و صدای تقدیس و تهلیلاتش بصوامع عابدان لاهوت افتاده .

گفتار در ذکر مجملی از احوال خیر مآل نواب مستطاب سیادت منقبت نقابت مرتبت مرتضی ممالك اسلام مرشد طوایف انام امیر غیاث الدین محمد میرمیران

در آن ایام خجسته فرجام که محروسهٔ یزد از یمن مقدم آن زبده و خلاصهٔ

اولاد خیرالبریة غیرت‌افزای ریاض جنان بود بخشندهٔ بی منت تعالی شأنه آن حضرت را خلف ارجمندی عنایت فرمود که لمعهٔ انوار مصطفوی از جبههٔ او پیدا و علامت ولایات مرتضوی از ناصیهٔ حالش هویدا ، **شعر:**

خجسته طالع و روشن دل و مبارك پی
فرشته طلعت و نیك اختر و همایون فال
از آن نهال شرف تازه گشت گلشن دین
چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال

اعنی زبدهٔ اولاد رسالت و دوحـهٔ چمن امامت و ولایت امیر غیاث الدین محمد میر میران در ساعتی محمود بطالعی مسعود از کتم عدم قدم بعرصهٔ عالم نهاده [۵۳ ب] و زبان زمان در وصف آن مولود خجسته مسعود بر این گونه در ترنم بود، **شعر:**

روز ولادتش چو نظر کرد مشتری
انصاف‌دادو گفت که‌این‌سعدا کبراست

هنوز آن غنچهٔ گلزار اقبال از تنسم صباء صبـی تمام نشکفته بود که شمایم سروری و نقابت از احوال و اقوالش بمشام جان عالمیان میرسید و لوامع انوار سیادت از جبین منیرش درخشیده جهان را روشنی میداد، **شعر:**

بر آمد ماهی از اوج سعادت ز رویش لامع انوار سیادت
نگویم من که روشن آفتابی ببرج سرفرازی کامیابی
رخش شمع شبستان امامت وجودش گوهر کان کرامت

و هر چند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال و علامات کرامت و اقبال از صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهرتر میگردید.

و چون بحد کمال رسید و خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادر خان استحقاق رتبت نقابت و استعداد منزلت قرابت در ناصیهٔ با سعادتش

هویدا دید و تمهید رعایت رعیت نوازی از حرکاتش مشاهده نمود پرتو انوار عاطفت پادشاهی بر وجنات احوال خیر مآل آن حضرت تافته پایهٔ قدر ومنزلتش را از ایوان کیوان در گذرانید و نقابت [٥٤ الف] و سروری ممالك محروسه را بآن حضرت تفویض فرمود . و نوباوهٔ باغ عظمت و پادشاهی و قرة العین سلطنت و تاج داری اعنی نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکانی خانش بیگم صبیهٔ صلبیهٔ خود را که درةالتاج خلافت و کشور ستانی بود بعقد ازدواج نواب شاه نعمت الله خلف اکبر نواب امیرغیاث الدین محمد میر میران در آورده صبیهٔ شاه نعمت‌الله مزبور را بشاهزادهٔ کامکار اسمعیل میرزا نسبت مواصلت فرمود و بمقتضای شریعت غرّا عقد نکاح منعقد گردید.

و پادشاه سکندر شوکت روز بروز و ساعت بساعت در تعظیم و توقیر آن حضرت کوشیده حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت که جمیع امراء و ارکان دولت و تمامی وزراء و اعیان حضرت طریق متابعتش پویند و غاشیهٔ مطاوعتش بر دوش گیرند و منشیان سدهٔ سلطنت در فرامین مطاعه لقبش را « مرتضی ممالك اسلام و مقتدای طوایف انام » نویسند . لاجرم عتبهٔ علیه‌اش ملاذ امرای خافقین و پناه ولاة مشرقین گشت و پایهٔ حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت [٥٤ ب] ارتفاع یافته از فرق فرقدین در گذشت و هم در آن ایام، **مصراع :**

خدیو جهانگیر روشن ضمیر

به تجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرّا و تمشیت مهام سادات و قضات و سایر ناس گشته منصب نقابت ممالك محروسه را بآن قدوهٔ اولاد خیرالبریة که در هدایت هادی راه هدی و در ولایت والی دین اله بود تفویض فرمود . و بی شایبهٔ تکلف و سخنوری آن حضرت نسبت بعلما و مشایخ ارادت و اخلاص ظاهر می‌نمود و در تعظیم سادات و اکابر و اشراف دقیقه‌ای فوت و فروگذاشت نمی‌نمود . از رشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن مرجع اکابر نزدیك و دور

ریاض دین و دولت سیراب گشت و کشتزار امید ساکنان بلاد و امصار از قطرات غمام اعتناء و التفاتش در خضرت و نضارت از سرابستان جنان در گذشت.

و همچنین در زمانی که نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه بر سریر سلطنت موروث قرار گرفت پرتو آفتاب عنایت شاهی از مشرق مرحمت نامتناهی طالع گشته بر وجنات احوال آن حضرت و اولاد عظام کرامش که زبدهٔ بر گزیدگان «قل لااسئلکم علیه اجراالاالمودة فی القربی» [۵۵الف] بودند تافت و ابواب لطف و مرحمت شاهنشاهی برروی روزگار همایون فال خلاصهٔ دودمان آل عبا بر گشاد .

و نواب خورشید احتجاب بلقیس مکان ناموس العالمین علیه عالیه متعالیه صفیه سلطان بیگم مشهور بشاهزاده خانم که زهرهٔ برج سلطنت و جهانبانی و در اوج خلافت و کشور گشایی و صبیهٔ صلبیهٔ شاه اسمعیل ثانی بود بنواب نقاب پناه کرامت دستگاه اختر نور بخش برج رسالت و نیّر جهان تاب سپهر سیادت شاه خلیل الله خلف ارشد نواب مستطاب مرتضی ممالك اسلام نامزد فرمود .

و در اوایل سنهٔ[1] تسعمایه در هنگام بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب هفت اقلیم گردون عرصهٔ جهان را، **مصراع** :

بعز طلعت گیتی فروز آذین بست

و قوای نامیه را بآوردن عروس گل سوری نامزد کرد، **مصراع** :

مهد فیروزهٔ گلبن بصد آیین آراست

محفهٔ زرنگار آن مخدرهٔ عفت دثار را بحشمتی که دیدهٔ گردون در نظارهٔ آن حیران ماند و عظمتی که بر جبین روشن ضمیر جهت دفع اصابت عین الکمال آیت «وان یکاد» برزبان راند بجانب یزد روان ساخت. [۵۵ ب] وچون خبر قرب وصول بدان خطهٔ بهشت منزله رسید نواب مرتضی ممالك اسلام بترتیب طوی و آذین بستن شهر و کوی فرمان فرمود. فرمانبران بسرانجام اسباب جشن وسور وضروریات

۱- دراصل سفیدست:

ایام نشاط و سرور مشغول گشتند و در باغ جهان‌آرای گلشن که هوای جان‌فزایش چون نسیم اردیبهشتی روح پرور و آب عذوبت‌مآبش مانند آب حیات جان بخش بود یراق آن کار کرده ابواب فرح و شادمانی برروی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشود و ارباب صنایع اصناف بدایع‌بظهور آورده، کوچه‌ها و بازارها آذین بستند و چهار طاقها برافراخته تمامی جُدران ودکاکین‌را بدیبای چین و مخمل فرنگ و اطلس خطائی بیاراستند و انواع نقشها بصورتی بپیراستند که‌درتقریر چگونگی آن بنان بیان‌عاجزست و تحریر کیفیت‌آن از استطاعت قلم دو زبان متجاوز، بعد از ورد بمقر تمکین ، **بیت** :

بروزی که طالع برومند بود   نظرها سزاوار پیوند بود

قضات و علما و اشراف و فضلا درمجلس بهشت‌آیین‌نشستند وبه‌مقتضای شریعت غرّا عقد نکاح بستند. حجله نشینان تتق‌سیادت وحشمت شرایط‌کشیدن پیشکش و نثار بجای آوردند و آن مقدار زروگوهر ساچق کردند که قافلهٔ نیاز از مرحلهٔ جهان [٥٦الف] رخت بربست و دست عنایت بخشندهٔ کار ساز ابواب غنا بر روی مساکین و فقراء آن دیار بگشاد .

آن حضرت و اولاد امجاد که هریك آفتاب سپهر ولایت وماه برج کرامت بودند در ظلال عواطف خسرو ستوده خصال آرام یافته پرتو عنایت پادشاهی بر وجنات احوال خیرمآلشان می‌تافت و زمام اختیاربلاد وامصار عموماً و خطهٔ فرح‌افزای یزد خصوصاً در قبضهٔ اقتدارآن فرقهٔ عظیم‌الشأن قرارمی‌داشت. وزرای عظام و حکام عالی مقام و سادات با احترام و اکابر و اهالی عرصهٔ عالم در گاه خلایق پناه نواب مرتضوی خصال را پناه خود یافته ملازمت سدهٔ سنیه‌اش را برخود لازم وواجب دانستند. عتبهٔ علیه‌اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شد وسدهٔ سنیه‌اش پناه اعاظم افاضل باستحقاق گشت. اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت‌آن مقدار در سرکار آن حضرت جمع گشت که پایهٔ قدر و منزلتش از جمیع صدور و امرای عظیم الشأن بلکه اکثرسلاطین‌نافذ فرمان درگذشت. وفور اموال واملاك

و رقبات بمرتبه‌ای بود که محاسبان دانا [٥٦ ب] از حساب آن به عجز اعتراف داشتند و چون محال است که سپهر غدار در این مرحلهٔ ناپایدار ارباب استقلال را آسوده و برقرار گذارد در شهور سنهٔ ثمان و تسعین و تسعمائه آن قبلهٔ اهل عرفان سر بر بستر ناتوانی نهاد و معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت . داعی «والله یدعواالی‌دارالسلام» ندای «یا ایتها النفس المطمئنة» بگوش هوشش رسانید و آن حضرت خاطر ازتعلقات دنیوی فارغ ساخته بروضات جنان خرامید ، **مثنوی** :

دریغ آنکه‌بود از علو نسب — سر دودمان رسول عرب
دریغ آنکه ازفیض انعام عام — دل خلق را شاد کردی مدام
دریغ آنکه‌بوداز وفور کمال — عطا بخش‌اصحاب جاه‌وجلال
دریغ آنکه‌چشم‌فلك بعدازین — نبیند نظیرش به روی زمین

✽ ذکر بنای خانهٔ عباسی‌وجلوخان‌ومیدان‌شاه

بر پیشگاه خاطر ارباب جاه و جلال و صدر نشینان ایوان استقلال روشن و مبرهن خواهد بود که شغل عمارت از معظمات امور عالم و مهمات جمهور بنی آدم است. بنابر آن از سلاطین زمان و فرمان فرمایان جهان و اکابر و اعیان در هربلاد و دیار غرایب آثاربیادگار مانده، لاجرم‌در اوانی که نواب مرتضی‌ممالك اسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران بر مسند جلالت و سروری و نقابت متمکن بود فراخور همت عالی نهمت در اصل شهر و بلوکات خطهٔ یزد عمارات و قصور و باغات و قری و مزارع بنا فرموده از آن جمله در « محلهٔ در مدرسه» بقرب عمارات امیرغیاث‌الدین علی طرح دولتخانهٔ عالی‌انداخت و ایوانهای زرنگار و قصرهای رفیع نمودار گردانیده از نزاهت و خرمیَ رشك فردوس و غیرت افزای قصور جنان ساخت ، **شعر** :

فضای قصرهایش کنج آمال — صفای صفه‌هایش صبح اقبال

نقوش پرکار سقف و جدارش رقم نسخ بر نگارخانهٔ چین کشیده تصویرات

✽ـ از اینجا ببعد در حاشیهٔ ورقهای ٥٥ب و٥٦ الف‌و٥٦ب کتابت شده است .

سحرآثارش رقم مانی و ارژنگ را برطاق نسیان نهاده و طاقی که با فلک الافلاک دم مساوات میزند دروازهٔ دولتخانه قرار داده و نجاران هنرمند دروازه‌ای عالی ترتیب داده‌اند، وآن منزل مرغوب به«عباسیه» موسوم گشت. و همچنین در فضای وسیع، جلوخان ومیدانی طرح انداخته اطراف آن راصفه‌ها و ایوانها ساخته درهر ضلعی طاقی در نهایت ارتفاع و استحکام باتمام رسیده است و در برابر میدان تالاری در غایت بلندی و ارتفاع که باقصر ناهید برابری میکرد ساخته بوده که هرصبح و شام صدای نقاره ونفیر بگوش ساکنان فلک‌اثیر میرسانیده‌اند . و الحال دولتخانهٔ عباسیه و میدان و غیره بارث شرعی بعالی‌حضرت اکابر ملاذی شهریار۔ الزمانی میر میران که دوحهٔ چمن سروری و نور باصرهٔ کرامت و دین پروری است انتقال یافته و آن حضرت نیز در آن منزل بهشت رتبه عمارات بسیار احداث فرموده و طوطی طبع یکی از ناظمان مناظم سخنوری در توصیف عمارت عباسی باین ابیات مترنم گشته، **نظم** :

زهی نهاده سپهرت سرای دولت نام　　سعادت ابدی سدهٔ تو کرده مقام
سراچه‌های بهشت ارچه‌دلگشا باشد　　فضای صحن‌وسیع‌تومی‌برند بهوام
ز روشنی و صفا نزد عقل میزیبد　　سواد قاعدهٔ آب را بیاض غلام
چوخاک‌تیره‌شود خوارمشک تاتاری　　اگر بباد دهد بوی ساحت تو مقام
غلام وار زمین بوسه می‌کند هردم　　علو سقف ترا آسمان مینا فام
خجسته‌بادی‌وفرخنده برجهان کمال　　ملاذ وملجاء ایام وکامکار انام ✿[1]

ذکر احوال اولاد امجاد نواب قدسی القاب ولایت دستگاه سالک مسالک اهل عرفان امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران بر سبیل ایجاذ و اجمال

بخشندهٔ بی‌منت وواهب المواهب بی‌ضنت تعالی‌شأنه [۵۷الف]جهان بین آن حضرت‌را بدیدار چهارقرةالعین‌اوج کرامت‌وولایت روشن ساخته بود و اسامی ایشان این است:شاه‌نعمت‌الله، شاه غیاث‌الدین‌منصور،شاه‌خلیل‌الله،شاه‌سلیمان‌میرزا. و چون

۱ ـ پایان حاشیهٔ ۵۵ ب‌تا ۵٦ ب.

تفاصیل وقایع و حالات آن زمرهٔ ستوده خصال نزد راقم حروف معلوم نبود خامهٔ دو زبان بتحریر بعضی از احوال ایشان اختصار می‌نماید.

شاه‌نعمت‌الله: آثار کرامت درناصیهٔ او پیدا وامارات دولت‌ازطلعت مبارکش هویدا. دری برج سلطنت و پادشاهی خانش بیگم صبیهٔ خاقان جنت مکان شاه طهماسب بهادرخان در عقد ازدواج آن حضرت بود و سنجرمیرزا از آن بلقیس مکان در وجود آمده و مظفرحسین میرزا خلف ارجمند سنجر میرزاست که در حال تحریر این صحیفه در غایت‌کامرانی دردارالسلطنهٔ اصفهان روزگارمیگذراند. و نواب بلقیس رتبت خانش‌بیگم در شهور سنهٔ تسع‌وتسعین وتسعمائه موافق بارس‌ئیل که سال چهارم جلوس خاقان گیتی ستان بود در اصفهان سر در نقاب تراب کشید و پادشاه [٥٧ ب] عالم پناه بتعزیهٔ آن مهد علیا تشریف قدوم‌ارزانی‌داشتند.

شاه غیاث الدین منصور: در زمان حیات والد کرامت نژاد متوجه ریاض رضوان گشت و در عمارت «منصوریه» خانقاه تفت که از غایت شهرت وصفا محتاج بتوصیف نیست مدفون گردید، **شعر**:

در باغ گلی شکفته نبود بی خار　　بی داغ کجاست لاله‌ای در گلزار
هر چند که‌سرو سر کشدطوبی وار　　از باد فنا ز پا فتد آخر کار

نواب مصطفوی خصال ولایت دستگاه شاه خلیل‌الله: بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف سرآمد سرافرازان عالی مقدار بود. انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر وپیدا، و آثار سعادت لم یزلی از ناصیهٔ عالم آرایش روشن و هویدا. آن حضرت بشرف مصاهرت پادشاه والاجاه شاه اسمعیل ثانی‌سرافرازی یافته زهرهٔ برج سلطنت‌صفیه سلطان‌بیگم مشهور به‌شاهزاده خانم را در عقد ازدواج داشت و از آن درةالتاج خلافت شاه ظهیرالدین علی در وجود آمد، **مصراع**:

گلی بشکفت در باغ هدایت

بر پیشگاه ایوان خاطر ارباب حشمت [٥٨ الف] روشن و مبرهن خواهد

بود که در زمانی که تحت سلطنت ایران و سریر عظمت فریدون بزیور عدل پادشاه بیداربخت فیروزتخت روشن رای رعیت‌نواز آرایش یافته رنگ ظلم و بیداد از صفحهٔ جهان زدوده و چهرهٔ عدالت در آینهٔ احسان‌بکافهٔ جهانیان نمود، **بیت** :

بنور عدل اطراف جهان راکرده نورانی
بلی از عدل افزون گردد آیین جهانبانی

در شهور سنهٔ تسع و تسعین و تسعمائه، **مصراع** :

در وقت ظهور لاله و گل

و اجتماع جنود ریاحین و سنبل خاقان با توکل بتوفیق صانع جزو و کل بااصناف حشمت و تجمل از دارالعلم شیراز متوجه جنت‌آباد یزد شد ، **مثنوی** :

بر برج حمل فکنده پرتو چون خسرو مهر از سر نو
افراخت برای نیکخواهی بر اوج فلك لوای شاهی

رایات نصرت‌آیات شاهنشاهی‌محفوف بعنایات‌جناب جلال‌سبحانی روی براه آورد و امرای ظفر دستگاه و مقربان درگاه ملایك سپاه بسان جنود کواکب در رکاب‌سعادت انتساب روان گشتند .

چون منهی اقبال خبر توجه جاه و جلال به یزد رسانید قدوهٔ اولاد[۵۸ ب] سیدولایت دستگاه شاه خلیل‌الله که نسبت صحت‌انتسابش بدودمان نبوت ورسالت از وصمت شبهه مصون و پایهٔ قدرش در رفعت و جلالت از منزلت آفتاب بلند جناب افزون بود ، باتفاق جمعی ازسادات که رایات جلالت‌آیات قدرشان ببراجم تراجم «قل لا اسئلکم» آراسته بود باستقبال شتافته بعز تقبیل انامل کریمه که نوك خامهٔ جف‌القلم بر نگین تمکینش‌فحوای، **شعر** :

هر در زسعادت که عنایت بگشاید مفتاح فتوحش زسرانگشت‌تو باشد

استسعاد یافتند.عاطفت حضرت گیتی گشا که بهجة همایونش از صدق نیت‌وحسن اعتقاد بر مودت و ولای عترت طاهرهٔ نبوی علیه و علیهم الصلوة والسلام مجبول بود ایشان را اعزاز و اکرام فرمود و ریاض امانی و آمال هریك را بزلال مرحمت واجلال سرسبز و شاداب گردانید و چترهمایون فال پادشاه هفت کشورسایهٔ وصول

بر «[باغ] گلشن» که‌نمونه‌ای ازارم‌است بال اقبال گشاده آن منزل جنت آیین از فر وصول خسرو ظفر قرین رشك روضهٔ جنان گردید . شاه خلیل الله زبان بثنای پادشاه والاجاه بر گشاد و مضمون این ابیات [٥٩ الف] بأدا رسانید ، **نظم** :

که ای صاحب قران دادگستر   بفرمان تو بادا هفت کشور
غمین باد آنکه او شادت نخواهد   خراب آنکس که آبادت نخواهد

و جشنی بزرگانه ترتیب داده طوئی کرد که شیرهٔ فیروزه فام سپهر بکاسهٔ سیمین ماه و صحن زرین مهر مزین گشته زهرهٔ‌خنیاگرمثل‌آن ندیده بود و پرتیر صایب تدبیر را نظیر آن هرگز در ضمیر نگذشته وپیشکشهای لایق کشید وچندان زر و دینار و گوهر نثار نمود که هریك از حضار را مبلغی کرامند رسید و هر کس از آحاد ملازمان جوهر بهمن و زر بدامن کشید تاجوهری فلك جواهر زواهر انجم را بر طبق زبرجد نگار فلك جلوه داده به‌صفا وروشنی‌آن لآلی آبدار ندیده و تا دایهٔ دریا در یتیم را در مهد صدف پرورش فرموده غواص بصیرت نظیر آن گوهر های یکدانه مشاهده ننموده. و پس از چند روز که آن منزل بهشت منزله محل استراحت جمشید فرخنده رای بود به«باغ‌عیش‌آباد» ارم بنیاد تشریف فرمود و در آن باغ از فر شکوه آن حضرت میامن مقدم فرخنده بزم عیش گشت و جشنی پادشاهانه ترتیب داده شد ، **شعر**:

چون‌میسر شد آنچه[٥٩ب]دل‌می‌خواست   شاه بنشست و بزم عیش آراست

ساقیان ماه رخسار و دختران زردشتی‌نژاد شیرین گفتار باده های تلخ خوش گوار در داده مغنیان خوش‌آواز نغمه‌پرداز زبان بادای این‌سرودبر گشادند، **نظم** :

زمین‌خرم‌است وزمان‌شادمان   بفیروزی شاه صاحب قران
جهاندار دریادل دادگر   کزو گشت پیدا بگیتی هنر
بماناد جاوید در عز و نار   بکام دل دوستان سر فراز

و در آنجا دست عنایت پادشاه برجیس قدر ابواب لطف و مرحمت برروی روزگار شاه‌خلیل‌الله برگشاد و پرتو آفتاب عنایت شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و من حیث‌الاستقلال در مسند نقابت و سرافرازی تکیه داده پایهٔ قدر و منزلتش ازتمامی امرای عظام و مقربان بارگاه فلك احتشام و سادات عالی مقام درگذشت . درگاه خلایق ملاذش بیمن تربیت پادشاه وافر عنایت آرامگاه اشراف واعیان گشت و موکب ظفر قرین دولت و اقبال متوجه مستقر سلطنت گشت ، مجاری امور دولت و سلطنت بر وفق مراد و مرام [۶۰الف]، **مصراع** :

سپهر تابع احکام و روزگار غلام

بعد از طی منازل رایات جهانگشای چون روح گرامی که بکالبد درآید و مانند سلطان جان که مملکت بدن رابیاراید بدارالسلطنهٔ اصفهان درآمد ، **شعر** :

آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد
وان کار که ایام همی خواست برآمد

چون چندی بر آن گذشت و آن ، **مصراع** :

ملاذ تمام کرام بشر

شاه خلیل الله در دولت و کامرانی روزگار گذرانید ، بیك ناگاه پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت و دست اطباء حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسیده در شهور سنهٔ سادس و عشر والف‌هجریه جان‌نازنین بجوار مغفرت رب‌العالمین سپرد، **مصراع** :

بباغ جنان شاد و مغفور باد

شاه خلیل‌الله را از نواب بلقیس مکان مریم شان صفیه سلطان بیگم که، **مصراع** :

زهره کنیزی بشبستان اوست

دو پسر عالی گهر که هر یك درج ولایت را دری[1] نوربخش وبرج امامت را کوکبی آفتاب‌درخش بود تولد نمود: یکی‌میرمیران‌ودیگری‌شاه‌ظهیرالدین علی.

۱ـاصل: درجی

و بنابر آنکه خصوصیات احوال آن دو قرةالعین ولایت و کرامت نزدراقم حروف روشن نبود [۶۰ ب] لاجرم طوطی قلم در مفاخرت ایشان بترنم در نیامده زبان در کام خاموشی کشید.

و عندلیب بیان در گلزار مجملی از احوال خیر مآل گل گلشن رسالت پناهی وسرو بوستان امامت و دین پروری میرزا شاه عبدالباقی نغمه سرای درآمده بدین نوا ادا می‌نماید که آن قدوهٔ آل رسول‌الله خلف ارجمند سعادتمند شاه ظهیرالدین علی بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف، انوار سیادت و سروری از ناصیهٔ همایونش طالع و آثار جلالت و بزرگی از بشرهٔ شکفته‌اش ساطع، **شعر**:

دری بود از درج عز و شرف　　گلی در گلستان شاه نجف

آن نکوسیرت فرشته خصال بدستور آباء بزرگوار در گلشن بهشت آثار خوان احسان گسترده با ارباب مجد و جلال و اصحاب فضل و افضال محبت می داشت، تا در شهور سنهٔ سبع و ستین والف هجریه موافق تخاقوی ئیل از هاتف غیب ندای «والله یدعوالی دارالسلام» شنود و ازوحشت‌آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود و زبان روزگار بمضمون این مقال گویا گردید، **شعر**:

سرو بالای تو در خاك دریغ است دریغ

[۶۱ الف] زیر خاك آن بدن پاك دریغ است‌دریغ

خلف ارجمند آن حضرت بدیع الزمان میرزا که سروی است از گلستان سروری و شکوفه ای است ازبوستان کامرانی درحال‌تحریراین صحیفه که دوسنین از سنهٔ ثمانین و الف تجاوز نموده دراصفهان جنت نشان درکمال سروری وکامرانی تمکن دارد و فضای ریاض امیدش از قطرات غمام التفات خاقان سلیمان مکانی. **مصراع**:

سریر آرای ملك کامرانی

در خضرت و نضارت از سرابستان جنان در گذشته و به سیورغالات وافره

و انعامات متکاثره سرافرازی یافته .

و دیگری از فرزندان مرتضی ممالك اسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران نقابت قبابی است که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال خجسته مآلش طالع و آثار کمال لایزالی مرتضوی از صادرات افعال ستوده اعمالش لامع، اعنی افتخار اعاظم سادات عالی شأن مقوی ملت رسول انس و جان صلواةالله الملك المنان شاه سلیمان میرزا است . الحق آن حضرت [۶۱ ب] همائی بود همایون ، در هوای فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایهٔ جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده ،**نظم** :

ذات وی ار عدل بود محترم دست و دلش مظهرلطف و کرم

زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی ،**شعر** :

پر از نور عرفان دل آگهش سرعارفان گشته خاك رهش

شعلهٔ انوار ارشادش چشم طالبان مطالب عشق و محبت را در بوتهٔ ریاضت و مجاهدت می گداخت و اکسیر صحبت بارشد و ارشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را بیك دم مثال طلای مُهری تمام عیارمی‌ساخت ،**شعر** :

بهره ور از فضل دل آگهش مرجع اصحاب شرف درگهش
تربیت اهل هنر کام اوست زیور عنوان سخن نام اوست

گوشه نشینان دیار عافیت دریوزهٔ همت از باطن او می کردند و گرمروان طریق مجاهدت استمداد عنایت از بدرقهٔ نظرش می‌نمودند. لاجرم اکابر واشراف طوایف امم بآستان آن مظهر لطف و کرم [۶۲ الف] روی نیاز آوردند و دست اخلاص در دامن پاکش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش مباهات مینمودند ، **بیت** :

چوآهن ربا هر کجا می‌رسید دل خلق راسوی خود می کشید

در آن وقت که تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز قرة العین عدالت و جهان افروزی، مشیدقوانین نصفت و رأفت ، مؤسس مبانی مرحمت

و معدلت، شاهنشاه حقیقی و مجازی خاقان وافر احتشام ابوالمظفر سلطان شاه‌صفی صفوی ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت ، **شعر** :

در ریاض ملك و دولت غنچهٔ شادی شکفت
بوستان سلطنت را تازه شد از سر نهال

و نهال مراد حضرت خاقان عدالت گستر از جویبار رحمت الهی سر سبز و شاداب شد و نخل دولتش در گلشن حشمت سر بر کشیده ، تیغ مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور گردانید و لمعات تیغ همتش زنگ‌زدای ظلمت ظلم‌آباد عالم شده نظام کارخانهٔ ایجاد و انتظام سلسلهٔ کون و فساد بکف کافی و رای صافی آن حضرت منوط گشت ، **نظم** :

صبح ظفراز مشرق امید برآمد اصحاب غرض‌را شب سودابسرآمد

دوحهٔ چمن رسالت و سرو بوستان ولایت شاه سلیمان میرزا باتفاق اولاد عظام بپایهٔ سریر خلافت مصیرشتافت [٦٢ ب] و بعز تقبیل‌بساط جلالت‌سرافراز گردیده زبان بأدای این مقال گویا گردانید ، **رباعی** :

ای گشته سریر پادشاهی جایت در سایهٔ چتر خسروی مأوایت
شد گلشن ملك و روضهٔ ملت هم آراسته از رای جهان‌آرایت

خسرو گردون اقتدار سلالهٔ خاندان ولایت و اولاد امجادش را منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانیده سیورغال و مقرری‌فرمود و هرروزلطفی مجدد وتفقدی ممهد بظهور می‌رسانید و موقوفات «حایریه» و «ملکتیه» و«نوریه»بدستوری که با آباءعظام واجداد کرامش بود باومفوض‌فرموده مراسم‌اعزار و تکریم‌ولوازم اجلال و تعظیم بجای آورد و از شرایط حرمت و جانبداری هیچ دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت ، **شعر** :

ز جانبداری و تعظیم و اعزار فرو نگذاشت‌چیزی آن سرافراز

و چون چندی برآن گذشت وسال هجری بسنهٔ خمسین والف رسید زیبندهٔ تاج و سریر بدیدهٔ بصیرت فر دولت و اقبال در ناصیهٔ حال فرزندان ستوده‌خصال

آن مرتضوی فعال مشاهده فرمود نهایت توجه و عطوفت ظاهر ساخت و بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرّا و تمشیت مهام سادات و علما گشته افتخار اعاظم سادات و نقبا، خلاصهٔ دودمان آل عبا ، مقوی ملت علیهٔ امامیه، قدوهٔ اولاد امجاد خیرالبریه، [۶۳الف] ملاذ سالکان مسالك اخلاص و یکرنگی میرزا شاه ابوالمهدی را بهسیورغالات و مسلمیات معزز و مفتخرساخت ومنصب جلیل المرتبهٔ کلانتری خطهٔ جنت قرین یزد را بوجود عالی‌حضرت متعالی مرتبت میرزا شاه ابوالقبا آرایش فرمود .

قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه ساحت گلزار ملك و ملت برشحات اهتمام واجتهاداین دو عالی قدر ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض‌دین و دولت ازقطرات غمام اعتنا و التفات ایشان در خضرت و نضارت ازسرابستان‌جنان در گذشت . **شعر** :

چو از لطف شهنشاه سرافراز　　دو عالی قدر گردیدند ممتاز
یکی درمملکت‌فرمان رواشد　　یکی محراب‌دین رامقتداشد
یکی‌شد مرجع حکام اسلام　　بلندی یافت زین‌یك‌نام اسلام
زعدل آن‌یك‌فضای‌ملك‌آراست　　زفضل‌این بنای‌شرع‌شدراست

چون قامت قابلیت هر یك‌بر جویبار اقبال بالا کشید بفرمان پادشاه جهان روی توجه بخطهٔ یزد آورده بعد از وصول بر مسند کامرانی تکیه دادند ، مهام شریعت بیضا بر طبق اجتهاد آل سیدالوری بسرانجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق مشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق برایا تافته [۶۳ ب] رعایا وزیردستان در پناه امن وامان غنودند .

چون مدتی بر آن گذشت وزمانه بسی اوراق لیل و نهار در نوشت در شهور سنهٔ [۱] بسبب عین الکمال مزاج شریف قدوهٔ اولاد سید آخرالزمان صلوات‌الله الملك المنان میرزا شاه‌سلیمان از نهج اعتدال انحراف یافته پهلو بربستر ناتوانی گذاشت. اطبا در معالجه سعی نمودند و زهاد وعباد دست بدعابرداشتند . دوستان

۱ ـ در اصل : سفیدست

به‌زروجامه خاطرمستحقان را شاد گردانیدند. نه‌انواع‌معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد. چون روز بروز اشتداد مرض در تزاید بود بجهت تغییر آب وهوا اختر برج شرف و سروری در محفه منزل گزیده متوجه قریهٔ تفت گردید. بعد از وصول به آن محل قطع تعلق از جهان فانی نموده شرط وصیت بجای آورد.

و دوحهٔ گلزار نیکواختری میرزا شاه ابوالمهدی فرزند اکبر خود را بمنصب ولایت و نقابت که از آبای عظام و اجداد کرام بیادگار داشت سرافراز ساخته در وقتی که زبان الهام بیان باداء کلمهٔ طیبهٔ توحید گردان داشت قوت متحرکهٔ انسانی از حرکت باز ایستاده روی بجانب ریاض قدس آورد، **شعر**:

چو شد بر ضمیر منیرش عیان که باید شدن جانب قدسیان
ز دستور آباء خود یاد کرد [٦٤الف]پسررا بالطاف‌دلشاد کرد
نشان کرامت بنامش نگاشت بدو داد نقدی که‌دردست داشت

در آن دودمان عظیم‌الشأن مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتادو محنت آن مهاجرت خون دل از دیدهٔ منتسبان خاندان سیادت بگشاد.

اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم‌زدگان در آمده پرتو این خبر به‌مسامع جاه و جلال رسانید، **شعر**:

خدیو جهان خسرو دین پناه جوان بخت جم قدر عباس شاه
که از پرتو عدل آن شهریار شده چار فصل‌جهان چون بهار

به عواطف خسروانه خاطر اولاد امجاد آن حضرت را بانواع مرحمت نوازش فرمود و جراحت سینهٔ ایشان را بمرهم توجه و شفقت شفا داد و قامت قابلیت هر یك را بخلاع فاخره آراست و نقابت و سروری بمرتضی ممالك اسلام میرزا شاه ابوالمهدی تفویض فرمود و به‌سیورغالات مجدد فرق افتخارش را بتاج استظهار مزین گردانید.

زینت یافتن این صحیفه بذکر مجملی از احوال خیرمآل نیر سعادت و سروری و شجرهٔ گلشن امامت و دین پروری میرزا شاه ابوالمهدی

شعشعهٔ خاطر خورشید نشانش نضارت‌بخش ریاض امید [۶۴ب] اهل عالم وظل ظلیل عاطفت و احسانش آرامگاه اعاظم واشراف بنی‌آدم، جبلت‌پاکیزه‌اش براحیاء سنت سنیه و متابعت [رویه] رضیهٔ آباءِ واجداد بزرگوارش منظور وانوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیهٔ خجسته سیمایش در کمال‌بروز و ظهور، **شعر** :

دلش روشن ز انوار حقیقت ز رویش ظاهر آثار طریقت

بعد از آنکه والد بزرگوار کرامت نژادش متوجه ریاض قدس گردید حسب الفرمان فرمان‌ده زمین و زمان، خسرو جم قدر فریدون مکان ، **مصراع** :

شهریار نوجوان عباس شاه کامران

و بحکم وصیت والد عالی شأن آن نهال گلزار امامت قایم مقام گشت، نهال قامت با استقامتش بر جویبار ارشاد وهدایت سر کشید ، **شعر** :

چو منزل بپرداخت سرو کهن سر افراخت سرو نو از سرو بن
اگر صبح فرخنده‌فر شد نهان منور شد از آفتابش جهان

بدان ای عزیز ، که مشاطهٔ رخسار ابکار سخن و پیرایه‌بند عذار حکایات نو و کهن جواهر مآثر آن قدوهٔ آل خیرالبریه را بر این منوال بر منصهٔ ظهور می‌آورد که آن حضرت مؤید است بتأییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی ، [۶۵ الف] ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی هنگام نقابتش مانند هنگام خرمی دور از غم، ازشمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و ازنسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای . در هنگام تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیهٔ حضرت خیرالبریه نموده بر طبق « انما انا بشر مثلکم » خود را باسایرناس یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا بقدر

امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی . در رعایت جانب سادات عظام وعلمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات این زمرهٔ کریمه همواره همت گماشتی ، **مصراع** :

نیاید از بزرگان جز بزرگی

بصحبت درویشان وگوشه نشینان بسیار راغب و در دلجوئی این طبقه بغایت مایل، **بیت** :

نظر کردن بدرویشان بزرگی را بیفزاید
سلیمان باچنان حشمت نظرها بود با مورش

در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای بسیار سعی واهتمام کردی و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی .

در شهور سنهٔ خمس و ستین و الف موافق قوی‌ئیل [٦٥ ب] بر طبق آیت هدایت‌نمای «والله علی الناس حج‌البیت من‌استطاع الیه سبیلا » رغبت گزاردن[1] حج اسلام و ادراك شرف زیارت روضهٔ منورهٔ خیرالانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش پیدا شد ، **مصراع** :

تمنای آن راه دشوار کرد

و بعد از اجازت از جانب خاقان صاحب قران ، **مصراع** :

خدیو فلك رتبه عباس شاه

باتفاق فرزندان عالی شان و متعلقان از خطهٔ یزد روی بدان مقام فیض انجام آورد ، **نظم** :

کعبه بنا گشت که روی نیاز — سوی وی آرند کسان در نماز
سجده گه آن‌باشد ومسجود حق — معبده آن باشد و معبود حق
هر که رسیده بوجود ازعدم — در ره او ساخته از سر قدم
طعنه بر اکسیر زند خاك او — گل‌خجل‌است‌ازخس وخاشاك‌او

---

[1] ـ اصل : گذاردن

گمشدگان را لقبش رهنماست   ریگ زمینش چو نجوم سماست

قافلهٔ توفیق پادشاه متعال رفیق ، **مصراع** :

چراغ دودمان آل یس

و بدرقهٔ تأیید مالك‌الملك لایزال همعنان موکب خدام ذوی‌الاحترام ، **شعر** :

توفیق رفیق و بخت همراه   اقبال ندیم گاه و بیگاه

و چون‌غرهٔ شهر ذی قعدهٔ سنهٔ مزبور [٦٦ الف] شهر بصره محل نزول دوحهٔ چمن رسالت پناهی گشت والی آنجا حسین پاشا [۱] مقدم شریفش عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمانداری بر وجهی که فراخور همتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود. آن حضرت جواب داد که چون من احرام طواف بیت‌الله بسته زبان بأداء کلمهٔ «لبیك اللهم لبیك» گشاده وازهاتف‌غیبی ندای این مقال بگوش هوشم رسیده که، **مثنوی** :

ای که دراین کوی قدم‌مینهی   روی توجه بحرم مینهی
پای ز اول بسر خویش نه   خویش‌رها کن قدمی‌پیش نه
چونکه نهی‌برسرهر کام‌گام   یابی از ین سیر بهر گام کام
پای باندازه در این کوی نه   پایت اگرسوده شود روی نه
درهمه جاهست ادب‌شرط راه   چه دردرویش‌و چه‌ایوان شاه
ره ندهند آنکه ندارد ادب   کس‌بدرون ره نبرد بی طلب
روی ادب نه به در بی نیاز   عجز و نیاز آر بر بی نیاز
آینهٔ خویش چو زمزم صفا   داده و را در حرم کبریا
دست زدامان غرض باز کش   [٦٦ب]پای‌تردد ز ره‌آز کش

مناسب نمیدانم در این سفر بمنزل هیچ مخلوقی روم و دامن عرض خود را بغبار مجلس حکام مجازی بیالایم، اگر صاحب سعادت لطف نموده غریب نوازی

---

۱ ـ اصل : پادشاه

فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورند کمال مردمی خواهد بود.

پاشا[1] بواسطهٔ رعایت ناموس حکومت این سخن را متلقی بقبول نگشت و آن حضرت پای همت در دامان استغناء پیچیده چند روز در این گفتگو گذشت. آخرالامر مهم بر آن قرار یافت که خدام میرزا روزی بزیارت یکی از مزارات تشریف حضور ارزانی دارد و پاشا[2] نیز بدانجا رود. در روز موعود در مقام معهود در میانهٔ ایشان ملاقات دست داده از هردو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید. حسین پاشا[3] دوحهٔ چمن نبوی را در آغوش مهربانی کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید.

و در دوازدهم همان شهر ندای این مقال بگوش آن حضرت رسید، **مثنوی**:

خیز که شد پرده کش و پرده ساز　　مطرب عشاق ز راه حجاز
عزم تو بس مرکب رهوار تو　　کو نرساند بتو آزار تو
گر رسدت خار مغیلان چه باك　　[٦٧الف]دامن گل هم بود از خار چاك
رنجه مشو از ستم خار راه　　کان گل مشکین شودت عذرخواه

و از بصره روانه شد و در عرض راه بزبان نیاز مضمون این ابیات بأدا میرسانید، **مثنوی**:

ای همه کس را بدرت التجا　　کعبهٔ دل را زتو نور و صفا
نام یمین بر حجرالاسودش　　داغ یمین تو بود بر دمش
ای کرمت واسطهٔ بود ما　　خانهٔ تو کعبهٔ مقصود ما
شد حرمت زینت باغ جهان　　خانهٔ تو چشم و چراغ جهان
کیست که پروانهٔ این خانه نیست　　واله و سر گشته و دیوانه نیست
خانهٔ تو دیدهٔ هر معبد است　　مردم دیده حجرالاسود است
چشمهٔ زمزم که ترا در حرم　　هست ز سر چشمهٔ بحر کرم
سوی تو باشد همگی سعی ما　　غیر تو ما را نبود مدعا

بعد از ورود بدان ارض مقدس و پس از مناسك حج اسلام، **نظم**:

۱ و ۲ و ۳ ـ اصل: پادشاه

در حرم خلد یکی مه زسال — بود بذکر احد ذو الجلال
گرد وی‌ازغایت شوق و نیاز — طوف کنان گشتی‌وکردی‌نماز
عاقبت از خلد برین دورماند — غم زده وواله و مهجور ماند
[٦٧ب] گرچه‌بهشت‌ازهوس‌دل‌بهشت — باز هوس کرد بسوی بهشت

و در دوازدهم شهر محرم الحرام سنهٔ ست و ستین و الف احرام طواف روضهٔ رسول انس و جان بسته بر راحلهٔ توفیق سوار گردیده روی بوادی یثرب نهاد، و زبان هاتف اقبال بمضمون این مقال گویا گشت، **مثنوی** :

ای که بمقصود ره آورده‌ای — گوی زمیدان وفا برده‌ای
شام ترا صبح سعادت دمید — روزتوفرخ شده‌چون روزعید
حمد و ثنای احد ذوالجلال — ورد زبان سازچو داری مجال
حج‌توهرچند که‌دین‌رادرست — حج‌دگر هست که‌آن‌اکبرست
رو سوی محراب نبی درنماز — روی نه آنجا بزمین نیاز
کوکب اقبال تو مسعودشد — عاقبت کار تو محمود شد
بخت تو زدتخت‌براوج سپهر — سوده بنعلین تورخ ماه ومهر
ای شده محرم بحریم وصال — وقت طلب آمد وگاه سؤال
لب بگشا آنچه ترادر دلست — یك بیك ازتربت‌اوحاصلست

و در چهاردهم شهر صفر بأرض مقدس مدینهٔ طیبه رسیده دوازده روز نزول اجلال نموده‌بادراك شرف زیارت سلطان‌سریررسالت‌صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه‌سرافرازی یافت، **نظم** :

هر که در آن روضه زمانی نشست
[٦٨ الف] تا ابد الدهر زانـدوه رست

بعد از سعادت شرف زیارت ساقی اخلاص آن حضرت کؤوس[1] مالامال احسان و افضال در داده حریفان فقر و فاقه را از جرعهٔ نذور و صدقات

١- دراصل: کواوس،ظاهراًمقصودجمع «کاس» بمعنی «جام» است که «کؤوس» نیزمی آید.

سرخوش و دلشاد گردانید و از روح مقدس سلطان سریر رسالت و صاحب‌قران ممالك جلالت علیه افضل الصلوات و حضرات ائمهٔ بقیع صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین استمدادهمت نمود .

و از مدینهٔ منوره از سمت بصره عنان توسن خوش‌خرام بصوب اصفهان انعطاف فرمود و در زمان امان حضرت رحمان‌بآن خطهٔ شریفه رسیده بتقبیل بساط جلالت خاقان صاحب قران کشورگشای سرافزازی یافت و دیدهٔ دولت را از مشاهدهٔ طلعت جهان آرای خلیفهٔ زمان واسط امن و امان روشن گردانیده‌مراسم تهنیت و ثنا بتقدیم رسانید وپیشکشهای لایق کشیده زبان به‌ثنای پادشاه جوانبخت فلك تخت بیاراست و جواهر این ابیات برطبق بیان نهاده نثار فرق‌شهریار گردون اقتدار کرد ، **شعر** :

تا بسترد بدست صبا سایهٔ چمن		گرد از جبین‌لاله‌ورخسار ارغوان
گلزار دولت تو که داردنصیب‌خلد		محفوظ باد از اثر آفت خزان

عاطفت خاقان کامیاب مقدم آن ملاذ سالکان مسالك اخلاص را بـاعزاز و اکرام تلقی فرمود و ریاض امانی و آمال افتخار اعاظم سادات نزدیك ودور را بزلال اجلال سرسبز و شاداب گردانید و خلاع فاخره و جامه های گرانمایه و انعامات وافره عنایت فرمود و به‌آبیاری مرحمت بی‌پایان شاهنشاهی مجدداً چمن دولت و سروری آن حضرت طراوت و خرمی [٦٨ ب] یافت و گل هرمراد در گلزار امانی از نسیم عنایت ربانی شکفته گردید .

و پس از اجازت ازمقربان بارگاه جلالت‌توجه‌بصوب خطهٔ یزد نمود. چون گوش هوش سادات و اهالی خبر قرب وصول‌آن حضرت استماع نمود دوحهٔ امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بارور گشت و ریاض تمنای معتکفان زاویهٔ فراق از نسیم مژدهٔ وصال شاداب گردیده مضمون این‌مقال بر زبان حال وقال ایشان گذشت ، **بیت** :

تا ابد بادا نثار روزگار دولتش		دولتی کزحضرت‌ایزدتعالی‌می‌رسد

و همچنین سادات و قضات وعلما و موالی و اکابر و اهالی بمراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص واختصاص ظاهر ساختند.

آن حضرت در غایت فرح و سرور بوطن مألوف و مسکن معهود در آمده بر مسند دولت متمکن گشت. للّه الحمد والمنة که از آن وقت الی الان همواره در متنزهات آن ملك با فوجی از علمای خجسته صفات و اکابر و اهالی و شعرای فصاحت شعار بفراغت خاطر بصحبت روزگار [۶۹الف] می گذارند وتخم خیرخواهی و نیك اندیشی درزمین دل متوطنان آن ولایت می کارد وبواسطهٔ کرم جبلی وسخاوت اصلی پیوسته خوان ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان بر گشوده و وجه معاش و مادهٔ انتعاش از سیورغالات و مسلمیات و زراعت مواضع ملکیهٔ موروثی و مکتسبی مقرر، و دور و نزدیك و ترك و تاریك از حاصل مزارعاتش کامیاب و بهره‌ور. همت وافر مکرمتش خورشیدصفت رفعت یافته و انوار ضمیر وافر موهبتش از مطلع سیادت واجلال بر وجنات احوال فقرای شکسته بال تافته، امید به کمال مکرمت جاوید چنان است که عمر و کامرانی آن قدوهٔ اولاد خیرالبشر تا آخر ایام جهان امتدادیابد ، **شعر** :

بماناد در کامرانی بسی مرفه باقبال او هر کسی

گفتار در بیان شمه‌ای از علو نسب اولاد امجاد آن حضرت و برخی از سیر ستوده و اوصاف پسندیدهٔ دو قرةالعین سیادت و ولایت

از کرایم نعم که ایزد عر و علا بعضی رابدان اختصاص بخشیده نعمت علو انسان است که مستلزم مکارم اخلاق ومستوجب محاسن آداب است. بناء علی هذا در تمامی ملل وادیان اعیان عجم وعرب محافظت سحت نسب می نموده‌اند وبعظم شان و سمو مکان آبا و اجداد مفاخر و مباهی می‌بوده‌اند وبی شایبهٔ [۶۹ ب] اشتباه عالی حضرت سیادت منقبت نقابت مرتبت معالی رتبت قدوهٔ سادات عالی شان میرمیران، وعالی حضرت وسیادت و نجابت پناهی نقابت وهدایت دستگاهی زبدهٔ اولاد مصطفوی

میرزا شاه ابوالولی هم از جانب والد و هم از طرف ام خلاصهٔ سادات عالی نسب و نقاوهٔ خاندان نقباء عظیم الشان‌اند. زیرا که والد خجسته آثار پسندیده اطوار کرامت دثار ایشان کهف الغرباء مربی فضلاء محب الاتقیاء افتخار النقباء میرزا شاه ابوالمهدی بن شاه سلیمان میرزا بن امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران بن شاه نعمت الله باقی بن امیرعبدالباقی صدر بن امیر حبیب‌الله بن شاه نعیم‌الدین نورالله ثانی بن شاه خلیل الله بن کاشف اسرار ازلی سید نورالدین نعمت الله ولی است. ووالدهٔ ماجده مهد علیای ایشان صبیهٔ صلبیهٔ شاه ظهیرالدین علی بن شاه خلیل‌الله بن امیر غیاث الدین محمد میرمیران بود. و والدهٔ شاه ظهیرالدین‌علی نواب بلقیس مکان علیهٔ عالیه صفیه سلطان بیگم مشهور بشاهزاده خانم است بنت اسمعیل میرزا ابن‌شاه جنت مکان ابوالفتح سلطان شاه طهماسب بهادرخان بن خاقان عالی‌شان، [۷۰الف] **بیت**:

شاه انجم سپاه چرخ سریر   مهر گیتی نورد کشور گیر

ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل صفوی موسوی بهادر خان، **مصراع**:

کس را نبود چنین نسب در عالم

چون قامت قابلیت هردودرچمن دولت واقبال بالا کشید فی‌شهور سنهٔ [۱] حسب الفرمان خاقان خلدآشیان صاحب‌قرانی عالی‌حضرت‌رفیع القدری‌میرمیران بعداز فوت عم عالی مقدار میرزا شاه ابوالبفا به‌منصب جلیل‌المرتبهٔ کالانتری خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد معزز گردیده مقالید رتق وفتق و مفاتیح قبض و بسط مهام آن ملك در قبضهٔ اقتدارش قرار گرفت. و آن حضرت بحسب‌ارث و استحقاق برمسند اجلال نشسته باحیای مراسم عدل و احسان واستمالتَ خاطر رعیت و فروماندگان قیام و اقدام نمود و نهال آمال اصحاب عز و اعتبار از رشحات مرحمتش نشوونما پذیرفت و در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی‌شهر وولایت عقل خرده‌دان انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند، **بیت**:

۱ــ اصل: سفیدست

تاهاتف دولت تو در داد آواز برعالمیان گشت در رحمت باز
پیرانه سراین کهن‌جهان کرد طمع کزبخت جوان توجوان گردد باز

و اختر برج نکواختری میرزا شاه ابوالولی به‌نیابت والد عالی‌شان[۷۰ب] بامر نقابت و سروری قیام و به‌تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوات‌الله وسلامه [علیه] اقدام می‌فرماید . **شعر:**

هم بود از روی آن صبح سعادت را فروغ
هم بوداز رای این‌خورشید دولت راجمال
برسرند ازمهر ومه، آن درعلا این درعلو
بر ترنداز بحرو کان، آن‌درسخا این درنوال
ازجناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب
وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال
آن‌بود خورشید منظر، این‌بود برجیس‌قدر
آن بود محمود طالع این بودمسعود فال
ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف
آفتاب دولت این باد ایمن از زوال

چون مجملی از سیر ستوده واوصاف پسندیدهٔ مرتضی ممالك اسلام میرزا شاه ابوالمهدی و آباء عظام و فرزندان عالی مقامش بدستیاری کلك سخن گذار سمت تحریر یافت اکنون طوطی‌شیرین شکن شیرین گفتارقلم درباغات فردوس‌نما و منازل دلگشا و قصور فرح افزا که عمارت یافتهٔ معمار همت عالی نهمت آن حضرت است در طیران آمده ذکر خوشی وخرمی و صفای آنها را به‌گوش‌هوش اهالی نزدیك و دور می رساند [۷۱ الف] که در شهور سنهٔ سبعین والف معمار همت عالی‌نهمت آن دوحهٔ چمن رسالت در اهرستان بهشت بنیان بقرب «محلهٔ داربندك» درباغی که در ید تصرف شرعیش بودطرح عمارت عالی‌اساس‌انداخته تالاری دلگشا

درپیش آن بنا فرمود ودریاچه‌ای مانند فکر عقلا عمیق و بسان حوصلهٔ کریمان عریض و پهناور به‌اتمام رسانیدو در خیابان و اطراف و جوانب درختان سایه‌گستر و بارور غرس فرمود وآن باغ را موسوم ساخت به‌مهرآباد .

اکنون در خوشی و صفا بجائی رسیده که قصور جنان از رشك عمارات فلك ارتفاعش در غرفات نهان گردیده و فردوس برین از غیرت آن چمن و بستان پردهٔ حیا به‌روی کشیده رخساره به‌مردم‌ننموده. خاك صندل بویش ازسبزه رنگ مینا گرفته و از نفحات نسیمش نرگس را دیده روشن گشته ، **شعر** :

صد ورق تازه کرده دفتر گل   لاله بر کف گرفته ساغر مل
از شمیم شمال عنبر بیز   گشته اطراف آن عبیرآمیز

ریاحین و ازهارش چون انجم فلك تابان و جداول چشمه‌سارش چون جویهای بهشت درخشان ، **بیت** :

برلب جوی نشین وگذر عمر بین   این‌نصیحت زجهان گذران‌مارا بس

[۷۱ ب] باغبان حکمت به‌محض قدرت در آن باغ درخت چناری رویانیده که شاخش از بالای ثریا گذشته و بیخش در تحت زمین قرار یافته ، **بیت** :

توانا درختی که هر شاخ او   زدی پنجه بر سدرة المنتهی
در اوصاف او « اصلها ثابت»   خردخواندهٔ«فرعهافی‌السما»

و هرکه قدم بدان گلستان گذارد از جان که پادشاه اقلیم بدن است رخصت نیابد که پای بیرون گذارد . و عندلیب با هزار زبان بترنم درآمده ندا بگوش هوش رساند که هیچ عاقل به اختیار ترك چنین منزل نکند و دل ازین نمونهٔ فردوس نما بر ندارد ، **شعر** :

جای من کوی مغان‌است چه‌زیبا جایی است
هیچ عاقل بجهان ترك چنین جا نکند

لاجرم در اول فصل بهار که از فیض فضل پروردگار سلطان گل پردهٔ

زمردین از جمال برداشته بر اورنگ فیروزه رنگ قرار گرفته فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت خضرت و نضارت می‌یابد، **شعر**:

سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت
اطراف جویبار سپاه سمن گرفت

آن حضرت نکو سیرت فرشته‌خصال در آن مکان جنت وصال تشریف فرموده بافضلا و علما [۷۲ الف] و اشراف و اعیان صحبت می‌دارد و خوان احسان و کرم برروی همگی گسترده اصناف اعطاف می‌فرماید و هرروز از وقتی که خسرو خاوری برمسند نیلوفری برمی‌آید تا محلی که مشاطهٔ قدرت عروسان کواکب را بر منظرهٔ سپهر گوهرنگار بجلوه در می‌آورد خوانسالاران شیرین بیان و مطبخیان چرب‌زبان زمان‌زمان اغذیهٔ لذیده و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون به مجلس بهشت آئین حاضر ساخته صرف می‌نمایند و برین نهج می گذرانند تا آن گاه که آفتاب عالم تاب از غایت برودت هوا دربروج زمستانی پناه می‌برد و آسمان پوستین سنجاب سحاب بردوش افکنده زمین شکم قاقم می پوشد، **نظم**:

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است
اجرام کوهها شده پنهان میان برف

به‌شهر تشریف آورده همت برقضایای حاجات و ملتمسات خاص و عام‌می‌گمارد. لاجرم عنایت‌سبحانی اشعهٔ شمسهٔ قصراقبالش‌را مانند نور آفتاب به‌اوج‌ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابهٔ مبانی روزگار ثبت گردید.

[۷۲ب]و دیگری از باغات متعلق به‌سرکار آن حضرت باغ دیوانخانهٔ تفت قهستان‌است، **نظم**:

درجهان هیچکس‌ندیده‌چنان　　منزل دلفروز جان‌افزای
عرصهٔ خرمش جهان افروز　　ساحت فرخش جهان‌آرای

در آن باغ منازل دلگشا و نشیمنهای روح افزا در غایت نزاهت همه مصور و منقش بعمل‌استادان نادره کار آراستگی یافته و به انواع و اقسام گل و ریاحین نظرفریب گشته، **شعر**:

ز پای تابسرش هر کجا که می‌نگرم
کرشمه‌دامن‌دل‌می کشد که‌جا اینجاست

چمن فردوس نشانش از نزاهت اشجار خاك در دیدهٔ روضهٔ ارم کرده و از طراوت ازهار و انهار داغ بر سینهٔ بوستان خورنق نهاده و درختان رنگارنگش را جلوهٔ طاوسی ظاهر و از گلهای زرنگارش فروغ تاج کاوسی باهر، **بیت**:

هوایش سبزوخرم همچو کشمیر سواد هند از درویش دلگیر

روی زمینش، چون رخسار شاهد حله‌پوش منور و نسیم هوایش چون کلبهٔ استاد عنبر فروش معطر. درخت جوان بخشش از بسیاری اثمار چون پیران پشت‌خمیده و میوهٔ حلاوت آمیزش چون حلوای بهشتی بی حرارت‌آتش رسیده. الوان میوه‌های ربیعی و خریفی در غایت نازکی[۷۳الف] ونهایت‌لطیفی. سیب بی‌آسیبش چون ذقن‌دلبران سیمین دلها راصید کرده وبه‌رنگ زیبا [و]بوی راحت افزا عالمی را در قید آورده، **شعر**:

سیب را با ذقن یار مشابه کردند
رنگ‌اوسرخ شدوروی برافروخت به‌باغ
سیب مانندچراغیست‌درخشان‌ز درخت
روزروشن‌به‌سر شاخ که دیده‌است‌چراغ

امرودها از سر هر شاخ مانند کوزه‌های نبات در آویخته و به‌صلای حلوای بی دود کاهلان بی سرمایه و سودا را از جای برانگیخته، **نظم**:

وصف امرودچه گویم که‌زشیرینی‌ولطف
کوزه‌ای چند نبات است معلق بردار

به پشمینه پوش چون صوفیان شب خیز با رخسارهٔ زرد سر از پنجرهٔ ابداع

بیرون آورده و روی گردآلودش دل دردآلود عاشقان را از مهر و ماه نشان داده و مجمرهٔ مطلای انار باشتیاق یاقوت لبان در صحن بوستان درخشان گردیده ، **شعر** :

انارش چون لب دلدار خندان　　حریفان را حریف آید بدندان
چو نطقم وصف شفتالو سراید　　سخن در وی تر و شیرین نماید
هنوزش لب سوی لب نا رسیده　　که آب‌حسن‌ولطف‌ازوی چکیده

در یك جانب انجیر بی‌نظیر که دست قدرت وصف جمالش را [۷۳ ب] بر طبق نهاده و حلوای زیبا از قند و خشخاش ترتیب داده ، و از طرف دیگر انگور پر نور که خامهٔ حکمت شرح کمالش را برصفحهٔ شریفهٔ «فانبتنا فیهاحباً و عنباً» کشیده و چون آبلهٔ تر بر کف برگ اخضر دمیده بی‌شایبهٔ تکلف و غایلهٔ تصلف مضمون :

روضة ماء نهرها سلسال　　دوحة سجع طیرها موزون

در شان آن منزل بهشت قرین آیتی است نازل ، **شعر** :

از غایت نزاهت و خوبی و دلکشی
پنداشتم که جنت عدن‌است در خوشی

و در میان باغ دریاچهٔ عالی ساخته گردیده و در آنجا ماهیان زیباصورت شیرین هیأت که دیدهٔ مردم آبی مانند آن لعبتان در عرصهٔ بحار ندیده ، **نظم** :

سینه‌ای پاك همچو سیم سفید　　چشم‌روشن‌چوچشمهٔ‌خورشید

بسیار شده، و اطراف دریاچه درختان سرو و چنار سر بفلك مینا افراخته و زبان قدسیان از مشاهدهٔ آنها مترنم باین مقال گردیده ، **بیت** :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

و در اطراف و جوانب خیابانهای سرو و بید سر برافلاك کشیده ، **شعر**:

به‌طراحی هر خیابان طناب　　گرفته سر ریسمان آفتاب

[۷٤ الف] در هر بهار که جهان از آرایش گلزار نمونهٔ باغ ارم می گردد و اطراف بساط غبرا از ریاحین درخشنده می‌شود و فراش صبا بسیط زمین را به‌فرشهای رنگارنگ‌می گسترانند وباغبان‌صنع‌چمن‌جهان را به گلهای گوناگون می‌آراید ، **شعر** :

چمن از نسیم صبا مشکبار　　سمن از لطافت چو رخسار یار
ز باد سحر گل دهان کرده باز　　چو معشوق خندان عاشق نواز

عالیجاه بانی مهمان نواز درباغ مزبور طرح عیش و صحبت انداخته بافضلا و دانشمندان و شعرا و ندیمان گوی مصاحبت می‌بازد و دست دریانوال گشاده دوست و دشمن را می‌نوازد. امید که پیوسته در گلشن‌آباد دولت سرسبز و شاداب بوده اسباب سعادت دو جهانی‌اش مهیا و آماده باد .

و دیگری از مستحدثات سر کار آن حضرت باغی است در قریهٔ مزبوره در کمال خوبی و خوشی ، **شعر** :

در این باغ خوش میوه های ترست
به زیبائی از یکدگر خوشترست

و ایضاً قنات مهدی‌آباد قصبهٔ مهریجرد و مزرعهٔ مبارك آباد حوالی میبداز مستحدثات سر کار عالی‌جاه معظم‌الیه است .

[۷٤ب] و چون جواد خوش رفتار خامه بر سبیل اجمال شمه‌ای از احوال خیرمآل‌ستوده خصال‌این زمرهٔ عظام‌و این طبقهٔ لازم‌الاحترام که هر یك در دریای سیادت و گوهر بحر کرامت و ولایت‌اند باز نمود این ضعیف در دارالسعادهٔ حیدرآباد رحل اقامت انداخته بود ومفصل اوضاع و خصوصیات احوال آن فرقهٔ صاحب اجلال در نظر نبود، لاجرم بهمین قدراختصار نمودو به‌موجب و عده‌ای که در دیباچهٔ این صحیفه کرده عنان کمیت قلم واسطی نژاد بصوب احوال جمعی دیگرمعطوف ساخت.[۱]

۱ـ تا اینجا را ژان اوبن بعنوان « فصلی از جامع مفیدی » در کتاب«منابع برای احوال‌شاه نعمت‌الله‌ولی»ازانتشارات‌انستیتوایران وفرانسه(چاپ‌طهران) بطبع‌رسانیده‌است.

گفتار در ذکر شمه‌ای از استقلال عالی‌حضرت سیادت منقبت خلاصهٔ دودمان رسالت میرزامحمد امین‌المشتهر به‌میرجمله

آن‌حضرت والارتبت خلاصهٔ‌سادات صاحب سعادات‌شهرستانك دارالسلطنهٔ‌اصفهان است و قرابت قریبه بانواب غفران پناهان میرزا رضی و میرزارفیع صدور ممالك محروسه داشته در اوان عنفوان جوانی ارادهٔ سیر بلاد هند ازخاطر عالیش سر زده متوجه هند دکن گردید . بعد از ورود به حیدرآباد ارم بنیاد پادشاه عالی مقدار سلطان محمد قلی‌قطبشاهی[۷۵الف] مقدم آن‌قدوهٔ سادات را گرامی داشته بعد از اندك وقتی‌بتکلیف تمام ومبالغهٔ‌مالا کلام‌منصب‌وزارت ومیرجملگی‌به‌او رجوع‌نمود ودر«تاریخ‌قطبشاهی» مسطورست که چون تخت سلطنت ممالك کلکنده وبلادتلنگه بوجودقطب‌فلك‌سلطنت و کامکاری‌سلطان محمدقلی قطبشاه‌زیب‌وزینت گرفت همت برفاهیت حال سپاه و رعیت گماشت و چون از ناصیهٔ خجسته صفات سیادت منقبت والا منزلت میرزا محمدامین که به وفور کاردانی و اصابت رای از اکابر هر دیار ممتازبودلامع وهویدا می گردید قامت‌قابلیتش را به‌خلعت وزارت و جملة الملکی آرایش نمود . ازین بشارت زمانه که چون طرهٔ خوبان پریشان حال بود به انتظام امور جازم شد . روزگار که مانند چشم‌بتان ناتوان بیمار مانده بوداز طبیبی کلك روح افزای آن حضرت سیادت مرتبت به استقامت‌مزاج متیقن گشت. چون خامهٔ سحرآفرینش مفتاح امور مملکت گردید چمن سلطنت آن‌دیار نزهتی تازه یافت و ظلمات جور بهامنهٔ ستم‌پیشه از انوار رای منیرش نورانی گشت و از وفور فهم وافر کیاستش‌حکایت آصف[۷۵ب]برخیا را از صفحهٔ‌روزگار محونمود.ولاجرم‌بین این خصایل محمود عنایت پادشاه دربارهٔ آن عالی مکان متصاعد گردیده هرساله دو لك هون که قریب به‌مبلغ بیست هزار تومان باشد در وجه آن حضرت مقرر نموده به انواع تشریفات فاخره و اسپان بازین زر وفیلان کوه پیکرمعزز و ممتاز گردانید و قلمدان مرصع که هیچ عصر پادشاهان هند بوزراء نداده بودند به او عنایت شد . و به یمن ملاطفت شاهی اسباب شوکت و حشمت و قدر و عزتش از

جمیع سلاطین عظیم‌القدر گذشت .

ذکر بزم آراستن آصف دوران و استدعای قدوم قطب زمان

چون اسباب شوکت و حشمت سیادت منقبت میرجمله در مدت هشت سال از جمیع سلاطین هند درگذشت از غایت اخلاص و علوهمت خواست تا جواهر عقیدت را بر طبق عرض نهد. بنابرین بسامان و سرانجام اسباب عیش و عشرت پرداخته تمامی منزل را به دیبای هفت رنگ زیب و زینت داده از قطب فلك سلطنت استدعای تشریف دادن نمود. پادشاه فرخنده خصال [۷٦ الف] ایجاب آن ملتمس‌نموده درصباحی که خسروثوابت وسیار عرصهٔ فلك را به انوارطلعت خویش زیب وزینت داد سلطان زمان سلطان محمد قلی قطبشاه با تمامی ارکان دولت و اعیان حضرت به منزل سروبوستان سیادت تشریف داد و مجلس بهشت آیین از اجتماع امرا و مقربان وشعرا و ندیمان انعقاد یافته حضرت میزبان پیشکشهای پادشاهانه از نظر گذرانید . از آن جمله سی‌سراسب عربی و عراقی بازین و لجام مرصع و بیستزنجیر فیل باتخت نقره و طلا و بسیاری از جواهر نفیس و انواع اقمشه که تخمیناً یکصدو پنجاه هزار هون بود وپنجاه هزارهون دیگر برسم انعام‌به‌شعرا و ندما داده مجموع آن قریب به بیست هزار تومان میشود . پادشاه آن جناب را به تشریفات‌شاهانه از سایر امراوسرداران سرافراز فرمودو چادر زردوزی خاص از کتف خود برداشته بردوش اوانداخت و پنج سلسله فیل و پنج سراسب‌عربی بازین و لجام مرصع بەمشارالیه مرحمت فرمود .

گفتار در ذکر توجه‌میرزا محمدامین به جانب عراق و بیان بعضی از احوال آن مرکز دایرهٔاجلال

و هم در «تاریخ قطبشاهیه»مذکورست که به موجب « کل‌نفس ذائقةالموت» طایرروح [۷٦ ب] پر فتوح سلطان ممالك دکن سلطان محمد قلی‌قط شاه در هفتدهم شهر ذی قعدهٔ سنهٔ عشرین و الف هجریه به جانب جنات عدن درپرواز آمده سریر

سلطنت و فرمانروائی آن ملك در قبضهٔ اقتدارخورشید گیتی افروزسپهر جهانداری سلطان محمد قطب شاه که برادرزادهٔ پادشاه مغفور بود قرار گرفت . حضرت سیادت منقبت میرزامحمد امین استدعای رخصت زیارت عتبهٔ علیهٔ عرش درجهٔ سلطان سریر امامت و کرامت سلطان ابوالحسن علی بن موسی رضا علیه التحیةوالثنا نموده در ربیع الاول سنهٔ احدی و عشرین و الف از حیدرآباد عنان عزیمت به جانب ایران انعطاف فرمود. جناب اسکندربیك مؤلف «تاریخ عالم آرا»آوازهٔ این خبربه‌مسامع دور ونزدیك رسانیده که در اواخر سنهٔ ثلث و عشرین و الف که رایات جاه و جلال اعلیحضرت فریدون حشمت خاقان گیتی ستان درحین مراجعت ازسفر گرجستان زبدهٔ اولاد رسول ثقلین میرزامحمد امین بشرف رکاب بوسی اشرف سرافراز گردیده اعزازواحترام تمام یافته به مجالست مجلس بهشت آیین فرق اعتبار باوج اعلی رسانید و پیشکش لایق از جواهر و مرصع آلات واقمشه وسایر نفایس [۷۷ الف] گذرانیده به خلاع فاخره و انعامات لایقه ممتاز گردید و روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش می‌افزود. روزی دراثنای مکالمه‌سبب‌مراجعت از هند دکن [را] چنیین بعرض اقدس رسانید که ادراك پای بوس شاهنشاه زمین و زمان و حب وطن و آرزوی آمدن ایران و خوشی‌های اصفهان جنت نشان در دل رسوخ تمام داشت. جهات و مایعرف خود بالطوع والرغبه پیشکش قطب سپهر جلالت سلطان محمد- قطب شاه کرده رخصت آمدن یافتم و چون به بیجاپور رسیدم ابراهیم عادلشاه والی، آنجا مانع آمدن گشته تکلیف‌توقف می کرد. لاعلاج طوعاً اوضرورة[1] تا موازی دوازده هزار تومان مرصع آلات و جواهر و اقمشه به ابراهیم عادلشاه داده رخصت یافتم. بالجمله حضرت میرزا درمازندان بهشت بنیان استدعای رفتن به اصفهان نموده مرخص گردید. و با آن که در وطن اصلی املاك خوب و منازل مرغوب و اسباب حشمت و کامرانی داشت در عرض راه مرغ طبیعتش‌درهوای هند پرواز نموده از طرق غیرمعهوده [۷۷ ب] بقصد ادراك ملاقات حضرت پادشاه

۱- اصل:ضرورتاً

والاجاه جهانگیر شاه سلیم فرمان فرمای ممالك هندوستان متوجه گردید. و چون قریهٔ نصرآباد من اعمال یزد محل نزول سلالهٔ حضرت خیرالانام گشت مولانا اختری که درعلم طب ومهارت درآن علم یدبیضا داشت ودر سایر اقسام کمال منفرد می‌نمود ملازمت آن حضرت اختیار کرده بـه بلاد هند شتافتند. و بعد از ورود بدان ملك پادشاه وافر مکرمت مقدم خدام‌میرزا را گرامی داشته‌اعزاز و احترام فرمود و منصب چهار هزاری التفات و چهار هزار سوار عنایت کرد و زمان زمان توجه و التفات پادشاه حشمت‌آیین بر وجنات احوال خیر مآل آن مطلع انوار جاه و جلال می‌تافت . و آن حضرت نیز دست دریانوال گشوده هرچه سرپنجهٔ قدرتش بدان می رسید در وجه انعام سادات و علما و فضلا مصروف داشته همت براشاعهٔ خیرات ومبرات می گماشت . ابر ازشرم ایثار دست گوهر بارش غرق‌عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت‌ظاهرمی‌نمود. و چون محالست که‌ارباب جود واحسان[۷۸ الف] بل‌مجموع طوایف انسان درین جهان بیقرار پایدار مانند بیك ناگاه سر بربستر ناتوانی نهاد و چون زمان حیات مقرر بسرآمده بود داعی حق را لبیك اجابت گفته بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود. و سرو بستان جاه وجلال و دوحهٔ چمن عزت و اقبال ومخزن اسرار فضل و کمال **میرزاابوالفتوح** [را] که خلف‌سعادتمندش بود بیادگار گذاشت .

طبع آن حضرت در ترتیب نظم بسیار مایل بود ، چنانچه کلیات ایشـان قریب بیست هزار بیت است ، این چند بیت ازآن جمله است :

هرچه گویم عشق ازآن برتر بود عشق امیرالمؤمنین حیدر بود

برضمایر آفتاب‌مآثراصحاب‌ثروت روشن‌خواهدبود که منازل دلگشا وباغات روح‌افزا و قری و مزارع که در تحت‌تصرف و کلای آن حضرت بود از حیز تعداد بیرون است وخامهٔ مکسور اللسان ازعهدهٔ تحریر آن بیرون نمی‌تواند آمد . باری طوطی شیرین گفتار قلم‌بذ کربعضی ازباغات جنت صفات ومزارع بهشت‌بنیاد مانند

باغ سعدآبادواهرستان و مزرعه چم سیاه و مزرعهٔ حسینی وباغات تفت که عشرت‌گاه مجاوران خطهٔ یزدست و متعلق بسرکار آن جنابست مترنم گردید و عنان بنان بصوب احوال دیگران انعطاف داد .

[۷۸ ب] در ذکر مجملی از احوال سلالهٔ خاندان رسالت امیرجلال‌الدین‌حسن واولاد

بعلونسب و سموحسب و شرافت‌دودمان و جلالت خاندان از بسیاری سادات والاشان امتیاز داشت. در اوایل ایام سلطنت اعلیحضرت فلك رفعت خاقان گیتی‌ستان بواسطهٔ کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی و اشفاق برعایا و عجزه و زارعان مالوجهات و سایر جهات یزد و توابع را از دیوان عدالت بنیان بمبلغی معین مقطع نمود تا دست حیف و تعدی عمال و محصلان از دامن عرض و مال ساکنان آن جا کوتاه بوده باشد . و حضرت خاقان ملتمس‌اورا بفر اجابت اقتران گردانیده آن‌جناب را بمزید عنایت و رعایت سرافراز ساخته مدت چند سال زمام اختیار آن‌ولایت را در قبضهٔ اقتدار او گذاشت ورایت قدر و منزلتش را تااوج فرقدین برافراخت . و آن افتخار دودمان سید ثقلین در زمان‌اقتدار بر سرجدول اهرستان‌به‌حوالی سعدآباد طرح‌باغی دلگشا وبوستانی روح افزا [۷۹الف]انداخت وساحت‌باراحتش را از نشانیدن‌نهالهای‌ثمربخش و گلبنهای عبیرپرورمزین و معطر ساخت و عمارتی عالی اساس بزرگانه بنا نهاده در نهایت تکلف و صفا به اتمام رسانیده دریاچه درپیش ایوان ساخت. قطع نظرازآن تکلفات شاعرانه و استعارات منشیانه‌آن باغ فردوس قرین بحسب لطافت آب و هوا از باغ ارم آبتی و از روضهٔ رضوان کنایتی است ، **شعر** :

صبانموده‌بخاکش طراوت‌طوبی　　　هوا سرشته بآبش حلاوت کوثر

نقشبدان نامیه بدایع خوش ریاضی را بر الواح جویبار وانهار او نگاشته و مجاهدان صبا وشمال کسوتهای گوناگون در اعطاف نوعروسان خیابان واطراف وی گشوده ، **شعر** :

زآبش کوثر اندر انفعال است　　　درختانش همه طوبی مثال‌است

بنفشه زار گردون در پیش صحن بهشت نمایش خوار و خجل، و سبز [ه] زار سپهر در برابر چمنهایش شرمنده و منفعل ، **شعر**:

در هر چمنش بنفشه زاریست   کز وی بدل سپهر باریست

[۷۹ب] و نیز در جنب باغ طاحونه که باطاحونهٔ فلك در گردش است معمار همت عالی‌نهتمش طرح انداخت .

بر پیشگاه ضمیر منیر اربـاب مجد و جلال مخفی نماند که آن قدوهٔ سادات کرام را تمول تمام و اسباب مالا کلام بود و املاك بسیار و مستغلات[1] بی‌شمار درید تصرف داشت وشمساباد میبد از آنجمله‌است که در لطافت ونزاهت ثانی‌اثنین جنت‌المأواست . و درمیان خیابان آن جنت آثار نهری آب چون چشمهٔ حیات‌روان و مانند سلسبیل بهشت روح فزا ، و در اطراف خیابان باغهای دلگشا و بوستانهای فرح فزا که ساحت باراحت هریك از درختان کاج و سرو و نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطروش مزین و معطر وزبان روزگاردر توصیف اومترنم‌باین‌مقال، **شعر** :

ای سوادت بررخ ایام خال عنبرین   غیرت فردو-ی و رشك نگارستان چین

و چون دوام وثبات ممکنات از مقولهٔ محالاتست وفناوزوال‌تمامی‌مخلوقات [۸۰الف] ازقبیل واجبات لاجرم دروقتی که متقاضی‌اجل‌دررسید علم عزیمت بصوب عالم‌آخرت برافراخت و خلف ارجمند سعادتمند نیکو خصالی **میرزا صادقی** نام به یادگار گذاشت که به‌مکارم ذات و محاسن صفات و شرف نفس وزیور عقل از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و مدت‌العمر در نهایت بزرگ منشی و غایت خوش خلقی سلوك نموده رایت تفوق بر اکثر اشراف واعیان می افراخت. وچون سنین عمر شریفش از هشتاد متجاوز گردید فی سنهٔ اربع و ثمانین و الف هجری بجوار مرحمت حضرت رب العزة پیوست و فرزند اعزش **میرزا جلال‌الدین‌حسن** که به مکارم اخلاق و محاسن آداب معروف‌است بجای والد بزرگوار نشست. و حضرت بی ولد میرزا جلال‌الدین حسن را دو ولد نیك اختر کرامت فرموده : مهتر **میرزاسلطان‌حیدر** و کهتر **میرزامحمدسعید** که بوجاهت صورت و محاسن

1ـ اصل: مستقلات

سیرت [۸۰ ب] معروف و به مکارم ذات و محاسن صفات و شرف نفس وزیور عقل موصوف‌اند واوقات ایام شباب را باکتساب کمالات صرف نموده و مینمایند.

چون مجملی از احوال آن سلسله در سلك بیان انتظام یافت وقت آن شد که خامهٔ سخن‌دان در تحریر و تقریر دیگران شروع نماید و ذیل این اوراق را بذکر حالات دیگر سادات عالیشان بیاراید، و منه الاعانة و التوفیق.

بیان احوال سید نجیب حسیب امیر زین العابدین روغنی وذکر اولاد مومی الیه

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن احوال آن سید حسینی باین مقال می‌سراید که مشارالیه از سادات ذوی الاحترام اصفهان بود و در بدایت حال مهم جلیل القدر کلانتری آن ملك تعلق بدو می داشت. در اوایل زمان سلطنت اعلحیضرت شاه جنت مکان ابوالفتوح شاه طهماسب بهادرخان از آن مهم معزول گشته باخدم و متعلقان بخطهٔ یزد آمده رحل اقامت گسترد. پس از مدتی چنانکه عادت روزگار ناسازگار [۸۱ الف] و گردش فلك کج رفتار است فتور تمام باحوالش راه یافته دستش از مال دنیوی تهی گردید. اما آن جناب را خلف ارجمندی بود **امیر خلیل الله** نام، در سن پانزده سالگی در نهایت عقل و غایت هوشمندی. روزی نزد والد از فقر و تنگی شکایت نموده گفت از عسرت و تنگی به تنگ آمده کسبی که لایق حال ما باشد نمی‌دانیم و بزرگان به ایــن معنی اشاره نموده‌اند، **نظم**:

گر به غریبی رود از شهر خویش سختی و محنت نبرد پینه‌دوز
ور به خرابی فتد از ملك خویش گرسنه خسبد ملك نیمروز

بارها در دلم آمد که از وطن سفر کرده به اقلیمی دیگر روم تا درآن صوب زندگانی کرده شود و کسی را بر نیك و بد من اطلاع نباشد، **شعر**:

بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست
بس جان بلب آمد و برو کس نگریست

باز از شماتت اعدا می‌اندیشم که زبان طعن ازمن کوتاه نکنند و در قفـای من بخندند و گویند ، **شعر** :

ببین آن بی‌حمیت را که هرگز نخواهد دید روی نیکبختی
تن‌آسانی گزیند خویشتن را [۸۱ب]زن‌وفرزند بگذارد به‌سختی

الحال فکر کرده‌ام که از پنبه دانه روغنی به عمل آورم که چراغ از پرتـو عنایت رب‌العالمین روشن گردد .ودر آن ایام به‌این قسم که این زمان روغن‌میگیرند معمول نبود و این نوع از اثر فکر آن سید زاده است .

امیر زین‌العابدین که این سخن از ولد رشید شنید فرمود ، **بیت** :

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار
که آب‌چشمهٔ حیوان درون تاریکی‌است
منشین ترش از گردش ایام که صبر
گرچه تلخست ولیکن بر شیرین دارد

و قرةالعین خود را به اراده‌ای که نموده بود مرخص ساخت . امیرخلیل‌الله متصل به«میدان خواجه ضیاءالدین‌محمد» به جنب‌مدرسهٔ کیا شجاع‌الدین[زمینی] اختیارنموده طرح روغنگرخانه انداخته بنایان را بکار بازداشت . چون پاره‌ای از زمین به جهت گذاشتن‌اساس عمارت حفر کردند سنگی عظیم ظاهر گشت . امیر خلیل‌الله به‌نور فراست دانست که سنگی چنین در زمین پنهان کردن خـالی از مصلحتی نخواهد بود . [۸۲ الف] لاجرم بنایان را بکار دیگر مشغول ساخته تحقیق آن امر بوقت دیگر گذاشت. و چون روز به آخر رسید و ترك مشرقی انتساب‌آفتاب روی استراحت به خوابگاه مغرب نهاد و شب لباس عیاری پوشیده پردهٔ ظلام درپیش ایوان سپهر مینا فام فرو گذاشت به خدمت والد عالی مقـام رفته آنچه در نهانخانهٔ ضمیر داشت در طبق عرض بنهاد و گفت از ظهور چنـان سنگی در زیر زمین به فکر خام افتاده‌ام ، می‌تواند بود در پشت آن چیزی مخفی باشد . بعد از استخاره و استجازه از پدر بزرگوار با غلامی نام هوشیار و شخصی

دردوستی تمام عیاربه‌همان مکان رفته بعد ازسعی بسیارسنگ را از جای برداشتند. زیر زمینی ظاهر گشت. به درون رفته دوصندوق به نظر درآوردند: یکی به تیماج سرخ ودیگر به ساغری مشکی. پنهان به خانه نقل نموده، چون گشادند یکی مشحون بود به طلای احمر و دیگری مملو از نقرهٔ خام. همگی شکر و سپاس آفرید گارآسمان وزمین بجای آورده روی نیاز به زمین گذاشتند. بعد از ادای حمد مالك‌الملك ارض‌وسما [۸۲ب] امیر زین‌العابدین رقم آزادی برصفحهٔ رخسار غلام کشید تا آن سرّ در مخزن سینه نهفته دارد و مافی‌الصنادیق را فی مابین ولد رشیدو رفیق‌او براستینی قسمت نمود. وچون روغنگرخانه ازمخترعات جناب امیر خلیل‌الله است بنابراین آن‌سلسله به «روغنی» بین‌الجمهور معروفو مشهور گشتند. بالجمله امیر خلیل‌الله که به زیور عقل و فهم خداداد آراسته بود دانست که بدون منصب ومهم دیوانی آن وجه را رایج و صرف نمی وان کرد. بعد از رخصت ازوالد گرامی روی ارادت به پایتخت همایون پادشاه جهان که در آنوقت دارالسلطنهٔ قزوین بود نهاد و چون نسیم عنایت پادشاه لایزال از مهب «ولا تیأسو من رحمة‌الله» در وزیدن بودو صبح اقبال آن شکوفهٔ گلشن رسالت درشکفتن، منظور نظر کیمیا-اثر اعلیحضرت سپهر منزلت آفتاب شوکت قدرقدرت قضاصولت خاقان کیوان-مکان، **نظم**:

شاه طهماسب خسرو عادل   که‌زشاهان کسش‌ندیده‌عدیل

گردیده التفــات و عنایات بی نهــایت شامل حالش شد و هم در آن اوان عواطف خسروانه خاطراورا [۸۳الف] به‌انواع نوازش مرحمت فرموده‌منصب جلیل‌المرتبهٔ کلانتری خطهٔ بهشت منزلهٔ دارالعبادهٔ یزد و توابع را در عهدهٔ اختیار او گذاشته سرانجام تمامی غنایم امور جمهور نزدیك و دور آن ولایت را برأی صواب‌نمایش مفوض گردانید. و آن سلالهٔ خاندان نبوت با خاطر شاد به یزدآمده برمسند مراد نشست. و بنابرآنکه آن جناب به مکارم اخلاق وعقلی کامل و لطفی شامل‌موصوف و معروف بود و به لوازم دلجوئی و شرایط حق گزاری [۱] سادات و اشرافو فضلا و

۱- اصل: حق گذاری

به غوررسی احوال رعایا و فقرا و ضعفا کماینبغی بیرون می‌آمد سکان و اهالی آن ملك با او الفت تمام گرفتند و همت بر مجالست و مصاحبتش مصروف داشته در عظایم امور از رأی صایب و فکر ثاقب او استعانت می‌نمودند ، **شعر :**

کسی فسانه شود درجهان به ذکرجمیل
که‌نیست جوهر نفسش به‌خوی‌بدموصوف

و تا مدت بیست سالی من حیث‌الاستقلال بدان مهم و اشغال [۸۳ب] اشتغال نموده دقیقه[ای] ازدقایق نیکوئی فرو گذاشت‌نکرد .ودرآن مدت‌بسیاری ازباغات بهشت بنیاد و مزارع فردوس سمات و مستغلات ۱ به عنوان ملکیت در تحت تصرفش قرار یافت و اسباب و تجمل او به حدی رسید که محاسبان تختهٔ خاك و مستوفیان دفترخانهٔ افلاك از عهدهٔ حصرو حساب آن بیرون نتوانستند آمد . وبنا برآنکه از دایرهٔ فنا و فوات هیچکس را خروج ممکن نیست و هر که قدم درعالم وجود نهاد هرآینه شربت اجلش باید نوشید و لباس هلاکتش بباید پوشید ناگاه ندای «ارجعی» شنیده راه عالم باقی پیمود . خلف ارشداعزش **معزا شاهمیرا** جهت مرقد مطهر آن جناب در « سرقبر کشتی گیران » مشهورا قریب به «میدان‌خواجه ضیاءالدین محمد» حظیره‌ای در غایت تکلف و زیبائی منقش به طلا و لاجورد بنا فرمود و الی یومنا هذا برقرار است .

و بعد ازآن که سمی خلیل‌اله امیر خلیل‌الله به ریاض قدس خرامید فرزند سعادتمندش [۸٤الف] معزا شاهمیرا که به وفور عقل و فراست و صنوف فضل و کیاست اتصاف داشت و در صفت انشا و فن استیفا و سیاق علم مهارت و بی مثلی می‌افراشت و در اصابت رأی وتدبیرو کفایت شبیه‌و نظیرنداشت باردوی‌معلی‌خاقان زمان شتافته به سعادت بساط‌بوس استسعاد یافت . وبنابرآنکه آثار سعادت درناصیهٔ او پیدا بودو علامات دولت‌درحرکات‌و سکناتش هویدا لاجرم شاهنشاه جهان‌صنوف مراحم و عواطف خسروانه ·ر بارهٔ او ارزانی داشته به‌خلاع فاخره و منصب عظیم ــ الشان کلانتری خطهٔ یزد سر او را به اوج اعتبار رسانید و آن جناب به بلدهٔ

۱ــ اصل : مستقلات

فردوس قرین یزد مراجعت نموده برمسند جلالت تکیه زد. و به سبب علوّ همت و سموّ مرتبت و لطف گفتار و حسن کردار با صورت خوب و سیرت مرغوب همواره به وفور انعام و احسان تخم مهرومحبت درزمین دل طوایف انسانی می‌کاشت و تا مدت هجده سال در کمال استقلال [۸۴ب] امورملك و مال را به سرانجام مقرون گردانید.

برضمایرمرآت نظایردیده وران دوربین ورازداران مکامن یقین[1] که‌تحقیق‌کنندگان احوال گذشتگان‌اند مخفی نماناد که مالك‌الملك علی‌الاطلاق آن سلالهٔ خاندان نبوی را از مال و منال دنیوی حظی وافر کرامت فرموده برکت تمام‌داده بود. چنانچه وفور املاك و رقبات و مستغلاتش[2] از حیطهٔ تعداد مستوفیان مرکز خاك بیرون بود.

بعضی ازآنها که پرتو شعور حقیر برآن تافته و برخی را که بنظر در آورده مجملی از توصیف هریك بقدر مقدور به دستیاری خامهٔ فصاحت بیان درین صحیفه تبیین می‌گردد. بدان ای عزیز که از جملهٔ منازل فردوس قرین‌آن جناب خانه‌ای است‌در«محلهٔ میرچماق» به‌قرب«خلف خانعلی» که بین‌الجمهور به «خانهٔ مین‌باشی» اشتهار یافته وآن چنان منزلیست که تا جام جهان نمای خورشید برگرد صراحی فیروزه فام فلك در دوراست و سپهر برگرد مرکز زمین گردان مانند آن منزلی شایستهٔ سرور و بهجت [۸۵الف] و عماراتی سزاوار عیش و عشرت ندیده، **نظم**:

برای فرش این ایوان عالی ز مهر و و ماه زیبد سنگ قالی
ز دود مجمر او نکهت گل به‌هم پیچیده همچون‌شاخ‌سنبل
قبولش‌را همین‌شاهدتمام است که‌دایم‌دلنشین‌خاص‌وعام است
طراوت را ازینجا کن تأمل که جوشد ازدرو دیوار او گل
از آن شد بلبلش از ناله آزاد که‌گوش گل ندارد تاب‌فریاد
زند تبخال از شبنم لب گل نزاکت را ازینجا کن تأمل

۱ـ اصل: مکامن و یقین ۲ـ اصل: مستقلاتش

ودیگری باغیست درقصبهٔ مهریجردمشهوربه «باغ بیگمی» که عندلیب‌خوش الحان از وصف آن به هزار زبان مترنم باین مقال ، **شعر :**

زهی به حسن[و]صفا ثانی‌بهشت‌برین
که رشك‌جنت خلدی‌وجای حورالعین
اگر محیط فلك حوض تو نظاره کند
زشرم غرق شود زآب چشم عبرت بین

و الحق که آن باغ بهشت بنیاد که عذوبت زلال خوشگوارش ازعین سلسبیل حکایت می کند و لطافت هوای فرح افزایش ازنسیم جنات‌النعیم روایت می‌نماید ، **نظم :**

هوایش اعتدال جان گرفته — نم از سرچشمهٔ حیوان گرفته
[٨٥ب] رسیده‌سبزه‌هایش‌تاکمرگاه — درختانش زده برسبزه خرگاه
اگر مرغی بشاخش آرمیدی — گشادی سایه‌اش بال و پریدی
بساطش در نقاب گل نهفته — گل و لاله است کاندرهم شکفته
نسیمش را مذاق باده در پی — همه جایش برای صحبت می

و آن منزل فردوس آسا اکنون به عنوان ملکیت شرعی به تحت تصرف نجابت‌و کمالات دستگاه زایر بیت‌الله‌الحرام‌المشرف به طواف رکن و المقام**حاجی محمد صالح بافقی**ـ که ذات جامع‌الصفاتش از غایت اشتهار بخوبی وخیراندیشی محتاج به توصیف و تعریف نیست ـ قرار دارد .

بر رای اصحاب اعتبار مخفی نخواهد بود که قصرروشن حیات انسان را به باران غم سرشته‌اند و صحن گلشن عمر کل مخلوقاتَ را به نقوش «کل من علیها فان»آراسته‌اند . لاجرم روز شادی را شب غم درپی و شب وصال را روز فراق‌برابر، کمالی را زوالی و شرفی را نکبتی در قفا[ست] . **شعر :**

گیتی که اولش عدم و آخرش فناست
در حق او گمان ثبات و بقا خطاست

[۸٦ الف] ناگاه سلالهٔ خاندان حضرت خیرالبر [ا] یا امیر معزالدین شاهمیرا، **شعر:**

رخت ازین منزل فانی بر بست به طرب‌خانهٔ باقی بنشست

و در «مزار سر قبر کشتی‌گیران» کـه خود ترتیب داده بود در پهلوی پدر بزرگوارش برهانا میرزا خلیل‌اللها[۱] مدفون گشت.

و از آن جناب خلف ارجمندی بیادگار ماند **میرزا نورا** نام کـه به حلیهٔ جمال آراسته بود وهم به‌پیرایهٔ کمال پیراسته. صورتش از کمال معنی خبر می‌داد وکمال معنیش در آینهٔ صورت جلوه می کرد، **شعر:**

صورتت می‌بینم و حیران معنی می شوم
تا چه معنی لطیفی تو که اینت سورتست

و آن سلالهٔ سادات عالی درجات چراغی بود روشن از شبستان خـاندان خلیل‌الرحمن، و سروی بود قد کشیده از بوستان نجابت و احسان، **شعر:**

نهالی بود قدش سر کشیده ز گلزار خلیل الله دمیده
گلی روشن به بستان رسالت [۸۷ب] چو شمعی در شبستان جلالت

و هم در آن ایام که والد غفران پناهش به جنات عدن شتافت اختر بخت بلندش از مطلع سعادت طلوع نموده روی ارادت و بندگی به آستان ملایك آشیان خاقان‌کامیاب سپهر رکاب شاهنشاه زمین و زمان، **شعر:**

شاهی که زمانه تابع دولت اوست آفاق گرفته سر بسر حشمت اوست
بر اوج سپهر نور ماه وخورشید بر قبهٔ چتر آسمان رفعت اوست

ابوالمظفر شاه عباس‌الصفوی‌الموسوی بهادرخان منظور انظارشفقت و تربیت گشت و پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال آن مهر اوج نجابت تافته برتبهٔ مجالست مجلس بهشت آیین و مصاحبت خسرو روی زمین سرافتخار باوج مباهات رسانیده بین‌الاقران بدین پایهٔ والا سربلندی یافت. وچون محالست که فلك کج‌رفتار ارباب عز و ناز بلکه سایر ناس را [۸۸الف] آسوده و برقرار گذارد ناگاه به

۱ـ اصل: الها

عارضه‌ای مبتلی[1] گشت ، چنانچه اطبای حاذق و حکمای مدقق هرچند در برابر ابراء آن مرض و ازالهٔ آن سعی نمودند صورت صحت دست نداد و ضعف قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن قدس در پرواز درآمد. خاقان جهان نظربر خدمات پسندیده‌و اخلاص گزیدهٔ آن جناب انداخته مقرر فرمود تا نعش او را به مشهد مقدس معلی نقل نموده درآن ارض متبرك‌اعنی روضهٔ مطهره مدفون ساختند .

بر ضمایر هوشمندان آگاه پوشیده نماند که آن شکوفهٔ گلزار مرتضوی **میرزانورا** جوانی بود ازخاندان مجد و کمال و دودمان جاهو جلال. آباء واجداد او چنانچه سبق ذکر یافت صاحب مال و جاه بوده نعمتی فاخر و مالی وافر به میراث به‌آن جناب رسیدوچون به شرب مدام‌وبخشش تمام شعفی‌تام داشت،اکثری آن مال و املاك و رقبات را [۸۸ب] در معرض بیع درآورده با مجلسیان نشاط و حریفان ظریف و ندیمان شریف صرف و بخشش نمود. وچون سن شریفش به چهل سالگی رسید چنانچه اشاره بدان شده روی به عالم باقی‌آورد ، **شعر** :

هر کس به‌بهانه‌ای درین دیرفنا شد عازم آن سرای جاوید بقا
باقی نبود کسی به عالم ابدا غیرازاحدی که‌نیست اورا همتا

بر رای اصحاب اعتبار پوشیده نماند که **میرزا محمد شریف** ولد مرحوم مولانا **شهاب‌الدین علی بافقی** خال مسود اوراق همشیره زادهٔ میرزا نورا و صبیه‌زادهٔ معزا شاهمیراست . لاجرم طوطی بنان در شکرستان احوال ایشان کما هوحقه مترنم نگردیده به همین قدر اکتفا نمود و بخاطر رسید که اگر کلك سخن گذار بیش ازین در ذکرمکارم اخلاق و محاسن اطوار و بیان اسباب و اموال آن سلسله مبالغه کند شاید که مردم عیبجو بنابر نسبت مذکور به خود ستایی حمل نمایند [۸۹الف]و گفتار این بی مقداررا داخل‌لافوگزاف[2] دانسته زبان اعتراض گشایند.

۱ـ اصل : مبتلا ۲ـ اصل : گذاف

بیان مجملی ازاحوال سادات نوربخش

مؤلف تاریخ افادات ایاب «حبیب‌السیر» مرقوم قلم فیروزی رقم گـردانیده که **سید جعفر** ولد اکبر **سید محمود نوربخش** بود و به لطف طبع و صفای‌ضمیر اتصاف داشت . درزمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدارالسلطنهٔ هراةتشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام‌آن پادشاه عالی مقام گشت و امرای عظام‌وصدور کرام جهت‌مدد معاش آن‌جناب هرساله مبلغ پنج هزاردینار کپکی‌و دویست‌خروار غله مقررساختند. سید جعفر ازغایت علوهمت سربدان مبلغ‌ومقدارفرود نیاوردودر خشم شده عزیمت دیار عربستان کرد . این مطلع ازمنظومات اوست که ، **بیت** :

ترك من دست چو برخنجر بیداد برد تشنه را آب زلال خضر از یـاد برد

شاه قاسم نوربخش نیز ولد ارشد حضرت ولایت پناه سید محمود نوربخش و برادر خردتر سید جعفر بود . لوامع انوار شمایل نبوی از [۸۹ب] ناصیهٔ حالش ظاهر، و لوایح آثار فضائل مآب مرتضوی از جمال باکمالش با هر؛ مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صورت ولایت‌و ارشاد، و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر فروغ کرامت و اجتهاد . وآن جناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصورسلطان حسین میرزا از عراق به خراسان تشریف آورده ، آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم خدام ذوی‌الاحترامش مبالغه فرمود و میرزا کجیك دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سیادت میامنش اقتباس انوار سعادت می‌نمود . بعد ازمدتی بر وفق حدیث «حب‌الوطن من‌الایمان» به صوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته پرتو لطف و احسانش برساکنان آن حـدود تافت. و چون شاه دین پناه و خاقان عالیجاه ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل صفوی لوای کشورگشایی برافراخت آن جناب را کماینبغی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده [۹۰الف] از سادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی‌الله علیه وآله و سلم به مزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی‌الاتصال در کمال فراغ‌بال

اوقات خجسته ساعات می گذرانید، تا وقتی که ندای «یا ایتها النفس المطمئنة» را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید. ونبیرهٔ پسری آن جناب **شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین** قایم مقام جد بزرگوار گشته به احیاء سنن سنیهٔ آباء عظام قیام نمود. و او به صفت علوهمت و سموّ رتبت موصوف بوده ابواب لطف ومکرمت بر روی روزگار صغار و کبار می گشاد. و چون نوبت آن جناب در گذشت **شاه بهاءالدوله** بر مسند ارشاد نشست و آن سید ستوده خصال فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بودو بمزید علم ودانش از سایر سادات صاحب سعادات ممتاز و مستثنی می نمود و همواره [۹۰ب] اوقات خجسته ساعات به ادای وظایف طاعات مصروف می داشت و در تتبع سنن سنیهٔ آباء عظام خویش کوشیده نقوش افاده و ارشاد بر صحایف خواطر ارباب دین و دولت می نگاشت. وآن جناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق بدارالسلطنهٔ هراة تشریف داده در خانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی نزول اجلال فرمود و منظور نظر رعایت آن پادشاه گشته در ظل عاطفتش بیاسود. و چون خاقان منصور وفات یافت شاه بهاءالدوله به صوب عراق و آذربایجان شتافته در سلك ملازمان بارگاه عالم پناه شاهنشاه کیوان بارگاه ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان منتظم گشت وبعد ازدو سه سال که در کمال اقبال ملازمت نمود به حسب اقتضاء قضا مؤاخذ شده در گذشت.

شاه صفی برادرشاه قوام الدین نوربخشی بود. بسیار درویش نهادو فانی مشرب بود. بقدر در تحصیل علوم سعی کرده بود. بشرف طواف بیت الله الحرام و زیارت حضرت رسول و ائمهٔ دین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین مشرف شد. این رباعی ازآن جناب است:

هرگزدل هیچکس میازار صفی — تا بتوانی دلی بدست آر صفی
سر رشته همین است نگهدار صفی — زنهار صفی هزار زنهار صفی

ایضاًله .

خوش آن روزی که دشنام من بدنام می‌دادی
دعا هر چند می کردم مرا دشنام می‌دادی

وله :

ای عقل کجا ما سر و سودای تو داریم
دیوانهٔ عشقیم چه پروای تو داریم

شاه قاسم نوربخش : مؤلف « تاریخ عالم‌آرا » [۹۱الف] مسطور گردانیده که شاه قاسم ازاحفاد کرام قدوةالسالکین سید محمود نوربخش است که بعضی اوقات در قصبهٔ طرشت ری مسکن داشت و آثار نجابت‌وبزرگی‌و علوّ شان ازناصیهٔ احوالش نمایان‌و اطوار زکیه‌اش مذکورالسنه‌وافواه عالمیان، وآن جناب درردرگاه معلی بوده منظور نظر کیمیا اثر خاقان بلند مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادرخان بود و پیوسته مرجع مریدان سلسلهٔ علیهٔ نوربخشیه می‌بود و در ولایت ری وشهریار ضیاع و مزارع مرغوب بیشمار داشت .

سعادت پناهی **شاه حسام‌الدین نوربخشی** از سادات عالیات نوربخش بودو به اصابت رای و کمال عقل‌ونیکوخواهی خلایق از ابنای زمان امتیازی تمام داشت و در طلب سروری و علوّ همت وحید زمان خود بود . و آن جناب را ولد رشیدی بود **میرزا محمدتقی** نام بشرف ذات و حسن صفات [۹۱ب] ووفور خلق موسوم و معروف، ونسبت مصاهرت با مرحمت و غفران پناه میرزا عباس قلی بیك بایندری داشت . مدتها در نهایت عزت و اعتبار با حضرات اکابر و اشراف صحبت نموده در سنهٔ خمس‌و ستین و الف به تیولداری بعضی از محال خطهٔ یزد که به تیول عالیجاه ناظر بیوتات بود قیام نموده مدت دوسه سال در آن شغل اشتغال داشت . و پس از چند سال که از مهم مزبور دستش کوتاه بود در دارالسلطنهٔ اصفهان متوجه ریاض قدس گردید .واز آن جناب غفران پناه دو پسر ماند : مهتر **میرزاشاه حسام‌الدین**

که با شرف نسب و وفور حسب به صدق گفتار و حسن کردار و زیور عقل آراسته و حال تحریر این رساله در «محلهٔ مسعودیهٔ» اهرستان به منزلی که آباء عظام‌واجداد کرامش عمارت نموده‌اند به رفاه حال و فارغ‌البال روزگار به شادکامی‌میگذرانند. و کهتر **میرزا شاه ناصر** که در عنفوان شباب‌و اوان جوانی [۹۲الف] چراغ‌عمرش مرده گل حیاتش پژمرده گردید و به منزهات آن جهانی شتافت.

حضرت عالی نسب گرامی حسب گوهر چمن سعادت و بزرگواری سلالهٔ سلسلهٔ امامزاده عریضی میرزا محمد رفیع الحسینی

آن خلف دودمان مرتضوی در نسبت نسب عالی‌و رتبت حسب متعالی ازفرق سادات ذوی‌المعالی‌امتیاز دارد، و صغارو کبار آن‌دیار به علوّ شان و سموّ مکان آباء و اجداد عظام آن والامقام اقرار و اعتراف دارند. پدر فرخنده اختر آن قدوهٔ اولاد خیر البشر **امیر وجیه‌الدین**[۱] **فضل‌الله** است، و آن ثمرهٔ نخیل سیادت‌فرع اصل اصیل **امیر صفی‌الدین محمد** بود. و آن ستوده خصایل متصف به اوصاف ملکی‌ومتخلق به اخلاق قدسی‌نژادان بشری بوده بل فرشته‌ای بود به صورت آدمی. ذکر ثروت و مکنت آن ملکی ملکات بر زبانهای خاص و عام دایرو از آثاروابنیه و عماراتش صحت این قول هویدا و ظاهر، **شعر**:

[۹۲ب] ازنقش ونگار درو دیوار شکسته
آثار پدیدست صنادید عجم را

و الحال حضرت **میرزا رفیع‌الدین‌محمد** از معارف‌و اعیان خطهٔ بهشت‌نمای یزد و صاحب تجمل‌و مکنت‌است ونسبت مواصلت به‌قدوة‌السادات و النجبا **امیرسید محمد** مستوفی کل موقوفات ممالك محروسه که از جملهٔ سادات امامی‌دارالسلطنهٔ اصفهان و از اولاد امجاد امامزادهٔ واجب‌الاحترام امامزاده زین‌العابدین‌علیه‌السلام است درست نموده و سید مستغنی‌الاوصاف‌منظور نظر کیمیا اثر سید سلاطین جهان‌و

۱ـ اصل: وجیهه‌الدین

سند خواقین دوران زیبندهٔ تاج و تخت کیانی وارث مرتبهٔ سلیمانی ، **شعر:**

خدایگان جهان شهریار دریا دل

پناه ملت وراعی خلق‌و نصرت‌دین

گردیده در سلك نقباء با حشمت و در زمرهٔ مقربان با رفعت انتظام دارد . خلاصهٔ کلام آنکه میرزا رفیع‌الدین محمد در اتصاف به اوصاف حمیده تشبه تام به آباء کرام و اسلاف عظام نموده به حسن خلق [۹۳الف]ودرویش نهادی‌وسخاوت و سماحت و پاکیزه وصفی ازاکفا و اقران منفرد و ممتاز و پیوسته خوان احسان بر روی خاص‌و عام گشوده خلایق ازنعمت الوانش التذاذ می‌یابند. وآن قدوهٔ اولاد خیرالبریه در بدایت حال و عنفوان شباب به مقتضای تقدیر قضا و به حسب سر ـ نوشت به‌جانب هندوستان توجه نمود . سلاطین آن‌دیارمقدم عزیزش را مغتنم‌دانسته التفات بی‌نهایت نمودند و طریق احترام مسلوك داشته دقیقه‌ای از دقایق فتوت فروگذاشت نکردند . معذلك به‌مقتضای حدیث‌حب‌الوطن ازتوطن‌درآن ولایت ابا کرده متوجه دیار خودگشت . ناگاه پرتوی از انوارعنایت رب‌الارباب بروجنات احوال خیر مآل آن سروگلزار [۱] سید ثقلین قرةالعین [۲] خواجهٔ کونین تافته گزاردن[۳]حج‌اسلام‌و دریافت‌سعادت زیارت روضهٔ[۹۳ب] مطهرهٔ سیدانام درخاطرش خطور کرد ، **مثنوی :**

روزی ازین‌پیش به‌عهدشباب — در دلش افتاد یکی اضطراب

مرغ‌دلش سوی‌حرم‌ساز کرد — بال بهم بر زد وپرواز کرد

شوق حرم دردل اوجوش زد — کوکبهٔ عشق ره هوش زد

من‌زجفای‌فلك[و]چرخ پیر — مانده به‌صحرای جدائی‌اسیر

هر که‌جداماندز کوی حبیب — درهمه جاهست اسیر وغریب

غمزده وبی سر و سامان بود — وز الم هجرپریشان بود

۱ـ اصل : گذار ۲ـ اصل : قرت‌العین ۳ـ اصل : گذاردن

بهر خدا مطرب عاشق نواز   راست کن آهنگ نوای حجاز
پیر و جوان ازعرب وازعجم   بادیه پیما به هوای حرم
راه روان را به زمان چنین   پای نیاید ز فرح بر زمین

وپس از توجه به حجازو یثربو دریافت سعادت دارین عنان عزیمت به‌صوب دیارخود تافت . براذکیا پوشیده نماند که اخلاق زکیه و اوصاف مرضیهٔ آن‌جناب نه درآن مرتبه است که قلم زبان شکسته‌و دوات زبان بسته پیرامون تحریروتقریر آن تواند گشت . [۹٤الف] لاجرم درین مقام بر همین مقدار اختصار افتادو طوطی شیرین گفتار بنان به اوصاف احوال خلف امجد آن سلالهٔ خاندان مرتضوی‌وذکر باغات بهشت بنیادش مترنم گردید .

بدان ای عزیز که بخشندهٔ بی ولد آن حضرت را خلفی گرامی که هم از عهد خردی آثار سعادت دوجهانی در ناصیهٔ احوالش هویدا وکوکب میمنت فرجام دولت از جبین خجسته سیمایش در نظر ارباب بینش پیدا ، **شعر** :

بالای سرش ز هوشمندی   می‌تافت ستارهٔ بلندی

کرامت فرموده موسوم به **میرزا محمد غنی** و بی شایبهٔ تکلف و استعـارات منشیانه آن دوحهٔ چمن مصطفوی به واسطهٔ توفیق ابدی از مبادی ایام صبی اوقات خجسته ساعات را به تحصیل فضایل وکمالات مصروف داشته دراندك زمانی[۹٤ب] سرآمد ابنای روزگار گردیده از اقسام کمال بهرهٔ تمام یافتو در خط ثلث و نسخ و رقاع رایت خوش نویسی افراخت . و بکسب وفوز مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره با ارباب دانش و حال مصاحبت و مجالست نموده لوازم توقیرو احترام هر یك بجای می‌آورد .

چون کمیت خوش رفتار قلم در عرض احوال زبدهٔ آل مرتضوی و خلف امجدش از رفتار باز ایستاد طوطی خوش گفتار بنان بذکر باغات و منازل جنت‌آسای اولاد مصطفوی بترنم درآمده صفت هریك به مسامع دور و نزدیك می‌رساند که بعد ازآنکه میرزا رفیع‌الدین محمد از سفرهند مراجعت به وطن مألوف‌نموده

بر مسند عز و تمکین قرار گرفت فی سنة احدی و سبعین و الف هجریه معمارهمت بلندنهمتش به‌ساختن عمارات رغبت نمود . مهندسان هنورو معماران مهارت گستر درساحت باغ به«محلهٔ گرمسیر» [۹۵الف] تفت قهستان حسب‌الاشاره طرح عمارات را بکلك بصارت بر لوح مهارت کشیده پس از عزقبول خدام بـانی بجدی از حد بیرون و سعی از اندازه افزون روز و شب بکار اشتغال نمودند تا سقف رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت‌ووضع بدیعش درنزاهت‌غیرت‌قصورخورنق[1] گشت . و در پیش عمارت حوضی ساخته آب گرمسیر جاری گردید . آنگـاه باغبانان‌و دهقانان توانای دانا که ابواب بصارتی‌شامل‌و مهارتی‌کامل داشتندچنانچه هر چوب خشك که در زمین نشانیدندی مانند نهـالی به‌کمال رسیده میوهٔ تازه بار آوردی‌وپای برهنه برهرخاك که نهادندی بی‌آنکه‌تخم‌فشانند سبز گردیدی، **شعر** :

باغ ازو گشته تازه وشاداب زرع را منتظم ازو اسباب

اطرافـو جوانب باغ را بدرختان سایه‌گسترو نهالهای ثمرپرورو گلهای‌رنگارنگ آرایش دادند چنانچه دراندك روز آن منزل نزهت قرین در صفا و لطافت رشك‌فلك اخضرو فردوس برین گردید . زمینش چون گیسوی ماه رویان دلاویز و مـانند چهرهٔ دلگشایان طرب انگیز ، خواص دم عیسی در انفاس نسیمش مضمر و حیات آب خضر در هوای صفایش مخمر ، **نظم** :

[۹۵ب] چودرتوصیف‌وصفش‌نغمه‌راند
دگر مطرب بجز شهری نخواند
به وصف میوه‌اش چون سر کنم حرف
سخن در نکتهٔ شیرین شود صرف
خورد آب نزاکت سیب این باغ
گل رعنا ز رنگك و بوی او داغ

۱ـ اصل: خوارنق

بهش چون ناقه زان پوشیده پشمین
که شد از فیض بویش سیب مشکین

و ایضاً آن دوحهٔ چمن رسالت درسنهٔ اثنی وثمانین بعد الف در «محلهٔمصلی» به منزلی که محل سکنایش بود دیوانخانهٔ مرغوب طرح انداخته عمارتی بهتکلف ترتیب نمود. کلك دبیر بلاغت آثار خواجه محمد صفی که سرآمد سخنورانخطهٔ یزد است این مصرع تاریخ بر الواح روزگار ثبت ساخت، **مصراع :**

ازین رفیع بناشأن‌آسمان‌افزود.

حضرت سیادت منقبت نقابت مرتبت افتخار آل سید الورا خلف دودمان آل عبا میرزا محمد کاظما

[٩٦الف] آن زبدهٔ گزیدگان «ویطهرکم تطهیراً» از طرف والد نامورسلالهٔ دودمان رسالت و اختر نوربخش برج ولایت است، **نظم :**

ز خویش فایح‌آثارسعادت ز رویش لایح انوار سیادت
علوّ قدر او برتر ز افلاك زعلمش گشته‌حیران‌عقل‌وادراك

وازجانب امّ جد نسب شریفش بهسلسلهٔطاوس ریاض ارشاد، عندلیب حدایق رشاد، مؤمل‌الاولیاء والاقطاب، مطلع انوارالهدی سلطان **شیخ‌تقی‌الدین‌دادامحمد** علیه‌الرحمة والغفران می‌پیوندد. و آن شکوفهٔ گلزار مرتضوی به سمات حمیده وصفات پسندیده اتصاف دارد و پیوسته تخم هدایت و ارشاد در زمین قلوب سالکان مسالك اسلامی می‌کارد، **شعر :**

قرةالعین مرتضی و بتول ذات او مظهر صفات رسول

علو قدر آن ستوده مآثر نه درآن مرتبه است که قلم دو زبان با همه بسیار گوئی شرح آن را تقریر تواند کرد، و سموّ مکان‌آن قدوهٔ اصحاب دانش نه‌درآن مثابه است [٩٦ب] که زبان بنان زبان بیان تواند گشاد. ظاهر فرخنده مآثرش

مظهرانواع فضل و کمال [و] باطن خجسته‌میامنش مهبط انواردانش وافضال **شعر** :

گل گلشن خاتم الانبیا چراغ شبستان آل عبا
رخش آفتاب سپهر جلال قدش سروگلزارفضل‌وکمال

در سنهٔ ثمان‌و سبعین‌و الف دست عنایت بخشندهٔ بی منت زمام اختیارتولیت سرکار حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه سلطان شیوخ ایام ، مظهر سرّ ملک علام سلطان شیخ تقی‌الدین دادا محمد بحسب ارث شرعی به کف کفایت آن سید فرشته خصال نهاد . لاجرم از دارالسلطنهٔ اصفهان که مدتها توطن نموده به افاده واستفادهٔ علوم دینی قیام داشت به خطهٔ یزد که مسکن آباء عظامش بود تشریف داده‌به «محلهٔ اهرستان» جنت نشان در باغی که معمار همت عالی نهمتش عمارت نموده بود رحل اقامت گسترد و خوان خلق و احسان بر روی روزگار فرومانده گان‌و مشتاقان [۹۷ الف] گشاده زنگ زدای دل متقیان می گردد . و در اوایل سنهٔ تسع و سبعین بعد الف نسیم عنایت بی‌غایت حضرت سبحانی در اهتزاز آمده از مطلع مراد کوکب سعادت اثر بلکه آفتاب نورگستر از افق سیادت طلوع نمود اعنی شکوفهٔ باغ مرتضوی **میرزا جمال‌الدین محمد** درساعتی‌محمود به‌طالعی مسعود از کتم عدم‌قدم به عرصهٔ عالم نهاد و جهان‌بین ولد بزرگوار به جمال قرةالعین روشنائی یافت . امیدواری به کرم باری‌عز اسمه‌آنکه‌آن سلالهٔ اولاد سیدالمرسلین مقرون‌به‌حصول امانی و آمال در غایت رفاه حال روزگار خجسته‌آثار گذراند و فرزندسعادتمندش در خدمتش بر مدارج علیا ترقی نماید . بمنه و کرمه [۱] .

☆☆☆

[۹۸ الف] بر ضمیر منیر آفتاب اشراق ناظران این اوراق روشن و هویدا باشد که چون لآلی احوال خیر مآل سادات عالیات که نیر سعادت ازلی از روزن عنایت الهی به ساحت حال ایشان تافته است در رشتهٔ بیان سمت

۱ـ صفحهٔ ۹۸ الف به همین جا ختم می‌شود . صفحهٔ ۹۸ ب سفید است . دنبالهٔ مطلب به صفحهٔ ۹۸ الف اتصال می‌یابد .

انتظام یافت ، اکنون بنا بر وعده‌ای که کرده پرتو اهتمام بروقایع احوال وزرای عالی‌مقام می‌تابد و بلبل خامه مجملی از سر گذشت آن طبقهٔ رفیعه را بیان می‌نماید ، **شعر :**

کنون تاچه‌داری بیار ای خرد   که گوش نیوشیده زو برخورد
سخن ماند اندر جهان یادگار   سخن را چنین خوار مایه مدار

[۹۸ب] مجلس دویم از مقالهٔ اولی

من مجلد سیوم

درذکرحکام کرام و وزرای عالی‌مقام

ای نام تو زیب‌نامهٔ فتح و ظفر   وی ذکر تو عنوان سخن را زیور
هرگز نشود کسی به افسر سرور   تا دست عنایتت نیاید بر سر

حمداً کثیراً مبارکاً للملك القدوس السلام و صلوة وافرة کاملة علی محمد المبعوث خیرالانام، **شعر** :

ای فرق ترا تاج لعمرك زیور   وی خیل ترا افسر دولت بر سر
بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر   بربسته کمر به‌خدمتت‌هفت‌اختر

و تحیة طیبة شاملة علی‌آله البررة الکرام سیما الامام الهمام مظهرالعجایب ومظهر الغرایب.

شاه عربی سید اشراف سلف   داماد نبی جامع اسباب شرف
دری که‌جزاونبودمدرهیچ‌سدف   یعنی که امیرنحل وسلطان‌نجف

سلام‌الله المهیمن‌العلام علیه وآله و علیهم الی یوم القیام.

✿✿✿

امابعد برضمایر مالکان‌ممالك عقل و دانایی و خواطرسالکان مسالك فضل و بینایی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفه‌ای ازشهسواران‌مضمار انشا و بلاغت و مسندنشینان اورنگ انشا و فصاحت که در ملك سخن رانی جولان نموده‌اند و به نیزهٔ خطی قلم اقلیم نکته دانی گشوده‌اند جواد خوش خرام خامه

درمیدان [۹۹الف] بیان احوال وزرای عطارد مقام به احسن عبارات وایمن استعارات بر منصهٔ عرض نهاده‌اند و الحق آن صحایف لطایف نگار و منشئآت غرابت آثار در دقت معانی وسلامت الفاظ به مرتبه‌ایست که نواسازان چمن املا ونغمه‌پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامهٔ تیز دبیر برصفحهٔ زرافشان مهرمنیر حالات کاینات تحریر می‌نماید و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می‌آراید در هیچ تاریخ عذار اجزاء تآلیفرا بمثل آن خط مشکین زینت نبخشیده‌اند و در هیچ زمان رخسار عرایس تصنیف را به جبین زلفی عنبرآگین مزین نگردانیده ، سیما کتاب بدیع آثار « دستورالوزرا » که عبارات مرغوبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزای آمده واستعارات رنگینش مانند عناب نوش لبان حورلقا دلگشای گشته، سوادش راکه به حقیقت کحل الجواهر معانیست بربیاض دیده جای توان داد وبیاضش را که بی تکلف غرهٔ صبح شادمانی است بر سواد چشم جهان بین [۹۹ ب] توان نهاد ، **مثنوی** :

سوادش نوربخش دیدهٔ حور بیاضش چون رخ خورشید پرنور
جهان‌افروز چون روز جوانی نشاط افزا چو صبح زندگانی
چو زلف مهوشان نثرش دلاویز چو لعل دلبران نظمش شکرریز

بنا برین فقیرقلیل‌البضاعهٔ عدیم‌الاستطاعه برخودجزم نموده بود که درمقام تحریر احوال آن‌طایفهٔ جلیل‌المرتبه در نیاید ومطالعهٔ اوصاف ایشان‌را بآن کتاب افادت ایاب و سایر کتب حواله‌نماید. عزیزی ازین اراده اطلاع یافته زبان سرزنش گشاده گفت که ای نادان دون‌همت هر چند که بزرگان فرموده اند که هیچ عاقل خزف را در برابر درمکنون ننهد و نقد مغشوش در جنب طلای‌تمام عیار رواج نپذیرد و با وجود ظهور گنج زر صراف عقل دراهم ناسره برنگیرد ، باری به لطف الهی واثق بوده و به فیض فضل نامتناهی امیدواری داشته طایر همت در هوای ادای این حکایت به پرواز درآور و سلك سخن را از یکدیگر

انفصال مده که بزرگان گفته‌اند ، **نظم** :

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

چون اطاعتش بر خود لازم می‌دانستم سخنش‌را ردنفرموده انگشت قبول بر دیده گذاشتم و کمیت خوش نژاد قلم در عرض این حکایت به جولان درآوردم ، امید به کرم‌مالك‌الملك متعال آنکه توفیق رفیق گردد تا احوال جمعی از حکام و وزرا که از کتب متقدمین و از السنه و افواه معلوم این ذرهٔ بی مقدار گشته و نسبت به سیاق این اوراق دارد مبین گردد، والتوفیق‌من الله‌الودود .

گفتار در ذکر احوال [۱۰۰الف]خطیر الملك ابو منصور یزدی

جناب وزارت پناه ازحلیهٔ فضایل نفسانی و کمالات انسانی‌عاری وعاطل و از تدبیر مملکت و ترتیب امور دولت به غایت غافل و ذاهل بود . امابه سبب حسن طالع ومساعدت بخت مدت‌چهل وپنج سال دردودمان سلاطین صاحب تمکین منصب انشا با اشراف و استیفاء ممالك بوی متعلی بود . و در زمان سلطان محمود بن محمد بن سلطان ملکشاه سلجوقی به رتبهٔ رفیع الشأن وزارت اعظم رسیده پای بر ذروهٔ کمال استقلال نهاد ، **مصرع** :

جوی طالع ز خروار هنر به

در «جامع‌التواریخ» مذکورست که آن وزیر بی نظیر در ایام وزارت‌روزی در دارالسلام بغداد بر اسب مراد سوار گشته با بسیاری از فضلای روزگار و اکابر نامدار براهی می‌رفت . در آن اثنا از خواجه ابوالعلا که در سلك صنادید افاضل عالم انتظام داشت پرسید که لواطه رسم قدیم است یا نو پیدا شده . خواجه جواب داد که رسم قدیمست و قوم لوط پیغمبر علیه‌السلام [۱۰۰ب] مرتکب این امر شنیع می‌شده‌اند. وزیر دانا باز سؤال کرد که لوط پیشتر بوده یا پیغمبر علیه‌السلام. خواجه ابوالعلا گفت‌الله‌الله! ایدالله الوزیر! پیغمبر ماخاتم‌النبیین‌است .

وزیر گفت حق سبحانه و تعالی دربارهٔ امت لوط چه فرموده؟ خواجه این آیه بر زبان آورد: «اتا تون الرجال شهوة من‌دون‌النساء بل انتم قوم تجهلون» .

یعنی نادان کسانند که مرتکب امر لواطه می‌شوند. خطیرالملک گفت این سهل وعید و تهدیدی است . القصه این گفت و گو در میان اهل دانش اشتهار یافته بسمع پادشاه رسید . سلطان محمود که بر دانش وزیر اطلاع یافت رقم عزل بر صفحهٔ حالش کشید. وزیر بی قابلیت در آرزوی منصب وزارت در گذشت .

گفتار در بیان احوال قدوهٔ اصحاب قلم وملاذ ارباب قدم خواجه شمس‌الدین محمد جوینی

در زمان تسلط و استیلای هلاکوخان بر ولایات ایران منصب وزارت من حیث‌الاستقلال تعلق به خواجهٔمومی‌الیه گرفت و ایالت دارالسلام بغداد به برادر او خواجه علاءالدین عطاءالملک که «تاریخ [۱۰۱الف] جهانگشا» تصنیف اوست سمت انتساب یافت .

و خواجه شمس‌الدین محمد از اولاد امجاد زبدهٔ حاویان کمالات نفسانی عبدالملک جوینی است. وابأعن جد متعهد مناصب بلندومتقلد ایالت ارجمند بوده. جد نامدارش که ایضاً شمس‌الدین محمد نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود . پدر بزرگوارش خواجه بهاءالدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت . و چون هلاکوخان منصب وزارت را به خواجه شمس‌الدین محمد که نزد مورخان مشهورست به صاحب دیوان تفویض نمود بنا بر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل‌وکرم بر روی روزگار خلایق بر گشود ودرتمشیت مهم وزارت ورواج و رونق در کار سلطنت به نوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می‌بود شرط متابعتش را بجای می‌آورد و با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظت دین مبین و تقویت شرع سیدالمرسلین کمر جد و اجتهاد بر میان بست و از رعایت

اصحاب علم و کمال و ارباب فضل وافضال لحظه‌ای[۱۰۱ب]فارغ ننشست . وچون هلاکوخان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقاخان تافت در بارهٔ وزیر صافی ضمیر عنایتِ و التفات بیشتر فرمود و او در تمامت مملکت ایلخان نواب کافی و عمال تعیین نمود وآن طایفه را به انفتاح ابواب صلات وصدقات بر ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مأمور گردانید . لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجهٔ عالی‌مقام غنچهٔ آمال اهالی زهد وتقوی و متصدیان درس وفتوی در چمن اقبال شکفته گردید و امتیاز افاضل از اراذل [۱] و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهرست، و بیمن اعتنا وحسن اهتمامش پایهٔ قدر فضلا و علما از ذروهٔ برجیس‌در گذشت. وچون ایالت دارالسلام بغداد به برادر عالی گهر خواجه شمس‌الدین محمد خواجه عطاءالملك قراریافت خدمتش در اندك زمانی به‌معماری عدل و احسان آن‌بلده را که درغایت ویرانی بود به‌نهایت معموری رسانید وخاطر سکان آن سرزمین را از نعیم و ناز خرم و شادمان ساخت و در سرزمین‌نجف‌اشرف نهری حفر کرده زیاده از صد هزاردینار احمر صرف نمود وآب فراترا درحوالی [۱۰۲الف] مشهد مقدس معلی حضرت اسدالله الغالب امیرالمؤمنین و امام المتقین علی‌بن ابی‌طالب صلوات‌الله و سلامه علیه جاری فرموده به مسجد کوفه برد و آن مسجدمبارك را تعمیرفرموده سقاخانه وپایاب ساخت .

و چون آب بر روی ملك و ملکت آورد آبروی سلاطین ما تقدم و خلفای زمان سابق را که درین آرزو خزاین عالم بباد داده بودند و اموال جهان باین‌هوس صرف کرده برخاك تأسف و تلهف ریخت .

و قبر مسلم عقیل که در جنب مسجد کوفه است عمارت فرمود و گنبدی نیز بربالای قبرهانی ابن عروه ساخت و درسر من رای مقام حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام را عمارت نمود و همچنین در عسکریین علیه‌صلواة الله الملك‌الکونین [۲] عمارات عالی بنا فرموده به اتمام آنها موفق گردید .

پسران‌خواجه‌شمس‌الدین محمد، خواجه‌بهاءالدین‌محمدوخواجه‌شرف الدین

۱ـ اصل : ارازل ۲ـ اصل : علیه‌الصلوة‌الله‌الملك کونین

هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش می کردند . اما خواجه شرف‌الدین هارون بر برادر سبقت گرفته در صنوف علوم ماهر و در فنون دانش مفتخر شد و علم موسیقی از استاد صفی‌الدین عبدالمؤمن تعلیم گرفت و آن جناب «رسالهٔ شرفیه» بنام نامی او تألیف کرد .

ذکر حکومت خواجه بهاءالدین محمد در مملکت اصفهان

در زمان اباقاخان خواجه بهاءالدین محمد ولد صاحب دیوان خواجه شمس‌الدین محمد جوینی والی ولایت اصفهان و حاکم تومانات عراق گردید . چون در آن خطه رایت حکومت برافراشت و طبایع اجلاف آن ولایت را برارتکاب فتنه وآشوب مایل یافت [۱۰۲ ب] بنابرآن ابواب عفو و اغماض به یکبارگی بربست‌وپشت برمسند‌غلظت نهاده دلها را به‌تجمیل بارگران بشکست . اگرسخنی نه بر وفق مزاج شنیدی تا به جریمه صغیره و کبیره چه رسد خاندانها برباد داده مال و جان‌مسلمانان را هباءً منثورا [1] گردانیدی . ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یك‌لحظه بر بستر استراحت می‌غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان ولرزان بودند که آیا امروز از چنبر قهر او به‌چه تدبیر نجات توان‌یافت و باد شرارخشم آتشبارش برروزگار کدام خاکسار ازاهالی این دیارخواهدتافت. رنود[2] واوباش و سراق که شبها هیچ آفریده ازبیم ایشان در اسواق تردد نمی‌توانست نمود در اندك زمان چنان مطیع [و]منقادش گشتند که زیاده ازآن متصور نتواند بود . ارباب دهقنت و فلاحت اسباب حرث و زراعت را در صحرا به وکیل بطش و مهابت او می‌سپردند واگرعیّاری فی‌المثل چیزی از آن در جوف لیل بخانه در آوردی روز دیگر زرع حیات او بداس امل ممات محصود[3] گشتی و همچنین محافظت محلات‌و اسواق را بر رؤسا و ملازمان مفوض گردانیدی و دکانداران به موجب فرمان

۱ ـ اصل : منصورا ۲ـاصل: ربود ۳ـاصل: محصور

شبها ابواب دکاکین را [۱۰۳الف] بازگذاشته به‌خانه‌های‌خود می‌رفتند وهیچکس را یارای آن نبود که از مأکولات وملبوسات چیزی تصرف کند. گویند شبی عسسی قرصی نـان از دکانی که صاحبش حـاضر نبود برداشت و ضعف بهای آن همانجا بگذاشت. روز دیگر که قرص خورشید از تنور افق برآمد خباز به‌دکان خویش معاودت نمود، بهای قرص نافروخته دو درم سیم کـه بر مبلغ آن زیاده بود دید. و چون‌یارای اخفا نداشت مـانند سیماب در اضطراب آمده بدرگاه شتافت و صورت حال بعرض رسانید، همان ساعت حسب الاشاره عسس از در همان دکان مصلوب گـردید.

نقل است که خواجه بهاءالدین محمد غلامی داشت نیکی نام که نیك محرم اسرارش بود. او را فرمود که گرد شهر برو و تفحص احوال محافظان محلات و اسواق نموده چیزی تحقیق‌نمای. نیکی بعد از شرایط تفحص و احتیاط باز آمده به‌عرض رسانید که فلان‌کس از اهل پاس مستعد کار و بیداردل و هوشیار بود و دیده‌بان عزمش از شرفات حصار حزم اطراف و جوانب اسواق و محلات ملاحظه می‌نمود، وفلان شخص درمقام حراست تمکن داشت. اما سلطان منام بر شهرستان دماغش غلبه کرده عملهٔ حواس [۱۰۳ب] ظاهری او را از اعمال معهود معزول گردانیده‌و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بود. روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید حارسان شبستان آسمان از عیون اعیان زمان غیبت نمودند شحنهٔ قهر خواجه بهاءالدین محمد اشارت فرمود تا هر یك از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند. شخصی ازندما پرسید که‌اگراین دو شخص بسبب عدم‌احتیاط یا غیبت مستحق عذاب شدند این‌عزیز که کما ینبغی به‌لوازم مهم خود قیام‌می‌نموده چرا در زمرهٔ ارباب جرایم‌انتظام یافت؟ خواجه در جواب فرمود که مؤاخذهٔ این شخص به‌جهت آنست که نیکی را که در تاریکی شب دزدیده بسر وقتش رسید نگرفت و تحقیق نکرد که دراین وقت به چه سبب از خانه بیرون آمده‌ای؟

آورده‌اند که روزی خواجه بهاءالدین محمد با ابهت و حشمتی که سلاطین

روزگار در آرزوی آن بودند به راهی می‌گذشت . شخصی در زینت و تجمل او چنانچه عادت عوام است نظر کردن گرفت. خواجه بهاءالدین به‌جانب آن بیچاره ملتفت شده او را پیش خود طلب کرد و پرسید که در چه نظر می کـردی ؟ آن بی‌گناه ازغایت دهشت مجال تکلم نداشت . خواجهٔ نازنین [۱۰۴ الف] ازسرخشم و کین فرمود تا جهانبین او را بسرکارد از حدقه بیرون کشیدند . بالجمله چون سیاست و عقوبت و خونریزش خواجه بهاءالدین محمد از حد اعتدال متجـاوز گشت و به‌عرض خواجه شمس‌الدین محمد رسید از روی شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته ولدامجدرا از کثرت قتل وسیاست منع فرمود [و]وخامت عاقبت آن حرکات نالایق را باز نمود. اما او اصلا متنبه نگشت ، **مصرع** :

پند پدر مانع نشد رسوای‌مادرزاد را

آخرالامر زبردستی روزگار در استرداد مواهب خویش سعی درپیوست و عروض امراض متضاده صولت[1] و قوت غضبی خواجه بهاءالدین را درهم شکست و هنوز سنین اوقات حیاتش به ثلثین نرسیده بود که از عالم فانی به‌جهان جاودانی انتقال نمود ، **قطعه**:

فغان ز آفت این رنج ساز راحت سوز
فغان ز گردش این جان شکار جورپرست
که‌صورتی که به‌عمری‌نگاشت‌خودبسترد
که گوهری که‌به‌سی‌سال‌سفت‌خودبشکست

چون خبر وفات خواجه بهاءالدین محمد به سمع صاحب دیوان رسید [۱۰۴ ب] درفراق قرةالعین خویش محزون‌شده این رباعی در سلك نظم کشید ، **رباعی** :

فرزند محمد ای فلك هندویت بازار زمانه را بها یك مویت
توپشت‌پدربودی، ازآن پشت پدر خم گشت‌چوابروی‌بتان‌بی‌رویت

در روضةالصفا مسطورست که‌خواجه بهاءالدین محمد هر چند در شیوهٔ سیاست‌و

۱ ـ اصل : سؤلت

عقوبت سعی تمام و مبالغهٔ مالا کلام داشت به اضعاف آن در طریق جود و سخاوت اهتمام فرموده هرگز درباب تعظیم فضلا و علما دقیقه‌ای نامرعی نمی‌گذاشت. اوقات خود رابه‌چند قسم منقسم‌ساخته بود: از صباح تا چاشت‌گاه در صفهٔ بار نشستی، آنگاه با طایفه‌ای ازاخوان‌الصفا بساط صحبت وملاطفت مبسوط داشتی، و بعد از پیشین ساعتی با افاضل ندما به تجرع اقداح ارغوانی مستأنس بودی، و در هیچوقت از سرانجام مهمات ملك و مال و استکشاف احوال رعایا و برایا تغافل ننمودی.

گفتار در بیان وصول اختر طالع مجدالملك یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه‌شمس‌الدین محمد بحدود و بال

[۱۰۵الف] درگلشن سپهر بد مهر گل دولت بدست که افتاد که ازعقب خار ناکامی در پایش نشکست، ودر عشرتخانهٔ عالم پربهانه پیمانهٔ اقبال بکام که رسید که ازدرد سر خمار دلش نخست، **مثنوی**:

سر سبز نگشت بوستانی کازار نیافت از خزانی
سروی بچمن‌نخاست[۱] ازجای کاخر تبری نخورد بر پای
هر ناز زمانه را نیازیست هرشمع مراد را گدازیست
در دهر کجاست صبحگاهی کش‌نیست زپی شب سیاهی

مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت هلاکوخان و اباقاخان چند سال در کمال استقلال به سرانجام امور ملك و مال ممالك ایلخانی قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاءالدین محمد بسبب تقریر مجدالملك یزدی نقصانی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب تعب بر روی روزگار برادرش خواجه عطاءالملك برگشود.

۱ـ اصل: نخواست

تفصیل این اجمال آنکه خواجه مجدالملك ولـد خواجه صفی‌الدین ابوالمکارم بود و در سلك وزیرزادگان یزد انتظام داشت. بعد از پدر وزیر به استقلال اتابك یوسف شاه والی ولایت[۱۰۵ب] یزد گردید. بعد از روزی چند به سببی از اسباب اتابك یوسف شاه رنجیده متوجه اصفهان گشت و ملازمت خواجه بهاءالدین محمد اختیار کرد و چون او را نازك مزاج و تند خوی یافت به‌خدمت صاحب سعید خواجه شمس‌الدین محمد مبادرت نمود و جناب صاحبی شغلی از اشغال دیوانی درعهدهٔ او کرد. مجدالملك کماینبغی‌ازعهدهٔ سرانجام آن‌مهم بیرون آمد. اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیهٔ احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد مدد علت شده نقد اعتمادو خلوص اعتماد وزیر نیکو نهاد نسبت‌به مجدالملك مغشوش گشت و به فساد انجامید. مجدالملك شفعا انگیخته عرضه داشتهای نیازمندانه ارسال داشت تا بار دیگر خواجهٔ عالی گهر او را منظور نظر اشفاق گرداند، لیکن بجایی نرسید و قرین یأس و حرمان روزگار می‌گذرانید و نزد امرا تردد نموده اساس معرفت مستحکم می‌ساخت.

در اثنای آن اوقات روزی مجدالدین اثیر که نایب خواجه عطاءالملك بود به تقریبی شمه‌ای ازعظمت پادشاه مصرو کثرت لشکر آن دیاربه بعضی [۱۰۶الف] ازمنشیان خود می‌گفت. مجدالملك آن سخنان را شنوده آغاز خباثت کرد و به‌وسیلهٔ یکی از معتبران به‌عرض اباقاخان رسانید که مجدالدین اثیر که از جملهٔ مخصوصان برادرصاحب دیوان‌است بنابر اشارت واستصواب اخوین‌با مصریان زبان یکی‌دارد وپیوسته درمجالس‌زبان‌به‌مدح سلطان‌مصرمی گشاید. ازاستماع‌این حدیث نایرهٔ خشم‌اباقاخان اشتعال یافته فرمان داد تا مجدالدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و اورا ایذاء بسیار نمودند تا به‌مدعای مجدالملك اقرارنماید و چون آن سخن کذب محض وافترای صریح بود مجدالدین مقرنیامد. پادشاه اورا به‌صاحب سعید سپرد وآن‌قضیه‌را مهمل گذاشت. جناب صاحبی چون لجاج وعناد مجدالملك را به‌این مثابه مشاهده فرمود در استمالت خاطراو کوشیده منشورحکومت سیواس

بنام او نوشت و چند بالش زر و براتی مبلغ دو هزار دینار به‌اسم او انعام فرمود. مجدالملك چون برچنان حرکتی اقدام نموده بود به مجرد تملق و اکرام صاحب سعید خاطرش قرار نمی‌گرفت و برجانب صاحب اعتماد نمی‌فرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان جناب صاحبی دوستی [۱۰٦ب] و محبت می‌ورزید تا درزمانی که اباقاخان متوجه خراسان گشته به قزوین رسید و پسرش ارغون خان به سعادت ملازمت پدر فایز[۱] گردید. مجدالملك به‌توسط یکی از مقربان درمجلس شاهزاده راه یافته به‌عرض رسانید که هرساله آن مقدار مال که از مجموع ممالك محروسه به خزانهٔ عامره می‌رسد حاصل املاك خاصهٔ صاحب دیوانست که برسبیل خیانت از اموال پادشاه به‌اسم خود خریده، معذلك در کفران نعمت می کوشد و با ملوك مصر و شام شراب اتحاد می‌نوشد و برادرش عطاءالملك ملك بغداد را ملك خود تصور کرده و بدستور ملوك ذوی‌الاقتدار تاج مرصع جهت خویش مرتب داشته که در خزاین سلاطین مثل آن موجود نیست. اگر خان گیتی ستان بنده را برتبت تربیت سرافراز فرماید بر صاحب دیوان موجه و ثابت می‌سازم که قریب چهارهزار تومان از اموال پادشاهی املاك به‌نام خود خریده و ازنقود و جواهرو گله و رمه قرب دوهزار تومان دیگر درتحت تصرف دارد و بنا برآنکه دانسته که من بر معایبش اطلاع یافته‌ام اینك منشور حکومت سیواس. بنام من نوشته‌و چند [۱۰۷ الف] بالش زر و یك قطعه لعل و براتی به مبلغ دو هزار دینار حق‌السکوت به‌جهت من فرستاده وهرچند که سعی می کنم که‌این مقدمات به‌عرض پادشاه رسانم صورت نمی‌یابد و چون وسیلهٔ امرا و خواص این معنی میسر نمیشود هرگاه بر سر حرف می‌آیم صاحب دیوان رشوت فراوان از مال پادشاه به‌آن جماعت می‌دهد تا در کتمان آن بکوشند، بنا برآنکه شاهزاده بخلاف امرا مصلحت ولی‌نعمت را به‌رشوت نمی‌فروشد بخدمت توسل‌جسته عرض نمودم. و ارغون خان این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده درخلوتی به‌عرض پدر رسانید. اباقاخان فرمود که

۱ـ اصل: فایذ

حالا به افشای این سر مبادرت منمای تا به هنگام فرصت شرط پرسش به جای آوریم .

در روضةالصفا مسطورست که چون مجدالملك از علم استیفا و سیاق وقوفی تمام داشت براحوال ملك و مال مطلع گشته در شهور سنهٔ ثمان و سبعین و ستمائه بوساطت بعضی از امرا بمجلس اعلی درآمد و نخستین تقریر که به‌عرض رسانید این بود که صاحب دیوان درین مدت که به‌شغل وزارت سرافراز است هرگز محصولات ممالك‌را [۱۰۷ب] به راستی باز ننموده و تمامت ملك پادشاه را املاك خاصهٔ خود ساخته و در هرطرفی دیوانی پرداخته . و همچنین داستانی درمعایب خواجه عطاءالملك باز راندو گفت که خواجه بهاءالدین محمد پسرصاحب دیوان در مدت حکومت عراق بیرون از حقوق و واجبات مبلغ سیصد تومان مال از اعمال استخراج کرده و دیناری از آن واصل خزانه نشده و در ترتیب و تجهیز عسکر نصرت انتما مصروف نگشته. هرچند گوهر تقریر مجدالملك درنظر عقل نقدی خریف‌می‌نمودچون‌تعلق به زر گرفته بود پادشاه‌آنرا بگوش هوش اصغانمود و از گلزار سعادت نسیم عاطفت در وزیدن آمده اباقاخان او را نواخت و عاطفت زیاده از مطموع مجدالملك ارزانی داشت و بدست خود کاسه داشت و بدن او را به خلعت خاص اختصاص داد. و هم در آن‌مجلس پادشاه سخن ممالك می‌پرسید و مجدالملك به تقریر دلپذیر آنچه مسؤ[و]ل بود بادا رسانید و یرلیغ صادر شد که مشرف ممالك محروسه باشد و محاسبات چند ساله مفروغ گرداند و از شاهزادگان وامراو مقربان هیچکس درمهم اومدخل ننماید . بالجمله مجدالملك [۱۰۸ الف] در یك لحظه که پرتوعنایت ایلخانی بر روی روزگارش‌افتاد رتبهٔاواز ثری به ثریا رسید ، **نظم :**

مهرت به کدام ذره پیوست دمی
کان ذره به از هزار خورشید نشد

مجدالملك غلامان پری‌وش با جامه های زرکش بر اسپان تازی و باد پایان شامی‌و حجازی سوار ساخت و خرگاه چهل سری وبارگاه اطلس ششتری تا ذروهٔ

آسمان و ایوان کیوان برافراخت ، **بیت** :

ز روزگار همین حالتم پسند آمد
که خوب وزشت وبدونیك در گذر دیدم
برین صحیفهٔ مینا به خامهٔ خورشید
نگاشته سخنی خوش به آب زر دیدم
که ای به دولت ده روزه گشته مستظهر
مباش غره که از تو بزرگتر دیدم
کسی که تاج مرصع صباح برسرداشت
نماز شام ورا خشت زیر سر دیدم

و همچنین مجدالملك جهت استحضار وکلا و نواب صاحبی که در تبریز و سایر ممالك بودند تعیین نمود و این رباعی در سلك نظم کشیده نزد آن جناب روان فرمود ، **رباعی** :

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن
یا غرقه شدن یا گهری آوردن
خصمی تو بس قویست خواهم کردن
یا سرخ کنم روی بدان یا گردن

[۱۰۸ب] چون رقعه بنظر صاحب سعید رسید این رباعی در جواب گفته نزد اوفرستاد ، **رباعی** :

یرغو بر شاه چون نشاید بردن
بس غصهٔ روزگار باید خوردن
این کار که پای در میانش داری
هم سرخ کنی روی بدان هم گردن

القصه چون صاحب دیوان بعد ازچند روز قرین وحشت و دهشت به‌بارگاه درآمد پادشاه بر زبان عتاب گفت که سالها کمرخدمت بر میان بسته پدر ما را

کوچ دادی و منظورنظر عنایت گشتی وچون تخت سلطنت به‌وجود ما تزیین‌یافت بیشتر ازپیشتر دربارهٔ تو عاطفت بظهور رسانیده ضبط اموال جمیع ممالك محروسه را برأی ورؤیت تو منوط گردانیدیم و حالا مجدالملك تقریر می‌کند که تصرف و تقصیر تو بسیارست و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع افتاده بیشمار .

ضمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب محال دانسته به تلقین ملهم‌سعادت‌و تأیید مرشد عقل و هدایت گفت که سر و مال‌و جان و خان و مان فدای جان [۱۰۹ الف] خان باد . وفور نعم و ایادی پادشاه را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره‌پرور خورشید ضیا گستر را نابود که تواند انگاشت . هرآینه از دولت ابد پیوند من و برادرم و فرزند ستدیم و داریم و برداشتیم و خوردیم و بردیم و چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهت صدقات ثبات دولت صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف است از ضیاع و عقار و املاك و اسباب و نقود و دواب و عبید نواله‌ای از خان انعام پادشاه است و هرچه خاطر خواه بندگان درگاه عالی‌پناه باشد بنده عن صمیم‌القلب به‌آن همراه است. هرگاه فرمان شود و هروقت مصلحت باشد بهر که اشاره نافذ گردد تسلیم رود و به‌هیچ وجه و درهیچ حال توقف و اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره‌ای درجام زندگانی باقی باشد پیك قبا میان خدمت بسته زبان‌دعا گشاید ، **شعر** :

تا جام اجل در ندهد ساقی عمر
دست من و دامان تو ای باقی عمر

[۱۰۹ب] اباقاخان سخندان این‌سخن دل‌نشان استماع فرمود . نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نقار از خاطر دریا آثار محو نمود و اصناف الطاف خسروانه دربارهٔ خواجه شمس‌الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجهٔ اعتبار رسید و صاحب سعید سجدات شکر بجای آورد و رسولان به‌اطراف و جوانب فرستاده از تجدید

عنایت اباقاخان اعلام فرمود و رقعه را که درین باب به برادر خود خواجه عطاءالملک نوشت مصدر بهاین آیت ساخت که « یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من‌المکرمین » واین بیت را ردیف آیهٔ شریف گردانید ، **بیت** :

امروز بحمدالله فارغ دلم از دشمن

کاندردل‌تنگ‌من‌جزدوست نمی گنجد

در روضة الصفا مسطورست که صاحب سعید هرچند از سخط پادشاه ایمن شدو نوبت دیگررایت وزارت برافراخت، امامجدالملک بنابر کمال اعتبارواختیار [۱۱۰ الف] در قصد آن جناب همچنان مجد بود و صاحب به قوت نفس و علو همت از ملازمت پادشاه لحظه‌ای تقاعد نمی‌نمود. و روزی اباقاخان جناب صاحبی ومجدالملک یزدی را احضار فرموده فرمود که بالمشافهه با یکدیگر سخن گویند و چنانچه رسم است هردوپهلوی یگدیگرزانوزدند . پادشاه اجازه فرمود که‌خواجه شمس‌الدین محمد پس‌تر زانو زند وصاحب سعید در حضور دشمن از دست حکم عنایتی پادشاه آن جام تلخ مذاق را درکشید و سخنان او را برنهج صواب‌جواب فرمود .

و همچنین روایت کنند که روزی در اثنای طوی که مجلس بزمش چون عرصهٔ بهشت غمزدای و شراب نابش مانند حیات جان افزای بود صاحب سه نوبت زانو زده اباقاخان‌را کاسه داشت و هربار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه اعراض فرمود. و صاحب مرتبهٔ چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از گوشتی که بنا بر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته بسر کارد لقمه‌ای به صاحب داد . صاحب سعید آن لقمه‌را خورده زمین خدمت ببوسید. [۱۱۰ب] بعد ازآن ایلخان جام شراب از دست جناب صاحبی گرفته درکشید و به امیر گفت که این تازیک عجب جرأتی دارد. چون‌چند نوبت ازقبول کاسهٔ‌اواعراض کردم واوهمچنان درکاسه داشتن مبالغه نمود. درخاطرچنان بود که اگر آن لقمه را رد کند دیدهٔ او را هم بسراین کارد از چشم خانه بیرون آورم . القصه چون مجدالملک دید که مکاید

اودرشان صاحب آصف نشان چندان تأثیری نکرد، در غمز وسعایت برادرش خواجه عطاءالملك سعی نمود نگرفت و نایب او مجدالدین اثیر را بفریفت تا در برابر عطاءالملك آمده آغاز تقریر کرد و فرمان پادشاه باخذ وقید عطاء الملك صادر گشت.

چون خواجه شمس‌الدین محمد نازکی آن مهم را مشاهده نمود به برادر پیغام داد که هر چه مقرران گویند قبول کن و به هیچ وجه بر سخنان ایشان انکار مکن و بعد از گفت و گوی بسیار خواجه عطاءالملك مبلغ سیصد تومان قبول کرد که مهم سازی کند، معذلك معاندان [۱۱۱ الف] خرسند نگشتند و مهم به جایی رسید که محصلان خواجهٔ نیکوخصال را به سلاسل و اغلال گرد بغداد می‌گردانیدند و به انواع شکنجه و عذاب معذب می‌داشتند تا هرچه داشت وقاید جان خود ساخته و فرزندان گرامی خود را که هر یك چشم و چراغ عالمی بودند به بیع در آورده بفروخت و بها تسلیم نمود و اعدا به مجرد مطالبه اکتفا نکردند و آن صاحب عزیز را به مصادقت و موافقت حکام مصرو شام متهم می‌داشتند تا به یکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در آن اوان که پادشاه در همدان بود مجدالملك از غایت اقتدار و اختیار کس به بغداد فرستاد تا صاحب عطاءالملك رابه بندگران باردو آوردند و بفرمودهٔ او محصلان آن‌حا کم‌عصررا به سلاسل و اغلال همراه داشته متوجه گشتند.

مقارن آن درچهارشنبهٔ‌ششم ذی[ال]حجةالحرام سنهٔ ٦٨٠ اباقاخان‌در همدان بر بستر ناتوانی افتاده در عشرین ذی‌الحجهٔ سال مَذکور مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و سریر خانی‌و مسند جهانبانی را از وجود خویش عاری وخالی گذاشت و همچنان او را مقید می‌داشتند تا باری سبحانه و تعالی فرج و مخلص [۱۱۱ب] ارزانی داشت. وتفصیل‌بلاومحن عطاءالملك در رسالهٔ «تسلیةالاخوان» که از مصنفات اوست مذکورو مسطورست.

گفتار دربیان نجات یافتن خواجه عطاءالملک و کشته شدن مجدالملک به حکم پادشاه عدالت‌آیین

در روزیکشنبه سیزدهم ربیع‌الاول سنهٔ احدی‌وثمانین وستمأیه که فراش‌ربیع اطراف کوه ودشت را به‌دیبای هفت رنگ‌بیاراست سلطان‌احمد به‌تأیید بخت سرمد قبای سلطنت بردوش گرفته‌و تاج مبارک بر تارك نهاده بر تخت بخت قرار گرفت و از اشعهٔ ضمیر منیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت . اول حکمی که فرمودآن بود که ایلچیان به همدان‌فرستاد تا خواجه عطاءالملك را به اردوآورده مطلق‌العنان ساخت‌و زمام امور ملك‌و مال را من حیث‌الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس‌الدین محمد گذاشت . بنابران نوبت دیگر بندگان عداوت شعار خواجه مجدالملك نایرهٔ بغض وحسد درکانون درونش اشتعال یافته به ارغون‌خان بن اباقاخان که در خراسان فرمانروا بود عرضه داشت نمود که [۱۱۲ الف] صاحب دیوان پدر بزرگوار شما را به زهر هلاك ساخت و چون می‌داند که من بر آن سرّ اطلاع دارم قصد سرمن دارد . سعدالملك برادرزادهٔ مجدالملك بر مضمون این عریضه واقف گشت‌و بنابر آنکه عم او را از منصب خزینه‌داری عزل کرده‌بود به خدمت خواجه شمس‌الدین محمد رفته صورت حال بازنمودو این حدیث‌به‌عرض سلطان احمد رسید . حکم فرمود تا مجدالملك را مقیدو مغلول گردانیدندو ایضاً یرلیغ صادر گشت که آنچه درزمان اباقاخان به زجراز خواجه عطاءالملك گرفته بودند باز دادند . خواجهٔ نیکو خصال به عرض پادشاه رسانید که هر نعمت که ما برادران در مدت ملازمت یافته‌ایم از فواضل صدقات حضرت سلطانیست و من‌بنده همه را درین قریلتای ایثار می کنم و اشارت نمود تا آن اموال بی قیاس را حضار درگاه پادشاه ازیکدیگر بربودند . آنگاه از موقف جلال حکم لازم‌الامتثال‌صدور یافت که امرای‌عظام به‌پرسش مهم‌مجدالملك‌اشتغال نمایندوایشان به موجب‌فرموده عمل نمودند . در آن اثنا از میان اقمشه و امتعهٔ مجدالملك مقداری ازپوست شیر بیرون آمد که به زعفران و شنجرف سطری چند [۱۱۲ ب] مغشوش و نا مقرر

بر آن نوشته بودندو چون اتراك منکر سحر می‌باشند از آن نوشته خایف گشتند ، ودر آن باب قیل‌وقال بسیار واقع‌شد. آخرالامر به استصواب قامان[و]بخشیان‌مقرر گشت که آن تعویذرا به آب آغشته، غسالهٔ آنرامجدالملك بیاشامد تانتیجهٔ سحر به‌او عاید گردد . مجدالملك ازقبول این معنی ابا وامتناع نمود ، چه گمان برد که آن نوشته را شیخ عبدالرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کردهو درضمن آن مکیدتیست. فی‌الجمله گناه بر مجدالملك ثابت شد. اماسونجاق نویان به کشتن او راضی نگردید . مقارن این حال سونجاق پهلو بربستر ناتوانی نهاده شیخ عبدالرحمن به عیادت اورفتو چندان مبالغه نمود که آن امیر به کشتن مجدالملك‌راضی‌شد . آنگاه‌حسب‌الحکم جهان مطاع‌مجدالملك‌را به‌ملازمان‌صاحب عطاءالملك سپردند . صاحب از غایت سلامت نفس و کمال حسن خلق می‌خواست که به موجب کلمهٔ «العفو عندالاقتدار من علوالاقدار» عمل نموده و درزمان قدرت قامت مجدالملك را به خلعت عفو بیاراید. اماجمعی‌مخلصان حقیقی و انصارو اعوان صاحبی زبان سرزنش دراز کردند که بر همگنان روشن است که در ازاء اصطناع و احسان این آستان دولت آشیان جوهر نفس این مدبر چگونه ظهور یافت ، و او در آن‌حال [۱۱۳الف]حق و خلق را سرمویی مرعی نداشت. امروز که به‌جزای افعال سیئه و سزای اعمال دنیّهٔ خود گرفتار آمده عقل سلیم و طبع مستقیم کی روا دارد که بر خصلت حلم معتاد این ظالم مظلوم صورت‌را خلاص دهی و باز عالمی را بدست ظلم و عدوان او گرفتار کنی. فرصت از دست نباید داد و روی‌زمین و ساحت خاطر از جورو ظلم پاك باید ساخت و عدم شخصی چنین بی باك را نوید صبوح شادمانی و سرمایهٔ فتوح زندگانی باید شمرد ، **شعر** :

یکی شربت آب از پی بد سکال

به از عمر هفتاد و هشتاد سال

و نیز اکابر سلف فرموده‌اند ، **نظم :**

سنگ در دست و مار بر سر سنگ
نه ز دانش بود فسوس و درنگ

و در آن‌حال خلایق بسیار از مغول‌و مسلم تیغ تیزوخنجر در دست مترقب‌و مترصد ایستاده بودند . ناگاه اعوان صاحبی اورا بیرون آوردند ودریك چشم‌زدن مانند ذبایح که خلق بر تفریق اعضا و اجزاء او راغب باشند بدنش را پاره پاره کردند و هرعضو از اعضاء او را به مملکتی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه را که ازدست ظلم او به جان آمده بودند تسلی دادند . سرش به بغداد رسیده مدتی بردار اعتبار بود و پای [۱۱۳ب] آن شوم قدم به شیراز ودستش رابه عراق بردند.

یکی از فضلا این بیت نظم فرموده ، **شعر :**

می خواست که او دست رساند به عراق
دستش نرسید لیك دستش برسید

در حبیب السیر مسطورست که شخصی زبان مجدالملك را به صد دینار از جلاد خریده به تبریز برد و یکی از اهل طبع این رباعی را درباب قضیهٔ آن‌مدبر فرموده ، **رباعی :**

روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی
جویندهٔ ملك و مال و توقیر شدی
اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی
فی‌الجمله به یك هفته جهانگیر شدی

چون مجدالملك رخت هستی به باد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاءالدین عطاءالملك را به حکومت بغداد تعیین فرمود . هر چند که آن جناب با خود مقرر ساخته بود که بقیهٔ عمر درگوشه نشسته پیرامون امورسلطنت نگردد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از دو غرقاب یکی شماتت اعدا و دیگری هلاکت نفس بی همتا نجات داد و خلاص ساخت و خصم

معاند و دشمن حاسد را با هرچه از اموال او گرفته بود و آنچه درمدت حکومت حاصل کرده به‌اوعنایت فرموده‌از بنیادبر انداخت هر آینه درمذهب‌مروت وشریعت فتوت ردامرپادشاهی [۱۱٤ الف] جایز نبود .بنابر آن روی توجه بدارالسلام بغداد نهاد. بعد ازورود بدان حدود روزی‌چندبه تمهید معدلت .پرداخت‌ناگاه هادم‌اللذات از کمینگاه بیرون تاخته آن خواجهٔ فاضل عادل را از تخت بخت بر تختهٔ هلاك انداخت و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی [ال]حجه سنهٔ احدی و ثمانین و ستمأیه روی نمود .

ذکر بعضی حالات که در ایام وزارت خواجه شمس‌الدین روی داد

در آن ایام که به حسن سعی و اهتمام صاحب دیوان و بیمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت دین احمدی قوت گرفت و مجدالملك یزدی به جزای اعمال و افعال خود گرفتار شد و عریضهٔ مجدالملك به نظر و این خبر به عرض ارغون‌خان ولد اباقاخان رسید قاصد جان صاحب دیوان گشته شخصی را به‌خدمت عم عالی‌مقدار سلطان احمد فرستاد و قصهٔ تقریر مجدالملك و اشتعال نایرهٔ غضب اباقاخان و رجعت کوکب صاحب دیوان یاد آورد و نیز پیغام فرمود که در آن اوان خواجهٔ مشارالیه اقرار کرده بود [۱۱٤ ب] که از نقد و جنس و ضیاع و عقار هرچه در قبضهٔ تملك‌و اقتدار اوست همه تعلق به ایلخان داردو هروقت‌فرمان شود و هرگاه مصلحت باشدو به هر که اشاره نافذگردد بی مجال تأخیرو اهمال سپارد .اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنتَ آشیان آنست که صاحب را مصاحب ملازمی بدین جانب ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده شود . سلطان از استماع این سخنان دانست که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد . در جواب فرمود که امهات‌مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر در حیطهٔ کفایت می‌آورد ،هرگاه او از درگاه عالم پناه غیبت نماید

مصالح ملك و مال در محل اهمال و صدد اختلال می‌آید و به رسول و نامه مطلقاً التفات نفرمود . ایلچی که به‌آستان ارغون مراجعت نمود این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارَغونی از پرده پوشی در گذشت و نشانها به اطراف ممالك فرستاد که اسباب خواجه شمس‌الدین محمد را به‌تصرف و کلای این‌جانب گذارند [۱۱۵ الف] و گماشتگان او را از شروع در مهمات و معاملات بازدارند ، و بنا بر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشت عراقیان هراسان گشته هر کس از وکلای صاحب دیوان آنچه در قبضهٔ اختیار او بود به تصرف گماشتهٔ شاهزاده باز گذاشت و ارغون به جانب دارالسلام بغداد خرامید و عمال و متصدیان آن‌دیاررا ازچاشنی انتقام جرعه‌ای چشانید و بعداز آن عازم دیارشرقی شد . سلطان احمد که از جرأت برادرزاده اطلاع یافت یکی ازامرا [را] باجنود نامعدود به‌دفع او نامزد فرمود . بعد از تقارب فریقین شکست برسپاه‌شاهزاده افتاده به قلعهٔ کلاة پناه برد . سلطان احمد ایناق را با ده هزار سوار به پای آن حصار فرستاد . شاهزاده به غیراز تسلیم راهی و به جز توکل پناهی نیافت . از قلعه بیرون آمد . ایناق شاهزاده را دراوجان به‌آستان سلطنت آشیان رسانید . سلطان احمد مدت دیرباز ارغون را درآفتاب بازداشت . آنگاه بار داد و او را درآغوش مهربانی کشیده [۱۱۵ب] به تفویض حکومت مملکت خراسان امیدوار ساخت وجهت سکنای برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود. وچهار هزار کس به محافظت امر نمود . و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق به طرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد به‌صحبت حرم خود که در اردوی‌بزرگ گذاشته بود مایل شده ایناق را به مصلحت کوچ دادن اردوی شاهزاده ارغون معین ساخت ، **بیت :**

بی‌خبرزانکه نقشبند قضا در پس پرده نقشها دارد

و چون سلطان روان گشت بوقاو بعضی دیگر از امرا را هوس مخالفت بر خاطر گذشت و در ظلمت لیل نزدیك به خوابگاه ارغون خان رفته دامن خیمه را

چون حجاب شرم‌و نقاب آزرم برداشتند . ارغون از بستر استراحت بــه اضطراب بی‌نهایت برجست ، چه تصور نمود که موسم وداع حیات زندگانی ست • بوقا دست او را گرفته به پادشاهی نوید دادو ازخرگاه بیرون آورده به جانب اردوی الیناق تاختندو او را و اکثر مقربان سلطان احمد را به تیغ تیزازمیان برداشتند. [۱۱٦ الف] یکی از آن جماعت به مرکب فرار سوار شدو از عقب سلطان شتافت . در وقتی که چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود به سلطان رسید و از خروج ارغون خان‌وحادثهٔ شبیخون‌وانقلاب روزگارو قتل اعوان و انصارشمه‌ای به عرض‌رسانید. سلطان ازین خبر موحش مضطرب‌و مشوش خاطر شده روی به جانب اردوی مادر خود که درسراب بود نهاد. امرا و سرداران‌و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدایی اختیار می‌نمودند ، **نظم** :

به هر گامی ز کامی دور می‌ماند
ز محنت آیتی مسطور می‌خواند

وصاحب دیوان چون به جاجرم رسید الاغی چند بدست‌آورده عازم اصفهان گردیدو بعد از آنکه ارغون خان از عون مشیت ایزدی کار دشمن بساخت درتمام آن‌شب مانند بخت خویش بیدار بودو درآن‌زمان که صبح صادق آغاز دمیدن کرده مواکب را به خدمت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان‌و امرا به‌ملازمت ارغون رسیده زبان به تهنیت گشودند ، و چون سلطان احمد [۱۱٦ب] به اردوی والده رسیدو اورا از حادثه آگاه گردانید خاتون گفت انسب آنست در همین منزل توقف کنی‌و جمعی که در ملازمت‌اند باخود متفق گردانی تا ببینم که ازپردهٔ غیب کدام‌صورت روی‌می‌نماید.و دوسه روزی حقیقت حال برمردم اردوی خاتون‌پوشیده بود تا آنکه سپاه قراوناس که از امرای ارغون خان بــود در اردو ریخته صدای غارت‌و تاراج در عالم انداختندو هم درآن دوسه روز ارغون بدانجا رسید . سلطان احمد را دست بسته به استقبال بردند ، **نظم** :

چنین عجایب جا به سالهـای دراز
نه گوش دهرشنید ونه چشم دولت دید

و چون ارغون خان به تجربه معلوم نموده بود که بر ابقای دشمن فایده‌ای غیر ندامت مترتب نمیگردد بی توقف و تأخیر سلطان احمد را به قتل رسانید .

گفتار درذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب‌دیوان و بیان مجملی ازسایروقایع ایام سلطنت ارغون خان

چون‌صاحب سعید درجاجرم ازسلطان احمدجدا شده به اصفهان رسیدبعد از اندك‌زمانی‌خبراستیلای‌ارغون‌خان‌وکشته‌شدن‌سلطان‌استماع نمود.لاجرم‌برخاطرش گذشت که از اصفهان [۱۱۷الف] به شیراز رود وازشیرازمتوجه هرموز شده به راه دریا خود را به دیارهند رساندو اگرچندروزی ازحیات باقی باشد در آن مملکت به فراغت بگذراند . باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا به ساحل نجات تـوان انداخت ، فرزنـدان و متعلقان‌و نواب‌و گماشتگان را درآتش خطاب‌و عتاب‌و بوتهٔ عذاب نتوان گداخت. مدت سی سال درکمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط وایام شباب به شام غم انجام شیب رسانیده ،اگرسپهر بد مهر به موجب عادت خویش آغاز بی‌وفایی و میل جفاکاری نماید پیداست که از متانت تدبیر و فروغ رای منیر چه بندد و چه گشاید .انسب‌آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته برکرم پادشـاه حقیقی اعتماد نمایم و التجا به درگاه شاه جهان پناه برده از اندیشهٔ انواع اندوه وملال ونزول‌وارتحال بازآیم. اگرنسیم عنایت‌ازمهب‌الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمهٔ ناکردهٔ بنده‌ای درگذرد ، **مصراع :**

زمشك بوی وزخورشید نورنیست بدیع

والا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب [۱۱۷ب] خلاص داده باشم.آنگاه‌کلمهٔ شریفهٔ «وافوض امری الی‌الله»بر زبان گذرانیده به صوب اردوی

ارغون خان روان گشت . دراثنای راه امیر خماری و اتابك یوسف شاه یزدی وملك امام‌الدین قزوینی که ارغون خان ایشان را جهت استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدان جناب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان می گوید که چون خدای جاوید مرا بردشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی برفرق مبارك من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشید و رقم عفو واغماض بر جرایدخطایای همگنان کشیدم . اگر صاحب دیوان به خدمت آید هر آینه به اصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل برامثال این سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته به سرعت برق و باد قطع مسافت می‌نمود ، تادر روز دهم رجب‌المرجب سنهٔ ثلاث و ثمانین وستمأیه به اردو رسیده در وثاق بوقا که امیرالامرا بود نزول فرمود ، و روز دیگر بوقا که دوست صاحب دیوان بود آن جناب را به پایهٔ سریر اعلی برد.[۱۱۸ الف] ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و به تفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده و دعای دوام دولت به ادا رسانیده به منزل خود باز گشت.و چون چند روز برین قضیه بگذشت و نزد اهل حسد به وضوح پیوست که خواجه شمس‌الدین محمد به‌دستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخرالدین مستوفی و حسام‌الدین حاجب با بوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب ریاض حکومت تو صفت نضارت نخواهد گرفت،و اگر چه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوك دارد هر گاه متمکن گردد ترا نیز مثل سایر امرا بی‌اختیار خواهد ساخت ، **رباعی** :

دشمن چو بدست آمد و فرصت داری
زنهار که از دست خودش نگذاری
ور بگذاری و دست یابد بر تو
سودی نکند ندامت و غمخواری

بناء علی هذا بوقا در خلوتی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت

کسی که دربارهٔ پدر نیك نهاد پادشاه بد اندیشد و به کفران نعمت اقدام نماید ازو خدمت پسندیده چگونه‌توقع‌توان داشت. [۱۱۸ب] ثبات‌دولت صاحب تاج وسریر وفنای وزیر پر مکروتزویر قرین یکدیگرست. اورا زنده‌نمی‌باید گذاشت ، **شعر** :

چو قدرت یافتی بر خصم غدار
مکن تقصیر و مغزش را برون آر

بنا بر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان‌را به موقف یرغو آرند وامرا و نوییناں همت بر تحقیق آن مهم گمارند. آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان به اوج آسمان رسانیدند که درارزاق خلایق‌راچرا بسته‌اند و خاطر بی نوایان و مسکینان را چون دل هنرمندان بچه جهت شکسته‌اند . خواجه شمس‌الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب غرض عرض کرده‌اند یکی را صد اعتراف می‌آرم اما ازتهمت اندیشه غدر و خیانت نسبت با ولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم ، **بیت** :

نه بر زبان گذرانیده‌ام نه بر خاطر
نه درعقیدهٔ من بنده هرگزآن بوده

بر عقلای روشن ضمیر روشن و هویدا خواهد بود که نسبت غدری که به جناب صاحبی اثبات می کردند آن بود که مجدالملك [۱۱۹الف] یزدی بخدمت ارغون‌خان‌عرض کرده بود که‌خواجه‌شمس‌الدین محمد پدربزرگوارشما اباقاخان را زهر داده سلطان احمد را پادشاه کرد وچون می‌داند که من برآن مقدمه اطلاع دارم قصد سرمن دارد،و آخرالامر تهمت وعداوت مجدالملك بعد ازفوت او درحق خواجهٔ عالی‌مقدار کارگر افتاد. بالجمله طلاقت لسان وفصاحت بیان خواجهٔ عالی مقدار فایده نداد ، **مصرع** :

با حکم قضا دم مسیحا چه کند

و چون مهلت ایام صاحبی بسرآمده بود فرمان نافذگشت که مبانی فضایل

و معانی را خراب کنند و سرچشمهٔ جود و احسان را سراب گردانند. خواجه شمس‌الدین محمد چون دانست که نجات از جملهٔ محالات است غسلی بجای آورده دوگانه‌ای از برای یگانهٔ حقیقی بگزارد[1] ومصحفی‌را که همراه داشت‌به رسم تفأل عاقبت‌کاربگشاد، این آیت بر آمد: «ان‌الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل‌علیهم‌الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون». لاجرم خاطر از علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم گفت، **مصرع**:

هرچه ازتو آید خوش‌بود [۱۱۹ب] خواهی شفا خواهی الم

ونماز دیگرروز دوشنبه چهارم شعبان سنهٔ مذکوره در موضع اهر از سر پنجهٔ جلاد صاحب سعید شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد امجاد آن وزیر صافی ضمیر، یحیی و فرج الله مسعود و اتابك را نیز از همان شربت چشانید، **نظم**:

تیغی کشیده برهمه این چرخ گوژ پشت
کو صد هزار شاه و گدا را به قهر کشت
چون عاقبت فناست جهان دو رنگ را
سهلست خوب و زشت اگر نرم یا درشت

بعد ازشهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاك و اسباب اورا که در ممالك عراق و آذربایجان و سایر ممالك بود به تحت تصرف درآوردند واساس خیرات وبنای مبرات اورا مندرس ومنهدم کردند. درروضةالصفا وحبیب‌السیر مذکور ومسطورست که حاصل‌املاك و رقبات و مستغلات[2] خاصهٔ صاحب دیوان هرساله به‌مبلغ سیصد و شصت تومان می‌رسید وآن جناب اکثر آن وجه را درامور خیر مصروف می‌گردانید. بررای محاسبان علم حساب مخفی نماناد که در باب هریك تومان آن زمان که چه مبلغ برای حال می‌شود [۱۲۰ الف] فیمابین اهل حساب گفتگوی بی‌حساب شده اما برجایی‌قرار نیافته، چنانچه گفته‌اند که، **مصرع**:

۱ـ اصل: بگذارد ۲ـ اصل: مستقلات

قرار در کف آزادگان نگیرد مال

اما آنچه بر ذرهٔ بی‌مقدار ظاهر گردیده بر طبق عرض می گذارد ، چنانچه در مخزن سینه به ودیعت سپارندِ مختارند . بدان که مراد از دینار یك مثقال طلا است که در سنوات ماضی معمول و در ممالك ایران رایج بوده و قیمت یك مثقال طلا آن زمان یك هزار دینار این اوانست ، به جهت آنکه مثقال آنوقت نیم مثقال و طسوج حال است که از این‌قرار اگر موافق حساب باشد هر سال‌حاصل املاك و مستغلات[1] خاصهٔ خواجه شمس‌الدین محمد سیصدوشصت هزارتومان تبریزی رایج حال می‌شود .

مشهورست که یکی از شعرا در حینی که خواجه شمس‌الدین محمد ارادهٔ سواری داشت این قطعه را نوشته بدستش داد ، **قطعه:**

دریا چو محیطست و کف خواجه نقط
پیوسته به گرد نقطه می‌گردد خط
پروردهٔ تو که[و] مه و پیر و جوان
دولت ندهد خدای کس را به غلط

خواجه صاحب دیوان همچنان ایستاده ودربدیهه درهمان رقعه نوشته باوداد، **قطعه:**

سیصد بره سفید چون بیضهٔ بط کورا ز سیاهی نبود هیچ نقط
از گلهٔ خاصی نه از جای غلط چوپان بدهد بدست دارندهٔ خط

یکی از فضلا در مرثیهٔ آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانیده ، **رباعی:**

از رفتن شمس از شفق خون بچکید
مه روی بکند و ز هره گیسو ببرید

۱ ـ اصل : مستقلات

شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح
بر زد نفسی سرد و گریبان بدرید

ودیگری در وفات آن خواجهٔ پسندیده صفات این قطعه در سلك نظم کشیده،

قطعه : [۱۲۰ب]

نظام عرصهٔ آفاق و صاحب دیوان
محمدبن جوینی در یگانهٔ دهر
به‌سال‌ششصد وهشتاد وسه‌زشعبان‌چار
به وقت عصر دوشنبه به رودخانه اهر
ز دست ظلم نه ازروی اختیاربه جبر
ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر

و یکی از دوستان مجدالملك درآن واقعه‌به نظم آورده ، **شعر** :

چو مجدالملك از تقدیر ایـــزد
شهادت یافت در صحرای نوشهر
به قصد صاحب دیوان محمد
که دستور ممالك بود در دهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته
چشید او هم ز دوران شربت قهر
تو در دنیا مشو بد را معامل
که دارد در ترازو نوش با زهر

ذکر عمارت خواجهٔ سعید خواجه شَمس‌الدین محمد دردارالعبادهٔ یزد

بر رای عالم‌آرای سالکان مسالك توفیق و ضمیر منیر عارفان معارف تحقیق پوشیده نخواهد بود که در آن ایام که صاحب دیوان در مسند رفیع وزارت دیوان هلاکوخان واباقاخان تکیه داده آن مقدار بقاع نفاع وعمارات فلك ارتفاع معمار

همت عالی نهمتش در اطراف جهان از مدارس و خوانق و مساجد و دارالشفـا و غیرها ساخته و پرداخته که هر گز هیچ پادشاهی ذو شوکت [۱۲۱ الف] صـاحب حشمت به عمارت عشر آن موفقِ نگشته ، **شعر** :

ساخت عمارات بسی در جهان
پی نبرد وهم به تعداد آن

و یکی از آنجمله دارالشفای صاحبی واقعه دردارالعبادهٔ یزد است. و بنا بر آنکه حکیم علی‌الاطلاق از دارالشفای «و یشف صدور قوم مؤمنین» کلیات شفای مرضی خسته دلان‌را به حذاقت طبیب لبیب مرحمت آن جناب حواله نموده و آن جناب به خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو که در خطهٔ یزد وزیر و در سرانجام امور مهام صاحب وکیل بود رجوع نمود که عمارتی موسوم به دارالشفا بسازد واو حسب‌الفرمان عمارتی که در میان دودر گاه دارالشفا و به بازار متصل است ساخت. چون طرح آن به نظر خواجه صاحب دیوان در آمد فرمود که در خور همت خود ساخته‌ای‌نه موافق همت ما. **خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو** ازین سرزنش‌ازتاب عرق‌انفعال‌بی‌تاب گشته موازی‌ده جریب زمین‌طرح‌عمارت دارالشفاومدرسه ومسجد بیت‌الادویه ومحبس مجانین و حوضخانه وطنبی و بادگیر انداخته اساس همگی از آجروسنگ نمود وتمامی رابه‌کاشی‌تراشیدهٔ الوان وطلا و لاجورد [۱۲۱ ب] منقش گردانید و باغی در جنب‌آن به انواع درختان ثابت ساخت و یخدانی نیرپرداخت وآب تفت درمیان مدرسهٔباغ جاری فرمود . بعد ازاتمام طرح آن‌را کشیده‌به‌خدمت صاحب دیوان فرستاد . صاحب فرمود که نه بدین افراط و نه بدان تفریط. چون این سخن به خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو رسید عـرض نمود که هـر گاه اخراجات آن بر ملازمان صاحبی کرا نباشد امرفرمایند تا القاب صاحب از کتابه محو و تازیکو ثبت نمایند،تاآنچه صرف اخراجات شده از سرکار به خزانه ارسال دارد . اما همین سخن در زبانها ماند. بالجمله در سنهٔ ستین و ستمأیه کـه عمارت به اتمام رسید خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو مجلسی عالی ترتیب داده به احضار

اکابر واهالی فرمان داد. افصح‌المتکلین امامی هروی که در آن‌وقت دریزد می‌بود در وصف آن عمارت قصیده‌ای گفته به عرض رسانید . خزانه‌دار همت عالی خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو مبلغ یکهزاردینار که مراد هزار مثقال طلا است به‌سبیل صله به‌وی تسلیم نمود.و به موجب اشاره آن قصیده به‌کاشی تراشیده بر کتابه نقش یافت . بعضی از آن ابیات که به خاطر بود درین اوراق ثبت گردید ، [۱۲۲الف]

قصیده :

ای صفای صفه‌ات ترکیب عالم را روان
صحت عقل [و]فضای روحی وجان‌جهان
سدهٔ گردون مآب تست رفعت را پناه
ساحت عزت جناب تست دولت را مکان
شدزرشك‌صحن‌وسقفت‌چرخ‌وجنت‌را مقیم
اشك و انجم در کنار وآب کوثر دردهان
کی‌به گردون‌سر فرود آردجنابت‌را که‌هست
زاطلس گردون زمینت وزکواکب آسمان
سقف مرفوعت سپهر عاشراست آن برزمین
صحن‌دلخواهت‌بهشت‌تاسع[1] است‌اندرجهان
صاحبت آنکس که‌ازدست‌ودلش‌عاجزشود
هر نفس صدحاتم وهرلحظه‌صد نوشیروان
خواجهٔ دیوان‌هفت اقلیم شمس‌ملك ودین
مبدع امن و امان مقصود ابداع زمان

اکابر و اعیان و رؤسا و کدخدایان از هر قصبه و قرا موازی پانصد جرّه‌آب به رسم تکلف به تصرف‌وکلای خواجه شمس‌الدین محمدصاحب دیوان دادند وآن خواجهٔ بلند جناب تمامی را داخل موقوفات دارالشفا فرمود با بسیاری از املاك‌و مستغلات[2] سرکار خاصهٔ خود.و الحال از موقوفات‌نامی واز دارالشفانشانی مانده .

۱ـ اصل : لامع ۲ ـ اصل : مستقلات

ذکر احوال خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو

مجملی از احوال خیر مآل خواجهٔ نیکوخصال در ضمن [۱۲۲ ب] حکایت صاحب دیوان به دستیاری بنان بیان گردید . وآن‌خواجهٔ مشارالیه درزمان اختیار و اعتبار بلکه به‌میامن توفیقات الهی بنابر خوابی که دیده بود در حوالی زندان سکندرواقعه در«محلهٔ شهرستان» مسجدی‌ساخته چهل محراب ترتیب نمود وموسوم ساخت به «چهل محراب» و چهاردانگ قریهٔ شیرقهستان را بر آنجا وقف فرمود و آن مسجد در کمال فیض است و هر کس به جهت مطالب عظیمه در مسجد مزبور نماز گزارد[۱] و دعا کند حضرت مجیب الدعوات آن دعا را به شرف اجابت مقرون می‌گرداند ،انشاءالله تعالی وحده‌العزیز. و چون موقوفات سرکارمسجد به تصرف مباشرین موقوفات درآمده آن عمارت رو به خرابی نهاده .

و نیزخواجه شمس‌الدین محمد مذکور دربرابرمزارمنورشیخ جمال‌الاسلام نورالله مرقده عمارتی ساخته موسوم نمود به مصلی و به جهت امتداد ایام خراب گشته بود . در زمان دولت نواب خاقان گیتی ستان میرزا اسحق بیك که از اولاد خواجهٔ مغفور و ازاعیان و اشراف آن ولایت است آن را عمارت نموده [۱۲۳ الف] انشاءالله تعالی احوال آن جناب و بیان عمارت مصلی درمحل خود سمت گزارش[۲] خواهد یافت .

گفتار دربیان شمه‌ای ازحال‌خواجه رشید وذکرشهادت آن‌جناب به‌سعی‌خواجه علیشاه وحکم‌سلطان ابوسعید

جناب فضایل پناه خواجه رشیدالدین فضل‌الله به فطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و به تکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بود و پیوسته نقش تألیف و تصنیف بر لوح خاطر می‌نگاشت . از مشخصات خامهٔ گوهر بارش ریاض فضل و فصاحت ناضرو ریان بود واز قطرات خامه دررنثارش حدایق انشاء و بلاغت وزواهرازهار پر می‌نمود ، **بیت** :

۱ـ اصل : گذارد ۲ـ اصل : گذارش

نظم سخن لؤلؤ و مرجان شدی
خامهٔ او چون گهر افشان شدی

ازجملهٔ مصنفات آن‌وزیر آصف‌صفات «جامع‌التواریخ رشیدی» و«توضیحات» در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرایب آیات و مسایل فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطرمنقوش ومسطور ، وآن جناب درزمان [۱۲۳ب] غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب‌نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل‌گشایش مدبر امور جمهور بنی‌آدم شد و تا آخر ایام حیات غازانی‌در غایت اقبال و کامرانی بسر برده چون‌اولجایتو سلطان‌زمام مهام کشورستانی به‌قبضهٔ اقتدار درآورد بیشتر از برادر دربارهٔ آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشت و درجهٔ او را از ابنای جنس بلندتر کرد و آن وزیر نصفت نهاد به انامل مکرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانیده جهت ایشان مدارس و بقاع خیر بنا نهاد ومزارع مرغوب‌ومستغلات[1] نفاع بر آن‌بقاع وقف نموده پیوسته‌غمام انعام واحسانش برفرق اصحاب رشدو رشاد می‌بارید ، وهر گزهیچ آفریده ازخوان نعمت وانعام بیکرانش مأیوس و محروم نمی گردید . آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب‌العطایـا هنوز در ولایت عراق و آذربایجان باقی و پایداراست. و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان [۱۲٤ الف] خواجه علیشاه جیلانی به غایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید فیصل می‌داد و از این‌جهت حزن و ملال به خاطر وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه زبان شکایت بگشاد و به عرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدم دارد اورا متابعت من باید کرد و اگر تمشیت این اموربدومقرر است بنده را روی به‌سرانجام مهم دیگر باید آورد، وحالا خواجه علیشاه هریك ازین صورت اختیار نماید بنده به قدم اتفاق پیش‌آید .

اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود تا من به جواب‌محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم .

۱ـ اصل : مستقلات

دویم آنکه تمامی مهماتی که تعلق به وزرا می‌باشد به بنده باز گذارد تا من به عنایت سلطانی مستظهر بوده از عهدهٔ آن امر بیرون آیم .

سیوم آنکه بلاد وممالك محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هریك درسر کار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت به حیّز ظهور رسانیم .

اولجایتو سلطان در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته‌اند ، رشید مردی پیرو دانشمند است و علیشاه جوانی [۱۲۴ ب] کاردان و بی مانند . و صلاح مملکت در آنست که هردو به اتفاق یکدیگرمهمات را فیصل دهند، و آن یك در مقام شفقت و این یك در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایرهٔ موافقت بیرون ننهند. و برحسب فرمان، آن دو وزیر عالی شأن به مصالحه راضی گشته گرگ آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مساهمت روی به سرانجام مهام مملکت آوردند. اماچون سلطان محمد خدابنده رخت به‌عالم بقا کشید و سلطان ابوسعید خان مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاده و هر چند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه رشید ثابت کند ابواب حصول این معنی بر روی او نگشاد. درین اثنا جمعی از نویسندگان عملهٔ دیوان چنانچه عادت ایشان است نزد خواجه رشید رفته به عرض رسانیدند که اگر اجازت فرمایند ما با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنیدیم تا مبلغی از تصرفات بر وی ثابت گردد . خواجه رشید [۱۲۵الف] ازغایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشدو گفت من خواجه علی‌شاه را سفارش کنم تا در مقام استرضای شما آید . آن جماعت از خواجه رشید مأیوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و به اتفاق روی به تقریر وزیر صافی ضمیر آوردند و در خدمت پادشاه آن خواجهٔ افاضل پناه را به‌عیوب منسوب ساختند،و در اواخر شهر رجب‌المرجب سنهٔ سبع‌و عشروسبعمائه رقم‌عزل[۱] بر ناصیهٔ حال او کشیده شد و سلطان ابوسعید درآن زمستان علم عزیمت به صوب دارالسلام بغداد برافراشت و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیار ببرج حمل سلطان عالی محل

۱ـ اصل: عذل

به صوب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان برسم شکار پرداخته در آن اثنا خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت نزد خود طلب داشت و گفت وجود تو در ملك مانند نمك در طعام مطلوبست ، البته کرّت دیگر ملازمت درگاه اختیار می‌باید کرد وروی به فیصل مهمات‌مملکت آورد. خواجه در جواب گفت که عمری در ملازمت گذرانیده‌ام و شام اوقات [۱۲۵ ب] شباب را به صبح ایام شیب‌رسانیده ، روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است نهایت پذیرفته و نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی‌سمت انحنا گرفته ، **قطعه:**

بسان پشت کمان گشته پشت من زان روی
که تیر عمر گرانمایه در گذشت از شست[1]
به پای خاستنم[2] مشکل است و می گوید
زمانه، خیز که این خانه نیست جای نشست

و آنچه مرا در ایام وزارت دست داده هرگز هیچ وزیری را اتفاق نیفتاده، اکنون سیزده نفر از اولاد رشید[برشد] رسیده‌اند ، اولی آنست که حال ایشان در عوض من در خدمت باشند و بنده به تدارك مافات قیام نموده مخادیم رقم نسیان بر ورق حال من کشند ، **نظم :**

رسم است که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر

خواجه رشید هرچند درباب استعفا مبالغهٔ بیشتر نمود امیرچوپان درتکلیف قبول‌منصب وزارت افزود. آخرالامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر به خواجه علیشاه‌و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغازاضطراب کرده بندگان ابوبکر آقا را که نفس ناطقهٔ [۱۲۶ الف] امیرچوپان بود به ایثار درم ودینار بفریفتند تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید. وچوپان بیك اگرچه با خواجه نیك بود اما لوحی ساده داشت‌وهر کس می‌خواست مطلوب

۱ـ اصل : پشت ۲ـ اصل : خواستنم

خودرا بر آن‌می‌نگاشت. وکار به جایی رسید که اعدای خواجه رشید به عرض امیر چوپان‌رسانیدند که خواجه ابراهیم ولدخواجه‌رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود به اغوای پدرخود پادشاه را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد خدابنده روی به عالم مخلد نهاد و امیرچوپان این حدیث را به عرض سلطان ابوسعید رسانید و دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل کردند، و به تاریخ هفتدهم جمادی‌الاولی[1] سنهٔ ثمان و عشر و سبعمائه نخست جلاد خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زده آنگاه متوجه خواجه رشید شد. خواجه به‌او گفت علیشاه را بگو که بی جریمه قصد جان من کردی، روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو نو خواهد بود. [۱۲۶ب] بعداز آن جلاد خواجهٔ نیك نفس را ازمیان بدونیم زد ولشکریان «ربع رشیدی» [را] که متعلق‌بدان جناب بود غارت و تاراج نمودند و امرا املاك خواجه‌و اولاد عظامش‌را دیوانی ساختند. مولانا جلال‌الدین عقیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت‌در سلك نظم کشید، **نظم**:

رشید ملت و دین چون رحیل کرد به عقبی
نوشت منشی تاریخ او که «طاب‌ثراه»

بیان عمارات مرحوم شهید خواجه رشید در خطهٔ یزد

بر خواطر فیض مظاهرارباب‌اولوالابصار پوشیده نماناد که‌دستورعدالت‌شعار در آن وقت که پشت بر مسند وزارت دیوان اعلی نهاد وکلای او حسب‌الفرمان در دارالعبادهٔ یزد متصل به«میدان وقت‌ساعت» طرح مدرسه و خانقاه انداخته ما بین این دو عمارت دو منار رفیع برافراختند و القاب آن جناب در کتابه بکاشی ثبت نمودند و تمامی به طلاو لاجورد تزیین دادند و بازاری مشتمل بر حوانیت ساختند و در درِ مدرسهٔ عبدالقادر نیزبازاری مشهوربه «بازارکاغذیان» به‌اتمام رسانیده دایر

۱ـ اصل: الاول

گردانیدند . بعد از آن خواجهٔ حمیده خصال ایـن دو بازار با حوانیت بیشمار و قنوات و مزارع بسیار بر خانقاه و مدرسه وقف فرمود [۱۲۷الف] و اکنون که دو مرحله از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته اوقاف آن سر کار معدوم و عمارات خیر خراب گردیده. وهمچنین مقررفرمود که در قریهٔ«سریزد» بقعه‌ای در کمال تکلف ساختندو بسیاری ازحقابه واراضی محل‌مزبوروسایر محال بر آن‌وقف فرمود. بنای خیر آن بانی‌برّ واحسان بیشماراست و عرصهٔ این اوراق گنجایش بیان‌آنها ندارد، لاجرم بهمین قدر اختصار نمود .

گفتار در بیان شمه[ای] از حال جناب سعید خواجه غیاث‌الدین محمدبن خواجه رشید

خواجه غیاث‌الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشیدالدین فضل‌الله بـود مبادی عنفوان اوان جوانی را که خلاصهٔ اوقات زندگانی است به اکتساب فضایل نفسانی‌وتحصیل کمالات انسانی صرف نمود تا اندك‌زمانی حقایق اکثرعلوم‌منقول و دقایق بیشترفنون معقول را بر لوح خاطر نگاشت‌وجمال حالش به حلیهٔ اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت. به‌طلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع وسلامت نفس مشهور گشت وهم درایام شباب به گزاردن[۱] حج اسلام وطواف روضهٔ مقدسه خیرالانام مشرف شده ازارتکاب منهیات در گذشت. بعد از شهادت خواجه رشید در اندك روزی سلطان سعید سلطان ابوسعید مقـالید رتق و فتق ومفاتیح قبض وبسط ملك ومال را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث‌الدین محمد نهاد و آن وزیر صافی ضمیر به حسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته به احیای مراسم عدل و احسان و استمالت سپاهی‌و رعیت قیام واقدام نمود و ریاض امانی علمای ربانی از قطرات سحاب مرحمت بی پایانش صفت طراوت گرفت .

۱ـ اصل: گذاردن

گفتار در ذکر احوال سید غیاث‌الدین علی یزدی و بیان بنای مدرسهٔ غیاثیهٔ چهار منار

اورنگ‌نشینان مسند سخنوری و پیرایه‌بندان مجلس‌عبارت آرائی صحایف‌اوراق را به ذکر سید غیاث‌الدین الحسینی بدین نقوش آرایش‌داده‌اند که سید مشارالیه درعنفوان اوان جوانی ازخطهٔ دلگشای یزد به‌تختگاه‌سلیمان علیه‌التحیة والغفران شتافت و در اندك زمان به‌امداد بخت سرمد بر مسند وزارت شیخ ابواسحق که در بلاد فارس و عراق لوای سلطنت افراخته بود عروج نمود و در ایام اعتبار و اقتدار درسنهٔ اربعین‌و سبعمائه مقررفرمود که و کلای دیانت شعار دربلدهٔ جنت نشان‌یزددر «محلهٔ چهارمنار» متصل به‌رودخانه‌طرح‌مدرسهٔ مسدس [۱۲۷ب] مروح انداختند واستادان ماهر بکار پرداخته در اتمام‌آن کمال سعی مبذول[۱] نموده سقوف وجدار به طلاولاجورد و کاشی تزیین دادندودو منار بلند برسردر گاه برافراختند وحسب‌ـ الاشارهٔ بانی خواجه عبدالله صیرفی کتابه برسر درگاه تحریرنموده به کاشی مثبت ساختند. همت عالی‌نهمت آصف جم اقتدارمبلغ ده هزاردینار برسم اجرت وانعام به خواجه صیرفی‌نام عنایت نمود وتا این ایام بر زبان‌خاص‌وعام جاریست که خواجه عبدالله سرعینی در حین تحریر موقوف داشته‌ـ تحریر ننمود، و بعد ازاخذ انعام‌آن وجه را در کیسه کرده در میان دو منار به نظر ارباب حقد و حسد بلند گردانید و آوازه انداخت که هر گاه یکی از جوانان خوش خط سرعین را بخوبی و نیکوی آن خط نویسد عین آن وجه تعلق باو داشته باشد. مدتی ارباب قلم قـدم به ولایت یزد گذاشته نظر بر آن گماشتند . وچون زیاده ازحوصله وقدرت خود یافتنددندان طمع کنده چشم ازآن برداشتند .

در بعضی از تواریخ [۱۲۸ الف] مسطورست که در مبادی حال میانهٔ شیخ ابواسحق و امیر مبارزالدین محمد مظفر مبانی‌عهد و پیمان به غلاظ ایمان تأکید یافته بود. دروقتی که امیر محمد درولایت کرمان به محاربهٔهزاره واوغانی مشغول بود امیر شیخ ابواسحاق فرصت غنیمت دانسته همت بر استیصال جناب مبارزی

۱ـ اصل : مبزول

مصروف داشت و با لشکری از قطرات امطار بیش به طرف یزد در حرکت آمد و بنا بر آنکه حاکم یزد شاه مظفر در ملازمت پدر بود شیخ ابواسحاق آن خطه را به تحت تصرف درآورد شاه مظفر بعد از استماع این خبرجهت محافظت عیال‌واطفال خود که درقصبهٔ میبد گذاشته بود برجناح استعجال ازکرمان بدان جانب شتافت شیخ ابواسحاق با موازی بیست هزار سوار به ظـاهر آن قلعـهٔ استوار شتافت. و نیران جنگ و حرب التهاب یافته چند روز از جانبین غایت کشش و کوشش به تقدیم رسانیدندوامیر شیخ ابواسحق از امتداد ایام محاصره ملول شده چون‌دانست که مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر میسر نیست لابد یکه‌سواره بدرقلعه رفته ازاسب پیاده شده و گفت ، **بیت** :

[۱۲۸ب] بیا که نوبت صلحست‌و دوستی و عنایت
به شرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

و شاه مظفر از حصاربیرون‌آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هریك به منزل خود باز گشتند . بعدازآن امیرشیخ عنان عزیمت به‌جانب شیراز تافت و امیر محمد بعد از فراغ از محاربهٔ هزاره و جرما علم عزیمت به جانب دارالعبادهٔ یزدانعطاف فرمود. بعد از وصول موکب همایون بدان خطهٔ بهشت‌نشان به مسامع جلال رسانیدند که شیخ ابواسحق به تحریك و اغوای سید غیاث‌الدین علی یزدی نقض عهد و پیمان نموده ، لاجرم شعلهٔ غضب جناب مبارزی در التهاب آمده به انهدام مدرسهٔ غیاثیه فرمان‌داد . فرمانبران حسب‌الفرمان شروع‌درخرابی کرده نخست ساباط و درگاه را با خاك برابر ساختند . سادات و فضلا به خدمت شتافته زبان به استشفاع گشوده عرض نمودند که خَرابی مدارس و مساجد سبب انهدام عمروزندگانی است. جناب مبارزی از آن اراده گذشته به دستورعلما وفضلا به افاده واستفاده اشتغال نمودند ، وبعد ازآنکه حاصل‌موقوفات‌آن سر کارموقوف شد طلبهٔ علم متفرق شدند وآن مکان شریف از مجالست آن طایفهٔ ناجیه محروم گشته [۱۲۹ الف] خرابحال گردید .

✿ ذکر مجملی از احوال سید عضد یزدی

مورخین بلاغت شعار برصفحهٔ بیان نگاشته‌اند که سید عضد درزمان سلطنت خاقان سعید سلطان ابوسعید چنگیزی برمدارج عالی ترقی نموده در سنهٔ سبع و ثلاثین و سبعمائه به حکومت خطهٔ فردوس نمای یزد رایت مفاخرت‌افراخته متوجه آنجا گردید . یکروز قبل از آنکه داخل شهر شود خبروفات سلطان ابوسعیدخان به امیر مبارزالدین محمدمظفر که به‌فرمان سلطان به‌محافظت‌طرق یزدوداروغگی قیام داشت رسید . خیال سلطنت و پادشاهی در خاطر عالیش خطور نموده‌بالشکری آراسته به استقبال سید شتافت . سید را مجال مقاومت نبود، به مقابله درنیامده به جانب دارالملك شیراز رفت . امیر محمد خزانهٔ پادشاهی که در یزد بود درحیطهٔ تصرف و ضبط درآورده درآن‌خطه و سایر بلادو امصاررایت سلطنت برافراخت و به قوت بازوی مردی و مردانگی در فارس و عراق و کرمان فرمانروا گردید .

آورده‌اند که بعد ازآنکه تخت سلطنت عراق وفارس بوجود امیرمحمدمظفر آرایش یافت و دارالعبادهٔ یزد محل‌جلوس آن‌جناب گردید امر وزارت به سید عضد قرار گرفت . وقتی از اوقات امیر محمد با عظمتی تمام گرد محلات یزد طوف می‌نمود ، ناگاه به مکتب خانه رسید. از اسب پیاده گشته اندرون رفت و بنشست. در آن حین نظرش بر طفلی افتاد که ماه چهارده از تابش رخسار رخشان او رشك می‌برد ومهر جهان افروز از عکس عارضش در عرق خجلت می‌نشست. آثارسعادت درناصیهٔ او پیدا و علامات دولت در حرکات و سکناتش هویدا ، **شعر :**

چشم گردون صورت و معنی ندیدست اینچنین
بر چنین معنی و صورت آفرین باد آفرین

پادشاه از روی توجه از معلم پرسید که از شاگردان تو کدام یك نیکوتر می‌نویسدواین جوان‌پسر کیست.معلم زبان به‌ثنای‌شهنشاهی بر گشاده گفت، **شعر :**

شاها دوام قاعدهٔ عالم از تو باد
اطراف بوستان جهان خرم از تو باد

✿ـ ازینجا تا انتهای حالات سید عضد درحاشیهٔ‌صفحات است .

خط را آن بهتر می‌نویسد که قلمتراش خوب دارد و قلم را نیکو می‌تراشد، و آن شخصی می‌تواند بود که پدرش وزیر سلطان باشد و این پسر سید عضد وزیر پادشاه است وسید جلال نام دارد . سلطان سید زاده را طلب فرمود و گفت سطری بنویس تاخط ترا خوب تماشا کنم. سید جلال در بدیهه این قطعه را گفته و نوشته بدست سلطان داد ، **قطعه:**

چار چیز است که در سنگ اگر جمع شود
لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارایی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد
تربیت کردن مهر از فلك مینایی
با من این هر سه صفت هست چه در می‌باید
تربیت از تو که خورشید جهان آرایی

امیر محمد از حسن خط و زیبائی شعر و قابلیت سید جلال حیران بماند و معلم‌را انعام و اکرام فرموده گفت این پسر صاحب ادراك عالی است و مراداعیهٔ آن بهم رسیده که اورا ملازم نموده به مرتبهٔ عالی رسانم . اما چون ساده‌روی است از زبان مردم اندیشنا کم . در تربیت او تقصیر جایز مدارتا بزرگ گردد وخدمت سلطنت را سزاوار شود . و مبلغ دو هزار دینار به سید انعام فرمود که در کسب کمالات صرف کن . چون سید جلال به حد کمال رسید ملازمت سلطان اختیار نمود و قصاید در مدح آل مظفر دارد و این دوبیت از جملهٔ یکی ازقصاید است ، **قصیده :**

باز از شکوفه گشت فضای چمن‌سفید
اطراف دشت گشت ز برگ سمن سفید
در جنب رنگ ژاله و سرخی لاله هست
در معدن سیاه عقیق یمن سفید

سید عضد را در دارالعبادهٔ یزد و توابع عمارات و باغات بسیار بوده و در

«محلهٔ نرسوباد» به جهت مدفن خود عمارت عالی ساخته و در آنجا مدفونست و قناة عضدآباد بفرویه به سعی آن جناب جاری گردیده .

ذکر خواجه ضیاءالدین دادیان و بیان عمارت مدرسهٔ ضیائیهٔ سرپلوك

از مؤلفات اصحاب تواریخ چنان به وضوح پیوسته که خواجه ضیاءالدین در زمان سلاطین آل مظفر در خطهٔ جنت فزای یزد علم وزارت افراشته بود و در شهور سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمائه معمار همت عالی نهمتش در « محلهٔ سرپلوك » مدرسه طرح انداخته میاه جدیده جاری ساخت ، و بازاری متصل مشتمل بر هجده دکان ساخت و طنبی در جنب مدرسه به جهت مدفن خود ترتیب داد و هنوز آن عمارت سمت اتمام نیافته بود که بنای زندگانی اوانهدام یافته درطنبی مزبورمدفون گردید و بسبب ورود سیل بعضی از مدرسه و بازار با زمین یکسان گشت .

گفتار درذکرخواجه رکن‌الدین صاعد و بیان مدرسهٔ بسحاقیه مشهور به بقعهٔ صاعدیه و مریمیه

بر ضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلاد و امصار مخفی نماناد که خواجه رکن‌الدین صاعد از جملهٔ اعیان و اشراف خطهٔ فردوس مانند یزد بوده و به‌مکارم اخلاق و حسن کردار و صدق گفتار از سایر اقران واکفاء ممتاز ومستثنی می‌بود و در زمان جهانبانی پادشاهان مظفری بامر وزارت قیام می‌نمود و در ایام اختیار و اقتدار[۱۲۹ب] بلکه به توفیق ملك متعال درمحلهٔ مخزن‌مدرسه‌ای در غایت تکلف و صفا منقش به لاجورد و طلا و درگاهی عالی رفیع مزین به کاشی الوان ساخت و میاه اشکذردر پایاب جاری‌فرمود و بعضی ازمزرعهٔبدرآبادمورتی(کذا)با بسیاری از باغات و صحاری بر آن وقف نمود. و اتمام آن بنای سپهر اساس در سنهٔ اثنی و ستین و سبعمائه اتفاق افتاد و تولیت را باآباءعظام جالینوس الزمان‌حکیم سالك‌الدین محمد حموی‌تفویض فرمود. وحال‌تحریر که دو مرحله از سنهٔ ثمانین والف هجریه هجرت نموده مدرسه روی‌به خرابی‌نهاده وموقوفات از تصرف متولی شرعی

بیرون رفته و اصحاب ثروت و تجمل حاصل اوقاف را بـه قبضهٔ تصرف درآورده نوش جان می‌نمایند .

گفتار در ذکرخواجه غیاث‌الدین محمد حافظ رازی و ساختن آن جناب مدرسهٔ حافظیه واقعه دراهرستان

مورخان پسندیده اخلاق ومستخبران موفورالاستحقاق صحایف اوراق را به این نقوش آراسته‌اند که چون بعد از انتقال خاقان صاحبقران امیرتیمور انارالله برهانه از دنیای فانی به سرای باقی تخت سلطنت عراق و فارس و کرمان به‌وجود شریف شاهزادهٔ نامور میرزا اسکندربن میرزا عمر شیخ‌بن امیر صاحبقران[۱۳۰ الف]آرایش یافت ، آن حضرت زمام امور دیوانی وسرانجام مهام سلطانی‌را به کف کفایت خواجه غیاث‌الدین محمد گذاشت . و خواجهٔ صاحب وقار به اعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم بر مسند وزارت دیوان اعلی نهاد و دست تصدی او در رتق‌و فتق و قبض وبسط و حل‌وعقد مهمات ممالك اسکندری قوی گردید. و بی شائبهٔ تکلف خواجهٔ ستوده خصال به صفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت به مشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر می‌نمود. وآن جناب به جهت رفـاهیت احوال کافهٔ برایا و اشاعت خیرات و مبرات پیوسته همت می گماشت . چنانچه در سنهٔ سبع‌و عشروثمانمائه خالصاً للله‌تعالی به احداث مدرسه در جنت‌آباد یزد راغب گشت و حسب‌الاشارهٔ او مولانا امام‌الدین علی ندوشنی که قاضی آن ولایت و در امر وکالت‌وزارت‌پناهی عمل اعتماد بود در«محلهٔ‌اهرستان» طرح مدرسهٔ عالی رفیع انداخت و سقوف وجدار به کاشی تراشیدهٔ الوان‌وطلا ولاجورد فراوان منقش‌نمود و دریاچه‌ای مانند فکر عقلا عمیق و بسان همت ارباب همت وسیع در میان مدرسه ساخت[۱۳۰ب] و میاه تفت و نصیری جاری گردانید و باغی ببسط بیست جریب در جنب مدرسه مشجر ساخت‌و حمامی نیکو با مسلخ و حیاض و خلوات بنانمود. و خواجهٔ موفق قری‌و مزارع و مستغلات[1] و خانات و باغات و اراضی بر آن وقف فرموده بر کتابه مثبت ساخت. وهنوز آن عمارت سمت اتمام نیافته بود که آفتاب

۱ــ اصل : مستقلات

اقبال میرزا اسکندر از اوج کمال بحضیض و بال انتقال کرد و تند باد اجل دوحهٔ زندگانی آن‌ثمرهٔ گلشن کامرانی‌را ازپای درآورد وماهچهٔ لوای جهانگشای خاقان عالی‌مکان میرزا شاهرخ سلطانِ به برج شرف رسید و تمامی ممالك ماوراءالنهر و خراسان و کرمان و آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و گرجستان تا سرحد روم آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید ، چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است و این نسخهٔ حقیر احتمال گنجایش آن ندارد .

بنابر مقدمات مذکوره خواجه غیاث‌الدین محمد منصب وزارت کل راودا ع نموده درخطهٔ دلگشای‌یزد رحل‌اقامت انداخت. خاقان منصوربعد ازفراغ ازجدال از راه عراق عنان عزیمت به دارالعبادهٔ یزد انعطاف فرموده در قلعهٔ مبارکه نزول اجلال نمود [۱۳۱ الف] و روز جمعه به مسجد جامع آمده به اقامت نماز جمعه اقدام نمود و از آنجا به مدرسهٔ رکنیه تشریف داده شرف زیارت سید حسینی نسب سیدرکن‌الدین محمد دریافت . در آنجا خواجه ضیاءالدین محمد به تقبیل انامل خاقان عالیشأن سرافراز گردیده مورد شفقت و مرحمت گشت و حسب‌الالتماس خواجهٔ با حشمت پادشاه رفیع منزلت روز دیگر مدرسهٔ حافظیه را به نور حضور منور ساخت . خواجه غیاث الدین به خدمات لایقه قیام نموده طوی پادشاهانه ترتیب‌داد و پنج طبق فلوری و نقره به رسم‌پیشکش‌و نثار ایثار نمود.خاقان منصور چون‌نذر نموده بود که خانهٔ کعبهٔ معظمه زادهاالله تعظیما را جامه پوشاند مقرر فرمود که خواجهٔ مشارالیه‌به بافتن و اتمام آن‌سعی نماید و خود ماهچهٔ علم ستاره حشم به مستقر سریر جاه وجلال برافراخت . بعد ازآنکه جامه سمت اتمام یافت خواجه به دارالسلطنهٔ هرات برد وحسب‌الفرمان به‌اتفاق‌امرای کرام عازم بیت‌الله‌ـ الحرام گردید و پس از وصول به‌مکهٔ معظمه به‌سعادت طوافرکن و مقام استسعاد یافته به‌اهتمام شرفاو خدام‌آن مطاف انام‌خانهٔ[۱۳۱ب] حضرت ملك علام را جامه پوشانیدند و به اتفاق رفقا عنان عزیمت به‌صوب سریر خلافت تافته در دارالسلطنهٔ هرات به ملازمت خاقان سرافراز گردید. وبتاریخ‌دوازدهم شهر جمادی‌الاولی[1] سنهٔ

۱ـ اصل : جمادی‌الاول

خمس و عشرین و ثمانمائه در آن ولایت عازم سفر آخرت گشت. نعش او را به یزد آورده در گنبد مدرسه به خاك سپردند. بعد از اندك زمان موقوفات از تصرف متولی بیرون رفته بدان سبب عمارت مدرسه خراب گردید و اکنون بغیر از علامت صفه چیزی دیگر برجای خود قرار ندارد .

گفتار دربیان شمه[ای] ازاحوال شاه نظام کرمانی وذکر وزارت اودرجنت آباد یزد بفرمان حضرت شاهرخی

فضلای سخنور به اقلام صحت اثر بر صحایف اوراق لیل ونهار نگاشته‌اند که میرزا بایقرا ولد میرزاعمرشیخ‌بن صاحبقران گیتی ستان امیرتیمور حسب‌الفرمان خاقان منصور میرزا شاه رخ سلطان در همدان و نهاوند به امر ایالت لوای ابهت افراشته بود. دراواخر ربیع‌الاول سنهٔ ثمان وعشر وثمانمائه علم مخالفت برپای کرده خیال تسخیر دارالملك شیراز نمود . و چنانچه در «حبیب‌السیر» مذکورست شیراز را فتح نموده در آنجا لوای عیش و عشرت مرتفع گردانید . چون خاقان سعید قضایای فارس شنید [۱۳۲الف] رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا به مزید قوت و قدرت اختصاص یابد خطهٔ فارس را از تحت تصرفش انتزاع نماید. بنابر آن به تاریخ هفتدهم جمادی‌الآخر [ۀ] سنهٔ مزبور نهضت لوای کشورگشا به‌جانب‌فارس اتفاق افتاد و صیت توجه موکب‌همایون‌درخم طاق گنبد گردون پیچید. میرزا بایقرا چون قوت محاربت در حیطهٔ قدرت خود ندید به‌پای عجز و انکسار بدرگاه خاقان کامیاب شتافت و بار دیگر به محض عنایت پادشاه حقیقی ولایات فارس و عراق در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفت و آن حضرت جناح امن و امان به مفارق متوطنان بلاد و امصار انداخت و زمام رتق‌وفتق حکومت دارالعبادهٔ یزد رادرقبضهٔ اقتدار شاه نظام کرمانی نهاد. مشارالیه درشهور سنهٔ تسع‌وعشر و ثمانمائه به‌خطهٔ فردوس نشان یزد خرامید وبساط عدالت و نصفت بر وجنات احوال اهالی‌و رعیت گسترد. و درایام اختیار به ساختن‌عمارات خیر جازم گردیدو نخست مسجد جامع کبیر را که از جملهٔ احداث مرتضی اعظم

امجد سید رکن‌الدین محمد بود و به گچ سفید بود به‌کاشی تراشیدهٔ الوان تزیین نمود [۱۳۲ب] ودر کتابه سورهٔ «انافتحنا» ثبت‌فرمود و در شاه نشین گنبد مقصوره محرابی ازمرمر بکار گذاشت‌ودر پیش طاق صفه «دوازده امام» به‌کاشی‌مثبت ساخت و بربالای شرفهٔ طاق‌آیهٔ کریمهٔ «واذ یرفع ابراهیم‌القواعد من‌البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انك انت‌السمیع‌العلیم» به‌کاشی نیز بنوشت .

در زبان خاص و عام آن دیار مذکور است که چون شاه نظام اراده نمود که گنبد مقصوره و صفه را به‌کاشی منقش سازد و در کتابه سورهٔ « انـا فتحنا » ثبت نماید بجهت نوشتن کتابه ازمولانا بهاءالدین هزاراسب که سرآمد خوشنویسان آن زمان بود التماس نمود . مولانا که در آن وقت سن شریفش از هشتـاد متجاوز شده بود تعهد آن اثر نمود. درهمان‌شب درعالم رؤیا به خدمت سرخیل انبیاواشرف اصفیا اعنی حضرت با رفعت خاتم المرسلین صلواةالله و سلامه علیه و آله مشرف گشته آن حضرت او را به نوشتن کتابه امر فرمودند . او ضعف باصره و رعشهٔ دست را عرض نمود. [۱۳۳الف] حضرت قلمی‌تراشیده باو شفقت فرمودند . چون از خواب درآمد قلم را در دست خود یافت و به خدمتی که مأمور شده بود قیـام نمود، والحق چنان نوشته که خوشنویسان از مشاهدهٔ آن انگشت تحیر به‌دندان دارند.

و بریمین صفه و گنبد مقصوره جماعتخانهٔ عالی بنا فرمود که از رفعت فلك فرسایش خیمهٔ مینا فام سپهر خجل گردیده و [از] لطافت ابنیهٔ رفیعش قصر خورنق‌پردهٔ احتجاب بررخسار کشیده ، **شعر** :

قبهٔ افلاك پیش طارمش نا مرتفع
روضهٔ فردوس پیش ساحتش نا دلپذیر
آسمان را ازفروز سقف مرفوعش مدار
اختران‌را برحریم صحن‌میمونش‌مسیر

پرعجایب چون‌سپهر وپر بدایع چون بهشت
بلکه آمد این‌و آن‌با نسبت قصرش قصیر
واضع تقدیر اساسش‌را مگر ترتیب داد
ورنه‌وضعی‌اینچنین‌هر گز که‌آرددرضمیر

ودر صحن مسجد پایابی حفر کرد و به خشت پخته وکاشی مزین گردانید ، وآب محمودآباد جاری‌ساخت. وپنجرهٔ آهنین‌برسر پایاب‌در صحن مسجد گذاشت‌و فراشخانه بردر مسجد ساخت و بیرون دراصل‌مسجد کاروانسرائی‌بود که ریسمان‌ـ فروشان در آنجامی‌بودند، [١٣٣ب] خراب نموده ساحت در مسجد کرد و ده دکان از یمین و یسار آن ساز داد و در میان ساحت حوضی ساخته آب تفت در آن جاری نمودو در کتابهٔ‌در گاه‌مسجدالقاب خاقان سعید میرزا شاهرخ‌سلطان به‌کاشی‌تراشیده ثبت نمود . و نیز در مسجد چاه‌آب سرد کنده چاهخانه بساخت و منقش کـرد و اشرف علمای ایران و افضل فضلای دوران مولانا شرف‌الدین علی مخدوم حسب‌ـ الالتماس شاه نظام طوطی طبع شکرافشانش به نظم این ابیات لطافت آیات زبـان بیان بگشاد ، **نظم :**

شکر کز دورچرخ و گردش ماه / یوسف ما نمود جلوه ز چاه
یمن اقبال شاه یاور شد / ساغر کام پر ز گوهر شد
گردش چرخ سازگار آمد / آب رفته به‌جوی باز آمد
فسحتی یافت عرصهٔ اسلام / ملك را داد عدل شاه نظام
در چنین موضعی شریف این‌چاه / صورت زمزم است و بیت‌الله
در کش از صدق صاف ریحانی / کز صفا نیست مروه را ثانی
ساقی بزم عیش نیست بخیل / سلسبیل مراد کرد سبیل
غافل ار تشنه ماند جرم اوراست / [١٣٤الف] ورنه‌عالم پراززلال عطاست
عارف پاك مشرب صافی / گفت ازین رمز نکتهٔ وافی [1]

١ـ اصل: گفت این رمز نکته تادانی

ما چنین تشنه و زلال وصال　　همه عالم گرفت مالا مال
سال تاریخش ای ستوده صفات　　«چاه‌خیرست» و «نوشم آب‌حیات»
گر نگشتی ز سرّ کار آگاه　　در شمار آر «گنج دولت شاه»
کین سه‌فال نکو ز روی‌حساب　　هشتصد و نوزده بود دریاب

جولان کردن جواد خوش رفتار بنان درفضای احوال دستور عدالت بنیان خواجه عمادالدین مسعود

بر ضمیر منیر صدرنشینان مسند وزارت و مجلس آرایان بزم عمارت که به حقیقت جام جهان نما عبارت از آنست، پوشیده نماناد که عالی‌جناب اعظم سعید دستور اعلی اقدم حمیـد ، قدوهٔ وزرای عاقبت محمود خواجه عمادالدین مسعود اباًعن جد در سلك اشراف و اعیان انتظام و بامر وزارت خطهٔ جنت فضای یزد قیام داشته‌اند و پیوسته دوحهٔ آمال اهل فضل و کمال از پرتو آفتاب عنایت ایشان مثمر و بارور و درخت بخت ارباب [١٣٤ب] اشراف و اعیان از قطرات غمام التفاتشان سرسبز و سایه‌گستر بوده‌اند و نسبت نسب گرامی ایشان به چند واسطه به تمیم صاحب رایت حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب و مظهرالعجایب علی‌بن ابی‌طالب‌صلوات[1] الله و سلامه علیه می‌رسد . وآن جناب به نهایت دین داری و پرهیز گاری معروف به اصناف سیر سنیه و شیم مرضیه و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود ، و در تکمیل اسباب حشمت و بزرگی از وزرای زمان خود ممتاز و مستثنی می‌نمود و به اشاعهٔ خیرات و ساختن عمارات به غایت مایل‌وراغب بود . در ایام اختیار بلکه در زمان اقتدار بقاع خیرمانند مسجد و مدرسه و مصنعه و حمام و غیرذلك بنا فرمود. لاجرم عنایت سبحانی اشعهٔ قصر اقبالش را مانندنور آفتاب به اوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابهٔ مبانی روزگار باقی و پایدار ماند ، **بیت :**

در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار
[١٣٥الف] باقی به‌ذکرخیر بودنام‌آدمی

١ـ اصل : سلام

وفات دستور خجسته‌صفات درشهورسنهٔ ثمان و ستین وثمانمائه اتفاق افتاده، **مصراع:**

روح پاکش غرقهٔ انوار باد

ذکرعمارتی که معمار همت وزیرخجسته صفات عاقبت‌محمود خواجه عمادالملة والدین مسعود دردارالعبادهٔ یزد ساخته

معماران مهندس و هنرمندان مؤسس حسب‌الاشارهٔ وزیرصافی ضمیر نخست در«محلهٔ درمدرسهٔ عبدالقادریه» محاذی خانهٔ سیداعظم سید غیاث‌الدین علی طرح خانه مشتمل بر چند خرگاه وطنبی و ایوان‌و سرابستان از دیوان‌خانه و حرمسرا انداخته در جنب آن مسجدی مروح‌منقش بساخت و امام ومؤذن و حافظ به جهت سرکار مسجد تعیین نموده ودر رونق آن مساعی جمیله بجای آورد . بنا بر تقدیر ایزدی به تاریخ بیست‌و سوم فروردین ماه جلالی سنهٔ ستین‌و ثمانمائه به سبب ورود سیل بنای آن عمارات از هم فرو ریخت ، **بیت :**

عمارت دل ویران دردمندان است عمارتی که بدان تکیه می‌توان کردن

و نیز در جنب خانه گنبدی عالی منقش تمام به کاشی تراشیدهٔ هفت رنگ مانند گنبد گردون مرتفع و سقف مقرنسش بسان طاق فلك فیروزه فام به جهت مدفن خود و پدر عالی مقامش ساخته [۱۳۵ب] که تا غایت از تزلزل نوایب زمان مصون و بنای خجسته صفاتش از تخلخل حوادث دوران مأمون مانده و اتمام آن در شهور سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد . و درهمان‌سال در سر چهارمنار به موضع سر کوچهٔ بهروك پایابی ساخته که آب« گردفرامرز» دروجاریست و تمام را به‌آجر کرده . و مسجدی نیز درآنجا ساخته وکتابه به کاشی تراشیده بردرگاه پایاب نصب نموده، اگر تشنه لبان بادیهٔ غفلت به سرچشمهٔ خیرات ره نبرده باشند قدم‌همت درراه گذاشته درجنب بقعهٔ ملکتیه به‌دیدهٔ بصیرت نظاره نمایند.

برالواح‌خاطرفایض‌الجود واقفان انساب و محققان سلسلهٔ اکابر واشراف به دستیاری کلك‌بلاغت‌ایاب می‌نگارد که لله‌الحمدوالمنة که درسنهٔ اثنی‌و ثمانین‌و الف هجریه که این‌بی بضاعت به‌تألیف این‌نسخه قیام‌داشت چند نفراز اعاظم اولاد‌امجاد دستورعدالت شعار که به سبب‌وفور حسب‌و علو نسب‌و عظم‌شان‌وقدم دودمان درخطهٔ

بهشت نشان یزد علم مفاخرت افراخته برمسند عزت تمکن دارند [۱۳۶ الف] از اولاد اناث مهر سپهر سیادت و احسان، آفتاب آسمان نقابت و ایقان سلالهٔ دودمان سیدالمرسلین صلواةالله الملک المبین **میرزامحمدکاظم دادایی** که سیدی عظیم الشان و فاضلی متعالی مکانست و زبان خاص و عام به مضمون این بیت که در شان او آیتی است گویا، **بیت**:

ای نور سیادت از جبینت روشن
از طور تو ظاهرست اخلاق حسن

و از اولاد ذکور عالی جناب نجانب پناه تولیت دستگاه جامع الکمالات **شهابا مولانا عبدالله** متولی است که به زیور شرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته، و دیگری حکمت و فضیلت دستگاه خلف الحکما والنجباء **میرزا اسالک الدین محمد** است که در میدان حذاقت گوی مسابقت از اطبای زمان ربوده.

ذکر سردفتر وزرای آفاق فهرست مکارم اخلاق خواجه ضیاءالدین محمد

خلف صدق خواجه عمادالدین مسعودست و به حسن خلق و لطف طبع و علوّ همت و وفور سخاوت موصوف و به جمع نفایس اموال و افزانی ابطال رجال در میان وزرای عالی مقدار مشهور و معروف بود. بعد ازفوت والد عالیشان حسب الحکم فرمانروای ایران خلف وزارت پوشیده قدم بر مسند جلالت نهاد [۱۳۶ب] و بی شایبهٔ تکلف و سخنوری آن دوحهٔ چمن سروری در رعایت رعیت کما ینبغی قیام نموده دقیقه‌ای از لوازم عدالت و نصفت فروگذاشت نمی کرد، و به دلالت هادی ارشاد در زمان اقتدار به ساختن عمارات راغب گردید و نخست در «محلهٔ شهرستان» داخل شهر که منزل والد بزرگوارش بود عمارات عالی از حرمسرا و دیوانخانه در نهایت تکلف و صفا[ی] تمام به طلا ولاجورد منقش بساخت و آن منازل در حال تحریر این نسخه که دو مرحله از سنهٔ اثنی و ثمانین و الف گذشته در تصرف و

محل سکنی عالی‌جناب تولیت دستگاه **شهابا مولانا عبدالله** متولی‌است که در سلك اولادآن جناب‌انتظام‌دارد. ودیگر آن وزارت پناه‌درحوالی خانهٔ مزبور مصنعه[ای] چون حوصلهٔ ارباب‌سخا وسیع ساخته و مشهور گشته به «مصنعهٔ خواجه»و در جنب منزل مذکور حمامی بنا فرموده به اتمام رسانید و اکنون ازآن جز نـام و نشان نمانده. و همچنین‌در مقابل حمام خواجه جمال‌الدین خواری به‌تاریخ سنهٔ خمس‌و اربعین‌و ثمانمائه‌مصنعهٔ وسیع ساخته [۱۳۷الف] که ازآب‌تفت مملو گشته مردمان مستفید می گردند . اما این‌لب تشنهٔ وادی سر گردانی به سرچشمهٔ آن پی‌نبرده که به دوستان نشان دهد.

و نیز در «محلهٔ در مدرسه» به قرب مدرسهٔ امیرآخوریه دیوانخانه [ای] به غایت‌مرغوب‌مشتمل بر طنبی‌و ایوان‌و شاه نشین‌ساخته منقش ساخت وبادگیری به بادبانی بداشت و اشعار اشرف‌العلما مولانا شرف‌الدین علی مخدوم بر سبیل تبرّك در کتابه ثبت فرمود ، **مثنوی** :

وقت صبوحم خرد نامور — کرد خطابی که زهی بی‌خبر
چند بهر آرزوئی رو کنی — روی هوس این‌سو وآن‌سو کنی
دست تصرف ز جهان باز گیر — کین نه خرابیست عمارت پذیر
روح «نظامی» به دعا شاد کن — وین سخن ازگفتهٔ او یاد کن:
«صحبت گیتی که تمنّی کند — با که وفا کرد که با ما کند»

چون بهار عمر و زندگانی آن وزیر آصف صفاتی از آفت صرصر خزانی پژمردگی یافت تزلزل به قواعدآن عمارات افتاده دراندك زمانی‌ازهم فروریخت. وازجملهٔ عمارات [۱۳۷ب] خواجهٔ ستوده خصال‌دیگری «میدان خواجه»و « بازار مسگران» و«کاروانسرای خواجه» ودکاکین وچهارسوق درکاروانسراست که بین ـ الجمهورمشهور ودر نظر بینندگان ظاهرو هویداست.و دیگری«باغ خواجه» واقعه درقصبهٔ مهریجرد که‌در لطافت وخوبی نمونه‌ای ازباغ جنت‌است .

خلف وزیر عاقبت محمودخواجه عمادالدین مسعود

ولدارشد خواجه ضیاءالدین محمد است وبه صفت سلامت نفس‌و لطف طبع وحسن

خلق و مکارم اخلاق معروف وبه‌اکتساب کمالات [و]فضایل انسانی معروف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات به ادای وظایف طاعات وعبادات صرف می‌نمود. چون والد بزرگوارش از جهان گذران به فضای جنان انتقال نمود پادشاه زمان و فرمانفرمای ایران آن جناب را منظور عنایت و رعایت فرموده منصب جلیل‌القدر وزارت دارالعبادهٔ‌یزدرا به‌رای‌صواب نمایش مفوض فرمود. خواجهٔ ستوده خصال به واسطهٔ سلامت نفس و عدم میلان خاطر از امر وزارت استعفا نموده دست از آن‌کار بازداشت و مضمون‌این بیت را که ، **بیت** :

[١٣٨الف] ز منصب‌روی در بی منصبی‌نه
که از هر منصبی بی‌منصبی به

مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت‌عالی نهمت براذخار مثوبات اخروی گماشت و در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دارالعبادهٔ یزد به‌وظایف طاعات قیام می‌نمودو چون اجل‌موعود در رسیدهم در آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خانهٔ تن از مهمان روح باز پرداخت .

ذکراحوال صاحب سعید خواجه شمس‌الدین‌محمد طاهر وزیر

در بعضی از تواریخ به نظر رسیده که در سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه حسب‌الفرمان قضا جریان خاقان سعید سلطان شاهرخ میرزا وزارت خطهٔ یزد به دستور حمید خواجه شمس‌الدین محمد طاهر مرجوع گردید . مشارالیه بدان‌ملك آمده بنای کار بر عدالت نهاد و خاص وعام را به درم و دینار خشنود ساخت. ودر سرریگ در جنب مدرسهٔ کیا شجاع‌الدین بازاری‌ساخت مشتمل بر پنجاه دکان‌و در حوالی « خان امیرسام » کاروانسرائی بنا نهاده به اتمام رسانید و بعد از چند وقت دست از شغل و عمل کوتاه نموده در زاویهٔ عقبی منزل گزید .

گفتار در بیان مجملی [۱۳۸ب] از احوال عالی جناب غفران پناه صاحب اعظم خواجه معین الدین علی میبدی

آن حاوی فضایل و کمالات از عظمای اشراف و اعیان خطهٔ یزد بود و به‌فضیلت و دانش ممتاز و مستثنی، وجمال حال خجسته صفاتش به حلیهٔ عدل وراستی مزین و محلی، ذات فایض البرکاتش به ادای وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش در تقویت ارکان ملت بیضا و ترفیه حال برایامصروف. در آن اوان که آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده زمام سلطنت آذربایجان وعراقین وفارس به کف کفایت وفرمانروایی خاقان اعظم میرزاجهانشاه قرار گرفت و خلعت وزارت خطهٔ بهشت رتبهٔ یزد به قامت قابلیت آن جناب راست آمده بر وسادهٔ حکومت و وزارت و استقلال تمکن یافت و پرتو انوار عدالت و مرحمت بر وجنات روزگار اهالی آن دیار تافت و چون زبان زمانه ندای این ترانه که، **شعر** :

داد مظلومان بده مقصود محرومان بدار

دین ودنیا را بدین راه وروش معمور دار

به گوش هوشش رسانیده بود لاجرم درمدت وزارت یکسرموی از مضمون آن تجاوز ننمود [۱۳۹ الف] و چون همت والانهمتش به ترفیه حال کافهٔ برایا مقصور بود خوانق پاکیزهٔ با صفا از برای صافی دلان ولایت پناه و صوفیان صفهٔ صفوت اتصاف «الاان اولیاالله» ترتیب داده تا طالبان حقایق وقاصدان دقایق به‌میامن انفاس شریفهٔ ایشان به مقاصد و به مطالب می رسند و آثار انوار واحوال و اوقات ایشان ضمیمهٔ سعادات صوری ومعنوی می گردد، و وظایف وادرارات[۱] ارباب مدرسه و خانقاه نیز مرتب ساخته تاطلبه ازمطالعهٔ علوم و درویشان از اوراد واذکارخود باز نمانند .

۱ـ اصل: ارادات

ذکر عمارات صاحب الخیرات والمبرات الموفق بتأیید الملك الولی خواجه معین الدین علی

در تاریخ جدید یزد مذکور و مسطورست که قریهٔ «بفرویه» که از دیهات مشهورهٔ یزد است مدتی بود که به سبب ورود سیل خراب و مجاورین آنجا متفرق گشته بودند. در سنهٔ تسع و خمسین و ثمانمائه عالی‌جناب وزارت قباب همت به‌تعمیر آن گذاشت و چون مکان سابق و عمارات آن قابل عمارت و تعمیر نبود بر یك طرف قریه که متصل صحرا بود طرح دیه انداخته خیابانی ترتیب داد و آب جاری نمود و بر دو طرف نهر آب بیوتات و مساجد و بساتین [١٣٩ب] و حوانیت و حمام ساخت، و رعایا که تفرقه به حال ایشان راه یافته به اطراف و جوانب رفته بودند طلب نموده به زراعت و عمارت مأمور فرمود و آن محل را به‌معین‌آباد موسوم ساخت والحال به‌دستور پیش به «بفرویه» اشتهار دارد. ودر قریهٔ فیروزآباد میبد حمامی نیکو به‌اتمام رسانید. و در سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه درمقابل مزار منور سلاله آل طه و یس امامزادهٔ واجب‌التعظیم امامزاده ابوجعفر محمد علیه‌التحیة والتسلیم مدرسهٔ عالی اساس طرح انداخته موسوم نمود به مدرسهٔ معینی و حجرات تحتانیه و فوقانیه ترتیب نموده گنبدی رفیع برافراخت و دری مقابل مزار منور مفتوح کرده و پایابی درمیان مدرسه حفر نموده آب جدیده جاری نمود و بسیاری رقبات و املاك وقف سرکار مزبور نمود. و در همین سال در قریهٔ فیروزآباد میبد خانقاه عالی ساخت و چندان ازقری و مزارع بر آن وقف نمود که محاسب وهم از تعداد آن به‌عجز اعتراف نمود. وپادشاه زمان میرزا جهانشاه هر ساله مبلغ ده هزار دینار کپکی به سیورغال متولی خانقاه انعام و مقرر فرمود که صرف اخراجات اطعام فقرا ومساکین شود. و نیز دستور مکرم «مزار زنگیان» و مدرسهٔ جنب آن عمارت نمود.

برواقفان سلسلهٔ انساب مخفی نماناد کـه عالی جناب خواجه معین‌الدین علی جد اعلای نتیجة الاکابر والاهالی **میرزا عبدالرشید منجم** بوده.

ذکر احوال [۱۴۰ الف] خواجه محمد شریف طهرانی

در «تاریخ جهانگیری» که به «اقبالنامه» اشتهار دارد مذکور ومسطورست که خواجه محمد شریف طهرانی در مبادی حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود و بعد از فوت محمد خان به خدمت پادشاه جم جاه شاه طهماسب صفوی بهادر خان پیوست وخاقان کامیاب وزارت یزد را باو تفویض فرمود. بعد از مدتی ازوزارت یزد معزول گشته حسب الفرمان قضا جریان وزارت دارالسلطنهٔ اصفهان باو رجوع گردید و چون از آن شغل ملول گردید عازم سفر آخرت شد.

از مشارالیه دو پسرماند: نخستین **آقاطاهر** و ثانی **میرزاغیاث بیك**، و صبیهٔ میرزا علاءالدوله پسر آقا ملا در حبالهٔ نکاح میرزا غیاث بیك بود. بعد از فوت پدرمیرزاغیاث بیك با دو پسر ویك دختر متوجه هندوستان گشت ودر قندهار صبیهٔ دیگر حق تعالی به وی ارزانی داشت و در فتحپور به سعادت زمین بوس پادشاه زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخت ودر اندك فرصت به دوام خدمت و جوهر رشد [۱۴۰ ب] به والامنصب دیوانی بیوتات فرق عزت برافراخت. و در لاهور علیقلی بیك استاجلو که در بلاد ایران به امر سفره‌چی گری شاه اسمعیل ثانی سربلندی داشت ازجانب عراق آمده درسلك ملازمان پادشاه‌جهان انتظام یافت و به حسب سرنوشت دختر میرزا غیاث بیك را که در قندهار به وجود آمده بود به وی نسبت دادند. و در آخر به خدمت جهانگیر پادشاه پیوسته به‌خطاب «شیرافکن» و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود. بعد از جلوس جهانگیر پادشاه در صوبهٔ بنگاله جاگیر یافته بدان صوب رفت و به خیالات باطل قطب الدین صاحب صوبهٔ بنگاله را کشته در آخر به جزای عمل خویش گرفتار آمده آوارهٔ بادیهٔ عدم گردید. و به موجب حکم پادشاهی صبیهٔ میرزا غیاث بیك [را] که در حبالهٔ نکاح شیرافکن بود روانهٔ درگاه والا ساختند ودر آن حین میرزا غیاث بیك به‌خطاب اعتمادالدولگی سربلندی یافته بود و چون هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد دررسید اقبال به‌استقبال شتافت، طالع ازکران خواب بیدارشد، سعادت

روی آورد، دولت حجله آراست، زمانه به مشاطگی پرداخت، هوس گل کرده امید برخود بالید، [۱۴۱الف] آرزو هرسو هجوم آورد[ه] درهای بسته را کلید آمد [و] دلهای خسته را دوا شد. بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز به نظر دوربین آن حضرت مقبول آمده در سلك پرستاران حرمسرای پادشاهی انتظام یافت، آناً فآناً پایهٔ عزت و قبول و ارتفاع و اعتلا پذیرفت. نخست «نورمحل» نام کردند و پس ازروزی چند خطاب نورجهان بیگم عنایت شد. جمیع خویشان و منتسبان او به انواع مراحم و نوازش اختصاص یافتند و برادر بیگم به خطاب «آصفخانی» مخاطب گردید به غیراز خطبه، دیگر آنچه لوازم سلطنت و فرمانروائی بود همه به فعل آمد و جمیع امرا به کورنش آمده گوش به فرمان داشتند، سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود، **شعر** :

به حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور
به نام نورجهان پادشاه بیگم زر

و طغرای فرامین چنین نقش کردند: «حکم علیه عالیه مهدعلیا نورجهان بیگم پادشاه»، ورفته رفته کار به جایی کشید که از پادشاه به جز نامی باقی نماند. ازخوبی و نیك ذاتی بیگم چه نویسم؟ هرجا درماندهٔ بیچاره را عقده پیش آمد و به خدمت او ملتجی گشت گره ازکار او گشوده کامیاب مراد ساخت [۱۴۱ب] وهر کس که به ـ درگاه او پناه برد ازآسیب و ظلم و ستم محفوظ ماند و هر جا دختری بود بیکس به قصد ثواب عروسی کرده در خور حالت او جهاز لطف فرمودو یمکن که در عهد دولت خویش پانصد دختررا به ثواب عروس کرده باشد.

و بنا بر توجهات پادشاهان والاشان هندوستان بهشت نشان برادران و اقوام بیگم به مناصب بلندارجمندی یافتند، خصوصاً قدوهٔ خوانین بلند مکان آصف خان برادر نواب بیگم در زمان سلطنت و فرمانروایی پادشاه صاحبقران شهاب الدین محمد شاه جهان غازی به منصب نه هزاری ذات و نه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه

سرافرازی بافت و مداخل‌ویافت اوهرساله چهل ودولك و پنجاه هزار روپیه می‌شده که به حساب رایج ایران مبلغ صد و سی و سه هزار و سیصد و پنجاه تومان شاهی بوده باشد .

ذکرمجملی ازاحوال مقرب‌الخاقانی سلمان‌الزمانی آقاجمال‌الدین محمدالمشتهر به مهترجمال

آن جناب وزیری بود به متانت‌عقل مشهوروبه اصابت رای‌موسوم ومذکور. دلایل کیاست و کاردانی‌و شواهد فراست‌ومهربانی بر چهرهٔ افعال و ناصیهٔ احوالش لایح و مآثر اخلاص و هواداری و میامن اختصاص و رضا جویی در مساعی جمیله و اجتهادات جلیله‌اش ظاهر وواضح. زبان زمان در وصف مقالش بدیـن کلام ترنم نمودی [۱٤۲الف] و در ادای شمه‌ای از اوصاف قدر و جلالش به این ابیات توسل جستی ، **شعر** :

ای آصفی که صاحب دیوان چرخ را
در مجلس تو منصب بالا نمی‌رسد
آنجا که کاتبان تو تحریر می‌کنند
حکم قضا به صاحب جوزا نمی‌رسد

آقا جمال‌الدین محمد در زمان سلطنت خاقان جنت مکان ابوالفتح شـاه طهماسب بهادرخان در اردوی معلی به منصب مشعل‌چی باشی گری سرافراز بود و چون خاقان کامران نقد اخلاص‌و دولتخواهی و قابلیت او را در امر مملکت‌داری برمحك امتحان‌زده بود رای جهان‌آرا که هنگام‌تدبیر در سرانجام‌ملك‌داری گوئیا نسخهٔ لوح تقدیر بود به فحوای این مضمون که ، **بیت** :

خدا ترس را بر رعیت گمار
که معمار ملك است و پرهیزگار

آن جناب را به منصب جلیل‌المرتبـهٔ وزارت خطـهٔ بهشت رتبت یزد سر بلند گردانید . وزیر عاقبت محمود چون بدان بلاد شتافت به دلجویی سادات واکابر

و اهالی و دهاقین و رعایا و مستحقین همت گماشت . و چون می‌دانست که هر تخمی که در مزرعهٔ عمل بکارند بسی برنیاید که بَرِ آن بردارند به جز نیکویی [۱۴۲ب]کاری نمی کرد ، **شعر** :

خواهی که ترا هیچ بدی ناید پیش
تا بتوانی مکن بدی از کم و بیش
چون نیك و بد تو با تو می گردد باز
بنگر که چکارمی کنی درحق خویش

لاجرم درمدت‌حکومت خاطری ازو آزرده نشد و از بام تا شام در مسند وزارت نشسته اوقات را به‌کارسازی خلایق صرف می‌نمود و به‌قدر مقدور به احوال رعیت و زیردستان باخبر می‌بود. در آن حین همت والانهمتش به‌ساختن‌عمارات جاریه پرتو شعور انداخت و به عمارت مسجد جامع کبیر راغب گردید . در افواه خاص و عام مشهورو به‌زبان اهالی آن دیار مذکور که وزیر عدالت‌آیین در جمعه‌ای از جمعات به مسجد جامع آمده بعد از ادای وظایف طاعات و عبادات بر در مسجد نشست و در ساختن عمارت متأمل بود . ناگاه شخصی ـ که مشهور بود به خواب دیدن و از مافی‌الضمیر مردم‌خبر کردن ـ حاضر گشت . وزیر موفق باو گفت که ما را ارادهٔ امریست، درخواب دیده‌صورت‌آن بیان نمای. آن شخص در همان مکان تکیه‌داده بعد از زمانی برخواست و گفت در عالم مثال دیدم که دوشمع سبز دردست داشتی و در دو گوشهٔ درگاه [۱۴۳الف] گذاشتی . وزیر او را انعام فرموده شروع درعمارت مسجد جامع نمود . از همت عالی نهمتش بر دو رکن طاق سر درگاه اصل که ، **مصراع** :

طاق بودی طاق اگر جفتش نبودی کهکشان

دو منار بر سوی آسمان کشیده نداء «ان آثارنا تدل علینا » به چهار رکن عالم رسانید و قبه‌ای بالای قبهٔ گنبد مقصوره به اتمام رسانید ، **مصراع**:

فرد بودی قبّه گر گردون نبودی ثانیش

و زیلوهای به تکلف به جهت فروش مسجد مزبور ترتیب داد و بعد ازفراغ از آنها در حوالی مصلی‌عتیق کاروانسرایی ساخته و تا غایت آباد و به«سرای مهتر جمال» اشتهار دارد.و در افواه مذکورست که قناة جمالاباد عزآباد درمحلهٔ مشهور به کمالاباد نیز ازآثار وزیرعدالت شعارست . ودر اهرستان به قرب باغ شاهی باغی احداث نمود موسوم به جمالاباد و در وسط آن عمارتی که رشك قصور بود بنا فرمود و درگاهی عالی ترتیب داده قطعه‌ای که مشتمل بر تاریخ اتمام بود به‌کاشی مثبت ساخت ، این دوبیت که درحین تحریر به خاطر بود زینت این اوراق گشت ،

قطعه:

جمال‌الدین محمد بندهٔ شاه
چو کرداتمام این زیبا عمارت
پی اتمام تاریخش خرد گفت
جمالاباد بادا رشك جنت

چون مدتی در امر وزارت‌وحکومت قیام نمود روزگار رقم عزلیت برصفحهٔ عملش کشیده به اردوی معلی شتافت و در مهمی که سابقاً به‌او تعلق داشت استقلال یافت . مشهورست که روزی در بارگاه عرش‌اشتباه شاهی ایستاده بود . شخصی عریضه داد. پادشاه‌کامیاب باو اشاره نمود که گرفته بعد از مطالعه مضمون به عرض اقدس رساند. مهترجمال [۱۴۳ب] چون امی بودعرضه داشت که چیزی‌نخوانده‌ام. خاقان منصور فرمود که توبا بی‌سوادی بلدهٔ دلگشای یزد که عروس جهان‌و رشك روضهٔ رضوان است خراب ساختی . بی تأمل در جواب گفت که اینهم گناه منست . پادشاه شکفته گشت و او را به وزارت مشهد مقدس معلی سرافراز ساخت. مشارالیه مدتی در بلدهٔ طیبهٔ به امر وزارت قیام داشت ومدرسهٔ پایین پا حوالی مسجد جامع ساخت و املاك بسیار برآن وقف نمود و تاکنون دایرو محل توطن‌طلبهٔ‌علوم‌است.

جولان کردن کمیت واسطی نژاد درعرصهٔ صحایف احوال زبدةالاکابر والاهالی میرزاعبدالله ولد میرزا سلمان جابری

زمزمهٔ این نـدا بگوش هوش ارباب جاه و جلال می‌رساند که آن جناب وزیری بود با رای پیرو بخت جوان. دیدهٔ گردون تیز گرد در مدت سیاحت مانند او دستوری بر مسند وزارت ندیده و گوش هوش عطارد صفت نصفت نهادی مثل او در عرصهٔ زمان نشنیده ، **شعر** :

چشم گردون صورت ومعنی ندیدست این چنین
بر چنین معنی و صورت [۱٤٤الف] آفرین باد آفرین

میرزاعبدالله ولد اکبر میرزا سلمان اعتماد الدوله بود کد نسبت نسب به عبدالله جابر انصاری درست می‌نماید. میرزا سلمان در زمان سلطنت پادشاه مغفور شـاه اسمعیل ثانی به‌امداد بخت با سعـادت و به دستیاری استعداد و قـابلیت نخست به منصب نظارت بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه سرافرازی یافت و بعد از اندك زمانی کوکب طالعش از اوج اقبال طلوع نموده قدم بر مسند وزارت اعظم نهـاده اعتمادالدوله لقب‌یافت و حکم شهریار جهان نفاذیافت که آن عالی مقام در مجلس دیوان به جهت تعظیم امرای عالی‌شان قیام ننماید. و درزمان خاقان سکندرشان به همان دستور بر متکای وزارت تکیه داده به مرتبهٔ ایالت رسید و صاحب طبل و علم گردیده وزارت با ایالت جمع نمودوصبیهٔ اودرحبالهٔ نکاح نواب جهانبانی سلطان حمزه درآمده بدین جهات پایهٔ قدر و منزلتش ارتقاع یافت .

میرزا عبدالله که پسر بزرگتر آن وزیرعطارد نظیر بودو به زیورقابلیت‌و کمال آراسته، مستغنی از ذکر اوصافست . در ابتدای دولت والد [۱٤٤ ب] به منصب جلیل‌القدر وزارت یزد معزز گردید . بعد از ورود بدان ملك لوای عدالت افراشته در فیصل مهمات رعایا و عجزه و مساکین غایت سعی‌رعایت می‌نمود، تا آنکه معمار همتش‌به ساختن عمارات‌دلالت نمود .در حوالی«چهارسوق»به جنب«دارالفتح» باغی

بود مشجر و مکروم با بسیاری از خانه‌های یهودان که در حوالی آن بود مالك گردیده طرح کاروانسرای عالی انداخت و حجرات تحتانیه و فوقانیه ترتیب داده دو دروازه گشود : یکی مقابل حمام وزیرو دیگری به‌جنب چهارسوق کهنه،وموسوم نمود به«خان دولت» و بازاری بر درسرا ساخته به «بازار علاقه بندان» شهرت‌یافت. وازسرای‌سلطان‌محمدتا حوالی «حصار» شارع را عریض و پهناور[۱] گردانیده برجی عالی‌ساخته دروازهٔشهر قرار داد و«درب‌دولت» نام نهاد . وچون‌در همان سال از شغل وزارت ملول گشته بلکه زمانه رقم عزل بر صفحهٔ عملش کشیده به اردوی معلی رفت، اهالی‌شهر آن دروازه رامبارك ندانسته مسدودنمودند.ودر همان ایام‌کاروانسرا به عنوان تصرف شرعی به سرکارنواب مستطاب خورشید احتجاب ناموس‌العالمین [۱٤٥الف] علیه عالیه زینب‌بیگم صبیهٔ خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادرخان متعلق گشت. و در سنهٔ خمسین والف هجری نواب علیه عالیه خان‌مزبور را به خاقان فردوس مکان علیین آشیان سلطان شاه صفی انارالله برهانه پیشکش نمود. و الحال داخل خالصجات سر کار خاصهٔ شریفه است. وهمچنین آن وزیر با تمکین در اهرستان به قرب «محلهٔ بیوك» (کذا)به جهت آرامش این جهان خانهٔ عالی‌اساس طرح انداخته درعمارات تکلف بیشمار نمودوالحال خرابی تمام به حال آن‌راه یافته.

القصه بعد آنکه دستور عالی قدر به اردوی معلی رسید به وزارت شاهزادهٔ عالم و عالمیان حمزه میرزا ارجمندی یافت و برادر کهترش **میرزا نظام‌الملك** مقرب الحضرت و انیس الدوله گشته پایهٔ قدر و منزلتشان از ایوان کیوان در گذشت. میرزا سلمان اعتمادالدوله‌والد ایشان وجود بعضی از امرای عالیشان‌را خار گلزار دولت خود می‌دانست، با امرا سلوك پسندیده‌نمی کرد و در فکردفع آن جماعت ساعی گردید. قورچی باشی و سایر امرا از اطواراو بی‌طاقت گشته به‌جهت دفع‌او فرصت می‌جستند.تا آنکه درشهورسنهٔ تسع وثمانین وتسعمائه که به‌سعی‌علی قلی‌خان‌شاملو بیگلر بیگی[۱٤٥ب]خراسان خاقان وافراحتشام گیتی‌ستان بر تخت

۱ـ اصل : پنهاور

سلطنت آن مملکت جلوس نمود ، **شعر** :

یافته در خطهٔ صاحبدلی   سکهٔ نامش رقم عادلی

رایان جاه و جلال خاقان سکندرشان به جهت برهم خوردگی بلاد خراسان متوجه آن طرف گردید و از فرّ وصول و نزول موکب کواکب شعار ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات از رتبت بر سقف طارم فیروزه حصار تفاخر نمود . بعد از روزی چند میرزا سلمان ارادهٔ سیر گازرگاه کرده با کوکبه[ای] که چشم روزگار شبیه آن ندیده‌بودسوار شده متوجه گردید . امراو خوانین پسران‌و اقوام وملازمان خود را با گروه انبوه ازراه دیگر به جهت‌قتل میرزا سلمان به‌آن‌محل روانه ساختند. پرتو این خبر بر پیشگاه شعور او تافته در کمال اضطراب خود را به دولتخانهٔ همیون انداخته حقیقت حال به عرض پادشاه بی‌مثال رسانید. جماعتی که به قصد او کمر بسته بودند از مراجعت مشارالیه آگاه گشته کس به خدمت پادشاه فرستاده عرضه داشتند که عصیان و طغیان امرای خراسان به‌سبب تحکمات اعتمادالدوله است و حالا قزلباش پرده‌ازروی کار برداشته‌اند،اولی‌آنست که‌او نیز دامن ازمنصب‌وزارت فراهم‌آورده در گوشه‌نشیند ، [١٤٦ الف] حسب الاستدعای امرا میرزا سلمان و میرزا عبدالله و میرزا نظام‌الملك مقیدو محبوس گشته اسباب و مایعرف ایشان به تصرف دیوان درآمد، وبعد از دوسه روز وزیرآصف مقام از لباس حیات عاری گشته از دست ساقی اجل جام‌هلاکت‌نوشید.

بعد از واقعهٔ شهادت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا میرزا عبدالله از حبس خلاصی یافته به شیراز رفت و با فساد او ذوالقدران فارسی جمعیت نموده امرای آن حوالی با میرزا اتفاق نموده رقم عزل بر صفحهٔ حال علی خان حاکم آنجـا کشیده مهدیقلی خان شادی تکلو را در میانهٔ خود بـه ایالت و خانی برگزیده اسباب‌وجهات علی خان حاکم سابق را به تصرف درآوردند . علی خان در آنوقت در اردوی معلی بود ، ازین اخبار بی آرام گشته متوجه شیراز شد . چون به حوالی شهر رسید مهدیقلی خان وآقایان ذوالقدر به اشارهٔ میرزا عبدالله

به عزم رزم او به‌استقبال شتافتند . در حملهٔ اول ملازمان علیخان منهزم گردیده مشارالیه به‌قتل آمد .

بعد ازین حرکت میرزا عبدالله و مهدیقلی خان از ارکان دولت نواب سکندرشان وابوطالب میرزاخایف و هراسان گشته کس‌به خراسان به خدمت‌خاقان گیتی ستان و مرشد قلیخان فرستاده خود را منسوب به ملازمان [۱٤٦ب] عتبهٔ شاهی‌ساختند. از جانب خاقان گیتی ستان و مرشد قلی‌خان رقم وزارت دیوان‌اعلی به اسم میرزا عبدالله و ایالت شیراز به اسم مهدیقلی خان عز صدور یافت. اماایشان ملاحظهٔ جانب نواب سکندرشان نموده در فارس تغییر خطبه نکردند و رعایت طریقین‌منظور نمودند .

گفتار درخاتمهٔ احوال میرزا عبدالله

از رشحات سحاب بنان در ضمن وقایع زمان خاقان گیتی‌ستان تحریر یافته که چون حضرت اعلی شاهی به یمن توفیق باری از ولایت خراسان به جانب‌عراق آمده در دارالسلطنهٔ قزوین برتخت سلطنت ایران قرار گرفت میرزا عبدالله ولـد میرزا سلمان‌وزارت دیوان اعلی در دست داشت، روی امید به آستان ملایك آشیان نهاد . مرشد قلی خان دربارهٔ او التفات نموده به خاطر داشت که وزارت اعظم رابه میرزا شاهولی ولد میرزا احمد که در سلك وزرای او انتظام داشت رجوع نماید . مقارن‌آن فیمابین امرای عظام و مرشد قلی‌خان غبارنقاری ارتفاع یافت و به سعی میرزا عبدالله شعلهٔ‌آتش خشم و کین افروخته گردید . امرا و مقربان درگاه‌بامیرزا عبدالله درباب دفع مرشد قلی‌خان [۱٤۷الف] عهد و پیمان در میان‌آوردند . امـا چنانچه در صحایف‌سابق اشعاری به‌آن‌شده‌کاری ازپیش‌نبردند. امرا ومقربان‌درگاه به تیغ سیاست خسرو بهرام انتقام مقتول گردیده میرزا عبدالله با میرزا نظام‌الملك برادرش مورد غضب پادشاهی گشته گرفتار شدند و اسباب وجهات ایشان به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد . ایشان مدتی در زوایای ناکامی به سربرده تاآنگاه که به سرای باقی شتافتند .

ذکر مجملی از احوال غازی بیك و بیان وصول کوکب طالع او به درجهٔ شرف و اقبال و تغیر مزاج خاقان گیتی‌ستان نسبت به وزیر نادان و سوختن خرمن عمر او به آتش خشم جهان‌سوز

راویان عجایب حکایات و گویندگان غرایب روایات آورده‌اند که مشارالیه وزیری بود به افروختن آتش ظلم و بیداد معروف و به انگیختن غبار فتنه و فساد موصوف، دوست‌و دشمن ازو هراسان وخویش و بیگانه نزداو یکسان، بردوستی او اصلا اعتماد نبودی و به اندك چیزی مردم بزرگ را خفیف و بی‌اعتبار ساختی ، **شعر:**

بر افروخت نیران شرّ و فساد
بر افراخت اعلام جور و عناد

و هرچند که به این اوصاف اتصاف داشت [۱٤۷ب] لیکن به اصابت رای و تدبیر و غایت وقوف‌وکاردانی در سرانجام امور ملك‌ومال‌رایت بی‌مثلی می‌افراشت. در بدایت حال در اردوی معلی به خدمات سرکار خاصهٔ شریفه قیام واقدام‌می‌نمود، و بعد ازآنکه انوار کفایت و کاردانی از مطلع احوالش به پیشگاه ضمیر منیر خاقانی پرتوانداخته منصب وزارت خطهٔ یزد را به‌وی مفوض ساخت و کمایحب وینبغی به تربیت و رعایتش‌پرداخت‌و کوکب‌اقبال آن‌جناب به اوج اقبال آن‌جناب به اوج‌استعلاء واستقلال صعود نمود سرافرازی رایت حکومتش برفراز ملك فرق فرقد شکست و کمین گشای عزم نافذش بر مسافر سریع‌السیر صبا و دبور راه آمدشد بربست، **بیت :**

جهان،وزارت او را به طوع داده عنان
فلك، سعادت اورا به فتح گشته ضمان

حقیقت حال آنکه در زمان وزارت او تمامت مملکت خطهٔ یزد در غایت معموری و آبادانی بود و هیچکس به غیر از او بر رعایا و مزارعان در هیچ‌باب‌ظلم

و تعدی نمی‌توانست کرد ، **شعر** :

نکردی هیچ آب از بـاد فریاد
قبای گل نگشتی پاره از باد

آخرالامر به کمال دولت و اقبال مغرور گشت و نخوت و جبروت و ابهت و باد بروت او از حدّ درگذشت و به نقیر و قطمیر با رعایا و برایا مضایقه نموده شیوهٔ ظلم و عدوان او رواج یافت . چون حرکات ناشـایست و افعال ناباییست او [۱۴۸ الف] ازحد اعتدال درگذشت‌ناگاه از شست قضا ناوك بلاگشاد یافته‌متوجه جان او گشت .

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه‌دروقتی که‌سپاه سبزه ولاله متوجه دشت و کوه گردید ، **شعر** :

بـر خواست به عزم گشت لاله
شد عازم کوه و دشت لاله

زیبندهٔ تـاج و سریر از مقر سلطنت روزافزون به جانب مـازندران بهشت نشان نهضت فرمود، مقارن‌آن شخصی از اهل اعتبار که قابلیت جلوس‌مجلس خسرو سکندرآیین داشت از جانب یزد آمده به عز تقبیل‌بساط جلالت سرافراز گردید. پس از روزی چند در خلوتی پادشاه عدالت دستگاه حکایتی که دافع ملالت تواند بود ازو استنطاق نمود و چون او میل خاطر پادشاه را به جانب عجزه و مساکین و رفع ظلم و زیادتی ظلم از بیچارگان معلوم داشت صورت احوال نواب و کتّاب هر بلاد و دیار خصوصاً یزد را به تقریر دلپذیر بر لوح ضمیر همیون نگاشت و گفت که تمامت اموال آن ملك را وزیر به قبضهٔ تصرف در آورده و ملازمان او ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده ، **شعر** :

گشاده بر خلایق دست بیداد
ز دست ظلم او عالم به فریاد

به چرخ از نالهٔ بیدادش آهنگ

ز بارش قامت مظلوم چون چنگ

و در آن ولایت صورت عدل و رفاهیت مانند رونق مهم اهل هنر [۱۴۸ ب] در کم و کاست افتاده و این قطعه که از نتایج طبع عندلیب گلستان سخنوری خواجه غیاث‌الدین علی نقشبند یزدی بود برخواند ، **قطعه:**

ایا شاه بخشندهٔ دادگر

مبخشای بر هر کجا ظالمیست

خصوصاً به غازی که در شهر یزد

به هر خانه از ظلم او ماتمیست

بود رحم نیکو نه با او ولی

که رحمت برو ظلم بر عالمیست

و در همان ایام غازی بیك به جهت تنقیح محاسبه به اردوی معلی آمده در فرح‌آباد بهشت بنیاد به عز تقبیل بساط خلافت مشرف گردیدودر دفترخانهٔ همیون محاسبهٔ ایام عمل خود را با مستوفیان عظام چنانچه باید و شاید مفتوح نموده یك دینار از وجوهات سرکار خاصهٔ شریفه در نزد او باقی نیامد و حقیقت‌آن به عرض اقدس رسید . چون خاطر خطیر پادشاه هفت کشور از جانب او غبارآلود بود به جایزه‌و جلدو سرافرازی نیافت . بعد ازان روزی پادشاه ستوده مآثر برزبان گوهر-بار فرمود که وزیر عدالت شعار ما را به جهت اخراجات عمارات فرح آباد مبلغی درکار است، باید که ازبابت وجوهات تحویل خود مبلغ دوازده هزار تومان فرود آوری . غازی بیك زبان به ثنای شاه جهان بخت گشوده گفت ، **بیت :**

شها بخت و جاه تـو پاینده باد

مه و سال میمون و فرخنده باد

چیزی از وجوهـات دیوان متوجه من‌نیست [۱۴۹ الف] و از بـابت سال آینده دسترس ني ، خاقان گیتی ستان فرمود که به سر عزیز ما که زر موجود و همراه

نداری؟ غازی بیك بنابر آنکه ، **شعر** :

کسی را که دولت بگردد ز راه

به راهی شتابد که افتد به چاه

قسم به خاك پای خسرو آفاق یاد نمود و در آن باب مبالغه بسر حد افراط رسانید . در همان شب خواجه سرایی که محرم حریم خاص وزیر بود به عرض اشرف رسانید که مبلغ‌دوازده‌هزار تومان تبریزی در صنادیق گذاشته با خود دارد. خسرو فریدون فردیگر از آن ممر چیزی نفرمود ، لیکن او را طلب داشته سخن بدگویان و حقیقت سلوك او با درویشان یزد اظهارفرمود ، **بیت** :

بر آورد سر مرد بسیاردان

چنین گفت با خسرو کاردان

مرا چون بود دامن از جرم پاك

ندارم ز خبث بداندیش باك

هرچند خاطر انور خسرو سکندر تمکین از رهگذر او غبارآلود بود درآن وقت مصلحت در اظهار غبار نقار و سیاست او ندیده بهمان مهم او را به جانب یزد روانه فرمودند و متعاقب از ملازمان سرکار خاصه غضنفر بیك نام جوانی را که اگر مردم دیده در شب تار روی او بدیدی گمان بردی که مگر صبح صادق ازافق شرق طالع گشته و اگر دیدهٔ مردم در پردهٔ ظلام نظر بر عارض زیبای او افکندی پنداشتی که آفتاب جهانتاب [۱٤۹ب] ازورای حجاب ظاهرولامع شدی ، رخساری چون گل سیراب وخطی چون سنبل تر پر پیچ و تاب، گوئی نقاش حکمت پردهٔ ابداع دایره ای از عنبر تر بر صفحهٔ عذارش کشیده یا به نزهت دهقان قدرت سبزهٔ دلگشای از نواحی چشمهٔ حیاتش دمیده ، **شعر** :

چوگان ز مشك بر مه تابان کشیده‌ای

مه را چو گوی درخم چوگان کشیده‌ای

آن خط سبز فام که خضر است نام او
خوش بر کنار چشمهٔ حیوان کشیده‌ای

به جـانب یزد فرستادند کـه غازی بیك را از فضـای عالم بقا و حیات بسرحد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر مستملکاتش را واصل دیوان گرداند. بیچاره غضنفر بیك چون بدان خطه‌رسید به زروگوهر غازی بیك فریفته به صحبت و عشرت مشغول گردید و با جوانی‌زیبا روی مشکین موی، سرو بالای ماه سیمای شیرین زبان باریك میان که ترك خطایی از چین زلفش چون سنبل درپیچ و تاب بود تعشق آغاز نهاد، سلطان‌محبت ملك‌دلش را به استیلای عشق فرو گرفت، و عقل که کدخدای خانهٔ بدنست رخت رحمت بر بست. و از وقتی که جمشید خورشید به‌شبستان خانه مغرب‌می‌خرامیدو مشاطهٔ قدرت عروسان کواکب را بر منظرهٔ سپهر گوهرنگار به جلوه [۱۵۰الف] در می‌آورد تا محلی که فراش صبح صادق دامن خیمهٔ افق را چون حجاب شرم و نقاب آزرم بر می‌داشت بساط عیش گسترده جامهای شراب ارغوانی در می کشید و آن قمر پیکر زهره جبین را در برگرفته کام دل ازو حاصل می کرد، **شعر**:

چو جان و تن بپیوستند ازان سان
که جان ازتن نشد فرق وتن ازجان

از هبوب صرصر این خبر شعلهٔ خشم خسروآفاق اشتعال پذیرفت و یکی‌از قوریساولان را که به غایت سفاك و خونریز و بسیار بی باك و فتنه انگیز بود و به قساوت قلب و قلت رحم موصوف و به شدت مهر و عدم حلم معروف، **مثنوی**:

ز خونریز هرگز نمی‌داشت بیم
ز بیمش دل چرخ بودی دو نیم

روانه فرمود که به دهرهٔ قهر سرابستان مملکت بدن وزیر را باغبان آسا از نهال وجود بپردازد.

ذکر انهدام بنای زندگانی غازی بیك و غضنفر بیك به‌تقدیر ملك اکبر

گویندگان این قصهٔ عبرت بخش چنان بر زبان آورده‌اند که بعد از ورود قوریساول به خطهٔ یزد غضنفر بیك را کـه میوهٔ عنفوان شبـابش نورسیده و سبزهٔ گلستان جمالش تازه دمیده و هنوز از باغ زندگانی بر نخورده‌و از جویبارجوانی تمتعی نیافته بود [۱۵۰ب] به خنجر بی‌رحمی دست و پا برید و آن جوان سه روز در چهار سوق‌شهر زنده افتاده آنگاه وداع جان نازنین نمود ، و غازی بیك‌را به‌سلاسل‌و اغلال کشیده هر روز ازوقتی که غراب سیاه بال شب روی به‌آشیانهٔ‌غروب نهاده خیل ستارگان بنات‌النعش می کشتند تاهنگامی که زمانه درمصیبت کشتگان کسوت سوکواری می‌پوشید در چهار سوق شهر سرنگون آویخته با سگ شکنجه می‌نمود . غازی بیك‌چون نزدیك به آن رسید که به زخم چنگال عقاب عقوبت در پنجهٔ هلاکت‌افتد با خود خطاب نمود که‌عمری دربزرگی‌و تنعم وراحت گذرانیده وشام اوقات شباب‌را به صبح ایام شیب‌رسانیدی‌وروزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است نهایت پذیرفت و نهال آمال و امـانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی سمت انحنا گرفت ، **قطعه:**

بسان پشت کمان گشته پشت من زان‌روی
که تیر عمر گرانمایه درگذشت ازشست
به پای خاستنم [۱] مشکل است و می گوید
زمانه خیز که این‌خانه نیست جای نشست

و مدت چند سال درکمال عظمت و استقلال گذرانیده صبح نشاط و ایـام شباب در خدمت فرمانفرمای جهان بشام غم انجام شیب رسانیدی . آخرالامـر [۱۵۱الف] سپهر بد مهر به موجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نموده اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا به‌ساحل‌نجات نتوان انداخت باری نواب وگماشتگان و صاحب جمعان سرکار پادشاهی و فرزندان و متعلقان و تحویلداران

۱ـ اصل : خواستنم

خود را از آتش‌خطاب و عتاب و بوتهٔ‌عذاب می‌توان رهانید، اولی وانسب آنست که دفاتر مظالم به‌آب شفقت و مرحمت شسته گرددو آنچه در نزد هر کس هست احدی بر آن‌اطلاع نیابد تا آن بیچاره با فرزندان به رفاه حال روزگار گذراندو تو نیز از ثواب بهره‌مند بوده باشی، چنانچه شیخ مصلح‌الدین سعدی‌شیرازی فرمود، **شعر** :

کسی خسبد آسوده در زیر گل
که خسبند ازو مردم آسوده دل
زرو نعمت اکنون به دوکان تست
که بعد از تو بیرون زفرمان تست

و به دانهٔ درم ودینار مرغ دل قور یساول را صید نموده آنقدر مهلت خواست که فرزندان و متعلقان را در خلوتی طلب داشته رسم وداع و طلب رضا حاصل نماید. چون این معنی دست داد از ایشان التماس نمود که تمامی دفاتر سابق و لاحق چه از سرکار خاصهٔ شریفه و از سرکارخود با تمامی اسناد و تمسکات باب [۱۵۲ب] مرحمت شست و شوی دهید واین راز سربسته پیش احدی لب مگشایید. ایشان همان روز حسب‌الفرموده عمل نمودند. چون پرتو شعور قوریساول بر آن تافت آتش در نهادش افتاده فرمود تا غازی بیك را پوست کندند و پوستش پر کاه کرده به‌خانهٔ چشمهایش دومهره نصب کردند، وبه دستوراقتدار آن‌آصف بی‌اختیار رارخت پوشانیده برمرکب باد رفتار سوار نموده به‌خدمت فرمانفرمای جهان‌برد. از غرایب اتفاقات «پوستش پر کاه باید» (۱۰۱۳) سال تاریخ این واقعهٔ عبرت بخش است.

ذکر اقتدار محمد زمان بیك در خطهٔ یزد و بیان وزارت اودر آن ملك

چون نهال دولت غازی بیك از تند باد قهر شاهی‌بیك زمان منطفی گردید و نسیم دولت خسروی بهار زندگانی آن سالك طریق ظلم و عدوان را به خزان‌مرگ مبدل گردانید محمد زمان بیك برادر او را که دران اوان به وزارت خطهٔ کاشان

قیام داشت منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده عنان اهتمام به‌سوی انتظام احوالش تافت و وزارت و حکومت بلاد یزد را علاوهٔ [۱۵۳ الف] منصب کاشان گردانیده مقرر داشت که وزیر عدالت کیش در سالی شش شهر در شهر کاشان و تتمه در یزد به خدمت سرکار پادشاهی و فیصل قضایای کافهٔ برایا قیام داشته باشد ، و آن جناب حسب‌الفرموده به ضبط امور ملك و مال و سرانجام کلیات و جزئیات مهمات پرداخته در آبادانی الکا و ترفیه حال رعایا و تمهید بساط عدل و احسان سعی تمام می‌نمود .

در شهور سنهٔ خمس و عشر بعد الف در اوایل فصل بهار که خسرو ثوابت و سیّار از زمستان خانهٔ حوت عنان عزیمت به‌منازل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود ریاحین و ازهار روی توجه به‌بساتین و مرغزار نهاد پادشاه سعادتمند به ارادهٔ سیر و شکار مازندران بهشت تؤامان از مقر سلطنت در حرکت آمده چون رایات جاه و جلال به حوالی کاشان رسید گل تمنای ساکنان آن خطه در چمن امید شکفته گشت و شجرهٔ مقصود همگنان به‌ثمرهٔ بهبود بارور شده نوای فرح و سرور از طرب‌خانهٔ ناهید در گذشت . اشراف و اعیان به لوازم استقبال استعجال فرمودند و رعایا [۱۵۳ب] و بازاریان به بستن آیین و تزیین آن خطهٔ جنت قرین قیام و اقدام نمودند و تمامی اسواق و دکاکین را به دیبای هفت رنگ و اجناس روم و فرنگ آرایش دادند و زینت شهر را غیرت کارخانهٔ چین ساخته جواهر اخلاص و دعا برطبق عرض نهادند. مواکب کواکب مراتب شاهی محفوف به‌عواطف نامتناهی الهی به آن بلدهٔ طیبه درآمده فضای آن ملك مانند فردوس اعلی نضارت یافت . و هم در آن ایام از نزد قیصر روم ایلچی به آستان سلطنت آشیان آمده به سعادت تقبیل قوایم سریر سپهر سلطنت مستسعد گشت. آیین ابتهاج در مزاج همیون در افزود و در بزم نشاط و کامرانی نشسته به سرانجام اسباب طوی و چراغان اشاره فرمود . و کلای عظام با امرای جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و غایت علوّ همت پادشاه بحر مکرمت را لایق نماید به تقدیم رسانیدند .

در شبی که مجلس عیش و کامرانی انعقاد یافته پادشاه صاحب تأیید برتخت بخت و سرافرازی برآمد و جام راح ریحانی و ساغر بادهٔ ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر گردید و مغنیان خوش آواز به الحان بهجت افزای نقش غم از لوح خواطر می‌ستردندو سازندگان [١٥٤الف] نغمه پرداز به نوای چنگ‌وقانون علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون می‌بردند، **مثنوی** :

مغنی در مقام دل نوازی — به آهنگ دعای شاه غازی
کشید از دل نوای روح پرور — برقص آمدزصوتش چرخ‌اخضر
ز لحن دلگشای عود و قانون — نشاط می پرستان گشت افزون

در چنان وقتی محمد زمـان بیك وزیر به گفتن سخنی که قابل آن مجلس نبود دلیری نمود. از شنیدن آن نایرهٔ غضب قیامت لهب پادشاه غضنفر صولت اشتعال یافته به شکستن دندانهای او امر فرمود . فرمانبران همان زمان به ضرب پتك آهنگران تمامی دندان طمع وزیر نادان را شکستند . اگرچه در آن وقت رقـم عزل بر صفحهٔ عمل وزیر کشیده نگشت، لیکن از نظر اعتبارافتاده پس از انقضای اندك زمانی نامش از جریدهٔ ارباب اعتبار ساقط گردید .

بیان عمل خواجه ابراهیم خلیل

بعد از آنکه دست تقدیر بساط حکومت محمد زمان‌بیك را برچید خواجه ابراهیم خلیل به منصب جلیل‌القدر وزارت‌خطهٔ یزد مقرر گشته بدان‌ملك شتافت و از روی راستی در امر مزبور [١٥٤ب] قیام نموده آن ملك را معمور گردانید و کار به جائی رسانید در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی شهر و ولایت که عقل خرده دان انگشت تعجب به‌دندان گرفته حیران ماند. بی‌شایبهٔ تکلف شیوهٔوزارت قبایی بود بربالای او زیبنده و شیمهٔ حکومت خلعتی بود قامت‌قابلیتش رابرازنده . اما چون بر ساقهٔ دولت افتاده بود روزگار ناسازگارآن وزیر عدالت شعار را امان ندادو بعد ازچندی رقم عزل بر صفحهٔ عملش کشیده اختلال به‌احوال ملك ومالش راه یافت .

ذکر مجملی از احوال خواجه محمد امین شوره بیز خراسانی و کیفیت سلوك او با اکابر و اهالی

مولد و منشأ خواجه محمد امین بجستان است که داخل قصبات ولایت خراسان است و در اوقات شباب و اوان جوانی ، بیت :

به دور شاه عباس جوان‌بخت
که زیبد آسمانش پایهٔ تخت

چند گاهی در دفترخانهٔ [۱۵۵ الف] همیون به تحصیل علم سیاق مشغولی کرده فی‌الجمله مهارتی در آن بهم رسانید و به خدمت آستان سلطنت آشیان خاقان گیتی ستان رسیده منظور نظر عنایت و مرحمت گردید و وزیر خطهٔ یزد گشته پایهٔ قدر و منزلتش صفت ارتفاع پذیرفت و روزبروز عنایت خاقانی نسبت به او بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی آن بلده دخل کردن گرفت.

بدان ای طالب احوال هر کس که خواجه محمد امین شخصی بود بغایت منقلب‌الاحوال‌و مختلف‌الاقوال ، علامات یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا ، و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا، **شعر :**

دماغی داشت از افیون مشوش
از آنرو قول و فعلش بود ناخوش
[۱۵۵ب] زطور عقل فعلش دوربودی
ز قولش راستی مهجور بودی

گاهی برمسند حکومت و ابهت نشسته اصحاب علم‌و فضیلت‌را تعظیم‌ننمودی و احیاناً جهت اندك نفعی کمال تملق به‌رئیس دیهی کردی. در مجلس شریف اکابر و اهالی بی دهشت تکیه نمودی‌و بجز اندك سخنی که مخالف مزاج اوبودی الفاظ ناخوش برزبان گذرانیدی. اما در منع‌از ارتکاب منهیات‌لوازم سعی به‌جای‌آوردی .

مشکلترین امور که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش‌آمد آن بود که نسیان بر طبیعت آن جناب به مثابه‌ای غلبه داشت که اگر فی‌المثل عزیزی ده روز متعاقب اورا ملازمت کردی وهر روز تحفه‌ای لایق وتبرّکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است . چون چندسال بدین حال گذشت او نیز حسب‌الفرمان [۱۵۶الف] خاقان وافر احتشام از آن‌عمل معزول گردید و مدتی در اردوی معلی بجهت تنقیح ایام عمل سابق گرفتار بود و بواسطهٔ غلبهٔ الم فراوان مریض شده پهلو بربستر ناتوانی گذاشت . اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدنش استیلا یافت و در آن حین ناگاه ابویحیی به خدمتش رسید و روح او را نیز مانند دیگران مقبوض گردانید ، **مثنوی :**

درین ره خواه سلطان خواه درویش
به آخر عقبهٔ مرگ آیدش پیش
درین بستان که جای خرمی نیست
گیاهی بی بقاتر زآدمی نیست

نورا محمدا که در اوایل ایام وزارت غفران پناه میرزا محمد شفیع در خطهٔ جنت صفات یزد به‌امر وزارت آن جناب اشتغال می‌نمود ولدارشد خواجه محمد امین بود. بعد ازچندی که‌در کمال عیش و طرب ودر نهایت فرح‌و سرور به‌آن شغل اقدام داشت فی شهور سنهٔ سبع و خمسین و الف علم عزیمت به جانب دیار آخرت برافراشت.

[۱۵۶ب] خواجه شهابای کرمانی

از آدمیزادگان دارالامان کرمان‌بودو آباء و اجداد او در آن‌ولایت فی‌الجمله اعتباری داشته‌اند و پیوسته از جانب حکام و وزرا به‌امر تصدی و ممیزی علم اعتبار جولان می‌داده‌اند .

چون خواجه شهابا به‌سرحد رشد و تمیز رسید به‌کسب علم سیاق اشتغال

نموده مهارت تمام بهم رسانیده کمر ملازمت خوانین آن ملك بر میان بست، وبعد ازآنکه چند سال به خدمات مناسب قیام نموده مالك ملك و مال شد پای در وادی غربت نهاده به اردوی معلی شتافت و به دستیاری طالع و خدمات پسندیده پرتو آفتاب عنایت خاقان فریدون حشمت سکندر شوکت دارامکان، **نظم**:

خسرو جمشید جام و داور دارا علم
شاه کیخسرو حشم سلطان اسکندر بقا
[۱۵۷الف]سرورعالی نسب دین‌پرور والی‌حسب
آفتاب اوج شاهی سایهٔ لطف خدا

اعنی سلطان اعظم و خاقان اعظم پادشاه گیتی پناه سمّی عم حبیب‌الله المؤید من عندالله ابوالمظفر ابوالمنصورشاه عباس ماضی بهادرخان از مطلع‌مرحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و به منصب جلیل المرتبهٔ [وزارت] خطهٔ فردوس نمای یزد معزز و مفتخر گـردیده پای بر مدارج اعتبار و اقتدار نهاده بدان ملك شتافت و درکمال استقلال بامر مزبور قیام و اقدام نمود. چون چندی برآن گذشت و زمانه بسی اوراق لیل ونهار در نوشت چون استحقاق‌آن منزلت در آن عزیز نبود نسبت به رعایا و زیردستان سلوك ناپسند پیش گرفت و با عجزه و دهقانان به نقیر و قطمیر [۵۷ ب]مضایقه نمود و مع هذا کماینبغی از عهدهٔ ضبط مال سرکار خاصهٔ شریفه بیرون نمی‌توانست‌آمد، لهذا خلل فاحش به‌احوال ملك و مال راه یافت. چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر خاقان عدالت گستر رسید رقم عزل بر صفحهٔ عمل وزیر کشیده اختر جاه و جلال دستور نادان به‌سبب بی مایگی [۱] دانش روی به مغرب زوال آورد و مدتی در اردوی معلی به‌جهت تنقیح محاسبات توقف داشت تا آنگاه که رخت بر راحلهٔ فنـا بسته روانهٔ بلاد عقبی گشت.

۱ـ اصل: مایه

گفتار در ذکر احوال مرحمت پناه میرزا حسن علی اصفهانی و بیان وزارت او در بلدهٔ یزد فردوس نشان

بر صحیفهٔ خاطر ارباب ستوده مآثر روشن و مبرهن خواهد بود که آن‌جناب وزیری بود به متانت عقل مشهور و به اصابت رای معروف و مذکور، رقم کلك دلپذیرش فتح نامهٔ روزگار و اثر فکر شهرآرایش کارساز ارباب دین و دولت، از خامهٔ خضر خاصیتش اصحاب عزو شرف را مادهٔ حیات افزا، **نظم :**

کلك تو بارك‌الله بر ملك دین گشاده
[۱۵۸الف] صد چشمه‌آب حیوان از قطرهٔ سیاهی

مشارالیه از اشراف و اعیان قریهٔ نصرآباد من اعمـال دارالسلطنهٔ اصفهان جنت نشان بود و به وفور قابلیت ازمستعدان امصار وبلدان گوی‌مفاخرت می‌ربود. چون در جامه خانهٔ غیب لباس دولت بر بالای والای او دوخته شده و از دیوان موهبت الهی رقم وزارت خطهٔ یزد به‌اسم او صورت ثبت یافته بود در زمان خجسته فرجام خاقان گیتی ستان، **شعر :**

سروری کز فرّ عدلش بست آیینها زمین
قیصری کز نور رایش داشت آیتها زمان

بدان منصب ارجمند معزز گردیده و مدتی متمادی در کمال نصفت و عدالت در آن ملك استقلال داشت‌و یکسرموی پای ازجادهٔ عدل وانصاف بیرون‌نگذاشته‌در فیصل مهمات عجزه ورعایا دقیقه[ای] فوت وفروگذاشت نمی کرد وباچنان شغل و عملی اوقات صبح و شام به عبادت ملك علام جل ذکره صرف می‌نمود، و بعضی از اوقات خجسته ساعات‌را صرف نوشتن کلام‌الله مجید می کرد و بعد ازاتمام خالصاً مخلصاً بر مساجدو اماکن [۱۵۸ب] متبرکه وقف می‌نمودو حال‌تحریر که‌دو سنین ازسنهٔ ثمانین والف گذشته قرآنی بخط آن جناب در «مسجد جامع میرچقماق» هست که عبادالله از تلاوت وقراءت آن بهره مند می گردند.

هرچند که ابتدای ایام وزارت دستور عدالت آیین بر مسود اوراق پوشیده بود اما انتهای عمل او که سنهٔ احدی و ثلثین و الف هجریه بود ظاهر گردید.

☆مشهورست که در زمانی که جناب میرزا حسن علی در خطهٔ یزد بر مسند وزارت تمکن داشت حسب الفرمان خاقان گیتی ستان یکی از یوزباشیان عظام به امر داروغگی آن مملکت مقرر گردید و چنانچه شیوهٔ بعضی از ارباب اقتدارست دست تطاول به مال رعایا و عجزه دراز کرده در عرض اندك زمان مبلغی خطیر به سبب اندك جریمه به علت ترجمان گرفت ، و بنا بر آنکه حسب الحکم قضا جریان و استمرار مبلغ یکصدتومان در وجه داروغگان مقرر است وزیر عدالت تمکین این رباعی دررشتهٔ نظم درآورده به عرض خاقان وافر احتشام رسانید ، **شعر** :

شاها احوال یزد بد می گذرد
ظلم ظالم بسی ز حد می گذرد
در شش‌مه اول از دوصد هم بگذشت
در مجلس شاه‌حرف صد می گذرد

چون حقیقت حال بر خدام آستان جاه و جلال ظاهر گشت رقم عزل بر صفحهٔ عمل حاکم کشیده مؤاخذه گردید . متوطنین و کافهٔ برایا در سایهٔ عدالت شاهنشاهی آرامش یافته زبان بادای این مقال گشودند ، **شعر** :

یارب این پادشاه کشور گیر
خسرو تاج‌بخش چرخ سریر
تا ابد باد در جهان منصور
چشم بد از جمال جاهش دور☆ [1]

ذکر وزارت میرزا عنایت‌الله اصفهانی

مشارالیه نوادهٔ مرحوم خواجه نعمت‌الله مالمیری اصفهانی بود و مدتها به امر وزارت مهردار قیام داشت . در شهورسنهٔ اثنی و ثلثین و الف موافق تنگوزئیل به منصب وزارت خطهٔ یزد سربلند گردیده بدان ملك شتافت و در همان چند روز

۱ـ میان دوستاره درحاشیه صفحات ۱۵۹ب و ۱۶۰ الف است.

اول فیمابین او و داروغهٔ آنجا مناقشه و گفتگو بهم رسیده به جنگ و جدال انجامید . وزیر به ارادهٔ شکوه داروغه به اردوی معلی رفته خود معزول گردید ودر اواخر همان سال که خسرو گردون احتشام عراق عرب را فتح فرموده رایات جاه و جلال متوجه نجف اشرف بود میرزا عنایت‌الله در عرض راه مریض گشته متوجه سفر عقبی گشت. نعش اورا به کربلای معلی برده در حایر مقدس دفن نمودند .

گفتار در ذکر مجملی از احوال [۱۵۹الف] مرحمت پناه الواصل الی رحمةالله میرزا خلیل‌الله

الحق جمال حال آن دستور پسندیده افعال به حلیهٔ انواع مکارم اخلاق و اصناف محاسن شیم مانند وفور کرم و سخاوت‌و اصابت رای و تدبیر و انشراح‌صدر محلی و آراسته بود و در تمشیت مهم وزارت[و] رواج و رونق ملك چون آصف برخیا آثار ید بیضا می‌نمود و در محافظت دبن مبین و تقویت شرع سیدالمرسلین کمر سعی و اجتهاد بر میان جان بسته بود . آباء و اجداد آن آصف مقام درسلك اشراف و اعیان «بهاباد» من اعمال قصبهٔ بافق انتظام داشته‌اند . در زمانی که ایالت خطهٔ یزد به علی‌قلی‌خان شاملو متعلق بود به بلدهٔ یزدآمده از جملهٔ منشیان‌مومی‌الیه گردید ، رفته رفته به دستیاری استعداد و قابلیت بلکه به محض عنایت‌حضرت احدیت جل عظمته بر مدارج اعتبار ترقی نموده تصدی **مجوسیان** حسب‌الرقم خاقان گیتی ستان باو رجوع گردید. و در سنهٔ اربع و ثلثین و الف هجریة النبویة علیه الف‌الف‌الثنا والتحیة که طوطی نطق مولانا حسن علی یزدی در این باب گویا گردیده بر صفحات روزگار به یادگار گذاشت که : « کعبهٔ یزد را خلیل آمد » (۱۰۳٤) . پادشاه زمان اختیار ملك و مال خصوصاً منصب جلیل المرتبهٔ وزارت و کر کراقی [۱۵۹ب]وتصدی‌خالصه وحکومت‌مجوسیان‌ومهم‌استیفای دارالعبادهٔ یزد بررای‌صواب نمای وفکر مشکل گشایش‌باز گذاشت، و آن جناب با وجود جلالت قدر و نفاذ حکم نسبت به ارباب علم و فضیلت در غایت تواضع و تملق بود ، و در تعظیم و اجلال سادات واصحاب کمال‌بسیار مبالغه مي‌فرمود، و دررفاه حال رعایا و

زیردستان غایت سعی می‌نمود و مضمون این ابیات مطرح نظر داشته درآزارخلایق اجتناب تمام لازم می‌دانست ، **مثنوی** :

عمر به خشنودی دلها گذار
تا ز تو خشنود شود کردگار
راحت مردم طلب ، آزار چیست
جز خجلی حاصل این کار چیست
روز قیامت که بود داوری
شرم نداری که چه عذر آوری ؟

لاجرم از رشحات سحاب عدالتش غنچهٔ آمال طبقات اهالی در چمن فــرح بشکفت‌و اززلال مکرمتش نهال امانی‌کافهٔ برایا در گلزار روزگار نشوونماپذیرفت، **شعر:**

بعد بسی گردش چرخ آزمای
ار شده ، آوازهٔ عدلش به جــای

مشهورست که در ایام وزارت آن جناب گبری بی دین دست خیانت به‌مال شخصی دراز کرده صاحب آنرا به زخم‌کاردی مجروح ساخته بود . داوری‌به‌خدمت دستور عدالت آیین آوردند. [۱۶۰الف] چون تقصیر دزد به درجهٔ ثبوت رسید شحنهٔ سیاست وزیر به تنبیه او امر فرمود . در وقتی که مو کلان سیاست به تازیانهٔ تأدیب گبر صاحب تقصیررا زدن گرفتند وعددآن ازسه به چهارنرسیده بود کلاه خواری[۱] از سر مجرم بر زمین افتاد . دستور مرحمت شعار از روی شفقت که جبلی ذات ملکی ملکاتش بود به‌ملازمی امرفرموده گفت که کلاه بر سر آن ملعون بگذار که چون هوادر غایت برودت است مبادا سرما دروی اثر کندوآزار یابد. بالجمله باین خلق و مرحمت و مردی و مروت قریب هشت نه سال در آن خطهٔ فردوس نما که سخن‌سنجان بلاغت انتما در صفت شهر و مجاوران آنجا فرموده‌اند ، **نظم** :

۱ـاصل:خاری

شهری چو بهشت از نکوئی
چون باغ ارم به تازه روئی
مردم آن جمله فرشته سرشت
خوش‌دل وخوش‌خوی چو اهل بهشت

در کمال عدالت به دلجوئی عجزه و رعایا پرداخت و چون وقت اجل موعود در رسید مرغ روحش به بودن قفس بدن دلگیر گشته روی تسلیم و رضا به فردوس اعلی نهاد ، **شعر** :

اگرچه واقعه بس مشکل است وجان فرسای
به‌صبر کوش که کس نگذرد ز حکم خدای

محل سکنی آن آصف صفات درین‌دار ملال خانه‌ایست در «محلهٔ گلشن» که [۱۶۰ب] معمار همتش به عمارت آن کمال سعی نموده. و از آن جناب عمارات بسیار مانده، از آن جمله «باغ چشمهٔ محلهٔ خیرآباد» و «بازار تازیان» است .

ذکر وزارت میرزاشاه طاهر در خطهٔ یزد

مشارالیه از اشراف و اعیان ولایت خراسان بوده در زمان دولت و جهانبانی اعلیحضرت فریدون حشمت خاقان جنت آشیان سلطان شاه صفی بهادر خان به‌وزارت یزد سرافراز گردیده بدان ملك شتافت و چون گوش سخن شنو نداشت به‌غور عجزه و مساکین و زیردستان نمی‌رسید وتند خوئی و درشتگوئی پیشنهاد همت نموده سخنانش به‌آزار و ایذای مردم موقوف بود ، **شعر** :

راحت مردم طلب آزار چیست
جز خجلی حاصل این کار چیست

تا آنکه حقیقت سلوك ناستودهٔ آن وزیر پرخاشجوی [1] بر پیشگاه ضمیر منیر پادشاه عدالت‌آیین روشن گشت و پرتو شعور خاقان جهان بر خصوصیات عمل و کماهی احوال او تافت ، لاجرم رقم عزل بر صفحات احوالش کشید .

۱ـ اصل : پرخواشجوی

گفتار در ذکر وزارت دستور عدالت آیین میرزا معین [۱۶۰الف] در بلاد جنت قرین یزد

آن جناب به علوّ نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان ازاکابر و اعیان امتیازی تمام‌داشت و به امیرابوالمعالی واقعه نویس‌و وزیر قورچیان نسبت قرابت قریبه درست می‌نمود. بعد از عزل شاه طاهر منظورنظر عنایت خاقان عالی منزلت کیوان رفعت سلطان‌شاه صفی‌بهادرخان شده رایت وزارت خطهٔ‌خلدآباد یزد برافراشت و الحق آن وزیر خجسته سیما به وفور خرد و کمال فهم و صفای ذهن و حسن تدبیر معروف و مشهور و جوهر ملاطفت و مرافقت بر صفحات‌حالش ظاهر و لایح و روشنی رفق و مدارا از سخنان وی باهر و واضح بود. هر سخن که از مطلع طبع او سر زدی مقطعش نیز به لطف ادا نمودی و اگر در فاتحهٔ کلام ازسرغیرت‌بکلمهٔ هیبت افتتاح نمودی‌خاتمهٔ مقالش از روی توجه و دلجویی‌بودی. حاصل که سخن او بر قاعدهٔ لطف و خشم و حلم وقهر بود و طریق بستن و گشادن و گرفتن و دادن مرعی می داشت. لاجرم ناموس ملك داری و شکوه وزارت و حکومت داشت و مجموع اکابر واهالی آن ولایت به‌دیدار وی شادی کردند و به ملاقاتش منبسط گشته عجزه و زیردستان مرفه‌و آسوده بودند. [۱۶۱ب] او نیز در ایـام وزارت در تشیید مبانی و نیکو کاری داد رعیت پروری بداد و بر صفحات روزگار نام نیك‌و ذکر جمیل یادگار گذاشت، **شعر** :

دو چیز حاصل عمرست خیر و نام نکو
چو زین دو در گذری« کل‌من علیها فان»
مباش در پی آزار و کار خلق بر آر
کزین دو کار بیابی سعادت دو جهـان

تبیین این مقال را طوطی کلك وقایع‌نگار بدین منوال بر صفحهٔ حال می‌نگارد که به سببی از اسباب که شرح آن مناسب تحریر سیاق تاریخ نیست در سنهٔ تسع و خمسین‌و الف که‌مرحمت‌و غفران پناه‌الواصل الی رحمةالله **میرزامحمد**

شفیع خلف زبدةالاماثل والاقران حاجی محمد تقی از سفر هندوستان به بلدهٔ یزد که محل توطن او بود مراجعت نمود فیمابین وزیرو آن جناب غبار نقاری ارتفاع یافت. میرزا محمد شفیع به اِردوی معلی رفته دست‌همت گشاد و به دانهٔ درهمودینار مرغ دل امرا و ارکان دولت را صید نموده متصدی امر وزارت گردید . میرزا معین به‌صد حسرت دل ازحکومت برداشته به اصفهان شتافت و بنا بر غیرت [١٦٢الف] و حمیت لشکر حزن و اندوه در شهرستان بدنش تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات آن خجسته صفات گشته مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد .

ذکرعمارات وزیر نیکونهاد درولایت یزد

دراوایل وزارت به سرچشمهٔ کثنویه حومهٔ‌مهندس طبع او طرح باغی‌انداخته عمارات دلنشین ساخت، و بعد از عزل وزیر باغ مذکور به تصرف شرعی رفعت و معانی پناه زایر بیت‌الله‌الحرام میرزا محمد امین در آمد. و نیز در حوالی علیاباد اجرای قناتی نموده طرح باغات انداخت وموسوم ساخت به معیناباد، و بعدازفوت دستور سعادت انتما مزرعهٔ مزبوره که در کمال خرابی بود به بیع لازم به سرکار وکیل عالی‌حضرت رفیع‌منزلت‌والارتبت سیادت منقبت میرزاهدایت‌الله‌انتقال یافت و بقدر آبادانی به همرسانیده به هدایت‌آباد اشتهار یافت.

برضمایر مستمعان احوال سلف مخفی نماناد که هر چند بعد از عزل میرزا معین مرحمت پناه میرزا **محمدشفیعا** بر مسند وزارت یزد تمکن یافته مدتی در آن خطه کامروا بود ، لیکن درحین تحریر خصوصیات احوال آن جناب در پردهٔ خفامحجوب بود، لهذا خامهٔ فصاحت بیان [١٦٢ب] بند خاموشی بر زبان گذاشته در بیان آن گویا نگردید .

گفتار درذکر مجملی از آثار وزارت و اقبال پناهی نتیجةالاعاظم و الاهالی صفی‌قلی بیك خلف ارشد مقرب‌الحضرت‌الخاقانی شمسا محمد علی بیکا ناظر بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه

چون قلم تقدیر برلوح‌قضا رقم وزارت به اسم آن حضرت نگاشته گردانیده بود لاجرم به الهامات هاتف غیبی خاقان خلد آشیان صاحب قرانی برزبان گوهر‌فشانی فرمود که لایق وزارت و حکومت خطهٔ جنت مرتبت یزد اوست که ذاتی‌پاك و نسبی پاکیزه دارد و بی شك در افتتاح ابواب عدالت و عاطفت نسبت بر رعیت اقتدابه‌والدغفران پناه خود خواهد کرد و تتبع آثار ستوده و رسوم پسندیدهٔ او نموده عدالت موروثی با مفاخرت مکتسبی جمع ساخته اهالی آن دیار را درسایهٔ رعایت آسوده خواهد داشت و لمعهٔ فرّ یزدانی کـه در جبین مبین او لامع است برین‌معنی دلیلی قاطع و حجتی ساطع است و هیچ صاحب نظر بر‌آن‌انکار ندارد ، **شعر :**

برحشمت سلیمان‌آن‌کس که‌شك نماید
برعقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

و الحق آن حضرت وزیری بود رعیت پرور و مرحمت گستر که رای عالم‌آرایش [۱۶۳الف] شمع شبستان مملکت بودی وفکر صواب اندیشش به‌یك تأمل هزارعقدهٔ مشکل بر گشودی و کشتی دریای فتنه‌را حلم گران‌سنگ او در گرداب اضطراب ساکن ساختی ، **نظم :**

ز عدلش چون رخ خوبان مهوش
به یکجا جمع گشته آب و آتش

و آن وزیر معدلت‌آیین که ، **شعر :**

صورت او جامهٔ مجد و سعادت را طراز
معنی او خاتم اقبال و دولت را نگیر

در اول بهار سنهٔ اربع و ستین و الف موافق یونت‌ئیل ترکی که جمشید گردون سریر خورشید از شرفسرای ناهید نهضت نموده سایهٔ وصول بر منازل حمل انداخت‌و سلطان بهاربا لشکر سبزه و ریاحین حدود و اطراف حدایق و بساتین را مخیم نزول ساخت ، **شعر** :

چهار سوی چمن لشکر بهار گرفت
بنفشه رنگ وسمن‌بوی‌و گل‌نگار گرفت
صبا نقاب ریاحین مشك بیز گشاد
درخت مروحهٔ شاخ سیم بار گرفت

به‌آن بلدهٔ فردوس مانند خرامید و بساط امن و امان بر روی روزگارصغارو کبار گشوده به دانهٔ درم و دینار وخلق و احسان مرغ دل همگنان را در دام درآورد ، **بیت** :

به روزگار همایون او محقق شد که چیست معنی‌لفظ مکارم‌الاخلاق

وزیر نیکو ضمیر همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع [۱٦۳ ب] و اصحاب فضل بر لوح خاطر می‌نگاشت و چون به شرب شراب روح افزاومصاحبت ماهرویان ناهید سیما شعف تمام داشت در باغات روح افزا و قصور بهشت بنا جشنها می‌آراست که زهرهٔ رامشگر از نظارهٔ آن ساز حیرت نواخته به ادای ایـن نوا مترنم می‌گشت ، **شعر** :

این چه بزمست مگر گلشن کامست اینجا
خضر در آرزوی جرعهٔ جامست اینجا
نغمهٔ ساز سعادت طرب افزا شب و روز
گردش ساغر انعام مدامست اینجا
نعمت آماده و اسباب طرب جمع شده [۱]
مجلس خاص و طربخانهٔ عامست اینجا

۱ـ نسخهٔ موزهٔ بریتانیا : طرب‌افزا شب‌وروز؛تصحیح ازروی نسخهٔ کتابخانهٔ مسجد جامع یزدست .

و چون مجلس کامرانی و اوقات زندگانی را بی روح ریحانی و بادهٔ ارغوانی حرام می‌پنداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب خوشگوار طلبیدی، و هر شام که قدح سیم‌اندام هلال در مجلس ثوابت و سیّار به گردش درآمدی از دست خوبرویان دیدار جام بادهٔ غمگسار در کشیدی. چون این معنی ازحد اعتدال تجاوز نمود و حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرفی تمام کرد و اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات روی به انحراف آورد و اطبّای حاذق و حکمای مدقّق [۱۶٤الف] هرچند درمعالجه سعی نمودند به جایی نرسیدو بنابر هدایت الهی لسان حال به فحوای این مقال که، **بیت :**

سپیده دم که شدم محرم سرای سرور
شنیدم آیهٔ «توبوا الی‌الله» از لب حور

مترنم گشته آن آصف حشمت آیین به عزمی درست و نیتی صافی صادق از تمامی منکرات و معاصی توبه فرمود و حدّت مرض و شدت آن زمان زمان می‌افزود، با وجود این حال از غایت غیرت خود را نمی‌انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف شهر و قصبات سیر می‌فرمود. چون در «بقعهٔ صفویه» که معمار همت آن حضرت درقریهٔ تفت به جهت مدفن خود ساخته بود منزل نمود بر زبان آورد که، **مصراع :**

در منزل خوب جا گرفتیم

به حسب اتفاق شدت مرض درهمان روز به مرتبه‌ای انجامید که حرکت از آن مکان متعذر بود. ناچار چند روزی در آنجا گذرانیده دراوایل شهر ذی حجةالحرام سنهٔ ست و ستین بعد الف مطابق پیچی ئیل از عالم محنت انجام طبل رحیل کوفته به ریاض قدس خرامید و در همان بقعه مدفون گردید ، **شعر :**

آسمان با سینهٔ پر آتش و پشتی دوتاه
شد به‌هایاهای گریان برسر آصف پناه

از جملهٔ عمارات آن دستور ستوده خصال بقعهٔ مزبورست موسوم به «بقعهٔ

صفویه» واقعه در تفت که املاك و رقبات و بازارچهٔ نو مشهوررا بر آن وقف نموده و خانهٔ واقع در «محلهٔ میرچقماق» که در حالت اقتدار واختیار در آنجا سکنی داشت و کاروانسرای «میدان محلهٔ میرچقماق» نیز ازبناهای آن حضرت است. واین چند بیت در سلك منظوماتش انتظام دارد ، **نظم :**

گذشت از چاره کارم، عقدهٔ بس‌مشکلی دارم
گریبانی به دست نوجوان جاهلی دارم
تغافل برده از حد شوخ چشم من نمی‌داند
که من هم در تلافیها نگاه غافلی دارم
نوآموز وفا طفلی حریص صید دل شوخی
بدنبال من افتادست پندارد دلی دارم

وله

دشت را ازخون مه گلگون‌سوارم رنگ کرد
بر رم آهو بیابان‌را ز شوخی تنگ کرد

[۱٦٤ب] گفتار در بیان وصول میرزا جعفر به خطهٔ یزد به امر وزارت و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار که در آن اوان روی داد

[در]زمزمهٔاین احوال‌طوطی کلك بیان‌ندای این‌مقال‌بگوش‌هوش ارباب‌جاه و جلال می‌رساند که در اواخر سنهٔ ست و ستین‌و الف موافق بیچی‌ئیل طوماراعمال دستور عالی مقدار و زبدهٔ وزرای نیکوشعار **صفی قلی بیك** به‌بند «کل‌نفس‌ذائقة ـ الموت» رسیده نفس شریف او دعوت «ارجعی‌الی‌ربك راضية مرضية» را اجابت نمود وازین نشیمن به گلشن عدن انتقال فرمود. **میرزاجعفر** که در آن وقت به سببی از اسباب و بد سلوکی از شکوه و شکایت ساکنان لاهیجان از وزارت آنجا معزول گردیده در کمال ناکامی در اردوی معلی بی سر و سامان می گشت ، اما شب وروز

در خیال منصب و استقلال می‌بود و گوش هوش به پنبهٔ غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه‌پرواز می‌نمود ناگاه به ارادهٔ پادشاه بی انباز کوکب طالعش که روی به‌حضیض نکبت آورده بود درخشیدن‌آغاز نهاد و آفتاب اقبالش که به سرحد ادبار رسیده بود از صیقل توجه وزیر اعظم نورانی گشته به منصب جلیل‌القدر وزارت خطهٔ فردوس نمای یزد معزز و منظور عنایت و شفقت خاقان [۱۶۵ الف] جهان گردیده قامت او به خلاع فاخره آراسته شد، و دروقتی که جمشید خورشید منازل بروج خریفی می‌پیمود به‌آن خطه خرامیده برمسند تمکن و استقلال قرار گرفت. اگر چه به علوهمت و سمو رتبت اتصاف داشت و در سلك اشراف ولایت قزوین منتظم و به واسطهٔ انتساب به اولاد **میرجعفرقزوینی** رایت مفاخرت می‌افراشت و به جودت طبع و مهارت در نظم و نثرو اشعار فارسی و ترکی معروف و مشهور بود و پیشنهاد همتش آن بود که درفضای خواطر سادات و علما تخم لطف و احسان بکارد اما از حسن خلق بی بهره بود و جبلتش بر صفت ذمیمهٔ عجب و نخوت و کبر و خویشتن داری و مردم‌آزاری مجبول و مفطور بود. اشراف واعیان که به ملازمتش می‌رفتند بی شایبهٔ انتظار هیچکس را بار نمی‌داد و چون رخصت شدی بعد ازآنکه مردم از چند «دربند» در گذشتندی غیر از معدودی که نام بردی کسی را مجال دخول نبودی، واکثر ملاقات نا کرده باز گشتندی. هر چند زمانه ندای‌این ترانه به گوشش می‌رسانید به سمع‌رضا اصغاء نمی‌نمود ، **نظم** :

درین دار مکافات آنکه بد کرد
نه‌باجان کسان، با جان خود کرد
اگر خواهی نکو باشی نکو باش
همیشه راستگوی وراست خوباش

[۱۶۵ب] و هاتف غیبی ندای این معانی در می‌داد ، **شعر** :

فرصتی یافته‌ای خیزوغنیمت دارش
دولتی‌رو بتو آورد ز کف مگذارش

در همان روز اول خاطر مردم از او متنفر گشت و اجامره و اوباش پای

جسارت پیش نهاده دست شجاعت گشادندو گردن از فرمان او پیچیده سر به شورش و فساد برآوردند و هر روز در قریـه ای و هرشب در محله‌ای کوس مخالفت او می‌نواختند . وزیر ناتدبیر تندخویی و درشت گویی با غرور و پندار و نخوت و استکبار جمع کرده دست ظلم دراز کرد و به حرص مال دهن آز گشاد ، **نظم :**

ره مردمی نزد او خـوار شد
دلش بندهٔ گنج و دینار شد

و چندانکه نیك خواهان از راه نصیحت به‌او عرضه داشت می نمودند که ، **شعر :**

با هیچکس زخلق جهان دشمنی مکن
تا بر مراد دوست رود روزگار تو

نمی شنید ، تا آنکه خاطر خاص و عام به کلی ازو متنفر گشت و روی دلهـا از راه مودت و موالات او بر گشت و چون از هر گونه دلایل و علامات محقق شد که وزیر ناخوش حرکات طبل ظلم درزیر گلیم ستم می‌زند وتا فرصت یافته مافی‌الضمیرخود به عمل می‌آورد و بر سادات و اکابر و اهالی به حکم وجوب دفع ظلم که به شرع ثابت شده ضرورت گشت [۱۶۶الف] که در تدبیر کار او سعی نمایند و پیش از آنکه اختیار نماند بدانچه توانند قیام نمایند و چون همت بلند ایشـان رخصت نمی‌داد کـه بیش از آن از وزیر تعدی کشند چـه او بنیاد کار بر حیله و نفاق که منشأ آن ظلم و زیادتی بود نهاده و تمام راهها را به مستحفظان شوارع و ملازمان اعتمادی خود سپرده که احدی نتواند به‌طرف اردوی معلی‌رفت ، به‌حسب اتفاق وقتی بود که خسرو انجم سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانهٔ جدی در آمده شدت سرما نصاب کمال داشت و روزبروز می‌افزود و درآن سال فصل شتا از معهود دیگر سالها لشکر برد بر اطراف و اقطار بلاد و امصار دست به غارت بنات نبات گشاده از برودت تقصیر نمی کرد و آفتاب عالمتاب از شرمساری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر باگـریه و زاری در گوهر افشانی و کافور باری

سادات‌و اکابرو اهالی در چنان فصلی‌توکل به عون عنایت ربانی قوی داشته‌پوشیده وپنهان یك یك و دو دو شب هنگامی که جهان از فراق آفتاب و تراکم سحاب که [۱۶۶ب] فلك با چراغ ماه راه نمیدید و سحاب از دیده و دم حسود مایه گرفته برفی عظیم می‌بارید و هوا چون دل ستمکاران تیره و ابر چون دست دریا نوال کریمان سیم‌بار، **شعر** :

هوا پر ز میغ و زمین پر ز برف
ز لب ره‌نبردی سوی گوش حرف

از منازل خود بیرون آمده ازراه غیر معهود روی‌به‌اردوی معلی‌می گذاشتند. چون [در] دارالسلطنهٔ اصفهان که محل‌نزول خسروآفاق‌بود اجتماع‌نمودند ودرهنگامی که خاقان عدالت کیش بر سریر شهریاری جلوس فرموده داد مرحمت گستری می‌داد ، **شعر** :

گشاده حشمت او دست عدل بر عالم
کشیده سطوت او پای ظلم در زنجیر

اهالی یزد عجز حال خود درمعرض عرض‌رسانیدند ، **بیت** :

به پاسخ گشادند یکسر زبان
دعا و ثنا کرده زیب بیان
بد اندیش تو هست بی دادگر
به بی حد رعیت ز بیداد سر
قلم در کش آیین بیداد را
کفایت کن از خلق فریـاد را

و تا رکن شوکت وزیر به شفقت و توجه وزیر اعظم قوی بود هر که اظهار شکایت او کرده زبان تشنیع می گشادو سرش ازضرب گرزو دگنك ایشك آقاسیان و یسـاولان شکسته می گشت، و هر مطلب کـه دستور بیدادگر پیش می گرفت

حسب‌المدعی [1] [۱۶۷ الف] ارقام و احکام شرف صدورمی‌یافت و به معاونت امرای عظام‌مهمات‌او فیصل‌پذیر می گشت.و در آن ملك همچنان‌لوای‌شوکت‌او ارتفاع‌داشت وبا عزیزی از اهل اعتبار که نهال کینهٔ آن شخص در فضای خاطر نشانیده باب‌حسد پرورش می داد بنا برمصلحت وقت وزیر بدیدن اورفت ومجلس جشن‌و عیش‌انعقاد یافت. اتفاقاً دیوان اشعار حافظ شیرین کلام درمیان بود . وزیرروی به حضار کرده گفت مردمان زبان طعن بر ما دراز کرده نقل مجالس و محافل ساخته‌اند که نهال دشمنی این عزیز در مزرعهٔ دل خود نشانیده در مقام کسر اعتبار او شده‌ایم. بیان واقع و خلاف آن از روح پر فتوح خواجه شمس‌الدین محمد حافظ التمـاس کرده می‌شود . بعد از تفأل در صفحهٔ یمنی که فال می دانند غزلی بر آمد که این ابیات در آن درج بود، **بیت** :

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد
نهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار آرد
چو مهمان‌خراباتی به‌عزت باش بارندان
که‌دردسر کشی‌جانا گرت‌مستی‌خمار آرد

مستمعان ازشنیدن این‌ابیات انگشت تحیر به دندان گزیدند [2] و وزیر سنان نیزهٔ کینه همچنان به‌آب ظلم و بیداد به‌قصد جان‌مسلمانان آب‌می‌داد [۱۶۷ ب] و چندانکه زبان زمان ندای این مقال در می‌داد که ، **شعر** :

کسی را که روز بد آید به پیش
بپیچد سر از راه بهبود خویش

استماع نمی نمود . لاعلاج دیگر باره ارباب و اهالی که در اردوی معلی بودند زبان به ثنای شاه جوانبخت فلك تخت آراسته جواهر این ابیات بر طبق عرض نهاده نثار فرق شهریار گردون اقتدار کردند ، **نظم** :

۱ـ اصل : المدعا ۲ـ اصل : گزیدن

ایا شاه جم جاه انجم سپاه
خدیــو فلك رتبه عباس شاه
عدوی ترا افسر از خــاك باد
گریبانش از دست غم چاك باد
ز بیداد ظالم شها داد داد
که بی عدل و داد تو گیتی مباد

خاقان صاحبقران به‌نفس نفیس در مقام تفتیش آمده از اخبار منهیان وفریاد دادخواهان حقیقت تعدی میرزا جعفر وزیر برپیشگاه ضمیرانور خسرو فریدون‌فر روشن گشت . به مقتضای عدالت رقم عزل بر صفحهٔ عمل وزیر بی تدبیر کشیده‌شد. اهالی و عجزه که از وهم مشارالیه مانند قطرات سیماب در اضطراب بودند به‌مکان خود قرار گرفتند . و اوبعد از عزل به‌اصفهان رفته از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده بر وی استیلا یافته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می کشید تا در سنهٔ اربع و سبعین و الف موافق تنگوزئیل به عالم‌عقبی منزل ساخت . میرزا جعفر اگر چه متلون مزاج [1] و تند خو بود اما قامت قابلیتش به زینت استعداد آراسته بود . [۱٦٨ الف] این بیت زادهٔ طبع اوست که در حین تحریر به خاطر بود ثبت گردید ، **شعر** :

هر که برمن تکیه کرد او تکیه گاهی شد مرا
من بیاسودم چو از من خاطری آسوده شد

و در مرثیه‌ای که درشأن حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام به نظم آورده این بیت مسطورست :

ای ازازل زماتم تو در بسیط خاك
گیسوی شام باز و گریبان‌صبح چاك

چون کوکب اقبال میرزا جعفراز اوج اعتبار روی به وادی ادبار نهاد پرتو انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوال وزارت و اقبال پناه دستورالزمانی **میرزا**

۱ـ اصل : تلون‌مزاج

محمدشفیع که سابقاً وزیر یزد بود و تا آنوقت که قریب چهارسال می‌شد به امر وزارت دارالمؤمنین کاشان اشتغال داشت تافته مجدداً وزارت خطهٔ جنت رتبهٔ یزد به آن جناب تعلق گرفت.

چون کمیت واسطی نژاد قلم که در عرصهٔ میدان عرض حال هر طبقه در تکاپوی بود به این‌مقام رسید مسود اوراق پریشان در شاهجهانا باد که اعظم ولایات هندوستان است رحل اقامت گسترد و بنابرآنکه مفصل احوال دستور عدالت شعار در نظر نبود لاجرم عنان توسن بنان را به ذکر بیان آن انعطاف داده در عرصهٔ عمل حاجی محمد باقر بیك به جولان در می‌آورد.

گفتار در ذکر مجملی از احوال وزارت پناه حاجی محمد باقر بیك ولد محمد قاسم بیك وزیر جهرم

بر ضمایر آفتاب آثار واقفان جاه‌و جلال و مبصران کارخانهٔ اعتبارواستقلال ظاهر و آشکار خواهدبود که محمد قاسم بیك به حسن خلق‌و وفور اسباب‌وتجملات از امثال‌و اقران امتیاز تمام‌داشت‌و مدت چند سال‌در ولایت جهرم من اعمال فارس درکمال اعتبار به امر وزارت اشتغال داشت و چون دست قضا بساط حیات او را [۱۶۸ب] درنوشت ولد ارشدش **حاجی‌محمدباقر بیك** حسب‌الفرمان سلطان‌صاحب قران به وزارت آنجا سرافرازی یافته مدتی در آن امر اشتغال داشت و در سنهٔ احدی و سبعین بعد الف موافق بارس‌ئیل از آن مهم معزول گشته نصف استیفای دارالملك شیراز بدو مرجوع گردید. و چون پایهٔ قدر و منزلت خودرا زیاد از آن می‌دانست در اردوی معلی توقف نموده نایبی به شیراز فرستاد. تا آنکه در اواسط سنهٔاربع وسبعین والف‌مطابق‌لوی‌ئیل کوکب‌طالع‌مرحمت‌وغفران پناه میرزامحمد شفیع وزیر دارالعبادهٔ یزد به حضیض وبال انتقال نموده رخت هستی به سرای‌باقی کشید، حسب‌الفرمان خاقان خلد آشیان‌صاحبقرانی شاه عباس‌ثانی انارالله برهانه منصب جلیل‌القدر وزارت جنت صفات یزد به مشارالیه مفوض گردیده بدان ملك خرامید. اما از روی بی‌دماغی و استغنا به امور ملکی نمی‌پرداخت ورعایاوزارعین و سایر متوطنین آن ملك که رجوع به وجود آن جناب می‌شدند رحل اقامت

بر آستان [۱٦۹الف] او انداخته شبها به روز و روزها به شب می‌آوردنـد و او در پردهٔ خفا محجوب بوده به نامه‌وپیغام با ایشان سلوك می‌نمود. و فلوس یزد را که سلاطین ذوی الاقتدار و وزرای عالی مقدار به جهت رفاه حال رعایا و عجزه هـر یك‌عباسی را پانزده دینارصرف مقررفرموده به‌مرور ایام هر عباسی چهل وپنج‌دینار صرف معمول شده بود، و این معنی باعث آن شده بود که تجار زر عباسی به یـزد آورده اقمشه خرید می‌نمودند، آن جناب فلوس را شکسته صرف را برطرف نمود و از این حرکت دلهای اهل حرفه خصوصاً شعرباقان شکسته دست از شغل خـو‌د بازداشته پا در وادی غربت نهادند.و آن‌وزیر عدالت شعار چون پیوسته نقش‌وزارت جهرم در فضای دل می‌کاشت در اوایل سنهٔ ثمان و سبعین و الف موافق پیچی‌ئیل از وزارت جنت‌آباد یزد معزول گشته به‌مطلب خود فایض گردیده بدان ملك شتافت. کلك دلپذیر طوطی شکرستان بلاغت و سخن سرائی میر محمد قاسم المتخلص به «نبیره» در تاریخ عزل از مهم یزد وسرافرازشدن به وزارت جهرم این بیت برالواح روزگارنگاشته، **نظم**:

«عزل یزد» و«نصب‌جهرم» هر دو تاریخش یکیست
«عزل ظالم» سال تاریخ وزیر جهرم است

جناب حاجی محمد باقربیك‌گاهی زبان به نظم اشعار می‌گشاد و این‌رباعی از جملهٔ منظومات اوست، **رباعی**:

تقدیر تو ای دوست به ما ارزانی
تدبیر بـه عقل عقلا ارزانی
ما رخت به ساحل توکل بردیم
کشتیبانی به ناخـدا ارزانی

و ایضاً این رباعی ازنتایج طبع آن جناب‌است، **رباعی**:

این نه فلکی که در هوا می‌گردد
دانی که شب‌وروز چرامی گردد

از روز ازل ز بهر تعظیم حسین
بر گرد زمین کربلا می‌گردد

[۱۶۹ب] گفتار درذکر شمه‌ای ازاحوال خیر مآل و بیان حسن اخلاق و سیرت ستوده وزارت‌و اقبال پناه دستور الوزراء فی‌زمانه نظاما للوزاره و المعالی الله قلی بیك وزیر دارالعبادهٔ یزد برسبیل اجمال و اختصار

آن‌حضرت به غایت‌حمیده خصال وپسندیده افعال بود . از اوایل ایام‌جوانی تاآخر اوقات زندگانی از روی اخلاص‌حلقهٔ ملازمت و بندگی سلسلهٔ علیهٔ صفویه بر گوش جان جای داده بود و روز به روز به جهت نیکو خدمتی مهم او در اوج رفعت‌و اقبال بود. تامن حیث‌الاستقلال زمام مهمات‌ومعاملات‌و حکومت دارالعبادهٔ یزد و توابع به قبضهٔ اقتدار درآورد و وزیر جلیل‌القدر و متصدی خالصجات و کر کراق سرکارخاصهٔ شریفه‌و ناظر کل اوقاف دارالعبادهٔ مزبور گشت‌و حکومت و داروغگی **مجوسیان** که فی‌الواقع منصبی‌است عظیم به‌آن جناب تعلق می‌داشت و بی‌شایبهٔ تکلف و سخن‌آرایی آن‌دوحهٔ چمن سروری درمدت چهل سال که در کمال اعتبار و اقتدار دربلدهٔ طیبهٔ یزد علم استقلال برافراشته بود پیوسته سرانجام‌مهمات سادات و علما و فضلا و مشایخ و ارباب و رعایا و فقرا و غربا را بر ذمهٔ همت خود لازم و واجب می‌شناخت و به رفاهیت احوال کافهٔ برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصاًلله تعالی [۱۷۰الف] همت عالی نهمت مصروف می‌ساخت و هر کس از جفای روزگار وآسیب زمانهٔ ستمکار مضطرب گشته دست امید در دامن عاطفتش زد مانند گل جیب و دامن او را از زر تمام عیار پرنمود ، **شعر** :

در ابر اگرزدست تو یك خاصیت نهند
دست تهی برون ندهد هرگز از چنار

و آن وزیر نصفت نهاد به‌انامل مکرمت و انصاف موصوف‌و به وفورفراست و کیاست معروف و مشهور بود و مبادی عنفوان اوان جوانی را که خلاصهٔ اوقات

زندگانی است به اکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود و حقایق اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر عاطر نگاشت و کمال حالش به حلیهٔ اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت بر افراشت. به طلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس مشهور و سرآمد گشت و حکایات غرایب آیات و مسایل فرخنده سمات و اشعار فارسی و ترکی به خاطر داشت و پیوسته غمام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد می‌بارید. هرگز هیچ آفریده از خوان نعمت و انعام بی‌کرانش مأیوس و محروم نمی‌گردید. زبان ارباب نظم و نثر از شمول مراحم و عواطفش مدح گوی و ثناگستر و به جهت تعظیم و تکریم خواص و عوام اسم شریفش بر زبان آوردن ترک ادب می‌دانستند، لهذا به «آقا» مشهور و معروف گشت، **شعر:**

دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

و در ایام وزارت و اقتدار آن آصف صفات جم اقتدار شعرای زمان زبان به مدایح او می‌گشادند. درین محل به این چند بیت که زادهٔ طبع [۱۷۰ب] نجابت و فضیلت‌پناه نتیجة النجباسیفا میرزامظفرا که گوی دانش و سخنوری از امثال و اقران ربوده و استعداد و قابلیت ظاهری با نجابت ذاتی جمع نموده در مدح آن جناب به رشتهٔ نظم کشیده به جهت تبرک ثبت می‌شود، **قطعه**:

شکر کز مکرمت شاه ولایت گوهر
آنکه دریای شرفرا بود او درّ صدف
جم کی رتبه فریدون سلیمان حشمت
کز غلامیش کند قیصر و فغفور شعف
شاه شاهان جهان شاه سلیمان که بود
تاج شاهان زمان افسر شاهان سلف
خویش را بر در او بندهٔ رومی بیند
گرسکندر نهد آئینهٔ انصاف به کف

خرم از بندگیش جملهٔ شاهان جهان
شاکر از نسبت فرزندی او شاه نجف
گر نه هر صبح زند مهر دم از دولت او
می کشد چرخ چومه بررخ اوداغ کلف
صبح اقبال وی از مشرق امید دمید
آفتاب فلك معدلت از برج شرف
یزد آباد شد از مقدم آصف صفتی
که ندیدست چو او مادر ایام خلف
آصف معدلت افروز رعیت پرور
که نگه داردش اقبال شه از بیم تلف
گردن ظلم به زنجیر عدالت بسته‌است
جور را رشتهٔ بیداد گسسته‌است ز کف
چون بود صوفی صافیِ اوجاق صفوی
بر درش بهر شرف خیل ملایك زده‌سف
دولتش را به‌دعا چون ز خدا می‌جستم
آمد از شست دعا تیر اجابت به هدف
شد چواز لطف سلیمان زمان آصف یزد
مژدهٔ تهنیت آورد به گوشم هاتف
کردم از وی طلب مصرع تاریخی گفت
که بگو شاه سلیمان شد و آقا آصف

اشاره به‌این‌معنی« که بگوشاه سلیمان شد و آقا آصف» آنست [۱۷۱الف] که درآن ایام خجسته فرجام که‌اورنگ سلطنت وجهانبانی ممالك ایران ازیمن قدوم بندگان خاقان سلیمان مکان سلطان سلاطین نشان سلطان شاه سلیمان بهادرخان در علو قدر از سپهر برین برترآمد افسر خلافت و کشورستاني به برکت وصول

بر فرق آن زیبندهٔ سریر کیانی ازجمیع اسباب سرافرازی برسرآمد و فراز منابر بهخطبهٔ امامیهٔ اثناعشریه و القاب همایون شاهیه زینت پذیر گشت و وجوه دنانیر بنام نامی واسم سامی آن برگزیدهٔ اله سکه وآرایش یافت. اسم مبارك آن حضرت سلطان شاه صفی ثانی بود و در روز نوروز پیچی ئیل موافق سنهٔ ثمانین و سبعین و الف هجریه به الهام هاتف غیب اسم مبارك آن حضرت سلطان شاه سلیمان بهادر خان قرار یافت. به اعلام این خبر بهجت اثر رقم عالی مشعر باین معنی به مهر مهرآثار نواب همایون شاهی ظل اللهی به اسم آن آصف ثانیعزورود یافت. بنابر توجهات شاهانه در القاب آن جناب آصفی خطاب فرمودهبودند، لاجرم نجابتپناه مشارالیه اشعاری بآن نموده و چون رقم مبارك به عبارتی مرغوب بود لازم نمود که تیمناًثبت گردد، وهی هذا:

حکیم جهان مطاع شد ـ آنکه وزارت و رفعت و معالی پناه عزت و عوالی دستگاه آصفی نظاما للوزارة والرفعة الله قلیبیك وزیر دارالعبادهٔ یزد و [۱۷۱ب] کرکراق سرکار خاصهٔ شریفه به توجهات شاهانه سرافراز گشته بداند که چون سنت سنیه و طریقهٔ مرضیهٔ سلاطین جمآیینزاینسلسلهٔ علیه آن بوده که در حین جلوس براورنگ سلطنت والا واتکاء برچهاربالش خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان و بهار عالم افروز پیر و جوانست لباس نام نامی واسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید میفرمودهاندواین معنیدرخاطر والا و ضمیر منیر آسمان سیما مرکوز بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب به برج شرف تحویل نموده و ابواب شکفتگی و انبساط بر روی خلوت نشنیان اکنان اکمام گشوده زمین و آسمان شکفته و خندان و ایام اهتزاز پیر و جوانست و معهذاقران سعدین نیز اتفاق افتاده این اراده مانند اثمار ازهار که به تدریج قدم به حدایق بروز و ظهور گذارند جلوهٔ وقوع نموده پیرایهٔ نام نامی به طراز سلیمانی

مطرز گردید و رئوس منابر و وجوه دنانیر باین نام نامی زیب وبها یافت و رسانیدن این‌نوید جان افزا به عهدهٔ اهتمام‌رفعت و معالی پناه صفی قلی بیك قوم مرحوم میرفتاح شد ، می‌باید به دعای دوام دولت روزافزون مواظبت نموده در نظم و نسق محال متعلقهٔ خود مساعی جمیله به ظهور رساند و به توجهات شاهانه مستمال باشد . تحریراً فی شهر شوال‌المعظم سنهٔ ثمانین و سبعین بعد الف .

گفتار درذکر شمه‌ای ازعلو نسب وزیر ستوده خصال و بیان وصول کوکب طالع آباء و اجداد و اعمام آن‌آصف صفات ملکی ملکات به درجهٔ شرف واقبال

[۱۷۲الف] زیبندهٔ رفعت و اجلال و وزیر و متصدی به استقلال سعادتمندی تواند بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع افق و استقلال طلوع نماید سرگشتگان بوادی نامرادی را در سایهٔ لطف وانصاف جای داده ازتاب آفتاب قهر واعتساف‌برهاند، وتشنه لبان مسالك بیدادی را اززلال عدل‌و احسان سیراب ساخته به فضای راحت فزای برّ و امتنان رساند، و به گلزار ریاست و سرافرازی ازآن در درآید که به‌دست مرحمت و دلنوازی خار آزار از پای ستمدیده بیرون آرد، و در جویبار وزارت وکامکاری نهال اقبال از آن نشاند که سایهٔ مکرمت و دلداری بر مفارق بر گشته روزگاران گستراند ، **بیت** :

چو اعلام ریاست بر فرازد   رعیت پروری را پیشه سازد
کندتعمیرقصرعدل واحسان   پی آسایش اشراف انسان[1]

ماصدق این معنی‌آن حضرت تواند بود که به‌حسن صورت وسیرت و صفای طبع و به حلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده‌و اوصاف پسندیده‌معروف و به صحبت علما و فضلا و درویشان و گوشه‌نشینان به غایت مایل و همگی همتش مقصور به دلجوئی عجزه و مساکین و زیردستان بود؛ و آن‌جناب ولدارشد ارجمند **علیقلی بیك**است که به کمالات و صفات حسنه آراسته‌ودرمیدان عبادت گوی‌مسابقت

۱ـ نسخهٔ وزیری : اشرف سلیمان

اززهادوعبادر بوده بودو آن جامع اوصاف حمیده خلف صدق **علیخان بیك** مشهور [۱۷۲ب] به **قزل‌علی‌خان** است که درزمان سلطنت وجهانبانی اعلیحضرت خاقان علیین آشیان شاه طهماسب باخیل‌وحشم‌درغایت عظمت وابهت به‌رسم رسالت از جانب فرمانفرمای بلاد گرجستان بپایهٔ سریرسلطنت مصیر آمد . بعد ازتبلیغ رسالت بمیامن توفیقات سبحانی شعشعهٔ انواراسلام‌در او تافته ازروی اخلاص در مجلس همایون خاقانی‌زبان بکلمهٔ طیبهٔ «لا اله الاالله محمدرسول‌الله علی ولی‌الله» گویا گردانید ودرسلك مقربان وغلامان بارگاه فلك اشتباه انتظام یافت و متعلقان و خدام اونیز به‌این دولت ابدی سر افرازی یافتند . هر چند که با پادشاه گرجستان قرابت قریبه داشت و در بعضی از ولات آن‌ولایت لوای ایالت افراشته تعلق به‌او میداشت قطع تعلق کرده حلقهٔ بندگی سلسلهٔ علیهٔ صفویه در گوش جان جای داده بود و از راه نیکوبندگی و حسن اخلاص یوماً فیوماً مرتبهٔ او در ترقی بود تا آنکه به‌رتبهٔ ایالت‌ولایت‌شکی که از اعمال شیروان‌است سرافرازی‌یافت ومدتی‌مدید من‌حیث الاستقلال‌والانفراد به‌آن منصب عالی قیام می‌نمود . بعد از رحلت خاقان علیین آشیان ازین خاکدان به‌فرادیس جنان بسبب وقایعی که در تواریخ مبسوطه مسطورست مهمات ولایات ایران مختل ماند و حکام اطراف‌وسلاطین آفاق دست حیل از آستین جرأت‌بیرون کرده اطراف ولایات را [۱۷۳الف] به حیطهٔ ضبط وتصرف خودآوردند . گرجیان بی‌ایمان برممالك شیروان مسلط گشته عازم‌تسخیرولایت‌شکی‌شدند. چون این‌خبر به‌قزل‌علیخان که حاکم آنجا بود رسید به‌تعبیهٔ[1] لشکر قیام نموده‌شبدیزعزم به‌مهمیز ستیز تیز ساخت و روی به میدان رزم آورده اعلام قتال بر افراخت . چون تقارب فریقین به تلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صوراسرافیل ظاهر گردانید ، باد حملهٔ یلان چراغ زندگانی پر دلان فرو نشانید وشعلهٔ‌سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان را به‌سرحد احتراق رسانید [و] گوهر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت، **بیت:**

۱ ـ نسخهٔ‌وزیری:تهیه

ز خون یلان سنگ شد لعل گون
روان شد به روی زمین جوی خون
بهر سو سر سروری نامجوی
به‌میدان در افتاد مانند گوی

قزل‌علیخان که شیر بیشهٔ شجاعت و مردی بود تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر کفر تاخت و در حملهٔ اول جمعی را قتیل گردانیده برخاك خذلان انداخت .اما چون اعداء اضعاف مضاعف سپاه اسلام بود ازاطراف وجوانب در آمده آن خان‌عالی‌شأن و سپاه اسلام را بقتل رسانیدند وتمامی‌جهات واسباب او را غارت و تاراج نموده ولایت شکی را بتصرف در آوردند .

چون قبل از آن متعلقان و فرزندان خان مرحوم بپایهٔ سریرسلطنت مصیر رفته تا آن غایت در [۱۷۳ب] دارالسلطنهٔ قزوین بودند از جور گرجیان مصون ومحفوظ ماندند. خان مومی‌الیه را دوخلف نیك اختر بود .

بزرگتر **علی قلی بیك** است که اسم اورقمزدهٔ کلك بیان گشت و کوچکتر **علی‌بیك** که به **علی بیك‌چهاریار** مشهور گشته و در زمان دولت و جهانبانی خاقان جنت آستان شاه صفی بهادر خان به رتبهٔ بیکلربیگی گری ایروان و حکومت خطهٔ لار سرافراز شده لقب خانی یافت وبه کلبعلی‌خان موسوم گشت. شجعان روزگار در روز مصاف او را بر افراسیاب تیزچنگ و اسفندیار رویین تن ترجیح‌میدادند و در جرأت وجلادت‌از رستم دستان و سام‌نریمان کمتر نمی‌دانستند. لهذا در زمان ایالت ایروان با وجودی که اطراف ممالك ایران مشحون به‌وجود شیران بیشهٔ شجاعت وخوانین باجرأت وجلادت بود که‌بهرام کیوان بر اوج‌آسمان از بیم پیکان خون افشان ایشان سپرزرین‌آفتاب برسر کشیدی و نهنگ بی‌درنگ درتك‌دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پوش گردیدی ، **نظم** :

همه تندخوی و همه تیزچنگ
به‌صحرا چو شیر و به دریا نهنگ

برخاتم انگشتری نقش نموده بود که ، **نظم:**

آنکه به‌شیران جهان غالب است
کلب علی بن ابی طـالب است

و همگنان از روی انصاف تصدیق شجاعت کـامل و قدرت شهامت شامل آن خان عالیجاه نموده بودند .

[۱۷۴الف]ذکر مجملی ازصفات و شمه‌ای ازاوصاف امیرعالیجاه عدالت شعارکلبعلی‌خان بیگلربیگی ایروان ورسیدن کوکب طالع آن عالی مقام به‌درجۀ شرف واقبال

خان مومی‌الیه به صفت شجاعت و بهادری از اکثر شجعان ممتاز بود و در میدان رزم و پیکارگوی مسابقت از رستم و اسفندیار می ربود و به‌قوت دولت پادشاه اسلام در تمامی معارك به استعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می‌آورد. بنابر آن روز بروز مرتبۀ او در ترقی بود تا به‌رتبۀ ایالت سر افراز گشت. در ایام عنفوان جوانی و زمان دولت اعلیحضرت خاقان گیتی‌ـ ستانی سلطان سلاطین شاه عباس ماضی بهادر خان در سلك غلامان آستان سلطنت آشیان به‌سرمی‌برد و در اسفار ومعارك يك اسبه می‌تاخت و به‌غیر ازشجاعت کامل چیزی دیگر نداشت و به‌قلیلی تیول که در قرای دارالعبادۀ یزد داشت می‌ساخت . نوبتی به‌جهت بازیافت وجه تیول به‌یزدآمده بود وعلی‌الدوام به‌تجرع شراب یزدی اشتغال می‌نمود تا آنکه فیمابین او و حاکم به مخالفت انجامید. داروغه‌جمعی را به‌طلب‌او فرستاد. از رفتن ابانمود. [۱۷٤ب] داروغه که به‌این معنی‌اطلاع یافت با فوجی از ملازمان متوجه مشارالیه شد .

مومی‌الیه بقوت و پهلوانی فرداً و وحیداً به آن جمع حمله برده برخی را زخم‌دارساخت . داروغه با ملازمان فرار نمودند . کلبعلی‌خان که در آنوقت او را علی بیك می گفتند از پی می‌تاخت تا به حوالی **زندان سکندر رومی** رسیده قدم در درون نهاد و به‌زیرزمینی که اصل زندان‌است تنها رفت و کلۀ آدمی بیرون‌آورده

یك قرابه می ناب که تخمیناً بوزن شاه یك من بود در آن ریخته به یك جرعه در کشید. بعد از آن چند روزی توقف نموده به‌پایهٔ سریر سلطنت مصیر شتافت و در رکاب فلك‌فرسای پادشاه گیتی ستان به‌سفر قندهار روان شد و درآن حین دست مکنتش به‌فلسی نمی‌رسید و در نهایت عسرت روزگار می گذرانید و زبان حالش به‌مضمون‌این بیت مترنم میبود، **بیت:**

بی عنایت گر بود گردون دون با من‌چه باك
چون عنایتهای شاهنشاه ایران با من است

چون در بعضی از معارك عموماً و درآن‌سفر خصوصاً اسب جرأت تاخته و بزور قوت و بهادری پهلوانان رستم شکن را انداخته بود برخی ازآن [۱۷۵الف] به مسامع جاه و جلال رسید. لهذا منظور نظرعنایت و ملحوظعین تربیت ورعایت گشت و به اصناف انعام واحسان محسود اماثل و اقران شده مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و به رتبهٔ بلندایشیك آقاسیگری دیوان اعلی سرافرازی یافت ودراندك زمانی داروغگی دارالسلطنهٔ قزوین و منصب جلیل القدرعظیم‌الشأن دیوان بیگی گری علاوهٔ خدمت سابق او شده حسب الامر الاعلی به کلبعلی بیك اشتهار یافت. ودرزمان دولت با سعادت نواب خاقان رضوان مکان شاه صفی‌ماضی بهادرخان به امداد بخت سرمد به اصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه به انعام خلاع فاخره و حکومت خطهٔ لار مفتخر و سرافراز گردیده لقب خانی یافت ومدت دوسال من حیث‌الاستقلال در آن ولایت لوای ایالت افراشت و بعد از آنکه طهماسب قلی‌خان حاکم ایروان دفترحقوق تربیت سلسلهٔ علیهٔ صفویه را بر طاق نسیان نهاده نقش اطاعت فرمانفرمای روم بر لوح خاطر نگاشت و ولایت چخور سعدرا به‌تصرف آل‌عثمان داده متوجه استنبول شد. [۱۷۵ب] خاقان رضوان مکان فروغ‌همت‌بلند نهمتش براندیشهٔ تسخیر آن‌ولایت تافت و به‌احضار خوانین ذوی‌الاقتدار و امرای نامدارفرمان داده متوجه ایروان گردید. کلبعلی خان در

آن سفر کمال جرأت وجلادت نموده مردانگیها نمود که ناسخ داستان سام واسفندیار گردید . بنابرآن منظور عنایت و تربیت گشت ، **مثنوی** :

خسرو کامران عدل طراز
شاه عالی مکان بنده نواز

بعداز فتح آن ولایت چنانچه در شاهنامه[1] منظوم ومذکور است . زمام[2] رتق وفتق امور مملکت ایروان درقبضهٔ اقتدار اونهاد و مدت چندسال به امر ایالت در آن ولایت استقلال داشت و در آن اوان لوای ابهت و شوکت افراخته پرتو انوار عدالتش برساکنان چخورسعد می تاخت و بی شایبهٔ تکلف خان عالی شأن شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت. در امر عدالت پادشاه عدالت شعار انوشیروان بر او تحسین کردی و در میدان مصاف و قتال روح رستم و اسفندیار بر وفورجلادت و پهلوانی او آفرین گفتی، **شعر** :

ز شمشیر خون ریز او روز جنگ
همه روی صحرا شدی لاله رنگ

عاقبة الامر چنانچه عادت قدیم روزگارست هادم اللذات بر شهرستان بدن خان عالی مقدار تاختن آورده مملکت ایروان را وداع نموده متوجه ملك عدم گردید . از آن جناب سه خلف نیك اخترفریبرز حشمت رستم قدرت زال[3] فطرت به یادگار ماند .

بزرگتر[4] [۱۷٦الف] **محمدزمان خان** که نخست به رتبهٔ جبّادارباشی گری رسیده بعد ازآن علم ایالت برولایت قوچان ودرون افراخت و درسنهٔ اثنی و ثمانین و الف هجریه که تاریخ تحریر این اوراق است در کمال اقتدار حسب الفرمان نواب خاقان سلیمان مکان به بستن بندمرو شاهیجان مأمور گردیده به آن شغل قیام می نماید.

۱ـ نسخهٔ وزیری : شهنشاهنامه ۲ـ اصل : زمان ۳ـ اصل : ذال ٤ـ اصل : بنرگتر

و دیگری **رستم خان** است که رستم دستان بهم‌نامی او افتخارمی کند وازجملهٔ مقربان بارگاه فلک‌جاه و صحبت یساول مجلس بهشت اشتباه است و علم ریاضی چنان در لوح خاطر نگاشته که بطلمیوس[1] اگردر حیات می‌بود درمجلس افادهٔ او به‌دو زانو درآمده استفاده می‌فرمود.

وسیوم **زال خان** است که زال زر با همه دانش آرزوی مجلس بزمش دارد و در میدان رزم‌روح رستم بردست‌وبازوی‌او «وان‌یکاد» می‌خواند وچون به‌صفت عقل کامل مشهور وبه‌وفور شجاعت شامل معروف وامارات‌اقبال‌واجلال‌ازناصیهٔ‌احوالش ظاهر و هویداست لاجرم در سنهٔ اثنی و ثمانین بعد الف منظور عنایت و الطاف اعلیحضرت خاقان سلیمان مکان شده به‌منصب والای بیگلربیگی گری و حکومت دارالقرارقندهار سربلندی یافته رایت اقتدار برافراخت.

ذکر صادرات‌افعال وواردات احوال حضرت ستوده صفاتی نظام‌الرفعةوالمعالی الله‌قلی بیك و بیان شمه‌ای از وقایع ایام اقبال آن‌سعادتمند

ولادت خجستهٔ آن جناب روز هفتدهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ تسع عشر و الف هجرةالنبویه علیه الف الف من‌التحیة اتفاق افتاد. ودرایام رضاع واوان‌طفولیت در مهدرعایت وحجرتربیت والدخویش تربیت یافته اوقات‌خجسته ساعات‌می گذرانید و هرچند بزرگتر می‌شد [۱۷۶ب] آثار سعادت و اقبال‌ازصادرات افعال و واردات اقوالش ظاهرترمیگردید. هر کس از اهل کیاست‌وفراست‌درجبین‌اش‌می‌نگریست می‌دانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود، و هریك از اصحاب درایت به‌نور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش را مشاهده می فرمود به خاطر می گذرانید که علی اسرع‌الحال ابواب دولت بر روی روزگارش خواهد گشود.

بیت

آن را که نشان ضرب اعلی است
بر چهرهٔ او چو نور پیداست

۱ـ اصل: بطلمیوس

در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی طی‌نمود منظور نظر کیمیا اثر نواب خاقان گیتی ستانی سلطان شاه عباس ماضی گردیده مواجب و مرسوم یافت و در سلك پروانه چیان بارگاه عرش اشتباه انتظام یافت و روز بروز به‌حسن خدمات پسندیده مرتبهٔ او در ترقی می‌بود تا آن زمان که آفتاب عنایت بی‌غایت پادشاه مالك الملك قدیم از مطلع آمال خاقان رضوان مکان شاه صفی صفوی طالع گشته قدم برمسند سلطنت و جهانبانی نهاد و ابواب مرحمت بر روی جهانیان گشاد ، **بیت:**

گشاد حشمت او دست عدل بر عالم
کشید هیبت او پای ظلم در زنجیر

آن‌جناب به‌انواع انعام و عاطفت خسرو ایران سر بلندی یافت و روز بروز مرتبهٔ او در تزاید می‌بود تا آن که به سعی عم عالی‌مقدارش **کلبعلی خان** که در آن وقت از جملهٔ مقربان بارگاه عرش اشتباه و ایشیك آقاسی درگاه فلك جاه بود [۱۷۷الف] بخدمت کر کراقی‌سر کارخاصهٔشریفه‌سرافرازی‌یافت‌وحسب‌الامرالاعلی بدارالعبادهٔ یزدآمده به‌آن‌مهم قیام نمود. و به‌نوعی به‌خدمت‌مرجوع اقدام می‌نمود که زیاده برآن مقدور و ممکن همگنان‌نبود. و درهرسال بلکه در هرماه به‌خلاع گرامی و الطاف شاهنشاهی معزز و ممتاز میگردید . و در ایام اختیار و اقتدار از روی خلق و احسان همواره با فضلا و علما و دانشمندان و شعرا صحبت داشته بساط انبساط می گسترانید و تخم مهر و محبت در فضای دل همگنان می کاشت و کم‌آزاری را شعار خود ساخته به‌مضمون این‌بیت عمل می‌نمود ، **بیت:**

در دولت و اقبال کم آزاری به
با خلق به‌عدل و رفق دلداری به

لاجرم ذره‌ای از عنایت سبحانی بروجنات احوالش تافته دولت او مانند نور آفتاب درخشیدن آغاز نهاد . و در آغاز دولت و زمان سلطنت خاقان خلد آشیان صاحب قرانی شاه عباس ثانی انارالله برهانه به منصب جلیل‌المرتبهٔ تصدی‌خالصجات

خطهٔ یزد و سر کار خاصهٔ شریفه سرافرازی یافته علاوهٔ منصب سابقش گردید ویوماً فیوماً به‌خدمات مجدد و خلاع فاخره مفتخر ومباهی گردیده زمام اقتدارش بلندی گرفت، و هر التماس و استدعا که ازدرگاه پادشاه عالم پناه‌می‌نمود به‌اجابت اقتران می‌یافت و او نیز ابواب احسان [۱۷۷ب] بر روی همگنان گشاده درانجاح مطالب ایشان تقصیروتهاون نمی‌نمود. لهذافصحا و بلغای‌زمان‌زبان‌به مدائحش می گشادند. وچون این چند بیت که یکی از اهل استعداد در مدح آن جناب در رشتهٔ نظم در آورده در نظر بود ثبت افتاد، **شعر**:

رفیع‌منزلتا از فیوض خلق خوشت
کند نسیم صبا در چمن گل‌افشانی
تو آن رفیع جنابی که هندوی در تو
نیایدش بنظر اقتدار کیوانی
تو آن یگانهٔ دهری که از ره ادراك
نگفته میشنوی ناشنیده میدانی
رموز مخفی تقدیر بر تو مکشوف است
ز لوح جبهه خط سرنوشت می‌خوانی
مراست شکوه‌ای از دست بی‌وفایی دهر
بیان کنم بتو تا عرض حال من دانی
منم که ساحل امیدم از تهی دستی
همیشه می کند از اشك یاس عمانی
منم که کشتی بختم به‌لجهٔ امید
ندیده باد مرادی به‌غیر طوفانی
غرض ز دردسر بندگان آن خدّام
از آن ره‌است که چون شرح‌حال‌من‌دانی

هزار عیب مرا هست از ره افلاس
عیوب داعی خود را همه بپوشانی
کنار و جیب جهان پر شود ز نقد امید
ز روی جود اگر آستین بیفشانی
مدام تا بود از نور خور جهان روشن
همیشه تا که کند جلوه شام ظلمانی
محب جاه تو بادا به عزو ناز[1] و بود
عدوی رای ترا درد همدم جانی

و دیگری نیز فرموده ، **رباعی** :

ای گوهر عدل و داد پیرایهٔ تو
سود دو جهان بود ز سرمایهٔ تو
در سایهٔ پادشاه باشی جاوید
پاینده بود بر سر ما سایهٔ تو

[۱۷۸الف] ودرسنهٔ سبع و سبعین والف موافق یونت‌ئیل که پادشاه‌ملك‌بخش خلعت‌با بهجت «والله یوتی‌ملکه‌من یشاء» برقامت قابلیت‌خاقان بلند مکان‌افتخار سلاطین زمان سلطان سلطان نشان سلطان شاه سلیمان مرتب ساخت آن حضرت بیش از خواقین صفوی دربارهٔ آن‌جناب لطف ومرحمت مبذول فرموده مهم‌نظارت دارالعبادهٔ یزد که حسب‌الفرمان خاقان خلد آشیان صاحبقرانی باو مرجوع بود رقم مجدد عنایت فرمود .

چون رتبهٔ هریك از بندگان آستان‌ملایك پاسبان ازمضمون فرامین لازم‌ـ الاطاعه ظاهر و نزدهمگنان واضح میگردد لهذا درین اوراق ثبت گشت تا موجب افتخار و سرمایهٔ مباهات اولاد امجاد آن‌جناب بوده باشد.

«حکم جهان مطاع شد. آنکه چون به موجب رقم نواب خاقان خلد آشیان

۱ـ نسخهٔ وزیری : درعزو ناز باد .

صاحب قرانی شاه بابام انارالله برهانه که به‌تاریخ شهر رمضان المبارك سنهٔ ۱۰۷٦ بالمشافهةالعلیةالعالیة الخاقانیة شرف‌صدور یافته مقررشده که عمال و حکامِ دارالعبادهٔ یزد قضایایی که میانهٔ عجزه و رعایا[ی] دارالعبادهٔ مزبور و توجیهاتی که واقع‌میشود به‌وقوف و شعور و اطلاع رفعت و معالی پناه کمالا للرفعة و المعالی الله قلـی بیك کر کراق سر کارخاصهٔ شریفه ومتصدی [۱۷۸ ب] محال‌خالصهٔ دارالعبادهٔ مزبور پرسش و توجیه نموده بدون وقوف و شعور و اطلاع رفعت و معالی پناه مومی‌الیه پرسش‌وتوجیه‌ننمایند واستدعای‌امضاءنواب‌همایون‌ما نمودند بنا برعنایت شاهانه دربارهٔ رفعت‌ومعالی پناه مشارالیه ورفاه‌حال عجزه و رعایای دارالعبادهٔ مذکور مقررفرمودیم که عمال و حکام دارالعبادهٔ مزبور قضایا و توجیهاتی که‌درمیانهٔ عجزه ورعایا[ی]دارالعبادهٔ مزبور واقع شود به‌وقوف و شعور واطلاع رفت‌ومعالی پناه مومی‌الیه پرسش و توجیه نموده بدون وقوف وشعور و اطلاع رفعتِ و معالی پناه مشارالیه پرسش و توجیه ننمایند و دریــن باب قدغن دانسته از فرموده تخلف نورزند و هرساله رقم مجدد طلب ندارند و در عهده شناسند. تحریــراً فی شهر شعبان المعظم سنهٔ ۱۰۷۷.»

و چون منشی تقدیر دیوان ازل منشور وزارت خطهٔ یزد در لــوح قضا بنام نامی آن دستور ستوده سیر رقم فرموده بود این معنی در آینهٔ خاطــر انور پادشاه هفت‌کشور پرتو انداخت که‌جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات‌دیوانی و ترفیه احوال رعایا و برایا که ودایع بدایع حضرت پروردگاراند جلّ شانه آن‌جناب را [۱۷۹الف] وزیر می‌باید ساخت که رعایت‌جانب سادات عظــام و علمای اعلام برذمهٔ همت خودواجب ولازم می‌داند و در تنظیم امورمملکت و سرانجام‌مهام وزارت ازعقلای‌زمان ومدبران دوران‌امتیاز دارد. بنابرآن آن منصب جلیل‌المرتبه

را به‌مشارالیه تفویض فرمود و به‌این عنایت کوکب اقبال آن آصف صفات روی به‌اوج شرف و رفعت نهاد و سایهٔ مکرمت بروجنات احوال اهالی آنجا گسترد . و صورت رقم وزارت دستور عدالت شعار که منشیان دیوان شاهی حسب‌الفرمان خاقان گیتی ستانی به‌عبارات خوب و استعارات مرغوب تحریر نموده‌اند اینست:

صورت رقم

«حکم جهان‌مطاع شد ــ آن که چون رعایت و مراقبت‌ جمعی از بندگان اخلاص نشان که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بر مرآت ضمیر منیر مهر تنویر کیمیا تأثیر عکس پذیر شده باشد برذمت همت پادشاهانه‌واجب‌ولازم است لهذا شمه‌ای از شفقت‌بی‌غایت‌خسروانه [۱۷۹ ب] شامل حال و کافل امانی و آمال وزارت ورفعت ومعالی پناه عزت‌و عوالی دستگاه آصفی‌نظاماً للوزارة والرفعة‌والمعالی **الله‌قلی بیك** کرکراق سرکار خاصهٔ شریفه فرموده از ابتداء پیچی ئیل وزارت دارالعبادهٔ یزد را با مواجب و رسوم امر مزبور به‌دستوری که در وجه وزارت و رفعت و معالی پناه حاج الحرمین الشریفین شمساللوزارة **محمدباقر بیك** وزیر جهرم مقرر بود بعلاوه خدمت سابق بوزارت و رفعت و معالی پناه مومی‌الیه شفقت‌ومرحمت فرموده ارزانی داشتیم که در آبادانی الکاو رفاهیت رعایا و تحصیل دعای خیر وضبط مال خاصهٔ شریفه مساعی جمیله بظهور رساند . کلانتر و سادات عظام و ارباب و اهالی و رعایای الکای مزبوروزارت‌ورفعت‌ومعالی‌پناه مومی‌الیه‌راوزیر الکای مزبور دانسته دست تصدی او را در امر مزبور قوی و مطلق شناسند و ازسخن‌وصلاح‌حسابی وزارت ورفعت‌پناه‌مزبور که[۱۸۰ الف] هرآینه مقرون به‌صلاح‌دولت روز افزون وتوفیرمال خاصهٔ شریفه بوده باشد بیرون نروند . سبیل وزارت و رفعت و معالی پناه مشارالیه آنکه بارعایا و برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شأنه‌اندبروجه

احسن سلوك نموده نگذارد که از اقویا بر ضعفا و زیردستان ستم و زیادتی واقع شود . مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی‌رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شوایب تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند . تحریراً فی شهر رمضان المبارك سنهٔ ۱۰۷۸ بالمشافهة العلیةالعالیة.»

ونیز حسب‌الفرمان شاهی خلاع خاصهٔ پادشاهی از مندیل‌وکمربند و قبا و بالاپوش به‌آن دستورستوده سیرشفقت شد. و دراول فصل بهار که نسیم اعتدال‌آثار از شکفتن ریاحین و ازهارساحت عالم خاك را رشك مرغزار افلاك ساخت وخسرو ثوابت و سیار در بیت الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عشرت و کامرانی بر افراخت سلطان گل [۱۸۰ ب] بر تخت حشمت و تجمل تکیه زده پردهٔ زنگاری از چهرهٔ گلناری بگشود و بلبل بی تحمل آغاز نغمهٔ سرایی کرده به‌هزار زبان دعای دوام دولت پادشاه ادا می‌نمود ، **مثنوی** :

چون گشت بهار عالم افروز
بشکفت چمن ز باد نوروز
سلطان گل از کمال اعزاز
بنشست فراز مسند ناز
از بهر نثار باد گل بیز
از شاخ شکوفه شد گهر ریز
نرگس ز نوای بلبل زار
از خواب خمار گشت بیدار

قاصدان صبا رفتار این خبر بهجت اثر به آن آصف جم اقتدار رسانیدند . آن جناب لوازم محامد واهب‌العطایا به‌جای‌آورده پیشانی مسکنت برخاك‌عبودیت‌نهاد

و خواطر فرق انام وضمایرخواص و عوام به‌آن بشارت‌خرم ومسرور گردیده‌صدای بشارت و آواز تهنیت از ایوان کیوان در گذرانیدند و در صباح نوروز سلطانی موافق پیچی‌ئیل ترکی آن صدرنشین اورنگ وزارت من حیث‌الاستقلال والانفراد برمسند حکومت تکیه‌زده همگی‌همت عالی نهمت برتمهید بساط عدالت[۱۸۱الف] ورعیت پروری مصروف داشت و به‌قلم لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت بر صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت ، و در تفتیش احوال مظلومان شکسته بال بقدر امکان سعی نمود، وبه‌استماع اقوال‌مغمومان پریشان حال گوش هوش گشود و صورت مطلوب وچهرهٔ بهبود محتاجان جفا رسیده رادرنقاب تعلل وحجاب توقف نگذاشت . سادات صاحب سعادات را که کوکب سماء رسالت و در دریای ولایت‌اند به‌نوعی تعظیم کرد که لوح ضمیر بصورت کمال‌محبتش نقش‌پذیرساختند ، وعلمای عالی درجات را که از مشارق رای‌هدایت نمایشان مشکوة ایمان و مصابیح عرفان واضح و روشنست به‌مثابه‌ای‌ملحوظ عین عاطفت‌ومرحمت گردانید که ازروی‌فراغت به‌افاده و استفاده پرداختند.دهاقین ومزارعان‌را که‌نظام حال عالم‌وعالمیان‌به‌انتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانیده و از رشحات سحاب مکارم و امتنان مزرعهٔ امید آن‌طایفه را به‌صفت خضرت و نضارت رسانید. فصحاوشعرا زبان به‌مدحش گشادند و تاریخ آن‌منصب عظیم‌القدررا به نظم آوردند . از آن جمله نونهال بوستان شاعری **خواجه محمد مجیب‌شهرستانی** [۱۸۱ ب] که هنوز سر از باغ عرفان در نیاورده این عقود درر و جواهر که «کانهن الیاقوت والمرجان» عبارت ازآنست آویزهٔ گوش و گردن «حور مقصورات فی‌الخیام» کرده به‌مجالس و محافل‌خواص و عوام فرستاد ، **نظم :**

بدوران عدل شه دادگر
صفی دویم ظل ایزد تعالی
عطا کرد حق جل شأنه به یزدی
وزیری که کردند عمری تمنی [۱]

۱ اصل : تمنا

چه آصف خجسته صفاتی که باشد
نگهدارش از چشم بد حیِّ دانا
چو بنشست بر مسند کامرانی
ز پیر خرد شد رقم این معما
که بنمود چون رخ هلال مبارك
لباس وزارت مبارك بآقا

اشعار به‌این‌معنی «که بنمود چون رخ هلال مبارك» مراد عید مبارك رمضان است که به‌حسب اتفاق پنج یوم قبل از آن که خسرو خاوری به دولتخانهٔ حمل خرامد ماه مبارك جلوهٔ ظهور نموده بود و در روز نوروز عالم افروز آن وزیر باتدبیر قدم برمسند وزارت و کامرانی نهاد. وایضاًفرموده:

چون ز تأئید خداوند و ز لطف پادشاه
آسمان قدری فلك شانی امیر یزد شد
منشی دوران الف گردید و گفتا عالمی
میشود آباد چون آقا وزیر یزد شد

بر ضمایر ارباب فضل و دانش مخفی و مستتر نماناد که تاریخ‌آن منصب عظمی[1] [۱۸۲الف] سنهٔ ثمان‌وسبعین و الف بوده وجناب بلاغت آیات درقطعهٔ اولی فرموده که «لباس وزات مبارك بآقا» موافق سنهٔ تسع و سبعین والف است. چون اکثر ارباب طبیعت تفاوت یك سال کم و زیاد رااذعان فرموده‌اندالتماس‌ازحضرات مخادیم عظام آنکه در حین مطالعه زبان به‌اعتراض نگشایند و زیاده گویی عندلیب گلشن فصاحت که هنوز در باغ امید نشو ونما نیافته به‌کم دیگران‌حساب نمایند.
قطع نظرازبسط بساط تکلف بواسطهٔ اهتزاز نسایم خلق واحسان‌آصف نصفت دثار درآن دیار گلهای آمال و امانی در چمن تمنای اهالی شکفته گشت و روز به‌روز آثار معدلتش ارتفاع یافته پایهٔ قدر و منزلتش بلندی می‌یافت و پیوسته از صباح تا وقت ظهر همت بر فیصل‌مهمات و سرانجام امور مسلمانان میگماشت. و بعد از

۱ـ اصل: عظما

آن تا نزدیك نیمشب با علمای رفیع مقدار وشعرای بلاغت‌آثار صحبت می‌داشت. در مجلس او لطایف طرب انگیز بسیار می گذشت [۱۸۲ ب] و از نتایج افعال و اقوالش شجرهٔ مراد و کامرانی بارور می گشت. و در اکثر شهور از جانب نواب کامیاب شاهی به‌انعام خلاع فاخره سرافرازی می‌یافت و جشنهای بزرگانه طرح انداخته خوان احسان مـی گسترانید. ودرحینی که دستورعدالت شعار به‌پوشیدن خلاع پادشاهی سرافرازی یافته بود جناب فصاحت و بلاغت آثار **مولانا شاه محمد یزدی** که به‌لطف طبع وصفای ذهن‌موصوف وبه‌مهارت درفن شعر ومعما معروف ودر اکتساب کمالات انسانی‌مذکوربود، این دررمکنون را به‌رشتهٔ‌نظم کشیده نثارنمود،

قطعه

ای که از اقبال و جاه و رای و تدبیر وخرد
ساخت ممتازت ز اهل جاه و منصب پادشا
شاه شاهان جهان یعنی سلیمان زمـان
آنکه دارد آصفی همچون تو با عدل وسخا
از تودولت برنگردد تا فلك در گردش است
تا بود دوران بود خورشید تابان را ضیا
گشت رشك گلشن جنت ز عدلت ملك یزد
چون دل ویـران عاشق ز التفات دلربا
یزدیان از عدل و احسان تو در هرصبح‌وشام
وردشان چون من نباشد جز دعای بی‌ریا
[۱۸۳الف] گاه‌تمکین‌ازتوحسن‌خلق‌باشددلپذیر
در بزرگیها بود کوچکدلیها خوشنما
ای تویی امروز در ملك سخن حرف آفرین
داند این معنی به‌معنی آنکه باشد آشنا

آسمان قدر آصفا چون از سلیمان زمان
شد مشرف از سراپایی ترا سر تا به‌پا
خواست فایز مصرعی تاریخ پیر عقل گفت
قدر مه افزود مهر انور از زیب قبا

و چون محالست که سپهر غدار درین مرحلهٔ نا پایدار ارباب جاه و جلال‌را آسوده و برقرار گذارد و نیز هر کمالی را زوالی مقدرست و هر بهاری را خریفی مقرر در عین نشاط وخرمی که آن دستور ستوده‌سیر دردیوانخانه نشسته‌و با دوستان در صحبت بود که ناگاه مزاج موفورالابتهاجش‌سمت تغییرپذیرفته‌آفتاب‌حیاتش به‌مغرب‌فناغروب نمود واین واقعهٔ عظمی[۱] ظهرروزجمعه نهم شهرذی‌الحجة[۲] الحرام سنهٔ تسع وسبعین والف اتفاق افتاد.

چنانچه در ذیل این اوراق خامهٔ جامه‌سیاه زبان‌به‌ادای‌آن‌خواهد گشاد ایام حیات‌آن‌جناب شصت‌سال‌وهشت‌ماه و بیست ویک‌روز بود. ازآن‌حضرت سه پسر نیك اختر به‌یادگار ماند: بزرگتر **صفی‌قلی‌بیك** است که درسلك‌غلامان سرکار خاصهٔ شریفه انتظام دارد [۱۸۳ب]، و دیگری **محمدخلیل‌بیك** که بعد ازپدر عالی‌قدر از جانب نواب آفتاب احتجاب خورشید قباب ناموس‌العالمین‌علیه عالیه والدهٔ‌ماجده نواب کامیاب اشرف اعلی حاکم و متصدی مجوسیان دارالعبادهٔ یزد گشت، و کوچکتر **محمدحسین‌بیك** است که در سن نه سالگی بود که واقعهٔ هایله والد بزرگوارش‌روی نمود.

ذکر عمارات آن‌آصف خجسته‌صفات دربلدهٔ طیبهٔ یزد

در اوایل‌حال که آن جناب ازجانب‌خاقان جنت‌آشیان به‌خدمت کرکراقی سرکارخاصهٔ‌شریفه سرافراز گردیده‌به‌یزد آمددر«محلهٔ‌بازارنو»متصل به«میدان‌وقت [و]ساعت» خانه خریداری نمود و دراطراف و جوانب چند خانهٔ دیگر خریده به یکدیگرمتصل ساخت وعمارات عالی‌ازحوضخانه وشاه‌نشین وطنبی‌وقهوه خانه‌طرح

۱ — اصل: عظما ۲ـ اصل: ذی‌حجة

انداخته به اتمام رسانید و در ایام حیات و زمـان دولت در آنجا به صحبت مشغولی می‌نمود.

دیگر احداث باغ صفی‌آباد واقعه در موضع اهرستان‌است

باغ مذکور واقع‌است در جنب باغ زرگری و زمینی سادج و چند درخت توت ثابت بود. آن حضرت در اوان دولت [۱۸٤الف] خریداری نمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق طرح عمارتی رفیع انداخته استادان بنا و عملهٔ توانا آغاز کار کردند و درباب تکلف و لطافت ومتانت و نظافت آن بوستان‌جنت‌صفت کمال جدواهتمام بجای‌آوردند و در اندک‌زمانی به‌اتمام رسیده‌به‌صفی‌آباد موسوم گردانید و مادام الحیوة درباب تزیین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی واجتهاد بذل می‌فرمود. لاجرم فضای دلگشایش چون عرصهٔ بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی‌بهشت فرح بخش‌دل‌غمگین گشت. از نضارت ریاض خضرت آیینش سبزه زار سپهر شرمساری برد و ازلطافت آب عذوبت مآبش چشمهٔ حیوان عرق خجالت بر جبین آورد، **مثنوی**:

لطیف و دلگشا آب و هوایی
مبارك منزلی فرخنده جایی
درختان چون بتان قد بر کشیده
ز یکدیگر به خوبی سر کشیده
نهال سرو کز جنت خبر داشت
خط «طوبی لهم» بر هرورق داشت

[۱۸۴ب]دیگر باغ خلیل آباد موضع تفت قهستان

این باغ واقع است در میانهٔ محله گرمسیر و سلطاناباد. در زمان سابقه به تصرف و کلاء شاه عبدالعلی بود، و بعد از فوت حضرت سیادت منقبت به‌میرزا محمد زمان کلانتر کرمان انتقال یافت. اما به‌غایت خراب گردیده بود. دستور

والاشأن به‌عنوان ملکیت‌خریده معمارهمت عالی نهمتش به‌تعمیروآبادانی آن سعی موفور به‌تقدیم رسانید و حوضی از مرمر در میان‌عمارت ساخته چهار ایوان‌برچهار طرف عمارت طرح انداخت و بادگیری بلندبه‌بادبانی برافراخت ودر پیش هرشاه‌نشین حوضی ساخته خیابانها طرح انداخت و الحق زلال حیاض کوثر مثالش آبروی ساکنان خطهٔ‌خاك واطراف‌بساتین طربناکش«جنات‌تجری‌من‌تحتهاالانهار» ولطافت آب خوشگوارش به مرتبه‌ای که هوای اردیبهشتی از خجالت آن قطرات شبنم بجای عرق فروباریده [۱۸۵الف] و اعتدال‌هوای روح افزایش به مثابه‌ای که نسیم بهشتی از غیرت‌آن مضطرب بهرسودویده ، **شعر** :

چو باغ ارم ساحتش دلگشا
چو صحن فلك عرصه‌اش جانفزا
مروّج صبا از نسیم گلشن
معطر هوا از دم سنبلش
درختانش طوبی صفت سربسر
بر آورده بر اوج افلاك سر

میوه‌های لطیفش شیرین‌تراز شیرهٔ‌جان وسبزه‌های صحن بساتینش دلفریبتر ازخط عذار جوانان ، **نظم** :

چو خط بتان سبزه اش دلفریب عذار بساتین ازو دیده زیب
بود عطر گلهاش آرام دل شود حاصل از میوه‌اش کام دل

ودیگری از عمارت آن‌جناب بازارچه وقهوه‌خانه‌ایست که‌درحوالی «میدان وقت [و] ساعت» ساخته . چون مجملی از سیر ستوده و اوصاف حمیده و برخی از متانت و لطافت و نظافت عمارت با رفعت و بساتین جنت صفت دستور نیکو نهاد و پسندیده خصلت‌تحریریافت اکنون‌خامهٔ‌مشکین‌شمامه‌باجامهٔ‌نیلی‌شرح‌خرابی بنای عمر وزندگانی‌آن آصف جم اقتدار را بیان می‌نماید .

[۱۸۵ الف] ذکر انتقال عالیحضرت مرحمت و غفران پناهی زبدةالاعاظم والاعالی‌دستورالوزرالی آقالی کمالاللمرحمة والرضوان‌الله‌قلی‌بیکاوزیریزدازسرای‌فانی به‌عالم‌جاودانی

از ضمایر فضایل مآثر ناظمان مناظم سخن‌دانی نیرعالم‌افروز این‌معانی‌طالع است که جناب جلال سبحانی اشرف طبقات انسانی را به‌شرف«ولقد کرمنا بنی‌آدم» مشرف گردانیده وبه‌تشریف خطاب «یابن‌آدم خلقت‌العالم لاجلك وخلقتك لاجلی» فرق مباهات ایشان‌را به‌اوج سماوات رسانیده پس نتواند بود که دار قرار و فضای اقتدار آن نوع گرامی غیر این مرحلهٔ بی اعتبار و سرای نا پایدار جایی نباشد،

بیت

دنیا به نزد اهل خرد بس محقر است   با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است

بلکه‌علوشان و رفعت مکان طایفه‌ای که‌خلعت افتخارشان بطراز«وفضلنا هم علی کثیرممن خلقنا» مطرز باشد آنست که بیش از چند سال درین منزل پر ملال نیایند و چون‌ندای [۱۸٦الف] «یا ایتها النفس المطمئنة» شنوند بی شایبهٔ اهمال به ریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند و به‌قدم همت ازین محنت سرا به‌دار‌بقا خرامند و به‌دیدهٔ بصیرت نظارهٔ عالم ملکوت نمایند ، **بیت** :

برین سرای فنا دل منه که جای دگر
برای مسکن تو بر کشیده‌اند قصور

پس قاطبهٔ علمای عالم را معلوم و طایفهٔ فضلای بنی‌آدم را مفهوم گردید که حکمت شاملهٔ «حی‌قدیم» و قدرت کاملهٔ پادشاه واجب‌التعظیم جل‌شأنه و عم‌سلطانه پیوسته مقتضی آنست که سرهر سروری که در تحتگاه «ان‌مکناهم‌فی‌الارض» بافسر پرزیور«تؤتی‌الملك من‌تشاء» آراسته گردد عاقبت دست امید از تمشیت امور ملکی دنیوی باز داشته به‌مقام « حور مقصورات فی‌الخیام » انتقال نماید وسنت‌سنیهٔ حق عزوعلا همواره برین منوال جریان یافته که هرذوی الاحتشامی که در دارالملك ربع‌مسکون‌وبساط‌بسیط بوقلمون [۱۸٦ب] سرافتخار برافرازد آخرالامر ازتنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته به‌ساحت وسعت آثار «جنان تجری من‌تحتها

الانهار» توجه فرماید ، **بیت :**

نباشد خسروی در دهر جاوید
وفا از ملك دنیا نیست امید
چه شد جمشید را ، دارا کجا رفت
سکندر سوی آن عالم چرا رفت
کجا رفتند بهرام و منوچهر
فریدون چون نقاب افکند بر چهر
همیشه هیچ کس را زندگی نیست
بدنیا خلعت پایندگی نیست

هرچند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهراست که از تمهید این مقدمه مقصود چیست و غرض از عرض این‌تحریر واقعهٔ ناگزیر کیست‌خامهٔ مشکین‌شمامه کسوت سوگواری‌پوشیده با سینهٔ چاك شرح این‌واقعهٔ دردناك را به‌این‌عبارت درسلك‌تحریر می‌کشد که چون نوروز عالم افروز تخاقوی ئیل سنهٔ تسع و سبعین و الف هجریه در رسید مزاج افسردهٔ روزگار که از علل و امراض باردهٔشتا از اعتدال افتاده بود به‌صحت و استقامت روی‌آورد، بهار عالم‌آرا با هزاران خرمی ودلگشایی‌جلوهٔظهور نمود، [۱۸۷ الف] عالم طراوت و جوانی از سر گرفت ، بساط خوشدلی و نشاط در نزهت‌آباد جهان گسترده گشت ، یعنی خسروسیارگان پیرایه‌بخش‌مسندشرف‌و اقبال گشته قدم بربساط جهان آرای نهاده قسمت سرای جهان را به تازگی نمونهٔ گلزار ارم ساخت ، **بیت :**

نوروز چو گشت عالم افروز
تاریك شب زمانه شد روز
کیخسرو این چهار ایوان
بر تخت حمل نشست شادان

مشاطهٔ دهر چون رخ یار

آراست زمانه را دگر بار

از بهر قدوم شاهد گل

شد نغمه‌سرا ز شوق بلبل

در روز نوروز آن آصف دوران با صد هزاران خرمی و کامرانی در مسند وزارت تکیه زده مجلسی عالی بر روی‌اکابر و اهالی آراسته و ابواب‌بذل واحسان بر روی همگنان گشوده دلهای دور و نزدیك را به‌خلق‌واحسان صید نمود . بعد از انقضای ایام جشن وسرور نوروزی نواب سکندرشان [۱۸۷ب] سلیمان‌مکان‌افتخار سلاطین جهان اعنی‌اعلیحضرت‌شاهی ظل‌اللهی وزیرعالیشان‌را به‌تشریف‌خلاع‌فاخره سرافراز نموده مصحوب معتمدی‌ارسال یافت. چنانچه رسم وآیین‌بندگان‌بااخلاص است با جمیع خواص و عوام به استقبال شتافت و در « باغ شاهی » به شرف پوشش مشرف گردید و به‌شکرانهٔ آن موهبت عظمی جشنی بزرگانه ترتیب‌داده،**مصراع:** « چوچنگ اندران بزم خلقی نواخت » مستعدان شهر تواریخ مرغوبه یافته منظوم ساختند. ازآن‌جمله نجابت وبلاغت دستگاه **سیفامیرزامظفرا** که درشیوهٔ نظم گوی مسابقت‌ازاقران ربوده تاریخی درنهایت خوبی یافته ودرین‌قطعه اشاره به‌آن نموده،

قطعه

به‌گوشم می‌رسد هر لحظه ازنوه‌ژدهٔ شادی

ز الطاف سلیمان جهان با آصف ثانی

سلیمان جهان کز روی استحقاق می‌زیبد

کند بر درگهش گر قیصر وفغفور دربانی

شهی کز لمعهٔ شمشیر او آفاق روشن شد

بلی‌چون‌تیغ‌زد [۱۸۸الف]خورشیدعالم گشت نورانی

عقاب از بیم نهیش جانب تیهو نمی‌بیند

زسهمش کردچون‌اهل‌ریاضت ترك‌حیوانی

کلف نبود به روی ماه گویی از سر رغبت
کشیده همچو زنگی داغ فرمانش به‌پیشانی
همان کردست لطفش باوزیر آسمان‌حشمت
که با برگ گل سوری کند باران نیسانی
وزیر معدلت گستر که از معماری عدلش
به معموری مثل شد ملك یزد ازبعد ویرانی
ز بس عامست در دوران او جمعیت خاطر
نمی‌بیند کسی در خاطر عاشق پریشانی
به‌امر معدلت خویش اکابر در رضا جوئی
ز نهی مصلحت جویش اهالی در تن‌آسانی
به‌پاس دولتش دلها پیاپی در دعا گویی
به وصف حشمتش لبها دمادم در ثناخوانی
به‌حسن خلق مشهورست آری آن‌چنین‌باید
ندیده هیچکس خورشید را با چین پیشانی
نگهدارنده از آسیب دورانش نگهدارد
طبایع را کند ارکان عالم تا نگهبانی
وزیر مرشد کامل رعیت پرور عادل
سراپا چون‌مشرف شد به‌تشریفات سلطانی
پی تاریخ در ملك تفکر سیر می‌کردم
دو مصرع بر زبان‌جاری شد از الهام ربانی
لباس شاه بر اندام آقائی همی زیبد
چو باید در بر آصف سراپای سلیمانی

بعد ازان آن دستور عدالت شعار در باغ بهشت آثاراهرستان که رشك‌فرمای قصور وجنان است و زینت افزای روضهٔ رضوان و به یمن همت والای آن حضرت

عمارت یافته تشریف بردند وهرروز جمعی از اکابر[۱۸۸ب] انام واصحاب خجسته فرجام را طلب داشته ومجلسی عالی ترتیب داده با دوستان ومحبان یک دل به فراغ بال به عیش وصحبت مشغول بودند تاصبح روزششم ماه ذی الحجةالحرام سنهٔ مذکور مراجعت به شهر نموده در کمال صحت به منزل تشریف آوردند . مقارن آن ملازمی ابن علی نام که مدت هشت ماه قبل از آن بطرف خراسان به جهة آوردن ابریشم فرستاده بودندرسید و کتابات عالیجاه وزیر خراسان وحضرات مشهدمقدس رسانید. یکی ازدوستان درمکتوب محبت اسلوب تحریر نموده بود که شبی به جهت زیارت به روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام الانس والجن ثامن ائمهٔ هدی سلطان علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا رفته بعدازشرف زیارت و فراغ ازعبادت به منزل خودمراجعت نموده بخواب رفتم، درعالم رؤیامشاهده کردم که شخصی درروضهٔ مقدسهٔ عرش درجه به طواف اشتغال دارد. چون چشمش بر من افتاد [۱۸۹الف] گفت که زود باشد که اللهقلی بیك وزیر به این مکان متبرك حاضر گردد . چون وزیر عالی شان کتابت را مطالعه نمود ومضمون آن را به حضار مجلس تقریر نمود فرمود که ما را گمان نیست که در ایام حیات [۱] بدین دولت عظمی مشرف گردیم، نهایتش این که زود باشد که جسد این حقیر را به آن محل شریف که طوافگاه ملایکهٔ مقربین است برند . حضار مجلس زبان به دعا گشوده گفتند که چرا این نوع سخنان بر زبان باید گذرانید ؟ در جواب فرمودند که مکرر ازما شنیده اید که شصت مرحله از مراحل زندگانی طی کرده ام و چون دوقرن تمام شده در امسال ازین سرای فانی به سرای باقی انتقال خواهم کرد، ودر همان روز به مصالح ملکی و انتظام امور جزوی و کلی و فیصل مهمات خلایق پرداخته یك یك از تحویلداران سر کار دیوان و محصلان سر کار خاصه را طلب داشته تأکید ومبالغه می فرمودند که محاسبات خود را با کتاب دفتر خانهٔ [۱۸۹ب] سر کار تنقیح داده بروات و نوشتجات و مفاصا حساب خود باز یافت کرده به مهر رسانید که دنیامحل حوادث است وگاه باشد که اگر تقصیر وتکاهل نمائید دیگر فرصت نخواهید یافت

۱ — اصل: حیوت

و بعد از ما تأسف خوردن سود ندارد . و در آن‌روز که‌چهارشنبه بودا کثرمحاسبات تنقیح یافت و بروات به‌مهر آن‌حضرت گرفتند . تا صبح روز پنجشنبه به‌دفترخانه تشریف‌آورده کتاب سر کار را به کارسازی خلایق امرفرمود وبه‌جهت‌مهمات‌خلایق تا عصری در دفترخانه نشستند . بعد ازآن به‌حرمسرا رفته اولاد امجاد واهل بیت راحاضرساخته‌سخنان‌مشعر بر بی‌وفایی‌دنیا وارتحال ازین‌دارپرجفا برزبان گذرانیده فرزند خود را **محمد حسین بیك** که در صغر سن بود طلب کرده فرمودند که ای نورچشم نمی‌دانم که فردا درفراق پدربچه‌سان گریان ونالان خواهی بود واندوهی که بتو خواهد رسید به که اظهار خواهی کرد و بعدازین چشم خود را به‌دیدار که روشن خواهی نمود ؟

[۱۹۰الف] چون‌ازاین کلمات که رایحهٔ فراق به مشام جان می‌رسید وسیل سرشك ازدیده‌ها روان‌می‌شد فراغت‌یافت به‌دیوانخانه‌آمده ملازمان خودرا به‌احضار مصاحبان و دوستان فرستادند ومی‌فرمودند که یك شب دیگرصحبت غنیمت است،

بیت

صحبت غنیمتست مبادا چو آفتاب
صبحی بر آوری سر و شامی فروبری

درین اثنا وجعی درسینه‌احساس نموده متوجه حرمسرای شدند وعلی‌الصباح که روز جمعه و یوم العرفه بود از حرمسرای بیرون آمده به کارسازی و دلجوئی عجزه و مساکین پرداخته نهایت اشفاق و مرحمت دربارهٔ ایشان مبذول داشتند. و درین اثنا عالی‌حضرت شیخ‌الاسلام و جمعی دیگراز حضرات عالیات سادات واهالی و اشراف تشریف حضور ارزانی داشتند و بندگان آقایی مقدم آن جمع‌را گرامی داشته نهایت انبساط نمودند و با ایشان به‌صحبت مشغول شدند و می‌فرمودند که الحمدلله که مرتبهٔ دیگرملاقات میسر گردید [۱۹۰ب]، چون وقت صلوة جمعه در رسید حضرات اهل مجلس جهت صحت ذات ملکی صفات آن مجمع جود و افضال دست بدعا برداشته به‌خواندن فاتحه اشتغال‌نمودندوآن‌جناب نیز به‌خواندن فاتحه

فاتحه با ایشان رفاقت می‌نمود . و چون به آیهٔ کریمهٔ « اهدنا الصراط المستقیم » رسید و حضرات اعزه بر خواستند و آن حضرت نیز میل برخاستن[1] نمودند که ایشان را مشایعت نماید . و در آن اثنا ضعفی بر ایشان طاری شده به طریق اهل احتضار پای به سمت قبله کشیده زبان به کلمهٔ طیبهٔ شهادتین گشاده طایر روح پر فتوحش قفس[2] قالب شکسته به‌حظایرقدس‌پرواز نمود ، **بیت** :

هرگز به باغ عمر گیاهی بقا نکرد
هر گرز شست[3] مرگ خدنگی خطانکرد
خیاط روزگار به بالای هیچ کس
پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد

همان لحظه این خبر وحشت اثر در شهر اشتهار یافت و نایرهٔ حزن و اندوه کانون سینهٔ خواص و عوام را فرو تافته آوازناله ونفیر برناوپیر به‌چرخ اثیررسید،

بیت

بر آمد ناله و آه از چپ و راست
[۱۹۱ الف] زمردوزن فغان‌وناله‌برخاست[4]
ز فریاد و غریو پیرو برنا
امارات قیامت گشت پیدا

ازین واقعهٔ هایله علمای اعلام را عمامهٔ عزت از سر افتاده متحیرشدند که دیگر تربیت از که یابند و فضلای لازم‌الاحترام را خلعت شکیبائی چاك گشته ندانستند که من بعد ملجاء ایشان که باشد و به مجلس که شتابند ، **بیت** :

بر آمد ابری از دریای اندوه
فرو بارید سیل از کوه تا کوه

و از کمال‌حزن و غم و غایت‌غصه و الم دوستان ومصاحبان بجای‌اشك‌سیلاب خون از دیدهٔ پرنم گشودند ، **بیت**:

۱ـ اصل:خواستن ۲ـ اصل : قفس ۳ـ اصل : سصت ٤ـ اصل : خواست

بەدست غم گریبان چاك کردند
ز دیده خاك را نمناك کردند
ز خون دل زمین کِردند گلگون
ز دود آه ایشان تیره گـردون
ز مژگان شد روان جویی پر از خون
علم زد آتش دلهای محزون

صبح روز دیگر که خورشید خاوری با کسوت نیلوفری [۱۹۱ب] مانند شعلهٔ اندوه از درون ماتمزدگان ظاهر شد علما و فضلا برنهج شرع قویم وسنت حضرت سیدالمرسلین بەلوازم تغسیل وتجهیز وتکفین جسد آن جناب قیام نمودند ودرمحفهٔ محفوف بەرحمت حی لایموت گذاشته بەمسجدجامع بردند و بەآن‌جامع کمالات صوری و معنوی نماز گزاردند .[۱] بعد از ادای نماز بەمزار فایض‌الانوار «رکنیه» رسانیدند و به مقتضای سنت خیر البریة علیه و آله الف الف صلوة والتحیة مدفون گردانیدند، **بیت**:

دلا نیست دایم بقـای حیـات
که عالم ندارد قرار و ثبـات
رسد تخت وبخت ار به اوج کمال
چو خورشید تابنده یـابد زوال

دوستان انام و محبان بااحترام درآن روزعیدلوازم پرسش بجای آورده‌به‌این ابیات ترنم مینمودند، **بیت**:

همی گفت هر یك در آن روز عید
بدین شومی اندر زمانه ندید
مبادا بدین گونه عیدی دگر
کزین شد جهان را خلیده جگر

۱ — اصل : گذاردند

بود خرمی همگنان‌را به عید

[۱۹۲الف] درین عید شدشادی ازما بعید

مستعدان دهر و شعرای عصر تاریخ وفات آن‌وزیر بی‌بدیل‌را به‌عبارات‌مختلفه در سلك نظم کشیدند و در مرتبۀ آن آصف صفات ملکی ملکات مقطعات منظوم گردانیدند و از جمله فصاحت شعار بلاغت آثار **خواجه‌محمدصفی** ولد مرحوم خواجه محمدظهیر یزدی این قطعه را برلوح بیان‌نگاشت ، **قطعه :**

فلکا کج مدار گردونا
ای خراب از تو خاندان بقای
ای که در دور تو ندیده کسی
خوش دلی را مگر به‌خواب فنای
روز و شب از غم تو می‌نالند
چه فقیر و غنی چه شاه و گدای
ای جفا پیشۀ و فا دشمن
حرکتهای تو همه بی جای
یك نفس از سر جفا بگذر
یك زمان از در وفا به‌در آی
بنگر کینه با که می ورزی
یك نظر چشم بینشی بگشای
ای ز دستت بنای دل ویران
چه ستونی در آمد از تو ز پای
آن بلنداختر نکو تدبیر
آن عطارد ضمیر روشن رای
آن پسندیدۀ خدیو زمان
آن وزارت پناه ملك آرای

[۱۹۲ب]معدن خلق و منبع احسان
مرکز همت و محیط سخای
آن که در سایهٔ سعادت او
کسب فر می نمود بال همای
سایه از فرق آسمان بردست
گشت همسایهٔ زمین ای وای
به لحد سود آفتاب رخی
که زدی صبحدم ازان سیمای
شد هم آغوش خاك آن دستی
که سبق بردی از ید بیضای
لایق دولتش نبود این گوی
پشت پا زد درین خراب سرای
رشتهٔ صحبت از زمانه گسست
خیمه در زد بهسوی ملك بقای
از ره منزلت به منزل قرب
کرد در روز عید قربان جای
مردمانش ز دیدگان شستند
کعبه بگرفت از براش عزای
سرو آزاد او به باغ نعیم
همچو طوبی نمود نشو و نمای
بود از جان غلام شاه نجف
بست دل را به حیدر و ابنای
چشم از هستی جهان پوشید
غرق بحر امید شد به خدای

گنج بود و به خاك پنهان گشت
خازنش شد به خلد راهنمای
بـه مقام رفیـع عـلیین
حـاجب رحمتش نمـود ایمـای
شد چو آصف بدولت و اقبـال
مسنـد آرای جنت المـأوای
[۱۹۳الف] سال آن را نمود استفسار
دل ز دستور عقل و فطرت و رای
دست بر سر زنان همه گفتند
یزدیان را یتیم کـرد آقای

و فضیلت و صلاحیت دستگاه جامع الکمالات الصوری و المعنوی **خواجه‌محمدزکی** که در عنفوان جوانی تا آن زمان که قریب چهل سال است انیس مجلس خاص و ندیم بزم اختصاص و محرم اسرار آن وزیر صایب تدبیر بود به‌دست اضطراب لباس شکیبائی چاك کرده سیلاب سرشك از دیدهٔ خونبار بر روی روان میساخت ، **مصرع** :

«ز مژگان دم بدم‌خوناب میریخت»

این چند بیت را در تاریخ این واقعه بنظم‌آورده ، **بیت** :

چون مشرف شد به‌اکرام امیرالمومنین
جانب ملك بقا آقای دولتیار شد
روز جمعه حج اکبر جان‌پاکش‌درسجود
همره روح القدس با فرقهٔ احرار شد
لامکان سیر آفتابا عرش فرسا کوکبا
چون برای صید دلها روح تو شنغار شد

گفتمش چون شد ملاقاتت به‌خیل قدسیان
چون بظهر کوفه روحت واصل ابرار شد
گفت رضوان روح وریحان وصل عالی فطرتان
[۱۹۳ب] ازولای مرتضی روحم چو برخوردارشد
گفت اگر تاریخ تفریدم بخواهی ازقضا
گو همای روح آقا لامکان سیار شد

وایضاً کلك سخن گذار **ملافدائی اردکانی** برتحریر آن مضمون زبان گشاده، **مصراع** : «همنشین با نبیّ و آل نبی است». آن حضرت گاهی زبان بنظم اشعار می گشاد، این چندبیت از نتایج طبع ادراك اوست که در حین تحریر به‌خاطر بود ، **بیت** :

چوپری ز لطف پنهان ز ریاض دیده باشی
گل نو رسیدهٔ من ز کجا رسیده باشی

ایضا

فلك ویران نخواهد شد اگر بر دارد از خاکم
پدر از پا نمی افتد اگر دست پسر گیرد

وله ایضاً

بی تو کی هرگز رسد مژگان من بر یکدیگر
از نشستنها مگر گاهی رود پایم به خواب

برضمایر منشیان سخندان که ناظمان جواهر بلاغت وجوهریان بازار فصاحت به حقیقت ایشانند پوشیده نخواهدبود که فرامین [۱۹۳ب] واحکام سلاطین گردون احتشام موجب افتخار و مباهات ارباب اعتبار است ورقمی که درباب تصدی خالصهٔ دارالعبادهٔ یزد باسم آن جناب شرف صدوروعزورودیافته دبیران عطاردنظیر بعبارات رنگین و استعارات شیرین مرقوم قلم مشکین رقم گردانیده‌اند، لازم دید که صورت آن‌درین اوراق ثبت گردد:

صورت رقم

حکم جهان مطاع شد ـ آنکه چون از روزی که [۱۹۴الف] صاحب

اختیار دیوان‌قضا وفرمان ده کشور فسیح الفضای توتی‌الملك من‌تشاء منشور جهانبانی‌و کشور گشایی‌نواب کامیاب‌همایون‌ما‌را بتوقیع وقیع رفیع خلود ودوام موشح ومزین ساخته همگی همت والا و جملگی نیت کثیر‌الاعتلا مصروف و معطوف بدان‌می‌باشد که جمعی از کاردانان خیراندیش وبك جهتان اخلاص کیش‌را که حسن اخلاص وخدمات ایشان اباًعنجد درین دولت والا و دودمان معلی به‌منصهٔ ظهور رسیده باشد از اکفا و اقران شرف امتیاز بخشیده به‌نوعی مشمول نوازش و احسان و مورد الطاف بی پایان فرماییم که مزیدی بر آن‌متصور نبوده باشد، ومصداق این مقال صورت احوال خجسته مآل رفعت و معالی‌ـ پناه عزت و عوالی دستگاه کمالاللرفعةوالمعالی‌الله‌قلی‌بیك برادر زادهٔ عالی جاه کلبعلی‌خان بیگلربیگی چخورسعد است که حسن اخلاص و کاردانی‌مشارالیه در مرآت ضمیر منیر بیضا نظیر‌جلوه نما گردیده لهذا از ابتداء قوی‌ئیل تصدی خالصهٔ دارالعبادهٔ یزد سرکار خاصهٔ شریفه را برفعت و معالی‌پناه مشارالیه مفوض و مرجوع [۱۹٤ب] و آنچه به صیغهٔ حق‌التصدی و حق القرار و هر اسم و رسم که در وجه متصدیان سابق مقرر بود به‌رفعت ومعالی‌پناه مومی‌الیه‌شفقت‌ومرحمت فرموده ارزانی داشتیم که من حیث‌الاستقلال والانفراد به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده در نظم و نسق امور و تمشیت مهام و آبادانی املاك و رقبات سرکار خاصهٔ شریفه حسن‌سعی‌و کاردانی‌خود را بیشترازبیشتر بر نواب همایون ما ظاهِرسازد. مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفتر خلود ثبت نموده از شوایب تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و مهر و نوشتهٔ رفعت و معالی پناه مشارالیه را در مهم مزبور معتبر دانسته بدون مهرو نوشتهٔ رفعت و معالی پناه متصدی مزبور یك‌دینار و یك من بار دادوستد ننمایند و در

عهده شناسند .»

***

برای عقده گشای ناقلان آثار و راویان اخبار نو و کهن و ضمیر عالم‌آرای فصاحت آرایان سخن روشن و مبرهن خواهد بود که اهل تاریخ نخستین کسی را که در سلك وزرا انتظام نموده‌اند آصف‌بن برخیاست که وزیرمشیر حضرت‌سلیمان پیغمبر علی نبیناوعلیه من‌الصلواة افضلها [۱۹۵الف] و من‌التحیات اکملها بودو آصف بصفت نصفت و تقوی و کثرت عبادات و اطلاع برحقایق‌اشیا اتصاف داشت‌وحضرت سلیمان جمیع مهمات‌ملك وملت رابه‌وقوف واستصواب اوفیصل‌میداد، لهذا تا غایت متکفلان منصب وزارت را بدان جناب منسوب ساخته و درین لغت قصد توصیف ایشان کرده آصفی می‌نویسند. و احوال وزرا درخدمت سلاطین کشور گشامتفاوت می‌بوده و هست، چه بعضی از آن طایفه در کمال استحقاق و استقلال به‌لوازم آن منصب پرداخته آثار حمیده یادگار گذاشته‌اندمانندخواجه‌نظام‌الملك حسن طوسی و خواجه شمس الدین محمد جوینی وزیر اباقاخان و جمعی دیگر قدم از جادهٔ وزارت برترنهاده در جرگهٔ امراء عظام انتظام یافته و در سرانجام‌امور ملك وملت مطلق‌العنان گشتند مثل صدرجهان و خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید وزیر سلطان ابوسعید و امیر یار احمد اصفهانی عقب به‌امیر نجم‌ثانی وزیر خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان و میرزا سلمان [۱۹۵ب] جابری وزیر خاقان سکندرشان سلطان محمد پادشاه .

***

غرض ازین مقدمه آنکه مورخین بلاغت شعارجمیع وزرا را یکسان تعظیم مینمایند وهریك را فراخوراختیارواستحقاق تعریف‌والقاب نویسند. بندهٔ فقیروذرهٔ حقیر که به‌محض ارادهٔ لم‌یزلی از مبادی سن رشد و تمیز همواره بانشای مؤلفات غریب و املای منشآت بدیع مایل و راغب می‌بود وهر گاه از شواغل‌مهام ومناصب اندك فراغتي دست مي‌داد بسواد الفاظ و عبارات بلاغت آیات اشتغال‌می‌نمود واین

معنی به‌مثابهٔ عبارت طبیعت این‌بی‌بضاعت‌شد که باوجود آن که به‌حسب تقدیرازلی پای در وادی غربت نهاده متوجه هندوستان بود و به‌واسطهٔ نوایب روزگار و گردش لیل‌ونهار خاطر متألم و غمناك بود به‌جهت‌رفع کدورت‌در هرمنزل که نزول می‌نمود یا در بلدی که چند روز توقف می کرد سطری چند از نهانخانهٔ ضمیر بر صحیفهٔ ظهور آورده الفاظی دلبند در شیوهٔ یادگار از احوال خیر مآل وزرای آصف صفات بر صحایف این‌اوراق می‌نگاشت و به‌اندك زمانی به‌فیض فضل نامتناهی الهی ریاض بساتین مجلس وزرای عدالت‌گستر و دبیران دانشور [۱۹۶الف] ازرشحات سحاب خـامهٔ فصاحت قرین سمت نمو پذیرفت ، **نظم :**

سوادش نوربخش دیدهٔ حـور
بیاضش چـون سواد دیده پر نور
سراسر نثر او چون عقد گوهر
به پاکی دلفریب و روح‌پرور
جهان افروز چون روز جوانی
نشاط افزا چو صبح زندگانی

امید به‌کمال کرم جاوید آنکه این مخدر بدیع منظر با حسن صورتی در چهار جهت عالم جلوه نماید و ازحسن قبول مبصران بازار سخنوری‌در عقدجواهر آبدار وسلك لآلی شاهوار انتظام یابد ، **بیت :**

آنکس که ز شهر آشنائیست
داند کـه متاع ما کجائیست

مجلس سیوم از مقالهٔ اولی

در ذکر کلانتران با احتشام

بر شهسواران میدان ادراك روشن است که حق سبحانه و تعالی زمام قوام عالم را به کف قدرت سلاطین با داد و دین سپرده وانتظام احوال بنی آدم را به وجود ایشان منوط ومربوط گردانیده‌است. پس هر آینه برخسروان جهان و فرمانفرمایان زمان لازم است که جمعی که انوار قابلیت از جبههٔ حالشان لامع و از حرکات و سکناتشان خیرخواهی کافهٔ برایا که ودایع حضرت آفریدگار جل‌شأنه [۱۹۶ب] و عم نواله‌اند ظاهر بوده از حسن خلق که نوریست از انوار حکمت الهی‌وسرّی از اسرار عزت پادشاهی که بدان نور شریف دیدهٔ بصیرت منور کرده بهرهٔ تمام داشته باشند زمام اختیار ملك‌ومال بقبضهٔ اقتدارچنان شخصی‌باز گذارند، چه‌نظام سلسلهٔ کون و فساد به کف کافی ورای صافی اینان منوط و مربوط است‌وبه‌حمدالله تعالی که سلاطین‌حشمت آیین‌سکندرتمکین دودمان‌صفوی‌پیوسته‌رعایت آن‌می‌فرموده‌اند و از بندگان آستان‌خلافت‌مکان ودولتخواهان خیرخواه که‌بهاین صفات آراسته‌اند به‌خدمات لایقه ممتاز و معزز میگردانند ، خصوصاً منصب جلیل‌القدر کلانتری که از مناصب علیه است .

بنابر آن از قدیم‌الایام سادات‌عالیشأن واشراف طوایف انسان بهمهم کلانتری خطهٔ یزد علم اقتدار افراشته بر مسند تمکن قرار داشته‌اند ، مثل **امیرخلیل‌الله روغنی** و **معزاشاهمیرا** خلف ارجمندش و سیادت و غفران پناه **شاه‌عبدالقیوم** که در سنوات سابقه به نوبت به شغل مذکور قیام نموده‌اند . چون خصوصیات احوال‌اینان کماهوحقه برمسوداوراق ظاهر نبودطوطی کلك شیرین‌مقالدرآن‌باب خاموشی اختیار نمود و بعد از آن غفران پناه **میرزاحکیم** پای بر مدارج عزت و

اعتبار نهاده مدت بیست سال [۱۹۷الف] درغایت استقلال بآن‌منصب اشتغال‌داشت. بعد ازآنکه زمانه رقم عزل بر صفحهٔ عملش کشید کارپردازان قضا و قدر سراپردهٔ ابهت و مسند حشمت به‌جهت تمکن عالی حضرت سیادت منقبت والا رتبت **میرزا شاه ابوالبقا** و اختر برج سیادت و بزرگواری و نیر سپهر ولایت‌وسرافرازی‌دوحهٔ چمن مصطفوی **میرمیران** گسترانید ، شمه‌ای از حال‌خجسته مآل آن دوسعادتمند در ذیل مقالهٔ اولی گزارش [1] یافته درین مقام به‌تکرار اندیشیده کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان‌عرض حال مرحمت وغفران دستگاه الواصل الی‌رحمةالملك‌العلیم **میرزاحکیم** به‌جولان در می‌آورد.

بر خواطر واقفان احوال ارباب جاه و جلال پوشیده و پنهان نخواهد بود که آن جناب ولد ارشد حکمت پناه **مولانازین‌الدین‌طبیب** است و به واسطهٔ انتساب خویشی با عالیحضرت مرحمت و غفران پناه **حکیم‌محمدداود** المخاطب به‌خطاب تقرب خانی همواره رایت مفاخرت می افراشت. بحدت طبع‌وجودت ذهن و مهارت در فنون‌فضایل و کمالات‌وایثار درم و دینار موصوف و معروف بودوپیوسته همت براداء وظایف طاعات و عبادات گماشته لمحه‌ای ازذکر و اوراد فارغ‌نمی‌بود. در اوایل [۱۹۷ب] ایام جوانی منظور عین التفات خاقان گیتی ستان ، **مصراع :** « بلند مرتبه عباس شاه دین پرور » گشته بمنصب احتساب خطهٔ یزد سرافرازی یافت . و بنابرآنکه بر عجزه و رعایا حیف و تعدی جایزنمی‌داشت وانوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش ظاهر و لامع بود حسب الفرمان قضا جریان خسرو زمان برمسند کلانتری آن‌مملکت‌متمکن گردیده در آن‌مهم شروع‌نمود، وبه‌واسطهٔ وفور فراست‌وکمال کیاست روز بروز مرتبهٔ او در ترقی می‌بود و مهمات‌سلطانی را از روی وقوف و کاردانی به‌سرانجام مقرون می گردانید . با وجود اشتغال به‌امثال این اشغال و دخل در مهام ملك و مال از ادای فرایض و نوافل ساعتی غافل وذاهل نبود و در سردیوان تسبیح بر دست گرفته در اثناء قیل و قال به‌وردی که داشت

۱ـ اصل : ل گذارش

مشغولی می‌نمود . و چند گاه در غایت اختیار و اقتدار به‌لوازم امر مزبور پرداخته یك دینار و یك‌من بار از احدی توقع نکرده رایت نیکنامی برمی‌افراخت‌ومضمون این مقال به‌خاطرمیداشت ، **شعر** :

تو با خلق نیکی کن ای نیك بخت
که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

مع ذلك در وقتی که خاقان کیوان مکان فریدون شان ابو المنصور سلطان شاه صفی بهادرخان [۱۹۸الف] برسریر تخت فرمانروایی و اورنگ کشور گشایی جلوس فرمود ، **شعر** :

به‌فر و شرف شاه فیروزبخت
بر آراست تاج و بر افراخت تخت
بر اورنگ گیتی ستانی نشست
به آیین صاحبقرانی نشست

تخت پایهٔ رفعت بر دوش آسمانیان نهاد ، چتر سایهٔ رحمت بر فرق زمینیان افکند ، منبر تارك عزت بر فلك سود ، سکهٔ چهرهٔ نشاط برافروخت ؛ غمازان و حاسدان راه سخن یافتند و آن کلانتر امانت آثار را به‌تغلب و تصرف متهم داشته نزد نواب کامیاب اشرف اعلی زبان غمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج همایون تأثیر کرده از آن منصب معزول گشت بلکه او را مقید بپایهٔ سریرخلافت مصیر برده مبلغی کلی بدیوان فرود آورد ، **نظم** :

چه حاصل نازش ونالش زاقبالی وادباری
که تا برهم زنی‌دیده نه‌این‌بینی‌نه‌آن‌بینی

و بعد از چند گاه نوبت دیگرمنظور نظرالتفات‌خاقان‌عالی جاه گشته کرة ثانیه بهمان مهم منسوب گشت و اعتبار و اختیار بسیاریافته‌اقتدارش بیشتر ازپیشتر شد . او نیز در استمالت خواطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورد تا در سنهٔ سدس و اربعین و الف به‌سبب شکوه و شکایت خلف الحکما **میرزا**

مقیم ولدمرحوم **حکیم‌عبدالله** که پیوسته نسبت به وزرا و کلانتران و سایر ارباب مناصب [۱۹۸ب] رقم تقریر و تزویر بر اوراق ضمیر مینگاشت معزول گشت و درین نوبت آنچه داشت از زر و کتب نفیسه واجناس شریفه وظروف چینی و املاك و رقبات و قری‌ومزارع به‌باد فنا وتاراج‌حادثات رفت. پس‌از آنکه‌ازتقریر معاندان فراغت یافت رخصت حج یافته روانه گردید و چون به‌بصره رسید عنان ازراه‌حجاز برتافته به‌ارادهٔ‌سفرهند در کشتی نشست وعنان به‌دست باد سبك رفتارباز داد. هنوز ثلث بحرطـی نکرده بود که کشتی عمر فرزند دلبندش **میرزامحمدرفیع** که به‌مکارم اخلاق ومحاسن‌آداب آراسته، عدیل و نظیر نداشت، درگرداب فنا افتاد و روز دیگر عندلیب روح پر فتوح آن جناب از تنگنای قفس قالب خلاصی یافته به‌جانب گلشن قدسی در پرواز آمد، **مصراع**:

«یافت از حادثهٔ دهر نجات»

و غفران پناه میرزا حکیم را خلف دیگر بود موسوم به **میرزافخرالدین** که در تزکیهٔ[1] نفس‌نفیس وسیررضیه وشیم مرضیه‌مثل‌ومانند نداشت. پس ازین واقعات روانه بلاد هند گشت ودر اندك زمان مؤنت تمام بهم رسانید. ازآنجا احرام‌طواف رکن و مقام بسته‌روانه گشت و بعد ازگزاردن[2] حج و زیارت روضهٔ مطهره‌حضرت رسالت پناه صلوات‌الله وسلام علیه بهند مراجعت نمود و از آنجا به بنگاله رفته در آن ولایت‌عازم سفر آخرت گشت.

ذکرعمارات و آثارآن عالیمقدار درین دنیای ناپایدار

دراوایل[۱۹۹الف] زمان‌اقتدار دراصل شهربه‌مقام «باغ بهشتی» طرح منزلی عالی اساس افکنده در اندك زمانی سقف رفیعش از ایوان کیوان در گذشت‌وتالاری چون هفت کشور وسیع ودرو هفت‌آسمان‌نمایان‌مشتمل برمنظرها و غرفه‌ها ترتیب داده نقاشان ومصوران مانی‌آسا سقف وجدار آن‌را به‌نقوش گونا گون تزیین‌نمودند.

۱ــ اصل: تذکیه ۲ــ اصل: گذاردن

شعر

این قصر که هست رشك فرمای بهشت
ایام به آب زندگانیش سرشت

و در پیش تالار باغچه‌واقع گشته درصفاولطافت مانند فردوس برین،خاصیت دم عیسوی در انفاس نسیمش مضمروحیات‌آب‌خضردرصفای هوایش‌مخمر،ودرمیان آن نهری مانند سلسبیل روان، بی تکلف این مکان ازغایت نـزاهت و صفا مانند جنت‌المأوی‌است، **شعر** :

جنت و خلدچه خوانیش که دررتبه‌وزیب
خود قیاسی نکند کس نه بدان ونه‌بدین
خاك او عنبر و آبش بمثل آب حیات
باد او چون نفس روح امین‌مشك‌آگین
گر به‌فردوس بگویم که بهشتست بهشت
کنداقرار و بگوید که چنین است چنین

و **دیگـری** عمارت«دارالفتح»و«قهوه‌خانۀچهارسوق»است که‌مقیمان کهکشان از بدو ایجاد آب و خـاك تا اکنون بدین ارتفاع و زیبایی بنایـی بنظـر در نیاورده‌اند .

و **دیگـری** «باغ‌عشرت‌آباد» ویکی دیگر«باغ سعدآباد» اهرستان‌است که از توصیف و تعریف مستغنی‌اند. واکنون باغ عشرت آباد داخل خالصجات سرکـار خاصۀ شریفه [۱۹۹ب]وسعدآباد به‌عنوان‌ملکیت‌دریدتصرف‌و کیل ورثۀعالیحضرت میرجملۀ شهرستانی‌قراردارد . و همچنین «باغ‌خان»مشهوررا درقریۀ تفت ، ومزرعۀ فیضاباد حوالی علیاباد که اکنون در تحت متملکات سرکار خاصۀ شریفه است، و مزرعۀ اهروك ، و مزرعۀ میرزا محسن حوالی سریزد ، و مزرعۀ دولتاباد زارچ ، و مزرعۀ سرو حوالی‌شورآب، و غیاثاباد توابع بیداخوید ، وطاحونۀ تفت به جنب باغ خان ، و طاحونۀ عشرت‌آباد که ازجملۀ مستحدثات اوست، ومزرعۀ «قریۀ شیر

کهنه» و بابکان داخل متصرفات آن‌جناب بود.

غرض از ایراد این حکایت آنست که باغات و دکاکین و قری‌ومزارع آن قدوۀ ارباب جاه و جلال زیاده از آن است که بدستیاری بنان بیان تواند گشت.

و هرساله مبلغ پنجاه تومان تبریزی مالوجهات ووجوهات رقبات اومی‌شده که بسر کار دیوان مهمسازی می‌نموده.

***

چون فارس مضمار سخن‌گستری از ذکر احوال آن جامع کمالات باز پرداخت بنا بر وعده‌ای که داده بود عنان بیان به صوب شرح سلوك مستوفیان و ارباب قلم معطوف ساخت.

[۲۰۰الف] مجلس چهارم از مقالهٔ اولی

از مجلد سیوم

در ذکر مستوفیان عطارد نشان و ارباب قلم

این طبقهٔ جلیله که در بلدهٔ طیبهٔ یزد زبان بنان به‌اخذ جان و مال مسلمانان نیز نموده‌اند بسیاراند. اما بعضی ازجانب دیوان اعلی و برخی به‌صلاح حکام و وزرا به‌آن مهم قیام می‌نموده‌اند. چون ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است واطناب و اجتناب شیوهٔ ستودهٔ اولوالالباب نیست لاجرم خامهٔ سخن گذار عنان بیان را به احوال‌زمره‌ای که‌در کتب‌متقدمین‌وازالسنه وافواه معلوم این ذرهٔ بی‌مقدار گشته بر صحیفهٔ بیان آورده برطبق عرض می‌نهد.

آورده‌اند که‌درزمان سلاطین ماضی یکی از ارباب‌قلم را به‌مهمی‌تعیین‌فرموده به‌قری و مزارع‌فرستادند. آن شخص به‌منزل یکی از رعایا نزول نمود. آن فقیر چنانچه توانست به خدمات قیام نموده دقیقه ای از دقایق میهمانداری و مردمی فروگذاشت‌نکرد، فاما چنانچه‌عادت آن‌طایفهٔلازم الاحترام‌است دربستن‌خراج‌وقرار اجارات‌صرفه وغبطهٔ‌سر کار دیوان منظور داشته راه و روش حق وحساب‌رافراموش نمود، **مصراع**: زفعلش‌راسبی مهجور بودی

[۲۰۰ب] و بر مزرعه‌ای که در تصرف میزبان بیچاره بود مبلغی زیاده بر مالوجهات‌مقررقرارنمود، بعدازآنکه‌دبیرعطاردنظیراز منزل آن‌دهقان متوجه مکان دیگری گردید دوات‌و قلم را فراموش کرد. مردبیچاره به‌واهمهٔ آنکه مبادا به‌جهت باز یافت آن مراجعت نماید واین مرتبه خانهٔ حیات[1] او راخراب سازد دوات وقلم

---

۱ — اصل : حیوات

را برداشته در پی او روان شد و فریاد می کرد که ای یار مهربان چقماق و آتشدان رافراموش کرده‌ای. دبیرایستاده گفت که ای عزیز قلمدان‌است نه آتشدان. درویش گفت ای عالی‌مقام توبه این‌حربه‌آتش‌دز خرمن زراعت و خانهٔ فراغت من زده‌ای، چگونان من این را بنام دیگر خوانم ، **بیت :**

بسوخت آتش ظلم تو جملهٔ تر و خشك

چنین بود چو در افتد به‌مرغزار آتش

بـالجمله از مشاهیر این طبقهٔ **خواجه عبدالقادر** خلف ارشد **خواجه کمال‌الدین‌محمداشکذری** است که در زمان‌سلطان سعیدسلطان ابوسعید بهادرخان به‌منصب استیفاء دارالعبادهٔ یزد سربلندی یافت و در علم سیاق گـوی مسابقت از امثال واقران میربود ، لهذا خواجه‌تاج‌الدین علیشاه [۲۰۱الف]وزیردیوان‌اعلی‌او را به‌جهت تنقیح‌محاسبات‌ممالك‌محروسه‌به‌اردوی‌معلی‌طلب‌داشت واوحسب‌الفرمان در اندك روزی نسخه‌برجمع[و] خرج‌ممالك چنانچه باید وشاید پرداخته به عرض رسانید . اما خواجه علیشاه مبلغی که قبول کرده بود که بعد از اتمام آن باو دهد مضایقه نمود . لاجرم خواجه عبدالقادر کمر انتقام وزیر را بر میان بسته به عرض سلطان ابوسعید رسانید که خواجه علیشاه مبلغ یکصدتومان ازسر کار خزانهٔ‌عامره به‌تغلب تصرف نموده‌از سایر ممالك برین قیاس باید کرد. حکم سلطانی نفاذ یافت که خواجه عبدالقادر به حساب تغلب و تصرف خواجه علیشاه در مالیات سر کـار دیوان رسیده حقیقت عرض نماید . ولد امجد خواجهٔ مرحوم خواجه رشید که خواجـه علیشاه را قاتل والد بزرگوار خود می‌دانست و در آنوقت در ولایت روم می‌بود از استماع بی توجهی سلطان‌نسبت به وزیر و تقریر کردن مستوفی بی آرام گشت ، **نظم :**

ز شادی بر افروخت رویش روان

چو گل در بهاران بخندید از آن

واحرام پایهٔ سریر خلافت مصیر بست که درین [۲۰۱ب] امر ممد و معاون

خواجه عبدالقادر باشد . از غرایب واقعات در شبی که داخل اوجان شدجان‌شیرین به‌قابض‌ارواح سپرده و در همان شب خواجه علیشاه که مدتی‌بود که‌ازغایت‌غصه‌والم امراض مختلفه و علل متضاده بروا‌ستیلا یافته و صاحب فراش بود از اوجان کوچ نموده به‌عالم‌عقبی منزل گزید و خواجه عبدالقادر از شئامت ابواب تقریر در همان شب و همان منزل رخت هستی بر بسته به‌ملك عدم شتافت ، **مثنوی :**

چو از لوح دل شست نقش بقا
به‌صد محنت و درد شد مبتلی
وفا کن بهر کس ولی نعمت است
که در بیوفایی بسی زحمت‌است

ذکر مدرسهٔ‌عبدالقادریه

معمار همت خواجهٔ مشارالیه در این مقام که الحال «محلهٔ در مدرسه» مشهور گشته و در آن وقت متصل به صحرا بود مدرسهٔ عالی مشتمل بر حجرات تحتانیه و فوقانیه و گنبدی عالی رفیع که باقبهٔ سپهر مینافام لاف برابری و همسری می‌زند بنا فرمود و دو گلدسته در دو رکن بیرون برافراخت و تمام را به کاشی‌تراشیده الوان و طلا و لاجورد تزئین نمود و سورهٔ « انافتحنا » بکاشی بر درگاه ثبت کرده میاه «جدیده» درمیان‌مدرسه[۲۰۲الف] جاری فرمود،و بازاری مشتمل بر دکاکین‌بسیارساخته باتمام تمامی موفق گردیدواتمام‌مدرسه‌وبازارفی‌سنهٔ اربع وثلثین وسبعمایهٔ اتفاق افتاده، چون‌خواجهٔ‌مرحوم‌در اوجان‌وداع جان‌شیرین کرد نعش او را به یزد نقل کرده به گنبد مدرسه بخاك سپردند، رحمةالله علیه.

خواجه کمال‌الدین ابوالمعالی

به‌شرف‌ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف و به‌امر استیفاء خطهٔ یزد منصوب بود .والدبزرگوارش **خواجه برهان‌الدین لطف‌الله** در سلك وزرای‌امیرمبارزالدین محمد مظفر انتظام داشت . از غایت حسن‌اعتقاد و نیت پاك در «محلهٔ شهاب‌الدین قاسم»به‌احداث مدرسه‌عالی در کمال‌تکلف پرداخت

و ازاره‌ای به کاشی الوان وسقف به‌طلاولاجورد تزیین نمود و دو منار درنهایت‌ارتفاع بنا فرمود که هرصبح وشام از استماع اصوات مقریانش ساکنان صوامع ملکوت التذاذ می‌یافتند. و نیزحمام و خانقاه و بازاری مشتمل برد کا کین بسیار ساخت و قناتی که با آب دجله و فرات لاف [۲۰۲ب] هم‌مشربی می‌زد از «فراشاه» جاری و در میان شهر گذرانیده به‌مدرسه وخانقاه‌آورد. و پایابی در صحن مدرسه حفرنموده میاه زارچ جاری نمود . و درحین تحریر این اوراق که دو مرحله ازسنهٔ ثمانین و الف هجرت نموده بنای مدرسه و حمام چون بنای عمر نا پایدار فروریخته‌وخانقاه مانند درویشان زاویه نشین خود را به‌گوشهٔ اختفا کشیده و آب خوشگوارش با چشمهٔ حیوان همچشمی نموده در ظلمات گمنامی مأوا گزیده و بازاری که بابازار مینا سرسودا می‌داشت در دکان بسته و املاك ورقباتی که خواجه‌موفق‌وقف‌مدرسه و خانقاه کرده بـود به‌تصرف متغلبان قرار یافته و اتمام عمارات مذکوره‌فی‌سنة عشرین وسبعمائه بوده و محل و مکان آرامگاه بانی در گنبد مدرسه‌است .

خواجه‌شهاب‌الدین‌قاسم

به وفور حسن‌خلق‌و مکارم اخلاق معروف ومستوفی به‌استقلال بود . درایام اعتبار و اختیار مدرسه‌ای در نهایت نزهت‌وصفا بنانهادوتمام به‌کاشی ولاجورد وطلا مزین‌نموده در سنهٔ سبع وثلثین وسبعمایه به‌اتمام رسانید.ومسجدی مروح در مقابل و بازاری مشتمل برحواینت در اطراف‌ساخت، وبازارچه‌موصوف با بسیاری ازباغات و بساتین [۲۰۳الف] وقف نمود. چون اسم موقوفات آن سر کار از زبانها موقوف گشته مدرسه خراب ومکان مسجدخانه‌ها شده.

نقاوهٔ دودمان مرتضوی امیرجلال‌الدین حسن‌شهرستانی‌اصفهانی

در اوایل جلوس نواب‌سکندرشان‌سلطان محمد پادشاه چندگاه‌منصب‌استیفاء ولایت یزدبه‌وجود شریفش مباهات می‌نمود و دران اوان در اهرستان باغی احداث نموده‌به«باغ مستوفی» موسوم ساخت و عمارت‌مرغوب در آنجابنافرمود . وبه‌واسطهٔ تقدس ذات و علوشأن از امر استیفا استعفا نموده دست از آن کار بازداشته به‌جانب

دارالسلطنهٔ اصفهان شتافت و در اندك زمان به‌امداد بخت میمنت انجام منظورانظار خاقان گیتی آستان شاه عباس ماضی انارالله برهانه گشت. وخلف عالیشانش **میرزا رضی‌الدین‌محمد** به شرف مصاهرت خسرو کامران و بمنصب صدارت‌ممالك‌ایران سربلندی‌یافت

وجیه‌الدین قاضی افضل

در نسبت نسب از جملهٔ اشراف و اعیان خطهٔ یزد بود. به‌سرعت فهم وجودت طبع [۲۰۳ب] معروف و مشهور و در مهارت علم سیاق گوی تقدم از زمرهٔ آن کار ربوده و در امر حساب محاسبان آن زمان را به‌حساب نمی گرفت و گاهی به‌اشارهٔ وزراء به‌امر استیفا قیام نموده استیفای‌تمام می‌یافت و از غایت مهارت در آن مهم و علوهمت‌سرکشی آغاز نهاده به‌اردوی معلی‌شتافت وحسب‌الفرمان‌خاقان گیتی‌ستان من حیث‌الاستقلال مستوفی مال و محصول گردید و مدت هفت سال در آن منصب قیام و اقدام نمود. عاقبت به‌اغوای‌نفس اماره بنین‌قلم به‌الماس مدادآب داده‌برات زیاده از حساب تحریر نمود و محصلان شدیدالعداورا به‌قری ومزارع فرستاده‌رعایا ودهاقین رادر تشویش و تعب انداخت. لاجرم متقاضی‌اجل به‌اخذ جانش کمر بسته نقد حیات [۱] او را به‌باد غارت وتاراج داد.

اجله‌سادات‌عالیشان و خلف نبی آخرالزمان‌علیه صلواةالله‌الملك‌المنان میرزا صدر جهان

[از] اکابر زمان‌واعیان ایران است. درنسبت‌نسب عالی‌ورتبت حسب متعالی آن قدوهٔ اولاد مصطفوی وسلالهٔ دودمان مرتضوی [۲۰٤الف] و ثمرهٔ شجرهٔ گلشن ابراهیمی اقرار و اعتراف دارند و آن حضرت اخلاق حمیده و اطوار مرضیه را علاوه این نسب عالی ساخته در زمان سلطنت نشان خاقان رضوان مکان شاه صفی صفوی مستوفی دارالعبادهٔ یزد گردید. چون‌علی‌الدوام‌خوان ضیافت‌درنظرخواص

---

۱ — اصل: حیوات

و عوام انام میگسترانید منافع آن منصب به‌عشر اخراجات آن حضرت وفا نمی‌نمود ونیز همت عالیش بآن مهم قلیل راضی نمی گردانید، لهذا بعد ازدوسال بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رفته دامن از آن شغل در چید و حسب الفرمان قضا جریان بمنصب استیفاء خطهٔ لار معزز گردیده چندسال من حیث الاستقلال بآن امر قیام و اقدام می‌نمود. و در زمان جهانبانی خاقان خلد آشیان صاحبقرانی به اقبال بخت خداداد بلکه بارادهٔ مالك الملك لایزال زمام منصب جلیل المراتب وزارت فارس وعنان اختیار ملك و مال آن دیار در کف کفاتیش قرار گرفت [۲۰۴ب] و آن دستورعدالت نهاد مدتی در دارالملك سلیمان علیه التحیة والغفران برمسند وزارت تکیه زده در تمهید قواعد عدالت ونصفت قیام واقدام داشت .

خلف الوزرا تاجامیرزا حسن المتخاص به‌واهب

آن عندلیب خوش الحان گلدستهٔ سخن سرایی نبیرهٔ دستور اعظم **خواجه نعمت‌الله مالمیری** است و آن وزیر بی‌نظیر از نبایر **خواجه قوام‌الدین حسین** وزیر پادشاه مطاع شاه شجاع مظفری و ممدوح خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی است . چنانچه حضرت لسان‌الغیب در دیوان اشعار خودفرموده که، **شعر**:

دریای اخضر فلك و کشتی هلال
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

بِه‌حسن تدابیر صایبه و آراء ثاقبه و مهارت درفن شعروانشاوممارست در علم تواریخ ازاکفاء و اقران سرآمد ابناء زمان بود و درعلم سیاق وحیدویگانهٔ دوران و در آن‌عصر در اصفهان که مولد ومنشاء آن‌جناب است به ثروت و مکنت و تجمل خواجه صاحب حشمت کسی‌نبود . بنا بر نجابت ارثیَ و کمالات ذاتی منظور نظر پادشاه فریدون فر [۲۰۵الف] ستاره حشر سلطان شاه طهماسب انارالله برهانه شده حسب‌الفرمان آن خسرو گردون توامان خواجهٔ ستوده سیر مدت چهل سال من حیث‌الاستقلال والانفراد متکی وسادهٔ علیه وزارت اصفهان بود . ودرآن اثنا خاطر خطیرش ازشغل وزارت انزجار یافته داعیهٔ استعفا نمود . آن پادشاه فردوس جایگاه

به خط مبارك این بیت را که از واردات طبع اقدس بود بر حاشیهٔ عریضه‌اش رقم فرمود، **بیت**:

نعیما نعمت الله مالمیری وزیر اصفهانی تا بمیری

بنابر آن آن خواجهٔ عالی‌مقام تا درقید حیات بود به‌آن شغل شگرف‌اشتغال داشت و به یمن معدلت و احسان واز غایت حسن خلق و امتنان‌جذب قلوب اکابر واصاغر نموده ذکرجمیل ووصف جزیل بر کتابهٔ ایوان روزگار ثبت نمود و درایام اختیار و اعتبار به صوابدید مدبر عقل دوراندیش تمامی ضیاع و عقار که ارثاً و اکتساباً در ید تصرف و قبضهٔ تملکش بود و قریب به چهل هزار تومان تبریزی می‌شد بر اولاد امجاد خویش وقف نمود. و ذکر ثروت و خبر مکنت و تجمل آن وزیر ارسطو تطیر بر السنه و افواه صغیر و کبیر [۲۰۵ب] دایر و سایر است. و ازآن جناب اخلاف گرامی که در کشور قابلیت بی‌عدیل و نظیر بودند به یادگار مانده‌هر یك در بلدی از بلاد ایران به‌رتبهٔ‌وزارت‌اختصاص‌یافتند. چنانچه **خواجه میرزابیك** والد **میرزاحسن‌واهب** مدتی سمت وزارت استرآباد داشت و **خواجه معین‌الدین‌علی** برادرش به وزارت مشهد مقدس اشتغال می نمود و درین فن از فیوضات زیارت‌آستان ملایك‌آشیان فرزند رسول انس و جان علیه الصلوة والسلام من الملك المنان فواید اخروی می اندوخت. و **میرزاعنایت‌الله** نبیرهٔ خواجه نعمت‌الله جوانی بود به صباحت وجه و وجاهت منظر موصوف وبه حسن‌خلق وعلو همت مشهور و معروف، جامع جمیع کمالات صوری و معنوی، در عهد خویش بر مستوی قامتان انجمن استعداد سر تفاخر و تفوق می‌افراشت و بر صدرنشینان محافل قابلیت تقدم می‌نمود. نواب خاقان گیتی ستان شاه عباس ماضی بهادرخان اسکنه‌الله فی‌فرادیس‌الجنان به نوازش وتربیتش التفات‌فرموده به وزارت دارالعبادهٔ یزد [۲۰۶الف] سرافراز گشت و به سببی ازاسباب که ذکرسبب موجب اطناب‌است از آن شغل معزول گشته چون در ناصیه‌اش آثار نجابت و کاردانی‌تفرس‌می‌فرمود به نوید خدمتی ازخدمات دیوانی سرافرازفرمود. مشارالیه که مژدهٔ منصب‌استماع

نمود، حوصله اش گنجایش آن نیاورده در همان چند روز دامن از اشتغال دنیوی درچیده متوجه شهرستان عدم گردید ونجابت پناه **تاجامیرزاحسنا** که نسبت‌قرابت با مرحوم مزبور داشت و به وفور قابلیت بین الاقران ممتاز بود در زمان سلطنت و فرمانروایی خاقان بلند مکان سلطان شاه صفی به منصب استیفای خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد معزز ومفتخر گردیده مدت چهارده سال در آن شغل قیام داشت و چون بسیار درویش‌نهاد ومتعیش[بود] وبه صحبت گوشه‌نشینان‌میل‌تمام‌داشت‌واستیفاء خط از منصب استیفا نمی‌نمود بناکام دست از آن شغل باز داشت بلکه از امور دنیوی اعراض نموده درزاویهٔ عدم منزوی گردید. مومی الیه بسیار عیاش وعاشق پیشه بود [۲۰۶ب] و پیوسته به‌نظم اشعار زبان‌می گشود و قبل از آنکه به منصب‌استیفا معزز گردد در اصفهان‌جنت نشان با زاغی نام پسری میل تمام بهمرسانیده اظهارتعشق و تعلق می‌نمود و درآن کار بحدی سعی نمود که انگشت نمای دور و نزدیك گردید. اما زاغی به‌نوعی گرفتارپری‌وشی بود که به‌دام او درنمی‌آمد ، و آن طوطی بوستان بی‌وفائی از صحبت زاغ اعراض نموده در باغات فردوس‌آباد وعمارات بهشت‌بنیادبا جوانان نوخواسته وعاشقان دلخواسته دست درآغوش‌وبنوشانوش‌عشرت‌پیرامی‌بود. میرزاحسن به‌جهت خاطرجویی معشوق از روی تهدید و وعید غزلی به‌نظم آورده به‌نزد معشوق ارسال نمود وهی‌هذا ، **نظم** :

ای که صیاد مرا کرده نگاهت نخجیر
با خبر باش که صیدش نشوی‌سهل‌مگیر
چنگ بر سینهٔ شاهین قضا بند کند
زاغ سیمرغ شکاری که ترا گشته اسیر
منما چین جبین تا به‌ربائی دل او
دام عنقا نتوان یافتن از موج حصیر
آفتابی که رخ از مطلع حسن تو نمود
[۲۰۷الف] می‌برد پرتو او روشنی از مهر منیر

تو اگر باغ گلی او چمن یاسمن است
در گلستان جهان هر دو ندارید نظیر
عطر زلف تو اگر برده دل عالم را
اوهم‌از نکهت خط کرده‌جهان را تسخیر
تیغ ابروت به ابروی کمانش نرسد
کار شمشیر نیاید ز غلاف شمشیر
پنجهٔ عشق و دل نازك او انصافست
بند گردیده به گلبرك تری ناخن شیر
عشق تر کیست که از گوشهٔ ابروی کمان
پادشه را به زمین افکند از روی سریر
عشق بود آن که به‌یك‌دم زدن همت او
سر منصور ز دار ادب افتاد به زیر
عالمی صید تو گردید چو او صید تو شد
بود در طالع حسنت که شوی عالمگیر
شب که مستانه به‌بزم تو قدم بگذارد
سجدهٔ شکر کن و در قدم دوست بمیر
به‌نگاهی که اسیرانه کند چشمش پوش
به نیازی که فقیرانه زند دستش گیر
همچومژگان‌خودانگشت‌به‌چشمت‌بگذار
گر زمژگان تو خواهد که‌بسازد پرتیر
چمن خوبیت امروز که با برگ ونواست
گل‌به‌جیبش کن‌وچون غنچه‌مسازش دلگیر
نار پستان تو فرداست که بر نخل قدت
به طریقیست که بر شاخ بخشکد انجیر

به صفای نظر و مهر و محبت سوگند
که اگر آینه‌اش از تو شود زنگ پذیر
می کنم روز ترا چون شب خود تیره و تار
می کشم زلف ترا چون خط او در زنجیر

وآن طوطی شکرستان فصاحت [۲۰۷ب] در فن انشا ید طولی داشته چنانچه مهارت او درین علم از رقعه‌ای که به جهت طلب اسب به مرحمت پناه **قاضی صفی الدین محمد** اقضی القضات یزد نوشته ظاهر می گردد .

صورت رقعه

امید که طرهٔ عنان سمند جهانگرد قضا و دنبالهٔ لگام توسن عالم نورد قدر همواره در دست اختیار بندگان عالی مقدار بوده ابلق روز و شب به کام دل دوستان گام هواخواهی در وادی ارادهٔ خاطر ملکوت ناظر گذاشته، پای دولت محبان دولتخواه از رکاب سعادت اشهب مراد خالی نگردد .

ثانیاً معروض می‌دارد که بر پیشگاه خاطر انور فروغ این خبر بهجت اثر پرتو ظهور افکنده که قبل ازین حسب الفرمان قضاجریان وارث سلسلهٔ صاحب براق و ارشد دودمان راکب دلدل نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع اعلی که هزار جان گرامی فدای خاك پای توسن عرش سیر گردون خرامش باد، مقرر شده بود که پیادهٔ مات عرصهٔ حیات حسن واهب در جرگهٔ ارباب مناصب دارالعبادهٔ یزد که یکه سواران میدان استعداد و استقلالند درآمده یکسر سمندتند هوش [۲۰۸الف] قلم گوش آهسته خرام نرم لگام بطریق نذر به درگاه معلی فرستاده در خیل خواجه‌تاشان سر افتخار به اوج مباهات ساید . ومدتیست که دستور ملك عدالت و سعادت و اقتدار و شهریار شهر نجابت و اصالت و اعتبار و متصدی محال خالصه جلالت وجلادت افتخار هریك ابرشی که در بهاربند جبروت کرهٔ

کبود فلك را به‌باد بروت نخوت در نمی آوردند واز آخر آخرۀ طاحونۀ گردون گردنکشی کرده دعوی سرطویله گی به رخش رستم و [توسن][1] افراسیاب می کردند در زیرجلهای رنگین وافسارهای پر تزئین کشیده به‌دستیاری مؤنت و پایمردی تمول در پیشگاه عرض جلوۀ قبول داده‌اند و این‌ناقبول به‌استیفاء غفلت ومنصب حیرت مشغول و ازسر کشی توسن حرون بخت واژگون پای‌بند چار جدار عناصر گردیده هر چند بادپای اندیشه را به‌شش‌جهت هفت اقلیم پریشانی احوال می‌دواند که شایدعنان مرکب‌مدّعا ومطلب به‌دست تمنی در آید تکاور آرزو به زیر زین‌حصول مقصود درنمی آید .

درینوقت که خیال دوربین در تنگنای این واهمه‌ام درآورده بود که‌مبادا امیر آخوراعراض[۲۰۸ب]به‌تحریك اهل‌نفاق‌به‌تبر تخماق‌شلتاق‌سر کوبم کند که درین‌خدمت چراطریق‌تقصیرسپرده‌ای‌جاسوس اندیشه‌وپیك‌خیال به گوش هوش این سروشم رسانیدند که مهتران کمربسته طوایل‌مرکبان خاص از روی اخلاص‌به‌خدمت دو پریزاد دیوهیکل و دو قمرسیر گردون کفل‌مشغول و مسرور به‌قشاول مهر و اطلس سپهر به‌تیمارداری دوسنبل‌موی بنفشه کاکل مشغول و مأمورند که یکی با شبرنگ سپهرهمرنگ و یکی با سبز خنگ فلك‌هم‌آهنگ‌است، فارس‌خیال از استماع‌این‌خبر خرمی اثر به‌تحریك تازیانۀ طمع‌شاعرانه سمند امید از جا بر انگیخته بلدطریق توفیق به‌سرمنزل این تفکر رهنمون گردید کـه هـر گاه در معرکه‌ای از معارك نزول حوادث حادثه رو داده و تکاور خیالت از پا در آمده بهر تدبیر کاردانی آن گلگون سوار عرصۀ جمعیت و عنایت چون صبح روشن ضمیردواسبه به‌میدان حمایت تاخته‌به‌محافظت احوالت پرداخته چه نقصان دارد اگر کمیت قلم را در صفحۀ میدان عرض

۱ـ اصل: ندارد، ازروی نسخۀ وزیری نقل شد.

تمنی[1] به جلوه در آورد چشم در راه قاید کردی تا آنچه لازمهٔ ذات‌ملکی ملکات باشد ازقوت به‌فعل آورند. چون اندیشهٔ امید را مفید دید چون [۲۰۹الف]خامهٔ انگشت به‌چشم‌قبول گذاشته به‌این درازنفسی سخن کوتاه کرد، چشم داشت از ملازمان رفیع‌الشأن آنکه از بخشایش یکی از آن دومرکب که با شبدیزخسرو و با گلگون شیرین لاف برابری و همسری می‌زنند کام تلخ کامان وادی حیرت را شیرین سازند و از قلیلی که به‌طریق نعل‌بها و سبیل نذر به‌دست بی‌بضاعتی و گستاخی به‌خدمت‌ملازمان ارسال داشته دیدهٔ بصارت پوشیده داشته بر جرأت کمترین ببخشایند. رخش‌دولت علی‌الدوام درزیر زین سعادت باد.

رقعهٔ دیگر که به‌جهت طلب شکر به‌وزارت پناه‌میرزا محمد شفیعای وزیر نوشته

طوطیان شکر شکن شیرین منقار اقلام مشکین ارقام شکر نثار خدام والامقام وزارت شعار پیوسته در شکرستان عدالت و اقبال و نیشکر زار سخاوت و اجلال به شیرین کلامی منطق گردیده کام امید تلخ مزاجان مستمند را به‌شهد شکرخند التفات چاشنی قند مکرر بخشند. صاحب واهب مدتی شد که مربّای تربیت این‌تلخکام یعنی عدم بضاعت‌تنگهای [۲۰۹ب] شکر خام طمعی در خاطر تنگم بالای هم نهاده جو تجار تنگ تنگ و اندیشهٔ آن دارد که از شکر خواهش قلم تراشیده عارض صفحهٔ آبرو را بناخن بی‌آبروئی خراشیده رقعه از شیر وشکرچرب وشیرین‌تر در سلك انشا در آورده به خدمت ارسال دارد و به گلشکر التفات سرشار طالع زبون را از ضعف طالع بیرون آرد و به گمان اینکه مبادا شکر تمنی[1] در آب و عرق انفعال رد سؤال بگذارد طوطی خامه را به اظهار این شکر شیرینی رخصت نمی‌داد.

---

۱ ـ اصل: تمنا

الحال که وقت سامان دادن بارخانهٔ اردوی معلی چون تنگ شکر تنگ گردیده و قیمت شکر نایاب بلکه چون شکر درآبست چاره جز این ندانست که نی قلم را از لکنت بندزبان بپردازد و چشم دوات را از شکر خواب بیدار سازد وبه‌این مطلع و حسن مطلع حافظ شیرین کلام مترنم گردد که، **بیت :**

صبا به‌لطف بگو آن غزال رعنا را
که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
شکر فروش که عمرش دراز باد چرا
تفقدی نکند طوطی شکرخا را

چنانچه از دست ودل حوصلهٔفراخ مخلص گستاخ را به[۲۱۰الف] تنگ شکراحسان شیرین کام سازند که مصالح مربای طمع قوام یافته مرتبان امید لبریز شهد حصول مدعی گردد از الطاف جبلّی‌بعید نخواهد نمود هر چند طمع چون کالك خامست صفرا به لیمویی می شکند ، یقین که به‌شکر سفید روی شاهدتمنی‌سرخ‌وسفیدخواهد گردید. تلخکامی قسمت دشمنان و شیرین مزاجی نصیب دوستان باد .

قدوهٔ ارباب قلم میرزا حسین

آن‌جامع کمالات‌صوری‌ومعنوی برادر میرزا حسن واهب و بس‌ازاوبزرگتر بود و به‌متانت طبع و لطافت ذهن و مهارت در فن شعرو انشا مشهور و معروف . در مبادی ایام زندگانی و عنفوان اوان جوانی از جانب نواب آفتاب احتجاب قمر-رکاب علیهٔ عالیه زینب بیگم صبیهٔ شاه جنت مکان شاه طهماسب انارالله برهانه به منصب تصدی املاك و رقبات خطهٔ یزد سرافرازی یافت و در اندك زمان استعداد و قابلیت ذاتی و اکتسابی علم استیفا در دارالمؤمنین کاشان برافراخت . بعد از فوت برادرمرحوم [۲۱۰ب] درسنهٔثمان وخمسین بعد الف‌مستوفی‌دارالعبادهٔ یزد شده مدت هفت‌سال در بلدهٔ بهشت منزله استیفاء خط نمود و چون پایهٔ قدر

و منزلت خود را زیاده از آن میدانست مهم استیفا را به ولد ارشد **میرزاهمایون** گذاشته به‌اردوی معلی شتافت و به‌تلاش استیفاء خطهٔ رشت که از امهات ولایات گیلان است همت گماشت.

وبنا بر آنکه در آن اوان به‌امداد و اعانت زنان مردصفت جمعی به‌مناصب عالی سرافراز گردیده بودند این بیت که از نتایج طبع آن جناب است در سلك نظم درآورده به‌نزد یکی ازمخدرات عظمی ارسال نمود که، **نظم :**

رشتهٔ باریك استیفای رشتی رشته‌ام
کو زن‌مردانه‌ای کین‌رشته‌در سوزن کشد

اگر چه به‌مطلب خود فایض نگردید اما در همان سال که دوسنین از سنهٔ سبیعن‌والف‌موافق‌اودی‌ئیل گذشته بودبه‌منصب وزارت بندر مبارکهٔ عباسی از جانب خاقان خلدآشیان صاحبقرانی شاه عباس ثانی سربلندی یافت و در آخر همان‌سال از امور دنیوی اعراض نموده در خطهٔ لار روی بشهرستان عدم‌نهاد.

مستجمع مکارم اخلاق و احسان میرزاهمایون

[۲۱۱الف] به‌اصناف سیرسنیه وشیم مرضیه واخلاق حمیده و اطوارپسندیده موصوف و به حسن خط و مهارت در علم سیاق معروف بود. درسنهٔ خمس‌وستین و الف به منصب استیفاء خطهٔ یزد سرافراز شده مدت یازده سال از آن مهم استیفاء خط نمود و در آن مدت پیوسته خوان احسان گسترده باشعرا وندما گوی مصاحبت و مجالست می‌باخت، تا آنکه **میرزامؤمن‌هرندی** برباد پای تلاش سوار گشته به دستیاری سعی و ابرام دست مراد به گردن مقصود درآورد. **میرزاهمایون** که مدت مدید حسب الارث تکیه بر مسند مراد زده بود با عزلت دمساز نگشته به اردوی معلّی شتافت ومجدداً به‌منصب سابق سرافراز گردید. اما زمانهٔ غداربا اومساعدت نکرده هنوز پروانچهٔ عملش صورت‌اتمام نیافته بود که روزنامچهٔ حیاتش به اختتام رسیده در هفتم شهر رمضان‌المبارك سنهٔ سبع و سبعین و الف در دارالسلطنهٔ اصفهان ازدست ساقی اجل جام راحت انجام ممات‌نوشیده به‌عالم جاودان شتافت.

✿✿✿

[۲۱۱ب] بر رأی مهرانجلای راقمان صحایف آمال و محرران لطایف اقبال مخفی نماناد که مجملی از احوال مستوفیان عطاردنشان که به موجب حکم و فرمان پادشاهان عظیم الشان در خطۀ یزد به امر استیفا قیام نموده‌اند و براین حقیر ظاهر گـردیده بود بـه دستیاری خـامۀ بلاغت آیین به تحریر پیوست.

و در این مقام نیز لازم دید که ذکر جمعی ازاصحاب‌قلم که بر مدارج‌دانش ترقی نموده به‌مرتبۀ عالی رسیده‌اند و در این‌بلدۀ طیبه به‌دستیاری‌قابلیت واستعداد کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان صحایف اوراق به‌جولان درآورده به‌سنان نیزۀ خطی خامۀ اخذ مال کافۀ برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شأنه و عم نواله‌اند نموده‌اند درین اوراق تحریر یابد تا نام آن زمرۀ واجب الحرمة درصفحۀ روزگار باقی‌ماند.

آورده‌اند که شخصی ازارباب قلم که به‌وفور فضایل‌نفسانی‌واکتساب کمالات انسانی موصوف و به‌زیور صلاح و پرهیزگاری معروف بود حلقۀ ارادت یکـی از فضلای دانشور در گوش کشیده غاشیۀ حسن عقیدت بر دوش افکنده بود وپیوسته به‌ملازمتش‌می‌شتافت. [۲۱۲الف] اما از جانب آن‌عالم‌ربانی زیاده‌توجهی‌دربارۀخود نمی‌دید. نوبتی درحضور یکی از دوستان گله‌آغاز کرده گفت سبب عدم توجه آن خدام را نمی‌دانم وچندانکه به ملازمت عتبۀ علیه‌اش کمر خدمت بر میان می‌بندم آثار شفقت مشاهده نمی کنم، استدعا آنست که شمه‌ای ازین معنی به عرض رسانی وآنچه در جواب فرماید بمن‌رسانی. آن‌شخص‌به‌خدمت شیخ رفته ماجرای گذشته تقریر کرد و التماس دربارۀ یار عزیز خود نمود. شیخ فرمود که سبب آنست که عمر عزیز را صرف کاری می کند که پروردگار عالمیان ناراضی و خلایق ازنیزۀ قلم او در زحمت و از تیغ زبان او زخمدار [و] دلفکار[ند]، **شعر**:

همه ریو [و] رنگست و مکرو فریب
نه صدق و مروت نه صبر و شکیب

آن شخص گفت که آن عزیز اگر عملش شوم و شغلش مذموم [1] است اما طینتی پاك و دلی صاف دارد. هرگز جام می ارغوانی به‌لب نگذاشته و چشم خیانت به‌جمال خوبان نگشاده . حسب‌المقدور بریاضت منهاج عبادت و طاعت میپردازد و روز و شب به تدارك اوقاتی که درغروروجهالت ضایع کرده مشغولی می‌نماید وتوشهٔ راه عقبی به توبه و انابت مهیّا میگرداند و زنگاری که ازظلمت [۲۱۲ب] شب سیاه جوانی بر آینهٔ سینه‌می‌یابدبه‌مدد روشنایی صبح‌شیخوخت [2] جلاداده نورانی می‌سازد وبه‌مضمون‌این بیت عمل می‌نماید ، **بیت :**

صبح پیری میده‌د آخر دمی هشیار شو
خواب نیکو نیست در وقت سحر بیدارشو

شیخ فرمود که آنچه گفتی حق و صدق واز غایلهٔ مکرو ریا مبرّاست. اما او در جرگهٔ ارباب قلم انتظام‌دارد و خصوص آن طبقهٔ جلیله طبیعت مار دارند. بدان آن قوم چون ارقم وافعی و نیکان ایشان مانند شترمار و مار آبی[اند]، اگرچه ازقسم ثانی ضرر چندان به‌آدمی نمی‌رسد اما از مشاهدهٔ آنها خاطرمکدرمیگردد.

✿✿✿

مجملا حقیقت احوال مستوفیان عطارد نشان که به‌فرمان سلاطین جهان در خطهٔ یزد علم اقتدار افروخته‌بودند و برحقیر فقیر ظاهر گردیده به دستیاری بنان بیان گردید . درین مقام لازم دید که مجملی از احوال جمعی که در آن‌علم نادرهٔ دوران و سردفتر دبیران زمان بوده‌اند درین صحیفه نگارش یابد .

ومقدم آن‌طبقهٔ جلیله **خواجه قطب‌الدین خسروشاه میبدی** است که‌سلسلهٔ نسب او به‌امیر کبیر اعظم امیر جلال‌الدین چقماق شامی می‌پیوندد، وآن‌جناب درعلم‌سیاق به‌مرتبهٔ کمال رسیده بود . [۲۱۳الف] در زمان سلطنت شاه جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادرخان قرارمال‌ومنال‌درالعبادهٔ یزد داده و نسخهٔ‌قانون برآن‌درست داشته و در علم سیاق و تعلیم حساب تألیفی مرتب نموده موسوم به«خلاصة‌الحساب»

---

۱ ــ اصل : مزموم ۲ ــ اصل : شیخوخیت

والحق در آن رساله کمال فصاحت و بلاغت بکار برده سخنوران سابق و حساب‌دانان لاحق مانند چنان رساله تألیف و تحریر ننموده‌اند و تولیّت مسجد جامع میرچقماق حسب‌الشرط واقف متعلق به آن‌جناب بوده والحال نسبت به‌اولاداودارد، اما مباشرین اوقاف درحیطهٔ ضبط وتصرف خود درآورده‌اند و جزنام تولیت چیزی با ایشان‌نیست.

وآن جناب گاهی به‌نظم اشعار زبان می گشایدو«بیانی» تخلص‌می‌نموده، این رباعی ازمنظومات اوست ، **رباعی:**

حیرانم و از حدّ شده حیرانی من
ز اندازه برون بی سر و سامانی من
چندان که به‌حال خویشتن می‌نگرم
جمع آمده اسباب پریشانی من

ودیگری‌عمدهٔ ارباب‌اهل قلم‌ومحاسب مدقق سلیم‌النفس‌راست‌قلم **معزامحمدا** نویسنده است که به‌انواع فضل‌وهنرموصوف و به حسن خط و لطف طبع معروف و به‌غایت‌خوش محاوره و شیرین کلام و به‌واسطهٔ وفور استعداد و راست قلمی مرجع اصحاب انام بود. درمبادی ایام‌جوانی تا انتهای‌اوقات‌زندگانی که‌سن‌شریفش قریب هفتادسال رسیده بود دردارالعبادهٔ یزد به‌امرنویسندگی قیام داشت وراستی را شعار خودساخته یك‌دینار ویك‌من‌باربراحدی[۱۳۰ب] زیادتی‌روا نمی‌داشت‌و باوجودآن شغل خطیردرطاعت‌وعبادت‌دقیقه‌ای فروگذاشت‌نکرده اوقات‌صبح‌وشام‌به‌عبادت‌ملك علام جل ذکره می گذرانید . و چون از روی دفتر روزگار نقش بی‌وفایی دنیا را خوانده می‌دانست که نوش مسرت بی‌نیش مضرت صورت نبندد و نقد گنج بی‌مار رنج عنا به دست نیاید و به‌زرو گوهردنیا فریفته شدن نه کارعاقلانست که آن‌متاعی است عاریتی که هرروز فرسوده شده در دست‌دیگری خواهدبود وباهیچکس راه وفا به‌سرنخواهد برد، **شعر :**

یک گل بی‌خار درین باغ نیست
لالهٔ او بی اثر داغ نیست
تیغ زند بر تو و گویی خور است
زرد کند رویت و گویی زر است

نظرالتفات به مزخرفات [۱] آن نمی‌انداخت تا آنکه در شهور سنهٔ خمسین و الف دامن از صحبت اهل دنیا فراهم آورده به مضمون این ابیات عمل‌نمود که، **مثنوی:**

صحبت گیتی که تمنی کند
با که وفا کرد که با ما کند
مغز وفا نیست درین استخوان
بوی وفا نیست درین خاکدان

ازین سرای فانی به‌عالم باقی خرامید، **مصراع** : بقای حقیقی بقای خداست .

و دیگری از دبیران دانشور حضرت سیادت و نجابت پناه نظارت و معالی دستگاه‌شمسا **امیرمحمدطاهر** است [۲۱۴الف] که‌صبیه‌زادهٔ‌مرحمت‌پناه معزامحمدا و سلالهٔ حضرت خیرالبرایا صلواةالله و سلامه علیه است که تیرسپهر کمان بیان او نتواند کشید و منشی‌فلك‌به‌قدم تأمل‌برمدارج مصنوعات بنانش نیارد رسید . گویی زبان کلك لطافت شعارش مخزن اسرار فصاحت وسریر خامهٔ ظرافت آثارش‌مطلع انوار بلاغت، هر در معانی که به‌الماس تفکر بسفتی سنجیدهٔ ارباب هوش و هر نقد حقایق که به‌میزان‌تدبر بسنجیدی پسندیدهٔ‌اصحاب‌خرد، زلال‌فکرصائبش‌به‌تعریفات کامل و توصیفات شامل به‌نظر خریداران دقایق درمی‌آورد، **نظم** :

معانی تقریر او جانفزای
مبانی تحریر او دلپذیر
نی کلك او طوطی نطق را
خجل کرده از نغمه‌های صریر

۱ — اصل : مذخرفات

در مبادی ایام طفولیت در خدمت جدّ نامور به‌تعلیم علم سیاق اشتغال نمود و در اندك زمان بر مدارج دانش عروج نموده به‌امر تحریر دفاتر قیام نمود و در آن باب گوی مسابقت و رجحان از دبیران ماتقدم در ربود ، بلکه بر دفاتر ایشان قلم نسخ کشیده به‌اختراع امری چند که مستحسن ارباب کمال واستعدادبود جرأت نمود [٢١٤ب] چنانکه گفته‌اند، **شعر :**

شاگرد قابل به از استاد هم بسیست
مشعل شود افروخته از شمع در حساب

نسخه‌جاتی[1] که درعلم سیاق به‌قلم معجز رقم برصفحات ایام‌تحریر نموده از تعریف و توسیف مستغنی‌است . صحایف تدبیر آن دبیرعطارد نظیر که‌نقشبندسپهر بلند شاگرد بیان او و دبیر زیبا تقریر ریزه خور خوان بیان اوست لفظی چون لئآلی منظوم دلگشای و خطی چون در منثور طرب افزای ، **شعر :**

لطف لفظش‌داده با هم‌آب و آتش را قرار
حسن‌خطش کرده باهم آب‌وآتش‌راقرین

و حالا جمعی که در علم سیاق علم اقتدار افراشته به سلامت فطرت‌و جودت قابلیت به‌انامل سعی رقم‌مهارت‌برصفحات دهرمی‌نگارند در خدمت آن جناب کسب این علم شریف‌نموده‌اند وطریقهٔ آن‌سید نیکوصفات‌را پیشنهاد نظر فطرت‌سلیم‌ساخته متابعت می کنند . قوت حافظهٔ آن جناب به‌مرتبه ایست که طوماری که یك‌صداسم نوشته درتحت هریك مبلغی تحریر یافته باشد به‌یك نظر اسامی و مبلغها رابه‌خاطر گرفته در حفظ می‌خواند و به‌میزان در می‌آورد و بی‌آنکه آحاد و عشرات‌ومآت والوفرا به‌دستور قانون و قواعد اهل حساب حساب‌نماید میزان‌می‌نمایدوبی‌شایبهٔ تکلف در آن شیوه بی‌مثل زمان و فرید عصر است چنانکه گفته‌اند ، **مصراع :**

طبع‌لطیف توهمه‌فکر نکو کند.

راقم‌حروف به‌زبان گستاخی‌درعلم‌سیاق خود رادر سلك‌شاگردانش‌می‌شمارد .

١ـ اصل: نسخاتی

سبحان‌الله غلط گفتم انتساب قطره به دریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خور [۲۱۵الف] والاغایت بوالعجبی، **شعر** :

چه نسبت ذره را با مهر انور
نمی شاید خزف در عقد گوهر

غرض ازین اظهار آنکه اگر کلك سخن گذار درین مقام بیش ازین در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آن‌جناب مبالغه کند شاید که مردم عیب‌جوی بنا بر نسبت مذکور به‌خود ستایی حمل نمایند. لاجرم ازاطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم می گرداند که آن‌سید حسینی‌نسب بعد ازچند سال که به امر استیفای خطهٔ یزد و تحریردفاتر به‌دستورجدماجد قیام‌نمود به‌پایمردی قابلیت وبه‌دستیاری استعداد به اردوی معلی رفته با امرای کرام و **مستوفیان** عظام گوی مصاحبت در میدان اختلاط باختن آغازنهاد و در اندك زمان مطبوع طبایع صغارو کبار گشت. تا آنکه حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع نظارت خالصجات دارالعبادهٔ یزد سر کار خاصهٔ شریفه به‌آن جناب مرجوع گردید و حالت‌حریر که دوسنین ازسنهٔ ثمانین و الف گذشته به همان مهم اشتغال دارد.

و سر آمد آن طبقهٔ لازم الاحترام عالیجناب سیادت و غفران پناه سلالة‌العظام **زینا امیرسیدعلیا** نویسنده است که به اصناف سیر سنیه و وفور اخلاق حمیده واطوار پسندیده معروف و به تکمیل اسباب بزرگی وسعادت دارین مشهور و به حسن خط تعلیق و وقوف در علم سیاق [۲۱۵ب] و به سرعت فهم وجودت طبع از اکثرارباب قلم ممتاز و مستثنی بود. از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات زندگانی همواره در عمل استیفا و تحریر دفاتر مالوجهات ومحصولات علم بی مثلی افراخته رقم‌مهارت برصفحات دهر می‌نگاشت وحسب‌حکم‌جهان مطاع آفتاب‌شعاع اشراف کرکراقی خطهٔ یزد سر کار خاصهٔ شریفه به‌آن‌سید پسندیده صفات‌متعلق و مرجوع بود. در خطهٔ یزد وزرا و مستوفیان هیچ مهمی را بی وقوف و استصواب آن جناب فیصل نمی‌دادند و در توجیهات وتحصیلات وقرارمهمات مزارعان ومحترفات رای‌صواب

نمایش را عمده دانسته ابواب مشورت می گشادند و با وجود این اشغال لیلا ونهاراً همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات افزوده گاه و بیگاه مضمون این ابیات حقایق سمات با خود تکرار می کرد ، **نظم :**

ای دل ازین جهان دل‌آزار درگذر
وز تنگنای گنبد دوّار در گذر
کار جهان نه لایق اهل بصیرتست
مردانه وار از سر این کار درگذر
چون میتوان به گلشن روحانیان رسید
سعیی نمای و زین ره پر خار درگذر

و چون سن شریفش قریب به‌هشتاد سال رسید ندای «یاایتهاالنفس المطمئنة» را به گوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید. عنایت‌ازلی آن‌سیدحسینی‌نسب در[۲۱٦الف] خلف ارجمندی کرامت فرموده که انوار نجابت از ناصیهٔ او تابان و شعاع سعادت برصفحات حالش درخشان ، **بیت :**

خجسته طالع و روشن دل و مبارك پی
فرشته طلعت و نیك‌اختر و همایون فال

موسوم به **میرزا محمدابراهیم** که دیدهٔ بصیرتش از سرمهٔ توفیق روشنایی یافته و پرتو انوار الهی بر چهرهٔ حال‌خیرمآلش تافته اکثر اوقاف خجسته‌ساعات به‌اداء وظایف طاعات و عبادات صرف‌می‌نماید و همواره‌برسجادهٔ‌پرهیز گاری‌نشسته شرایط اوراد به‌جای می‌آورد ، **شعر :**

سرمایهٔ سعادت دنیا عبادتست
پیرایهٔ کرامت عقبی عبادتست

و چون اشراف کر کراقی سر کار خاصهٔ شریفه منصب ارثی آن‌سید نیکو سیرت پاکیزه خصلت است در زمان حیات والد حسب الـرقم خاقان خلدآشیان صاحبقرانی رجوع به‌آن جناب گردید ودرنهایت‌دیانت‌وپرهیز گاری‌و نغایت‌امانت

و دین داری بدان مهم اشتغال نمود و پیوسته وقار [۲۱۶ب] و بردباری را شعار خود نمود، لهذا فرق همتش به تاج تواضع زینت گرفت و کتف منقبتش به خلعت حلم زیور یافت و فرمودهٔ حکما را که اشاره به این معنی نموده‌اند که تواضع دشمن را دوست گرداند و دوست را به مرتبهٔ اقربا رساند پیشنهاد همت ساخته با کافهٔ برایا که ودایع حضرت پروردگار جل ذکره‌اند باحسن وجهی سلوك مسلوك می‌دارد. بنا بر آن خواص به صحبت شریفش مایل گردیده عوام مضمون این بیت را ورد زبان ساختند،

بیت

بر خور ز حیات ابد و عمر مخلّد
کانست دعاشام و سحر پیرو جوان را

بر ضمایر ارباب توفیق و اصحاب سعادت روشن و مبرهن خواهد بود که اوصاف حمیده و اطوار پسندیدهٔ آن جناب ازحیطهٔ ضبط بیرون است. اگر کمیت واسطی‌نژاد قلم در صفحهٔ میدان عرض آن در آید از رفتار مانده از عهدهٔ بیان عشری از اعشار آن بیرون نخواهد آمد، باری درین مقام به همین قدر اختصار نموده مابقی رجوع به صحبت شریفش مینماید.

[۲۱۷الف] محل سکنی آن عزیز دو جهانی خانه‌ایست در «محلهٔ مریاباد» که از غایت صفا چون روضهٔ بهشت پر نور و از صفای هوا چون باغ ارم محل بهجت و سرور،

نظم

سبزه ها نو دمیده بر لب جوی
باد صبح از شکوفه عنبربوی
زلف سنبل به حلقه های کمند
کرده جعد بنفشه را در بند

☆☆☆

این بود کلمه‌ای چند از احوال مستوفیان که به مقتضای زمان زبان قلم به انشای آن مسارعت نمود و بر وجهی که توانست ودانست ازعهدهٔ شرح آن بیرون

آمد . امیدواری به‌مکارم اوصاف افاضل‌انام ومحاسن اطوار اکابرعالی‌مقام‌چنانست که ذیل اغماض بر کلمات ناسنجیده و عبارات ناپسندیدهٔ کمینهٔ بی‌بضاعت پوشند و از روی ذره‌پروری وفقیرنوازی ، **مصراع** : با آنکه سراسرهمه [زشت]افتادست ، به عین‌الرضا ملحوظ سازند ، **مثنوی** : [۲۱۷ب]

هر چه درین سینه نهان داشتم
یك به یك از دل به زبان داشتم
گر بد و گر نیك فکندم به پیش
پوش بد من بـه نکویی خویش
چونکه به‌این پایه رساندم کلام
به که کنم ختم سخن والسلام

[۲۱۸الف] مجلس پنجم مقالهٔ اولی

از مجلد سیوم

در بیان احوال مین باشیان و یوز باشیان شجاعت آثار

برضمیر منیر مهر تنویر مالکان دولت و اقبال و شجعان معارک تهور و اجلال روشن و مبرهن خواهد بود که نخست شخصی ازین طبقهٔ جلادت شعار که درخطهٔ جنت نشان یزد علم استقلال افراشت، صاحب حشمت صایب تدبیر مرجع و ملاذ اعاظم روشن‌ضمیر فارس مضمار تفاخر **مولانا فخرالدین احمد بافقی** است که آباء کرام و اجداد عظام وافر احتشام او از قدیم الایام در سلک اعاظم و اشراف قصبهٔ طیبهٔ بافق انتظام داشته رایت اعتبار و اقتدار می‌افراختند. و خال آن حضرت اشرف فضلای زمان و افضل علمای دوران **مولانا شرف الدین علی بافقی** که به‌وفور علم و دین‌داری و مزید فضل و پرهیزگاری ازسایر اکابر هردیار امتیازداشت همواره به‌لوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده برالواح خاطر طلبه می‌نگاشت ، درسلک مقربان بارگاه فلک جاه و از جملهٔ مصاحبان مجلس جنت اشتباه خاقان جنت مکان شاه طهماسب علیه‌الرحمة و الغفران انتظام داشت و پیوسته [۲۱۸ ب] پادشاه عدالت دستگاه همت عالی‌نهمت بر استرضاء خاطر شریفش می‌گماشت .

در کتاب «سلم السموات» که از جملهٔ مؤلفات شیخ ابوالقاسم کازرونی است مذکورست که جناب اشرف العلما **مولانا شرف الدین علی** در دارالملک شیراز کسب علوم و فضایل نموده و جاه و عزتی تمام داشته ، در واقعهٔ قتل سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان فرمانفرمای ولایت روم و اولاد اربعهٔ او چنانچه در تواریخ

مبسوطه مسطورست به حسب تقدیر ایزدی در دارالسلطنهٔ قزوین روی داد آن‌جناب این‌رباعی به‌رشتهٔ نظم کشیده‌درمجلس‌بهشت آیین‌شاه‌جنت‌مکان‌بیان فرمود، **رباعی:**

دست ستم سپهر بیداد نما
سر پنجهٔ فتنه داشت از پنج بلا
چون دعوی زور پنجه بابخت تو کرد
اقبال تو ساخت دستش از پنجه جدا

و این بیت نیزاز نتایج افکارآن بزرگوارست که در دیوان خوشتر از آب حیاتش به‌نظر درآمده ، **بیت :**

نخواهم بگذرد سوی چمن باد از سر کویش
که ترسم بوی او گیرد گل وغیری کند بویش

☆صاحب کتاب « هفت اقلیم» مرقوم ساخته که اشرف‌الفضلا مولانا شرف‌الدین علی بافقی در ملك سخنوری ولطافت بیان سر آمد بود، تااخترفضایلش‌به‌افق کمال بر آمد از پرتو طلوع آن عرصهٔ ساحت حال فصاحت روشن گشت و تا گلبن افاضتش از جویبار سرابستان کمالات سر کشید فضای دلگشای بلاغت نورانی گردید وآن‌جناب در سلك فضلا به‌زمان خود انتظام داشته در غایت عزت و احترام روزگار به‌پایان رسانید واشعار بلاغت آثارش اکثرقصاید است که مزین [1] بنام نامی و القاب گرامی خاقان جنت مکان‌ابوالفتح شاه طهماسب انارالله برهانه گردانیده و آنچه نوشته می‌شود از آن جمله است ، **نظم :**

ز عنبرین خط او بر بیاض صفحهٔ ماه
نوشت کلك قضا شرح ثم وجه الله
بقدر طول زمان گر زمین پذیرد عرض
ترا هنوز کم است از برای «عرض‌سپاه»

---

۱ ـ اصل : مزیل

☆ـ ازستاره ببعد درحاشیه برگهای ۲۱۸ب‌ـ۲۱۹ الف مسطورست و نسخهٔ وزیری فاقد آنست.

ظفر برون نرود ار شمار لشکر تو
بدان صفت که شش ازشصت وپنج ازپنجاه
حسود جاه ترا با کمال پستی طبع
فکنده است به‌چاه عمیق بخت سیاه
که آفتاب اگر بگذرد به تحت‌الارض
نمایدش به نظر همچنان که آب از چاه
ز بس که خاك نشینان آستان ترا
بلند ساخته ایزد اساس مسند و گاه
بزیر طارم عالی اساس چرخ برین
گهی که راست نشینند و کج نهند کلاه

روزی از اوقات خاقان وافر احتشام اعنی شاهنشاه زمان با آن‌جناب سخنی می‌گفت و او از گرانی گوش بدان واقع‌نشد. بعدازآنکه پرتوشعورش بدان تافت در بدیهه فرمود ، **شعر** :

از گرانی صدف نشد گوشم
قول شه را که بود در ثمین
جای آن بود کز گرانی گوش
پای تا سر فرو روم بزمین ☆

و **مولانا فخرالدین احمد** در مبادی ایام جوانی و عنفوان ایـام زندگانی به‌تحصیل فضایل و کمالات مشغولی می‌نمود تا آنکه پادشاه بی‌انباز مفاتیح سلطنت ایران‌را به‌قبضهٔ اقتدارخسرو کامکار ، **بیت** :

شایستهٔ افسر کیانی زیبندهٔ‌تخت خسروانی

اعنی خاقان گردون احتشام گیتی ستانی شاه عباس ماضی داد و آن حضرت پشت برمسند حشمت و کامرانی نهاده پرتو عاطفت و عدالت بر تنظیم امور جمهور

☆- تا اینجا درحاشیه است.

نزدیك و دور افکنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف انسان گسترد. آن جناب به‌امداد بخت خداداد به‌پایهٔ سریر خلافت مصیر شتافت ، **مثنوی** :

خسرو کامران عدلِ طراز شاه عالی مکان بنده نواز

التفات و عنایت بی نهایت دربارهٔ او فرموده فرمان همایون شرف نفاذ یافت کـه آن جناب در دارالشجاعهٔ بافق و دارالعبادهٔ یزد موازی سیصد نفر از مبارزان جلادت آثار و دلاوران رستم اقتدار درسلك ملازمان سرکار خاصهٔ شریفه انتظام دهد که درمعارك درموکب فلك فرسای نقدجان نثارخدّام عالی مقام پادشاه کشورستان نمایند [۲۱۹ الف] و از آن باك ندارند . آن سر خیل افاضل حسب الفرمان شاهنشاه عادل به بلاد مذکوره شتافت و موازی سیصد نفر از تفنگچیان قـدرانداز وقلعه گشایان شجاعت شعار که هریك در صحرای هیجا به‌نوك سنان ثعبان مانند کوه الوند را ازپیش برداشتندی ودرمعرکهٔ نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل در زمین دل مخالفان کاشتندی و به گلولهٔ تفنگ آتش فعل تزلزل درارکان قلعهٔ اولاد مرزبان انداختندی فراهم آورد و آن جوانان ، **نظم** :

همه با دل شاد و با ساز جنگ
همه گیتی افروز با نام و ننگ

به اتفاق آن جناب به پایهٔ سریر خلافت مصیر پادشاه هفت کشور شتافتند و مشمول عواطف بی‌دریغ گشتند وخسروجهان پناه قامت‌قابلیت مین‌باشی اخلاص‌پناه را به‌تشریفات فاخره بیاراست و ولایت بافق و سریزد و فهرج یزد و بعضی ازمحال حومهٔ کرمان ومفازه [۱] وجندق‌و نوقات و غیر ذلك را به‌تیول و ضبط اومقررفرمود و به‌جهت اولاد امجاد آن جناب سیورغالات تعیین نمود ، مومی‌الیه در حکومت آن ولایت استقلال یافت [۲۱۹ ب] ولوای اقتدار افراخته پرتو انوار عدالتش بر وجنات احوال‌رعایا ومتوطنان‌آنجا تافت و بی‌شایبهٔ تکلف وغایلهٔ تصلف آن‌حضرت شجاعتی کامل وعدالتی شامل داشت و درادای وظایف طاعات وعبادات رایت سعی و اهتمام می افراشت . از صبح تا شام در اشاعت نصفت و احسان گذرانیدی و از بام

۱ — اصل : مفاضه

تا شام در اوقات نوافل و قراءت قرآن بسر بردی . در میدان مصاف‌و قتال روح رستم واسفندیار بر وفور جلادت او آفرین کردی و در محراب عبادت ونماز روان عباد و زهاد بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین به‌جای آوردی ، **بیت** :

به روزش همه معدلت کار بود
شب از بهر طاعات بیدار بود
ز شمشیر خونریز او روز جنگ
همه روی صحرا شدی لاله رنگ

و چون آن افتخار اهل اقتدار به‌جمع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال و به‌حسب استقلال واجلال‌استظهار تمام پیدا کرد ناگاه پیك اجل دررسیده مرضی مهلك بر ذات شریفش طاری گردید [۲۲۰ الف] و مدبر طبیعت دست از تدبیر امور شهرستان‌بدن کوتاه کرده ازعالم فانی به‌جهان‌جاودانی‌انتقال نمود ، **مصراع** :

آنکه پاینده و باقیست‌خدا خواهد بود.

رباعی

ای‌دل چو فنای عالم از حکم قضاست
هر روز مصیبتی به تقدیر خداست
خوش آنکه صحیفهٔ حیات خود را
پیوسته به خاتم عبادت آراست

و از آن‌عالیشان پنج خلف‌نیك‌اختر به‌یادگارماند، بدین‌ترتیب : **میرزاهدایت بیك** و **ملامحمدمظفر** المشتهر به **میرزاخان** و **میرزا عنایت بیك** و **میرزاشمس‌الدین ابراهیم** و**میرزا سلطان‌مسعود**. واز آن‌جمله **میرزا عنَایت بیك** و **میرزاسلطان‌مسعود** به رتبهٔ جلیل المرتبهٔ مین باشیگری سرافراز گردیدند و احوال خیر مآل هریك درمحل خود رقمزدهٔ کلك بیان خواهد گشت، انشاءالله تعالی وحده‌العزیز.

وسایر فرزندان و برادران و اقوام آن عالی مکان در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال‌و اکرام دروطن مألوف ومسکن‌معهود یعنی‌دارالشجاعهٔ بافق‌روزگار

گذرانیدند و می گذرانند وطوایف انام [۲۲۰ ب] ازخواص وعوام آن‌دیار به‌وجود فایض‌الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده و هستند .

و آن حضرت در دار بی‌وفا وسرای بی‌بقا عمارات رفیع ارتفاع و باغات دلگشا احداث‌نموده، واز آن جمله در« محلهٔ‌مال‌امیر» خارج دارالعبادهٔ‌یزد منزلی درنهایت تکلف و صفا ساخته و در آنجا سکنی داشتند . و بعد از آن که‌افتخارا کابر و اهالی رایت عزیمت به‌دیار بقابرافراخت‌منصب عالی‌مین باشیگری‌حسب الحکم قضاجریان خاقان والاشان گیتی ستان شاه عباس ماضی به‌اقبال‌پناه جلالت دستگاه **جلالامحمدا** برادرزادهٔ آن حضرت مفوض گردید . فروغ این معنی برپیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه می‌تابد که نضارت روضهٔ دولت و اقبال از سرچشمهٔ شمشیر آبدار است و اضاءت شمع امانی و آمال از پرتو شعلهٔ سنان شهاب آثار روشنی دیدهٔ امید درغبار معرکهٔ پیکار توان دید و فروغ حدقهٔ سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید ، **شعر** :

هر کس که کشید از میان تیغ جهاد
پیوسته قدم به وادی غزو نهاد
گردد به ریاض ملك دایم دلشاد
[۲۲۱ الف] درسایهٔ شمشیر بود باغ مراد

مصداق این سیاق صورت حال خجسته مآل رفعت‌و اقبال پناه **جلالا محمدا** است که از مبادی ایام جوانی تا نهایت اوقات اقبال و کامرانی همواره در رکاب فلك فرسای فرمانفرمای ربع مسکون اعنی خاقان ولایت پناه گیتی ستان خلدالله ملکه و سلطانه مانند ظفرونصرت ملازم آستان اقبال آشیان بود ، ودر اکثرمعارك نقد جان در کف گرفته به‌سبب قوت دولت پادشاهی وبه‌امداد شجاعت موروثی بر عساکر روم و گرجی غالب می‌آمد . در معرکهٔ شجاعت ودلاوری از کمال جلادت و میدان داری روح رستم را خجل ساختی، و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیزوخونریزبنیادشجعان اسفندیار توان‌را بر انداختی، وازسهم گرز گران-

سنگش کیوان برسپهرهفتم اضطراب نمودی، وازبیم پیکان تیرخدنگش چشم‌مریخ شبی‌بربسترفراغت‌نغنودی. شمشیرآبدارش دردریای هیجاهمه‌جاوهمه وقت بگردن خصم‌می‌رسید،وشعلهٔسنان‌خونریزش‌درصحرای‌وغامدام‌خرمن‌حیات‌اعدا[را]محترق می‌گردانید. لاجرم دست عنایت ایزدی‌ابواب مرادات [۲۲۱ب] بر روی او گشود واز رشحات سحاب مرحمتی شاهنشاهی گل دولتش‌درمملکت تمنی[1] شکفته گردید و منصب جلیل القدر عظیم‌الشان مین باشیگری و حکومت بافق و بهاباد و توابع ولواحق و نوقات و حومهٔ کرمان مع مفازه [2] و جندق و سرىزد و فهرج در قبضهٔ اقتدارش قرار گرفته پایهٔ قدر و منزلتش از ایوان کیوان درگذشت. در زمان کامرانی و استقلال وایام دولت و اجلال همواره به‌ایثار درم و دینار خاطر بیگانه و خویش و ضمایر غنی ودرویش را خرم ومسرورمی گردانید و پیوسته بساط عیش ونشاط مبسوط داشته‌به‌تجرّع‌شراب‌ارغوانی‌واستماع‌الحان صبوح‌را به‌عیوق وعیوق را به صبوح می‌رسانید تا در سنهٔ [3] و اربعین و الف که سلطان مراد فرمانفرمای ولایت روم به‌ارادهٔ تسخیروفتح‌دارالسلام بغدادبا لشکری که اندیشهٔ حساب و تعداد ایشان در ضمیر وهم و قیاس نگنجد روی توجه به عراق عرب نهاد حسب الاشاره شاهنشاه ملایك سپاه مظهر الطاف ربانی موردفیوضات‌جاودانی‌آفتاب‌جهانتاب‌افق‌ـ معدلت وانصاف شعلهٔ جهانسوز نهال‌جور و اعتساف ملاذ سلاطین بلند اقتدارسلطان شاه صفی بهادرخان آن جناب به‌اتفاق بعضی ازامرای عالیشان [۲۲۲ الف] به‌جهت محافظت شهروقلعه بدان‌ملك شتافت ومحافظت طرفی ازحصار و نگاهداشت بعضی از بروج در عهدهٔ اهتمام آن جناب مقرر گردید.

چنانچه درجلد دویم این مجلد مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده سلطان مراد بعد از جنگ وجدال شهر وقلعه را بهید تصرف وقبضهٔ اقتدار درآورده در آن حین یکی از بروج که فی‌الجمله از آسیب توپ و تفنگ محفوظ مانده بود آن حضرت با جمعی از بهادران شجاعت آثار و جوانان رستم اقتدار که عدد ایشان به‌دویست می‌رسید، شعر:

۱ـ اصل: تمنا ۲ـ اصل: مفاضه ۳ـ دراصل سفیدست

همه با دل شاد و با ساز جنگ
همه گیتی افروز با نام و ننگ

قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خاقان سکندر اقتدار استوار گردانید و سبك دست به تیر و کمان یازید و چپ را الف و راست را دال ساخته، شعر:

خدنگش الف از خم نون و دال
روان کرد بر سینهٔ بد سگال

جوانان بافق که به بهادری و حصار داری مشهور و در واقع ایشان طایفه‌ای اند در شیوهٔ شجاعت و بهادری بحد کمال و در دلاوری و پهلوانی بـی شبه و مثال به‌موافقت اوچون ستاره درخیل ماه [۲۲۲ ب] از چرخ کمان شهاب پیکان آتش‌فشان و گلولهٔ تفنگ آتش خوی به‌جان رومیان روان گردانیدند. چون خبر جرأت آن فوج نصرت شعار و قتل عساکر روم نکبت دثار به سلطان مراد رسید به خیال آنکه دفع ایشان به اسهل وجهی میسر خواهد گردید ازپیکار ایشان چندان حسابی بر نداشت و متعاقب هم عساکرخود را به‌پای برج می‌فرستاد وبهادران ایران به‌زخم تیر و گلوله دمار از نهاد آن قوم بر می‌آوردند، تا مدت چهار روزهر روزاز وقتی که جمشید شرقی انتساب آفتاب سنجق ارتفاع از قلعهٔ حصار فیروزه کار سپهر بر می‌افراخت تا اوانی که رایت عزیمت به جانب نهانخانهٔ مغرب انعطاف می‌فرمود لشکر ادبار شعار روم به‌پای برج شتافته در تسخیر آن می کوشیدند وچون دست قدرت و کمند همتشان به کنگرهٔ آن نمی‌رسید ناچار خاك بی ناموسی بر مفارق خویش ریخته باز می گردیدند. آخرالامر سلطان روم خود به‌پای برج آمده امان‌نامه مانند اساس دولت خویش نااستوار و رسولی به نزد دلیران فرستاده به‌هر حیله که دانست و توانست آن جماعت را به‌زیر آورد. جلالامحمدا مکمل ومسلح داخل بارگاه [۲۲۳ الف] فرمانفرمای روم شد. در اثنای مکالمه و گفتگو شعلهٔ غضب در کانون دل سلطان مراد مشتعل شد و دود سبکباری روی به‌روزنهٔ دماغش نهاد و

عقل از تیرگی دخان خبث باطن که چون ابر ظلمت سبب تاریکی دیدهٔ او گشته بود به‌قتل دلیران فرمان‌داد و اسباب حشمت وتجمل‌مین باشی مذکور را که زیاده از چند و چون بود در حیطهٔ ضبط [و] تصرف در آورده او را به موکلان هوشیار سپرده به جانب دیارروم برد وبعد ازآن ازآن جناب خبری به‌ایران نرسید وحقیقت این‌مضمون به‌وضوح انجامید ، **شعر** :

جهان را هرگلی بر نوك خاریست
خزانی در پی هر نو بهاریست
وصال غنچه بی خار جفا نیست
چراغ لاله بی باد فنا نیست
جهان گر گنج دارد مار با اوست
وگر خرما نماید خار با اوست

وچون خامهٔ مشکین عمامه برسبیل‌اجمال شمه‌ای ازحال آن‌جناب‌جلالت‌آثار را در سلك تحریر کشید اکنون عندلیب بنان را در گلزار باغات آن حضرت به ترنم در آورده بر صفحهٔ بیان می نگارد که آن جناب در اوان اقتدار بل زمان اختیار در قصبهٔ بافق [۲۲۳ب] به احداث باغی فردوس نما امر فرمود وآن‌باغی است درغایت نیکویی ونهایت زیبایی، مشهوربه « باغ عمارت » . عماراتش ازقصر و ایوان همه منقش و بساتینش سبزی با طراوت و دلکش ، و در میان باغ قصری ساخته شده که ایوان اودررفعت باکیوان دعوت همسری می کند وشرفاتش از روی اوج سر بر ماه و مهر می افرازد ، **شعر** :

تبارك الله از این قصر آسمان مقدار
که روبد از سربامش فلك به‌دیده‌غبار
فراز شرفهٔ او ماه قبهٔ سیمین
درون غرفهٔ او مهر شمسهٔ زرکار

گفتار در بیان وصول کوکب طالع مطلع الانوار جاه و جلال میرزا عنایت بیك به‌درجهٔ شرف و اقبال و ذکر شمه‌ای از صادرات افعال آن قدوهٔ ارباب استقلال

خامهٔ گوهرفشان بر صفحات بیان بدینگونه رقم می زند که آن حضرت به صفت عدالت و شجاعت اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرّا می گماشت و در ایام دولت وحکومت سادات عظام وعلمای اعلام و مشایخ کرام[را] که در قصبهٔ بافق وبها بادساکن بودند ازمؤونات وتکالیف دیوانی معاف [۲۲٤الف] و مرفوع القلم ساخت و به‌همین منوال به حال ضعفا وبیچارگان پرداخته وظیفه ومدد معاش به جهت هر یك مقرر داشت و هم‌در عنفوان اوان جوانی به‌تهورو دلاوری معروف گشته در میدان شجاعت گوی مسابقت از مبارزان رستم آیین در ربود ، **بیت** :

به دور شاه عباس جوان بخت

که زیبد آسمانش پایهٔ تخت

کوکب اقبالش در نفاذ امر و علو شأن و مزید اقتدار و کمال اختیار روی به‌اوج شرف و رفعت نهاده به‌منصب یوزباشیگری‌سرافرازی یافت و کمرخدمت بر میان جان‌بسته همواره در موکب فلك احتشام پادشاه می بود تا آنگاه که به‌ارادهٔ پادشاه ملك بخش خاقان سکندر شوکت دارا کیاست فریدون شان سلطان سلاطین جهان سلطان شاه صفی صفوی موسوی بهادر خان‌قدم بر سریر پادشاهی ایران نهاد وبه‌سرپنجهٔ قدرت‌قادر کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون به قبضهٔ درایت آن حضرت داده ماهچهٔ رایت ظفر آیینش از مشرق عظمت طلوع کرد. حکام زمان وسلاطین نافذ فرمان سر بر خط فرمانش نهاده روی به‌آستان ملایك آشیان گذاشتند ، **مثنوی** :

به گردش ز گردان هر کشوری

به اندك زمان جمع شد لشکری

بگسترد سر خیل کار آگهان

[۲۲٤ب]بساط بزرگی به رسم جهان

طهماسب قلی‌خان حاکم دارالملك ایروان خاك بی‌ناموسی و ادبار بر فرق خویش‌پاشیده روی‌از آستان ملایك‌آشیان گردانید وقلعهٔ ایروان و سایرمحال‌قلمرو چخورسعد را به‌تصرف قیصرداده روی به‌خدمت سلطان‌روم‌نهاد . و چون این خبر به مسامع جاه وجلال رسید رای مملکت‌آرای خاقان بلند مکان اقتضای آن فرمود که به جانب ایروان و دیار روم حرکت نماید و ولایت موروثی را به حیطهٔ تصرف در آورده سلطان‌مراد والی ولایت روم را گوشمالی دهد که دیگرباره پای غرور از حد قدرت و مکنت خود فراتر نگذاشته بندگان عاصی این دودمان عالیشان‌را به خدمت خود راه ندهد ، **شعر** :

کان سیه دل که شد ازجام هوی مست غرور

فتنه انگیز تر از غمزهٔ خوبان گردد

بنا برین سایهٔ التفات بر ترتیب سپاه انداخته در اول بهار سنهٔ[۱] و اربعین و الف که لشکرسبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود وسلطان گل به اصناف حشمت و تجمل روی به باغ و بستان آورده به زخم پیکان خار جنود شتوی را از فضای[۲] گلزار منهزم گردانید با سپاهی مانند [۲۲۵الف] اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بی‌شمارهمه‌چون کوه‌آهن پولادپوش وچون سیل تندرو با افغان وخروش‌رایت عزیمت به صوب چخورسعد برافراخت و بعد ازوصول‌بدان ارض و بام سراپردهٔ حشمت و عظمت برافراشته گشت.پاشایان وسنجق بیگیان روم که در قلعهٔ ایروان بودند از وسوسهٔ دیو غرور وپندار به‌حصانت حصار و تیغ بسیار مغرور گشته سر به‌ربقهٔ متابعت و گردن به طوق بندگی واطاعت درنیاورده دست به انداختن توپ و تفنگ گشادند . چون جرأت و سر کشی ارباب خلاف ظاهر گشت حسب الفرمان‌قهرمان‌زمان عساکر نصرت نشان دایره کردارقلعه‌وحصار را درمیان،

۱ ــ اصل : سفیدست ۲ ــ اصل : فزای

گرفته در تضییق محصوران کوشیدند و ازدوطرف نیران جنگ اشتعال یافته توپ وتفنگ صاعد و هابط گردید وچند روز از وقتی که بر افق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان می‌شد تا زمانی کهِ تیغ آفتاب از حجاب غروب نیام می‌ساخت شمشیر کینه و جدال آخته راياتِ جنگ و قتال افراخته بود ، بعد از انقضای يك ماه در هنگامی که جمشیدمنوچهر چهربه عزم تسخیر حصار زبرجد نگار سپهر لوای ضیا بر افراخت و شهر بند گردون به تیغ جهان ستان عالم اقطاع [۲۲۵ ب] شعاع از حشر اختر و مواکب کواکب پرداخت **شعر** :

کشید از کمین تیغ کین شاه مهر
بپرداخت ز انجم حصار سپهر

مصراع:

خدیو جهان بخش گیتی ستان

جبهٔ توکل پوشید و برسمند دولت ابد پیوند به سعادت و اقبال سوار گشته غریو و خروش کورکه و کوس در خم طاق آبنوس سپهر افتاد ، لشکر فیروزی اثر ، **مصراع :**

به فرمان سلطان صاحب قران

روی قهر به حصار و قلعه آورده از هر جانبی جنگ در انداختند و از آهن تیغ بر سنگ دلها و از تیغ آتش پیکار افراخته کمند همت بر تسخیر آن حصن حصین انداختند ، **شعر** :

ز هر سو چو تنگ اندر آمد سپاه
یکی ابر گفتی بر آمد سیاه
که باران او بود شمشیر و تیر
جهان شد به کردار دریای قیر

و یکی از بروج قلعه که تسخیر آن در عهدهٔ شیر بیشهٔ مردی و نهنگ‌دریای پر دلی‌میرزا عنایت بیك و تفنگچیان تابین او بود و آن برجی بودبه غایت محکم و استوار، بلندی بارویش به مرتبه‌ای که چون پاسبانش به کنگره‌بر آمدی ازآسیب

شیر فلك در خطر بودی و عمق خندقش به حیثیتی که اگر در تهش سبزه دمیدی از تعرض گاو زمین امان نیافتی، از پهنای خندقش [۲۲٦الف] عقاب به‌یك‌پرواز نتوانستی گذشت، و مرغ بر کنگره اش اگر توانستی برسید از شـدت حرارت آفتاب نتوانستی نشست، **نظم:**

به غایتی ز بلندی که عقل نتوانست
کمند فکر فکندن به طرف‌بام حصار

آن شیر دل که در بحر کین نهنگی بود مردم خوار و در بیشهٔ پیکار شیری بود پیل شکار پای مردی پیش گذاشت و دست شجاعت از آستین تأیید آسمانی بر آورده به یك ساعت قبل از غازیان شیر شکار خود را بر فراز چنان برجی رسانیده علم فتح را استوار ساخته‌در نظر ارباب شجاعت ظاهر نمود، فلك دوّار ازان‌حرکت حیران و مریخ خنجر گذار از آن کار انگشت تعجب در دهان بماند ، **شعر:**

گر آن جنگ رستم بدیدی به‌خواب
شدی از نهیبش دل و زهره آب

قورچیان عظام وسائر ملازمان آستان خلایق مکان چون چنان دیدند عرق حمیتشان در حرکت آمده روی جلادت به‌فتح قلعه و حصار آوردند و از اطراف و جوانب هجوم‌نموده جنگ در انداختند **.مثنوی:**

به جنبش در آمد سپه فوج فوج
چو دریای جوشان به هنگام موج
دل و جان پر از کین قیصر همه
به کف گرز و شمشیر و خنجر همه

[۲۲٦ ب] لا جرم نسیم فیروزی از مهب دولت غرّا وزیدن گرفت و والی قلعه از نهیب صولت بهادران گردون سطوت مضطرب و مضطر گشته از در عجز و مسکنت در آمد و آوازهٔ این فتح نامدار که سرمایهٔ فتوح سلاطین کامکار است به اقطار امصاررسید ، **شعر:**

جهان شد پر آوازهٔ فتح شاه
ز هر جانبی تا بیك ساله راه
فزود اهل اسلام را خرّمی
دل مشرك از خوف وحشت غمی
از آن اهل ایمان به امن اندرند
کزو کافران خون دل میخورند

بنا بر چنان دلیری که از آن جناب صادر گشت تحسین پادشاه حشمت‌آیین بروجنات احوالش تافت و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت ورفعت ترقی زیادت می‌یافت تا در سنهٔ [1] اربعین و الف هجریه که کوکب بخت جلالا محمدا به حدود وبال رسید آفتاب اقبال آن حضرت سمت ارتفاع گرفته به منصب جلیل‌المرتبهٔ مین باشیگری معززومفتخر گشت و چون [نهال] قامت قابلیتش بر جویباراقبال بالا کشید به‌فرمان خاقان جهان روی توجه به حکومتگاه‌خود نهاد و درتشیید قواعد نصفت‌پرداخته‌درهای عدل وانصاف‌بر گشاد و به نفس‌نفیس‌سرانجام کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت [۲۲۷ الف] و در تعمیر باغ و بستان وترفیه حال رعایا و برایـا سعی تمام نمود ودر افاضهٔ خیرات و اشاعهٔ حسنات و انعام علما و اکرام فضلا کمال اهتمام فرمود . و هم در آن ایام در اصل قصبهٔ بافق مصلایی در نهایت وسعت و تکلف بنا کرد و به‌اتمام رسانید و در کمال اعتبار و اقتدار گاهی در رکاب فلك فرسای پادشاه سکندر آیین به‌خدمـات لایقه قیام نموده بعضی اوقات به امر حکومت در محال ترشیزوتون و طبس لوای ابهت می‌افراخت و مابقی ایام اقبال در متنزهات فردوس نمای یزد و محال تیول خود با اکابر واهالی به‌عیش وعشرت‌وصحبت روزگار می گذرانید وچون رایت اعتبار و اقتدار آن جناب درغایت ابهت واقبال سر به فلك دوار کشید ودرسنهٔ اثنی وخمسین و الف که فراشان قضا وقدر بساط جهانبانی و سریر سلطنت و فرمانروائی عرصهٔ ربع مسکون راجهت جلوس همایون نواب کامیاب سپهر رکاب کیوان بـارگاه

۱ - دراصل سفیدست

ملایك سپاه باسط بساط امن و امان رافع لوای عدل و احسان سلطان سلطان نشان صاحب قران گیتی ستان ابوالمظفر ابوالمنصور سلطان شاه عباس ثانی بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه زیب وزینت داده منشیان دیوان « والله یوتی ملکه من یشاء» منشورخلافت معمورهٔ جهان‌بنام نامی آن حضرت نوشتند سلاطین‌اطراف و گردن‌کشان [۲۲۷ ب] آفاق وامرای نامدار و بهادران امصار غاشیهٔ بندگی بر دوش و کمر فرمان برداری بر میان بستند ، **نظم** :

سراسر دلیران ایران زمین
کشیدند صف بر یسار و یمین
پی تهنیت یك بیك همگنان
زبان بر گشادند زانو زنان
که شاها به زیب و فرو تخت و تاج
بمان تا بماند ز آدم نتاج
ترا بندگانیم از جان و دل
ولی بندگانی ز خدمت خجل
نه ما چاکرانیم و تو شهریار
که ما بندگان تو خداوندگار

و چون شاهنشاه ایران بر مسند خاقانی‌متمکن گشت ابواب خزاین ودفاین بگشاد و مجموع ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدام را به‌مواهب فراوان وعطایای بی کران بنواخت ، **شعر** :

رعیت ز انصافش آباد شد
ز بخشش سپاهش همه شاد شد

و امرا وخوانین و سایر مقربان را به‌مناصب بلند و مراتب ارجمند مفتخر و سرافراز گردانید و همگی همت خاطرقدسی مظاهرملکوت ناظر بر آن گماشت که دارالملك قندهار که بسببی از اسباب چنانچه درجلد دویم این مجلد بدستیاری

کلك وقایع نگار مرقوم قلم فیروزی رقم شده در تحت تصرف فرمانفرمای بلاد هند در آمده بود مجدداً در حیطهٔ ضبط و تصرف [۲۲۸ الف] این دودمان خلافت‌نشان قرار گیرد، وبه‌این ارادهٔ همیون درزمستان سنهٔ ثمان وخمسین والف که آفتاب تابان در اواخر جدی بود و از شدت برودت آب رود منجمد شده مانند نقرهٔ خام می‌نمود و از بسیاری برف قلهٔ کـوه و فضای صحرا و بساط هامون مسطح شده و با هم مساوی واز وفور طوفان باران کرهٔ خاك غدیری می‌نمود صاحب قران زمان از سریر خلافت مصیر برمرکب کوه شکوه قمر مسیر بر آمده عنان عزیمت بدان ولایت ارتفاع فرمود، **شعر** :

روان کـرد لشکر به عزم جهاد
سمند ظفر زیر ران مراد

و چون رایت نصرت شعار محفوف به‌عنایت آفریدگار درساحت‌قندهاررسیده سرا پردهٔ ابهت و تمکین افراشته گشت و قبهٔ بارگاه کیوان دستگاه ازاوج افلاك و ذروهٔ سماك در گذشت حاکم نافرجام و امرایی که در آن قلعه بودند چون از دانش مایه و ازسعادت پیرایه نداشتند به اقدام اطاعت و فرمانبرداری پیش نیامده طریق طغیان و عصیان سپرده ابواب قلعه چون بخت خود بستند و پای جهالت از طریق ضلالت فراتر نهاده دست جسارت از آستین بی باکی برآوردند، لاجرم امر واجب الامتثال به‌فتح قلعه و استیصال آن زمره صادر گشت [۲۲۸ ب] و در اول بهار طراوت شعار تسع و خمسین و الف که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعهٔ عالی محل حمل نهضت نمود و بهار در تیز تـاز صبا از هوا داری خسرو ربیع جهانگشا قلعهٔ غنچه را بی آنکه سنان خار بخون لاله رنگین گردد به‌چستی و چالاکی بگشود، **شعر** :

صبا به قلعه گشائی غنچه بسته کمر
به فرّ دولت شاه ربیع عدل سیر

نکرد خار سنان را به خون لاله خضاب

حصار غنچه شده فتح با ذخیرهٔ زر

عساکر گردون مآثر روی‌جلادت واقتدار به‌فتح حصار آوردند و از اطراف و جوانب هجوم آورده چنان جنگی در پیوست که تابهرام خون آشام به‌کوتوالی قلعهٔ زبرجد فام حصار فلك موسومست واقعه‌ای بدان هولناکی یاد نداشت و چون نزدیك شد که قلعه رابه‌غلبه وقهر بگشایندسیلاب رعب وبیم در خانهٔ تمکن‌ساکنان بروج افتاد و والی قلعه از نهیب صولت بهادران گردون سطوت مضطرب و مضطر گشته از در عجز و مسکنت در آمده به اقدام عبودیت و بندگی طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت وبا اکابر و اهالی ازحصاربیرون‌آمده روی بر آستان سلطنت آشیان که سجده‌گاه سرافرازان روی زمین و بوسه گاه سلاطین جمشید تمکین بود نهادند. [۲۲۹ الف] در آن یورش شیر بیشهٔ هیجا میرزا عنایت بیك ، **شعر :**

گروهی نه پر دل که یك پاره دل

نپوشیده آهن که آهن گسل

شجاعتی نمود که داستان رستم ءِ اسفندیار در نظر ها خوار و بی اعتبار گشت . لاجرم حضرت خاقان صاحبقران صنوف مراحم وعواطف خسروانه دربارهٔ اوارزانی داشته به خلاع فاخره و انعامات مفتخر و سرافراز فرمـود و داروغگی و حکومت تون و طبس علاوهٔ آن گردانید. و ایضاً چنانچه در همان کتاب‌افادت ایاب مرقوم است سپاه تیره رای هند کـه محاسب وهم به‌عقد انامل و قیاس تخمین و شمار آن نمیتوانست کرد به ارادهٔ تسخیر قندهار روی جلادت به آن مرز و بوم نهاده واز دستبرد سپاه اقبال پناه ایران شکسته راه فرارپیموده بودند در سنهٔ ثلث وستین بعد الف باز به فرمان پادشاه هند یکی از شاهزادگان با لشکر فراوان متوجه قندهار گشت. چون پرتو این خبر برضمیر منیر خاقان‌سکندرتمکین رسید حسب‌الاشارهٔ همایون بعضی از امرا و شجعان روانهٔ آن ملك گشتند و بعد از ورود به فرمان حاکم قلعه هر یك از بروج و محافظ دروازه بجمعی از دلیران و مبارزان رستم

تؤامان مقررشده نگاهبانی «دروازهٔ ماشول» بعهدهٔ اهتمام میرزا عنایت بیك وجوانان [۲۲۹ ب] تابین او قرار گرفت . به حسب اتفاق عساکر هند در برابر آن دروازه رحل اقامت گسترده کمر همت به فتح وجدال بستند. مین باشی اسفندیار شوکت دروازهٔ مزبور را چون بخت خاقان دارا احتشام گشاده تخته‌پل بر روی خندق انداخته درشاه برج قرار گرفت . سران سپاه مخالف چون چنان مشاهده کردند آن را فوزی عظیم دانسته بهیأت اجتماعی قدم جرأت پیش گذاشتند . بهادرانی که بر فراز برج و باره بودند دست به انداختن تیر و تفنگ گشاده بسیاری از آن قوم تیره رای را برخاك مذلت[۱] انداختند ، نظم :

کمان گشت دهقان صفت تخم کار
ورا تخم پیکان و دل کشتزار

سپاه ناقص‌عقل‌هند چون حال بدان منوال دیدند خجلت زده و شرمسارخاك بی‌ناموسی بر فرق خویش پاشیده روی به بنگاه خود آوردند و تا مدت چهار ماه و ده روز حال بدین منوال جاری بود ، عاقبت چون دانستند که دست قدرتشان به خاکریز نمی‌رسد ناکام راه فرار پیمودند .

بر مرآت‌ضمیرمنیر ارباب جاه وجلال مستور نماناد که درآن‌اوقات که‌سپاه مخالف در برابر قلعه وحصار نشسته هرروزه به‌طرف «دروازهٔ ماشول» که محل‌قرار مین‌باشی شجاعت قرین بود [رایت]جنگ و جدال افراخته می گشت[۲] [۲۳۰الف] ازبسیاری‌سعی و زد و خورد[۳] مزاج آن عالی‌مقدار از نهج‌استقامت انحراف یافته به سرحد سقم‌وعلت‌شتافت‌واطباهرچندسعی نمودند فایده براستعمال‌دوا وغذا مترتب[۴] نگشت ، عاقبت مدبر طبیعت دست از تمشیت امور قلعهٔ بدن کوتاه کرد ، شعر :

اینست همیشه عادت چرخ کبود
چون بی غمیی دید زوال آرد زود

۱ــ اصل: مزلت ۲ ــ ازینجادرصحافی‌دوورق‌پس‌وپیشی‌روی‌داده‌است ، اصلاح‌شد.
۳ــ اصل: خرد ٤ــ اصل : مرتب

از آن حضرت خلف ارجمند سعادتمندی که ماه برج جلالت و آفتاب اوج مکرمت است موسوم به **میرزافخرالدوله** به یادگارماند . سیمای بزرگی از ناصیهٔ خجسته اثرش ظاهر و امارات اقبال وجاه از حرکات و سکناتش باهر ، **مصراع** :

چو بدردرخشنده روشن لقا

خاقان صاحبقران سکندر مکان رعایت حقوق خدمات والد غفران پناه و اجداد عظامش‌نموده اورا به منصب جلیل‌القدریوزباشی گری‌سرافراز و بین‌الاقران ممتاز فرمود ، و حال تحریر این صحیفه که سنهٔ اربع و ثمانین و الف است آن فرازندهٔ [۱] مسند جلالت بر وسادهٔ ابهت و کامرانی متمکن و به امرمزبور قیام و اقدام دارد .

ذکرشمه‌ای ازحشمت وکامرانی رفعت واقبال پناه میرزا سلطان مسعود و بیان مجملی ازاحوال آن‌عاقبت محمود

باز بلبل طبع خرد سخن ساز این نغمه آغاز نهاد که درآن زمان که افتخار [۲۳۰ ب] فضلای‌روشن‌ضمیرومرجع‌ارباب جاه واهل‌شمشیر **مولانا فخرالدین‌احمد** والد آن حضرت به دیار عقبی شتافت بنا بر آنکه آن عاقبت محمود هنوز در صغر ٥٢
سن و در مبادی اوان صبی بود در قصبهٔ بافق که مسکن و موطن آباء عظامش بود توقف نموده همت برتحصیل گماشت. بعد ازچندی به‌دلالت هادی‌توفیق به دارالعلم شیرازتشریف‌داده به‌تحصیل‌فضایل‌و کمالات مشغولی فرمود وهمواره به‌مجلس‌اکابر علما تشریف برده نسبت به سایرصلحا و فقرا طریقهٔ اخلاص وارادت بجای می‌آورد و به‌طاعات وعبادات اوقات شریف صرف می‌فرمود ، **نظم** :

نشستی به اهل عبادت همه
سر انجام کارش سعادت همه
فرو نامدش سر به چرخ کبود
همین سربه محرابش‌آمد فرود

درآن اثنا شمه‌ای‌ازحسن کردار وعظمت و اقتدار آباء نامدار آن جناب بر

۱ ـ نسخهٔ وزیری : برازنده

پیشگاه ضمیر انور خاقان فریدون حشمت دارا کیاست ، **شعر** :

فرازندهٔ تـاج کیخسروی
طـرازنـدهٔ تخت اسکندری

شعر

عظیم قدری که قدر او و حشمت او
اگر در افتد بر اوج نه سپهر ظلال
چنان ز قـدرش قـدر فلك بیفزاید
که گرچو نشر کند آفتاب ازاختر بال
دگر ز سطح فلك با کمال گرم روی
[۲۳۱الف]دقیقه‌ای نکند طی بصدهزاران سال

السلطان بن السلطان بن السلطان سلطان شاه صفی موسوی الصفوی بهادر خان روشن گشته فرمان واجب الامتثال عزورود و شرف صدور یافت که روی امید به آستان سلطنت آشیان آورد . بنا بر فرمان پادشاه کامران آن حضرت روی ارادت به‌پایهٔ سریر خلافت مصیر آورده زبان به‌ثنا وستایش بر گشاد که ، **شعر** :

ای در پناه چترت خورشید پادشاهی
محکوم امر و نهیت از ماه تا به ماهی
هم ملك تست ایمن از صدمهٔ تزلزل
هم دور تست فارغ از وصمت تباهی
از رای تست عالی رایات کامکاری
در شان تست منزل آیات پادشاهی

التفات و عنایات بی‌نهایت خاقان وافر احتشام شامل حالش شده منظور نظر مرحمت گشت وبه‌خلاع فاخره و منصب‌یوزباشیگری جلو خاصهٔ شریفه سر افتخار به اوج اعتبار رسانید و پیوسته در رکاب ظفر انتساب و اسفار و معارك نقد جان بر کف گرفته نثار اقدام شاهنشاه زمان کرده به‌خدمات لایقه قیام و اقدام داشت ، تا در سنهٔ اربع وستین و الف که غفران پناه میرزا عنایت بیك چنانچه در صدر این

صحیفه مرقوم گشته در قندهار جان نازنین به جوارمغفرت [۲۳۱ ب] رب العالمین سپرده رخت بـه ریاض رضوان کشید ، پرتـو آفتاب عنایت خاقان کامران خلد-آشیان صاحبقران از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بروجنات احوال خیرمآل آن حضرت تافت ومن حیث الاستقلال د مسند مین باشیگری وحکومت دارالشجاعهٔ بافق و بهاباد و نوقات ومفازه [۱] و جندق تکیه داده پایهٔ قدر ومنزلتش از امثال و اقران در گذشت، و بی شایبهٔ تکلف و سخنوری آن مهر سپهر سروری حاکمی بود در کمال نصفت و رعیت پروری و نهایت معدلت و مرحمت گستری. نسبت به اهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عـالی نهمت بـر انتظام حال رعیت و زیردستان می گماشت، **نظم** :

فرو مرد بدعت در ایام او
نبودی بجز مکرمت کام او

و هم در زمان استقلال در منزل «چاه قادر» که وسط راه یزد و بافق و چون تیه موسی از آب و آبادانی دور است سرایی در نهایت وسعت و تکلف ساخته گرد ستم از چهرهٔ مترددین بسترد، و درقصبهٔ طیبهٔ بافق حمامی در افروختگی و گرمی چون سینهٔ عاشقان و در لطافت و پاکیز گی مانند خاطر ارباب عرفان بنا فرمود و از جامه خانـهٔ التفات لنگهای لطیف و کیسهای پـاکیزه به‌جهت صادرین وواردین معین نمود و حجامان چربدست جهت خدمت برپای داشته [۲۳۲ الف] خاطر ها را از اجرت آزاد کرد، **شعر**:

که گرمابه در دهر دید این چنین؟
که گلشن ازو گشته گلخن نشین
جهانیست از جامش اختر شناس
که هست این رصد بر ضمیرش قیاس
به مهر آب و آتش در آغوش هم
در آن خاك تن ایمن از باد غم

۱ ــ اصل : مفاضه .

ز شامش فروزان صفای سحر
در آن فرش مرمر به‌جای صخر
برای جدارش ز کاشی تراش
دل کان فیروزه اندر خراش
در آن لاله‌رویان به‌بالای سرو
زجامش نگه رشك بال تذرو

و چون رایت اعتبار و اختیارش درغایت ابهت واقتدار سر به‌فلك دوار کشید به‌تاریخ شهور سنهٔ احدی و سبعین بعد الف در دارالسلطنهٔ اصفهان به‌عارضهٔ صعب مبتلی گشت ، چنانچه اطباء حاذق و حکماء مدقق هر چند در ابراء آن مرض و ازالهٔ آن سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات‌را صورت صحت‌دست نداد و صفت ضعف قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد ، **شعر** :

جانش مقیم روضهٔ دورالسرور باد
خلوتسرای مرقد او پر ز نور باد

چون واقعهٔ آن حضرت به عرض مقربان بارگاه جلالت خسرو کامران رسید و از چهرهٔ حال و صفحهٔ آمال جلالت و اقبال پناه **محمد حسین‌بیك** برادر زادهٔ [۲۳۲ ب] غفران پناه مزبور دلایل عزت و شواهد عظمت پیدا و در میدان جلادت و سپاهیگری گوی مسابقت از یکه سواران معرکهٔ دلیری می‌ربود وحسن خدمات و جانسپاری آبای نامدارش منظور نظر خاقان سکندرشان بود لاجرم او را به‌عنایات پادشاهانه ونوازشات خسروانه ممتاز وبه منصب موروثی سرافراز گردانید، به جهت محافظت دارالقرار قندهار روانهٔ آن سرحد فرمود .

وآن عالی مقدار بعد از ورود بدان دیار علم شوکت افراخته به خدمات سرکار خاصهٔ شریفه قیام و اقدام می نمود و با وجود غلوی جوانی واستعداد عیش و کامرانی حیا و تقوی بر او غالب و از مناهی و ملاهی به غایت محترز و

مجتنب می بود . چون مدت چند سال در آن مملکت در غایت ابهت گذرانید در سنهٔ ثلث و سبعین و الف موافق توشقان ئیل بنا براقتضاء قضاء مالك الملك واجب التعظیم سر بر بستر ناتوانی نهاده مضمون آیهٔ کریمه « و ما تدری نفس بای ارض تموت » وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقرر بهسرآمده بود داعی « یاایتهاالنفس المطئنه» رالبیك اجابت گفته به هزار حسرت در گذشت ، **بیت:**

تا دیده دید واقعه زین صعتبر ندید
دل کین خبر شنید کسش با خبر ندید

پس از فوت آن حضرت قرةالعین سپهر جلالت و ماه اوج حکومت [۲۳۳ الف] **میرزا فخرالدین احمد** که انوار بزرگی از ناصیهٔ خجسته اش طالع و آثار جلالت و حکومت از بشرهٔ همایونش ساطع به وفور شجاعت و دلاوری مشهور و به صفت نباهت و سخاوت بر السنه وافواه مذکور، **مصراع :**

فلك احتشام معالی پناه

به فرمان خاقان صاحبقران گیتی ستان‌افسر حکومت برسرنهاده لوای استقلال منصب مین باشیگری افراشت و با عجزه و زیردستان عدل و دادورزیده با کافه برایا بر وجه احسن معاش فرموده والی یومنا هذا که مسود اوراق در دارالخلد حیدر آباد [است] و تاریخ هجری بهشهر رجب المرجب سنهٔ اربع و ثمانین والف رسیده آن حضرت‌جلالت دستگاه در قصبهٔ بافق و بهاباد به امر حکومت اشتغال دارد و رجاء واثق ووثوق صادق که آن عالی مقام در سایهٔ دولت ومعدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه بهاعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش تابد ، **شعر:**

خواهم که بهظل دولت شاه جهان
بر مسند اقبال بماند جاوید

☆ ☆ ☆

[۲۳۳ب] و چون به‌مراقبت رفیق توفیق‌قلم صاحب تحقیق جواهراخبار این طبقهٔ جلیله را تا این غایت در سلك عبارت کشید از رشحات چشمهٔ حیات‌بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان به صوب تحریر بدایع وقایع دیگران معطوف گردانید.

بر ضمیر دانش پذیر والیان ممالك سخن و خاطر مهر تنویر واقفان حکایات نو و کهن پوشیده نماند که در صدر مقالهٔ اولی مقرر شده بود که برخی از احوال مباشرین اوقاف و عمال جزو سرکار دیوانی در **مجلس سادس و سابع** نگارش شود و چون کمیت خوش‌رفتار قلم در عرصهٔ احوال هر طبقه تکاپوئی نموده به سر منزل ایشان رسید مسود اوراق که غریب وادی حیرت و ناکامی بود در رکاب ظفر انتساب‌نواب قدسی القاب[1] [۲۳۴ الف] پادشاهزادهٔ نامدار کامکار، قرهٔ باصرهٔ دولت، غرهٔ ناصیهٔ‌سلطنت. تازه‌نهال بوستان رفعت، نوباوهٔ گلستان‌ابهت، نور حدیقهٔ شوکت و حشمت، ثمرهٔ روحیهٔ عظمت و جلالت، یکتا گوهر دودمان گیتی ستانی، خلاصهٔ اولاد حضرت صاحبقرانی، عالی نژاد والا گهر **سلطان محمد اکبر** به تاریخ نهم شهر شعبان المعظم سنهٔ تسع و ثمانین بعد الف بدارالامان مُلتان داخل گردید. اما چون هر خزانی را بهاری در عقب و هرلیلی را نهاری متعاقب می‌باشددر خلال اختلال احوال ریاح امانی و آمال از مهب جاه و جلال‌در اهتزاز آمده غنچهٔ دل مانند دل غنچه از تنسم نسیم بهاری تبسم آغاز نهاد و انوار [۲۳۴ب] لطف و افضال از مطلع دولت و اقبال لامع گشته نرگس دیده را مانند دیدهٔ‌نرگس ازخواب ناز بازگشاده شجرهٔ امید به‌ثمرهٔ سعادت جاوید بارور گردید،

بیت:

دمید صبح سعادت ز مشرق آمال
رسید مژدهٔ دولت ز هاتف اقبال

یعنی به محض موهبت ایزد متعال بندهٔ خاکسار منظور نظر کیمیا اثر آن

۱ـ ازینجا دوورق پس‌وپیش صحافی‌شده است،اصلاح‌شد.

پادشاهزادهٔ عالی گهر که مهر منیر در سپهر مستدیر هر صباح اقتباس نور از مصباح رای جهان آرایش می نماید و زحل بلند محل بر فراز طلسم هفتم هر شام جهت پاسبانی قصر کامرانیش ابواب افتخار بر روی خود می گشاید، **نظم:**

پایهٔ قدر او ازان بیش است
که توانم ادای آن[۲۳۵الف] کردن
بلکه نتوان به صد هزار زبان
عشر اوصاف او بیان کردن

گردید، و مهم وزارت و خدمت «خان سامانی» سرکار نواب مستطاب معلی القاب آفتاب احتجاب قمر رکاب مریم آداب علیهٔ عالیهٔ متعالیه حرم محترم خود که بلقیس سراپردهٔ عصمت و شاهزادهٔ دودمان سلطنت و عظمت است علاوهٔ منصب «دوصدی» حقیر نموده به خطاب « خان سامان » سرافراز فرموده به مقام عنایت و التفات درآمد. بنا برین امور فرصت تألیف و تحقیق احوال جمعی که ملتزم شده بود نماند.

و سبب دیگر آنکه برخی از خصوصیات هر یك از این طبقه به تقریب مناسبت در ضمن وقایع سابقه به قید کتابت [۲۳۵ ب] در آمده و به عون عنایت یزدانی مجملی دیگر در تحت حکایات آینده تحریر خواهد یافت. لا جرم درین مقام طریق اختصار مسلوك داشته متعرض [۲۳۶الف] حالات ایشان نگشت و عنان جواد خامهٔ بلاغت نژاد را به صوب تحریر مقالهٔ ثانیه انعطاف داد، و هو الهادی فی سبیل الرشاد.

[۲۳۶ ب] مقالهٔ ثانیه ازمجلدسیم

در ذکر علما و قضاة ومحتسبان و واعظان وخطبا ومنجمان و خطاطان واطبا وشعرا واشراف و اعیان از خواص و عوام

که خامهٔ بلاغت نشان به همین ترتیب درده فصل‌بیان خواهد نمود، انشاءالله تعالی وحده‌العزیز . **شعر** :

خدایا ثنای تو گویم نخست
که بالاترازهرسخن حمد تست
تویی صانع انجم و نه سپهر
ز انوار لطف تو یك ذره مهر
ز انشای صنع تو در روزگار
سواد شب است و بیاض نهار

فصل‌اول

در بیان شمه‌ای از احوال علما و فضلا

بدان ای عزیز که این ضعیف طریق طلب قدم قدم نوردیده و اوراق صحف ورق ورق گردیده و از هر کس سخنی شنیده تا سرمایهٔ احوال این زمرهٔ جلیله چون خرقه و لقمهٔ درویشان هر پاره از جایی و هر لقمه از سرایی فراهم آورده ، **نظم** :

به پوست‌تخته‌و کشکول‌و بانگ‌شیء‌اللته

جهان بگشتم کاینك منم گدای سخن
ز نقد عمر عزیزم هر آنچه رایج بود
به رونمای سخن رفت و در بهای سخن

علما و فضلا که درخطهٔ یزد درظلال مرحمت نامتناهی الهی در غایت فراغت بـه نشر فضایل و کمالات اشتغال نموده بیشمارنـد و بیان حالات مجموع موجب اطناب وتطویل،لاجرم‌خامهٔ‌نکته‌دان‌صحایف[۲۲۷الف] این اوراق رابه‌ذکرمجملی از حال مشاهیر این طبقه می‌آراید و تقدیم و تأخیر منظور نمی‌دارد.

اشرف فضلای ایران والطف علمای دوران جامع کمالات صوری ومعنوی‌مولاناشرف‌الدین‌علی‌الیزدی

آن حضرت به کمال دانش وسخنوری علم گشته وبه‌جمال‌فطنت وهنرپروری از امثال و اقران در گذشته ، عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خواطر ودررمنظوماتش درنظردیده وران مبصر بهتر از عقود جواهر ،**شعر** :

روشن روان تیززبان بلند قدر
مجلس فروز انجمن‌آرای سرفراز

همواره در عراق و فارس نزد سلاطین حشمت‌آیین معزز و محترم می‌بود و به‌قلم‌لطایف نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحیفهٔ روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر می‌نمود . مدتی مدید در کمال اعتبار انیس خاص وندیم بزم اختصاص‌خاقان مظفر-لوا معین‌السلطنه شاهـرخ میرزا بود وبـه لفظ گـوهر بار آن حضرت به «جناب مخدومی» ملقب گردیـده بود . در سنهٔ خمس‌واربعین و ثمانمائه فارس مضمار تهور میرزاسلطان محمدبن‌میرزا بایسنغردر ممالك عراق به تخت سلطنت متمکن گشته دردارالمؤمنین‌قم‌نزول‌اجلال فرمود. به‌سمع شاهزاده رسید که مخدوم جهان مولانا شرف الدین‌علی در بلدهٔ یزد بر مسند افاده نشسته [۲۳۷ ب] و چندانکه سلاطین زمان‌استدعای حضورشریفش میکنند التفات‌نمی‌فرماید . شاهزادهٔ عالیقدر را داعیهٔ

صحبت آن جناب غالب گشته نشانی به‌استدعای حضورموفورالسرورش در قلم‌آورده مصحوب بعضی ازمقربان با تحف فراوان به‌جانب دارالعبادهٔ یزد ارسال نمود . آن حضرت حسب‌الفرمان قضا جریان متوجه پایهٔ سریر سلطنت مصیر گردید. چون قرب وصول قریب گردید شاهزاده با خواص امرا به استقبال شتافت و آن حضرت را درآغوش عطوفت کشیده آن مقدار اشفاق و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بر آن متصور نبود . بعد از ورود به منازل جنت آثار همواره شاهزادهٔ عالی مقدار بافوجی ازعلمای‌خجسته صفات در خدمت آن‌جناب صحبت می‌داشت وبیشتراوقات فرخنده ساعات به‌تحصیل فضایل وتحقیق‌مسائل همت می گماشت. و بنابر آنکه در آن ایـام از اطراف بلاد و امصار اکابر و اشراف به درگاه شاهزادهٔ عالیجاه جمع آمدند ودخل آن خسرودریادل‌به خرجش وفا نمی کرد بعضی ازمردم فتان به عرض رسانیدند که ضعف شیخوخت[1] بر مزاج همایون‌حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوا به مرتبه‌ای ضعیف شده که آن حضرت‌را مجال‌حرکت‌نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلدهٔ اصفهان و شیراز را به تحت تصرف در آورد و حال آنکه در آن زمان [۲۳۸الف]حکومت اصفهان تعلق به‌امیرسعادت خواند شاه می‌داشت و میرزا عبدالله ولـد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می‌افراشت . القصه میرزا سلطان‌محمد آن‌سخنان را قبول نموده بیك ناگاه برسراصفهان تاخت وامیر سعادت راگرفته مقید ومحبوس ساخته اموال بسیار ازآن ولایت حاصل کرده به سپاهیان بخشید و یورش فارس را پیشنهاد همت بلند نهمت گردانید . چون این خبر بـه سمع شریف خاقان عـالی گهر رسید بـا وجود ضعف شیخوخت[1] به واسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی در شهور سنهٔ خمسین وثمانمائه لوای نصرت انتما به جانب فارس و عراق بر افراشت . چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد از استماع این خبرازیورش‌فارس عنان بازکشیده‌راه فرارپیش گرفت. خاقان سرافراز فرارشاهزاده را معلوم فرموده‌عنان انصراف به‌صوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلك هواداران

۱ـ اصل : شیخوخیت

میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مؤاخذ و معاتب گردانید، بلکه در اواسط ماه مبارك رمضان اکثر آن قوم عالیشان را به یاسا رسانید و جناب اشرف الفضلاو المحققین مولانا شرف الـدین علی را طلب فرمود و بنا بـر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاهزاده خوانده که، **شعر**:

[۲۳۸ ب]چرخ است پیرو اختر بخت تونوجوان
آن به که پیر دولت خود با جوان دهد

و می‌گفته کـه حضرت خاقان سعید متوجـه این جانب نخواهد شد، پرسید که تو از کجا می‌گفتی که من بدان جانب نخواهم آمد. مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نمی‌گفتم بلکه به‌قیاس عقلی عرضه‌می‌داشتم، زیرا کـه شاهزاده نهالیست خجسته ظلال بر جویبار دولت و اقبال بالا کشیده، و آفتابیست فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیـده. ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالی گهر از پای در نیاید و در برج عاطفت خاقان بحروبر از وصمت زوال و عقدهٔ کسوف ایمن ماند.

میرزا عبداللطیف که خاطر متوجه مخلص حضرت مولوی داشت عرض نمود کـه پدرم میرزا الغ بیك مدتیست بـه جهت اتمام رصد در سمرقند طالب خدمت مولوی است، اگر رای عالی اقتضا فرماید او رابه‌نزد والد گرامی فرستم. حسب‌الاستدعای شاهزاده اشارهٔخاقان سعید درین معنی نموده شد ومیرزا عبداللطیف آن جناب را در کمال اعزاز و اکرام به جانب ماوراءالنهر فرستاد. بعد از وصول به بلاد ترکستان مدتها درنهایت احترام مصاحب میرزا الغ بیك می‌بود. بعد ازواقعهٔ هایلهٔ خاقان سعید چون سلطنت بلاد خراسان با میرزا [۲۳۹ الف] سلطان محمد قرار گرفت حضرت مخدومی را رخصت انصراف به جانب دارالعبادهٔ یزد داد و مایحتاج سفر از خیمه و خرگاه و سایر اسباب سرانجام فرموده هر ساله به جهت مدد معاش آن جناب مبلغ پانزده هزار دینار از بابت وجوهات یزد مقرر فرمود.

در شهور سنهٔ ثلث و خمسین وثمانمائة حضرت مولانا شرف الدین علی بلدهٔ

یزد را به نور حضور منور فرمود وپس ازیك ماه به‌قریهٔ تفت‌در«باغچهٔ مخدوم» که به‌یمن همت عالی‌نهمتش عمارت یافته بود رحل اقامت گسترد وبه موجب استدعای علما آغاز درس و افاده نموده پرتـو انوار ضمیر دانش پـذیرش بر صفحات احوال طلبه‌تافت.

در کتاب « سلم السموات » که از جملهٔ مؤلفات شیخ ابوالقاسم ولد شیخ ابوحامد کازرانی(کذا) است‌مرقوم ومسطور گشته که حضرت اشرف العلما مولانا شرف‌الدین علی یزدی صاحب«ظفرنامه» و جناب خواجه صاین‌الدین محمد ترکـه اصفهانی،شارح « فصوص الحکم » بعد ازتحصیل علوم رغبت تمام به مشاهدهٔ درویش صاحب‌حال و ولی صاحب کمال داشتند . چنان مصلحت دیدنـد کـه در جست و جوی این معنی مسافرت نمایند با کتب و مؤونات بسیار متوجه بغداد شدند و در مدرسه نزول نمودنـد و به‌طریق طلب گـرد محلات و کوچه های بغداد گشتند . [۲۳۹ ب] به‌درخانه‌ای‌رسیدند که دو درویش درآنجا نشسته بودند . از حال ایشان پرسیدند . گفتند ما را پیریست ، دراین خانه‌ساکن است و ما در خدمت او براین در مجاوریم . استدعای ملاقات‌پیر نمودند وبعد ازصحبت التماس رفاقت و همراهی او کـردند . وی گفت طریقهٔ ماترك است و شما را کتب ومتعلقات بسیار هست . ایشان به مدرسه‌آمدند و جملهٔ کتب ومؤونات سفر بر طلبهٔ علوم و مستحقین ایثار کردند و به‌خدمت درویش باز گشتند و مدتها با درویش مسافرت کردند و احتمال ریاضات نمودند . اصلا فتح البابی کـه منظور ایشان بود دست نـداد و چیزی از مشاهدهٔ کرامات وخارق‌عادات‌اتفاق نیفتاد. ازصحبت پیرجدا شدند وبه‌مصررفتند. شنیدند که درویشی صاحب حال مدتیست که از خلق منقطع گشته و در بالاخانهٔ خانقاهی‌منزویست . بر خانقاه رفتند ومدتی مجاور شدنـد . اتفاق صحبت نیفتاد، تا آنکه آن درویش وفات یافت . ناچار عزیمت مراجعت نمودند . چون به تبریز رسیدند شنیدند که زنی مجذوبه از غیب خبر می‌دهد و خلقی بروگرد آمده‌اند . ایشان نیز آنجا رفتند . آن زن از خصایص سفر و اسامی ایشان خبر داد و گفت سبب‌آنکه درویش ثانی با شما خلطه ننمود [۲٤۰ الف] بی‌وفایی بود که با درویش

اول نمودید .

از جملهٔ مؤلفات افادت ایاب آن جناب یکی کتاب بلاغت ایاب « ظفرنامه » است که به اعتقاد اکثر مورخین در فن تاریخ به لطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه‌ای مکتوب نیست، و آن کتاب شریف بواسطهٔ حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهور سنهٔ ثمان وعشرین و ثمانمایه به‌اتمام رسید . و «حقایق التهلیل » و « حلل‌مطرز » و «منتخب »آن درفن معما ولغزو «شرح قصیدهٔ برده» و « کنه المراد در علم وفق اعداد » ازجملهٔ نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالی‌مقام است .

وفاتش در سنهٔ ثمان و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در « مـزار شرفیه » واقعه درجنب«مسجد جامع محلهٔ میرچقماق» که بانی آن مولانا شمس‌الدین علی والد آن جناب بـود و حضرت مخدومی درجنب آن‌عمارت مدرسه ساخته و«شرفیه» نام کرده مدفون گشت .

جناب غفران پناه مولانا شمس‌الدین محمد برادر زادهٔ آن جناب در عمارت و تعمیر «مدرسه و خانقاه شرفیه» کمال اهتمام فرمودو اطعام هرروزه به‌جهت فقرا ودرویشان ومرسوم قرّاء ومؤذنان تعین نموده مدتی‌مدید هرصباح و مسا درویشان و فقرا مستفیض و بهره‌مند می‌بودنـد . الحال آن عمارت روی بـه خرابی آورده [۲٤۰ ب] و حکم سایر بقاع‌الخیر به هم رسانیده .

بر رأی جهان آرای ارباب استعداد مخفی نخواهد بود که «جناب مخدومی» گاهی زبان به نظم‌اشعار می گشود و این غزل از نتایج طبع آن حضرت است کـه درحین تحریر به‌خاطربود ، **غزل** :

سواره بر سر ره جلوه‌ای نمودی و رفتی
هزار تیر بلا بر رخم گشودی و رفتی
سواره دوش به میدان‌چومست ناز گذشتی
به یك کرشمه دل عالمی ربودی و رفتی

چه آتش ازدل من کم شود ازینکه تو یکره
بسان برق ز دورم رخی نمودی و رفتی
نه کشتن شرف قصد بود در دم رفتن
به صید می‌شدی وخنجر آزمودی و رفتی

افضل الفضلاء المتقدمین اعلم العلماء المتأخرین افتخارالحکماء المتبحرین مولانا مؤمن حسین یزدی

از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلا فایق بود و در میدان تحقیق و آن حلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین قصب السبق از دانشمندان زمان می‌ربود ، **بیت** :

سپهر علم را بود آفتابی
فنون فضل را جامع کتابی

آن استظهارالعلما در مبادی ایام زندگانی همت بر کسب کمال گماشت و در صحبت دانشمندان شرایط تلمذ بجای آورد و به واسطهٔ قابلیت اصلی [۲۴۱ الف] بلکه به محض عنایت لم یزلی هنوز درسن شباب بود که از شمیم فضایل و کمالاتش مشام مستنشقان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش ریاض دانش درخضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت . لاجرم اعاظم افاضل به امید کسب علم ودانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراك آن سعادت عظمی ازشعشعهٔ ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات می‌نمودند. در ایام جهانبانی خسرو گیتی‌ستانی به‌حسب تقدیر مفتح الابواب آن جامع فضل و کمال را عارضه‌ای دست داد که اطبا از معالجه عاجز آمدند . آخرالامر مرغ روح شریفش ازتنگنای قفس قالب به فضای عالم ارواح طیران نمود .

رباعیات آن فاضل عالیمقام در میان ارباب فضل مذکور ومنظومات فصاحت‌آیاتش ورد زبان خاص و عام این چند رباعی که ازنتایج طبع مستقیم آن دانشمند یگانه است و در حین تحریر به‌خاطر بود زینت این صحیفه گردید ، **رباعی** :

در مرتبهٔ علی نه چون است و نه چند
در خانهٔ حق زاده به جانش سوگند
بی فرزندی که خانه‌زادی دارد
شك نیست که باشدش بجای فرزند

[۲۴۱ب] ایضاً

گه بستهٔ زلف همچو زنجیر شدم
گاه از نگهی نشانهٔ تیر شدم
آزادی هر دو کون می‌خواست دلم
در بندگی نفس و هوی پیر شدم

ایضاً

مست می عشقیم و جنون در سر ماست
این کهنه سفال چرخ کی درخور ماست
آبی که ازو عمر ابد یافته خضر
بر خاك فشاندهٔ ته ساغر ماست

ایضاً

شادی ز دل کسی گریزنده مباد
بر گریه کس زمانه را خنده مباد
هر دم غمی از رهگذری باید خورد
روزیّ کسی چنین پـراکنده مباد

ایضاً

لبریز ز باده ساغر جهّال است
پیمانهٔ ما ز غصه مالامال است
اوضاع جهان اگر برین منوال است
خوبست که رسم عمر استعجال است

ایضا

در دهر بنای خرمی منهدم است
و اسباب نشاط و عیش نا منتظم است
خون می‌خورم و نمی‌زنم دم گویا
طفلم من و تنگنای گیتی رحم است

و حضرت بخشندهٔ بی‌منت دوخلف نیك اختر سعادتمند به آن قدوهٔ اصحاب فضل و کمال عنایت فرموده بود که به حسن صورت و سیرت آراسته و نهال جود ایشان از صفات ذمیمه پیراسته. یکی **میرزاابوالحسن** که‌به جودت طبع و حدّت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف ومعروف و هم در عنفوان ایام جوانی ازین منزل‌فانی به دیارباقی خرامید. ودیگری حضرت [۲٤۲ الف] خجسته صفات **میرزا ابوالهادی** که از ناصیهٔ سعادت اثرش انوار بزرگی طالع و آثار جلالت از بشرهٔ پاکیزه‌اش ساطع، درزمان خلافت و فرمانروایی ماه‌آسمان‌عظمت‌وشهریاری مرکزدایرهٔ شوکت وجهانداری خاقان جمجاه‌ملایك سپاه مظهر الطاف‌اله، **شعر**:

شاه قوی طالع فیروز جنگ
گلبن این روضهٔ فیروزه رنگ
داغ نه ناصیهٔ سرکشان
تیغ زن تارك لشکرکشان

ابوالمظفر سلطان شاه صفی صفوی موسوی بهادرخان ارادهٔ سفر هندوستان نمود وبعد از عرض رخصت سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت قامت قابلیتش را به تشریفات شاهانه‌آراسته اجازت رفتن‌فرمود. بعد ازورود بدان مملکت در کمال اعتبار به ملازمت حضرت پادشاه آن دیار شهاب الدین محمد شاه جهان رسیده چند سر اسب عراقی با سایر نفایس به‌رسم پیشکش به نظر گذرانیده درجهٔ قبول و شرف استحسان یافت و به تشریفات معزز گشت. بعد از چندی عنان ابلق مراد به جانب دارالخلد حیدرآباد انعطاف داد و در آن خطه به خدمت قطب فلك سلطنت

و کامکاری سلطان عبدالله قطبشاه رسید. چون ازاوضاع و اطوارش لوامع نجابت درخشان و از حسن گفتار و کردارش دلالت سعادت نمایان بود بنا بر آن منظور نظر آن پادشاه والاجاه گردید ومدتی‌در غایت [۲۴۲ب] فراغت ورفاه حال و در نهایت عزت و اجلال در متنزهات فردوس‌نمای آن ملك روزگار می گذرانید، تا در شهور سنهٔ [۱] به حسب اقتضای‌قضا آن حضرت به‌عارضه‌ای افتاده چنانچه اطبای حاذق وحکمای‌مدقق هرچند درازالهٔ آن‌سعی‌نمودند جوهرذات پسندیده صفات را صورت صحت دست نداد وضعف صفت‌قوّت پذیرفته عندلیب روح پرفتوحش از قفس قالب به جانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد و فحوای مضمون این رباعی به ظهور پیوست، **رباعی**:

بی خار اگر گلی میسر بودی
هر دم به جهان لذت دیگر بودی
این کهنه سرای زندگانی ما را
خوش بود اگر نه مرگ بر در بودی

بعد از این واقعهٔ هایله قدوهٔ ارباب جاه و جلال امیر محمد سعید میرجملهٔ حیدرآباد نظر بر دوام آشناییهای سابق نموده یکی از معتمدان خود را تعیین فرمود تا نعش آن غفران پناه را از حیدرآباد به نجف اشرف نقل نموده در آن ارض‌مقدس به خاك سپرد وبه جهت‌مجاوران آن مکان متبرك تحف کرامت وارسال فرمود.

و از حضرت مرحوم مغفور خلف سعادتمندی **میرزا محمد صفی** نام به یادگار مانده که به فنون فضایل و کمالات آراسته و به محامد سیر و محاسن شیم پیراسته و به ذکرمکارم اخلاق و قدم خاندان معروف و مشهور و از اکابر و اشراف ممتاز گشته و سیمای بزرگی ونجابت از ناصیه‌اش طالع و ظاهر، **مصراع**: «به دانش بزرگ و به همت بلند» و از طرفام نهال‌سیادت از دودمان رسالت پناهی می‌افرازد چه نسبت صبیه زادگی با عالیحضرت سیادت و غفران پناه حاوی علوم

۱ــ دراصل سفیدست.

مصطفوی، جامع کلام مرتضوی ، الواصل الی رحمةالله الولی **میرمعزالدین محمد**[۱] **شیخ‌الاسلام** دارد و پیوسته درخطهٔ بهشت منزلهٔ یزد با کمال‌اقتداراوقات با برکات به اکتساب فضایل و کمالاتِ مصروف می‌دارد .

جامع اصناف علوم‌محسوس ومنقول حاوی انواع مسایل فروع و اصول‌مولانا محمد صادق

علوشأن آن جناب درمیان، [۲٤۳ الف] علما کالشمس فی وسطالسماء هویدا و کمال دانش و تبحر در علوم معقول و منقول ضرب المثل فضلا ، در علم فقه و حدیث بی مثل و بدل و در فنون علوم از اکثر علما افضل، در حسن سیرت و نقاء سریرت دست پرورد عنایت سبحانی، به جودت طبیعت وحدّت قریحت جامع انواع کمالات نفسانی . ذهن سلیمش در ادراك اقسام علوم به درجهٔ کمال ترقی نموده ، طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب‌السبق از علمای زمان‌ربوده، جواهر زواهر مصنفاتش مثال اللؤلوء المکنون ، **شعر** :

ای طبع تو مشّاطهٔ ابکار سخن
از رشحهٔ کلك تو جهانی گلشن

آن فاضل فرخنده صفات به صفت تواضع و پرهیزگاری و حلم و دینداری اتصاف داشت و همواره نقش افاده وتألیف بر صفحات خاطر شریف می‌نگاشت. در اندك فرصتی آوازهٔ فضل و کمال و زهد و دیانت آن فاضل بی‌نظیر روی زمین در اقطار و امصار رسیده و پرتوی از آن بر پیشگاه ضمیر منیر خاقان گیتی ستان، **مصراع** :

که ختم گشت برو تا ابد جهانبانی[۱]

تافت ، [۲٤۳ب] رای حقیقت بین خسرو عدالت آیین ، **مصراع** :

سلطان تاج بخش جهاندارتخت گیر

اقتضای آن فرمود که مبلغ یکهزار تومان نقد و جنس که همه ساله از بابت خالصه در وجه مستحقین آن خطه مقرراست آن جناب به ارباب وظایف واستحقاق

۱ـ اصل : جهانی تافت

رساند . چون اطاعت امر پادشاهی بر کافهٔ خلایق واجب و لازم است آن جناب انگشت قبول بر دیده گذاشته در غایت اختیار و نهایت دیانت و اعتبار به لوازم آن مهم اقدام نمود و هر روز مرتبهٔ او در تزاید می‌بود ، تا مدت چهل‌سال من حیث‌الاستقلال بدان امر اشتغال داشت و چون به مقتضای کریمهٔ «کل شیءهالك‌الاوجهه له الحکم و الیه ترجعون» ثبات و دوام خاصهٔ ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیای دون لازم وجودمحنت فرسود، در شهور سنهٔ ثلث وستین بعد الف آن ، **مصراع** :

سپهر فضل و مهراوج افضال

در بلدهٔ یزد به جوار مغفرت ایزد متعال پیوست ، **مصراع** :

شد مقیم کوی ارباب وصول .

اعاظم اهل‌علم‌واجتهاد واکابر اصحاب‌زهد وارشاد و مظهر فیض الهی مولانا محمد باقر یزدی

برادر اعیانی طغرای فرامین فضل و کمال و عنوان مناشیر عزت و جلال **مولانا محمد صادق** بود ، **شعر** :

هر یکی در مکارم اخلاق
شده چون آفتاب عالم‌گیر

فضایل و کمالات ارسطوحکمت، افلاطون دانش **مولانامحمدباقر** بسیار است و تصنیفات افادت‌آیاتش در علوم دینیه و فنون نقلیه و ریاضی و سایر علوم بی‌شمار و محتاج به شرح و بیان نیست ، **مصراع** :

به‌ماهتاب‌چه‌حاجت‌شب‌تجلّی‌را.

لاجرم خامهٔ گوهر فشان بر صفحات بیان به همین قدر اختصار نمود و به مناسبت کلام عنان خوشخرام بنان به صوب ثبت اثری از اولاد امجاد آن جناب انعطاف می‌دهد که جامع فضل و کمالات **مولانامحمد حسین** که ، **مصراع** :

به فضل و هنر مثل او کس نبود

خلف ارجمند سعادتمند آن جناب بود . و عالیجناب حقایق و معارف آگاه **مولانامحمدمجیدا** که در فضل و کمال به درجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند ترقی نموده شرف صبیه زادگی **مولانا زین‌العابدین** برادر آن جناب با کمال و قابلیت ذاتی جمع نموده وهمواره نکات رنگین و کلمات شیرین برلوح بیان می‌نگارد وپیوسته در مسجد جامع‌دارالسلطنهٔ اصفهان مجلس افاده گشاده جمعی کثیر و جمعی غفیر از طلبهٔ علوم ازمیامن با برکاتش مستفیض وبهره‌مند می گردند .

[۲۴۴ الف]عالیجناب فضایل پناه‌افادت دستگاه افتخار المحققین

استظهار المحدثین حاوی الفروع والاصول

مولانا محمدمقیم یزدی

علومرتبهٔ آن‌نقطهٔ دایرهٔ تقوی‌وطهارت درتحصیل علم وفضیلت به مرتبه‌ایست که در مذهب علمای علیهٔ امامیه کمال درجه یافته و از غایت تبحر در علوم فقه و حدیث‌معتقدحکام اسلام ومرجع علمای واجب الاحترام‌آن‌دیار گردیده ، فصاحت بیان و طلاقت لسان آن جناب از درجهٔ توصیف بیرون و نهایت دینداری و پرهیز-گاریش نزد اکابر و اصاغر بسان فروغ آفتاب ظاهر و هویدا . و چون آن مزین محراب عبادت به صفت علم وعمل موصوفست و به غایت تقوی و دینداری معروف هرگزازهیچ پادشاه والاجاه وصدور عالیجاه انعام و سیورغال و وظیفه و مدد معاش قبول ننموده و به سبب آنکه پیوسته صفحهٔ درس و فتوی و ایوان علم و تقوی آراسته و ابواب تقریر معانی تفسیر وحدیث گشاده جمعی کثیر از طلبهٔ علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر می‌برند [۲٤٤ ب] و از نتایج طبع و میامن باطنش بهره ور گردیده شرایط تلمذ و ارادت بجای می‌آورند .

ازجملهٔ مؤلفات بلاغت سماتش‌ترجمهٔ « جامع‌الاخبار» و کتاب «من‌لایحضره الفقیه » است و تفسیر قرآن مجید معروف به « سفینة النجاة » که به نکات بدیع و استعارات دقیق نوشته و در میان طوایف انام مشهور گردیده . و چون امامت و گزاردن [۱] نماز جمعه و جماعت از سنت سنیهٔ حضرت خاتم‌الانبیا علیه من‌الصلوات

۱ـ اصل: گذاردن

و حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است آن پیشوای اهل طاعت متابعت امام الرسل و پیشوایان اهل توکل نموده دراوقات صلوة به‌آب دیده وضو ساخته و به پای خضوع به مسجد شتافته ، **مصراع** :

روی نیاز بر زمین ، دست دعا بر آسمان

به آداب فرایض‌می‌پردازد . وامید که توفیق طاعات قرین اوقات خجسته‌ساعاتش باد.

بر ضمیر منیر واقفان سلسلهٔ انساب مخفی نماناد که حضرت بخشندهٔ بی‌منت تعالی شأنه جهان بین آن جناب را به دیدار اولاد امجاد که هر یك در میدان عبادت گوی مسابقت از زهاد ربوده‌اند روشن ساخته ودر وقتی [۲۴۵ الف] که آن جامع فضل و افضال به معرکهٔ جهاد با شیطان رجیم و نفس اماره کمر اجتهاد بسته به آداب صلوة خمس می‌پردازد صف اول به پشت گرمی و شجاعت فرزندان گرامی استحکام می‌یابد .

و فرزند ارشد اکبر آن جناب **مولانا کمال‌الدین‌محسن** به‌حسن‌خلق وصفای بشره وطلاقت لسان و سیرسنیه معروف وبه غایت فضل و کمال ونهایت زهد وتقوی مشهور، پیوسته ایوان درس و افاده گشاده جمعی‌از طلبهٔ علوم ازصحبت با برکاتش مستفیض می گردند.

دیگری **مولانا حسنا** که از غایت‌زهد و تقوی محتاج به تعریف نیست، همواره اوقات خجسته ساعات به ادای وظایف طاعات وعبادات صرف می‌نماید.

و دیگری **مولانا محمد تقی** که به‌تمامی صفات حسنه آراسته و به زیور کمالات و فضایل پیراسته ، **شعر** :

خلوت دیگران و صحبت او
وحدت این و آن کثرت او
پای رفعت بر آسمان دارد
سر خدمت بر آستان دارد

در عبادت به گفتن و دیدن
حق او طرز حق پرستیدن
در دلش این و آن نمی‌گنجد
هیچ جز حق درو نمی‌گنجد

[۲٤۵ ب] و این معانی در شأن او آیتیست نازل: گوشی حق شنو، زبانی حق گوی، چشمی حق بین، دلی حق جوی، خاطری عرفان رای، سینه [ای] معرفت خیز، تارکی آسمان سای.

و دیگری **مولانا محمد مفیدا** است که سیرت پسندیده و اطوار گزیده دارد. صاحب خلق و جمال و جامع فضل و کمال به مطالعهٔ تألیف الفتش بیگانگان در شرح متن آشنایی، **شعر**:

آنکه رخسار او ندید چه دید
وانکه نشنید ازو سخن چه شنید

سال و ماه ابد پیوندش در سرخیابان عشر سیوم، و غلغلهٔ فضایل و کمالاتش در مغز ساکنان سپهر هفتم.

و خامس ایشان **مطیعا محمدا** و سادس **مولانا محمد ابراهیما**. آن دو گوهر گرانمایه تحصیل کمالات و فضایل در خدمت والد بزرگوار نموده‌اند. اولین در اوان شباب وعنفوان‌جوانی‌شرف زیارت‌بیت‌الله‌الحرام‌وروضهٔ منورهٔ‌حضرت سیدالانام صلوات‌الله و سلامه علیه دریافته و ثانی از راه زهد و عبادت متابعت ابراهیم ادهم نموده امید که روز به روز خاص و عام این دیار به میامن با برکاتشان مستفیض و بهره‌ور گردند.

[۲٤٦ الف] ذکر اهتزاز صرصر خزان از مهب تقدیر حضرت سبحانی در بهار چمن زندگانی اعلم العلمائی مولانا محمد مقیماء یزدی

گفتم که ز غصه مشکلی بنویسم
وز درد فراق حاصلی بنویسم

کو دل که از آن‌حال غمی شرح دهم
کو دست گزان درد دلی بنویسم

افسوس که سپهر غدّار ارباب فضل و کمال را در مسند افاده آسوده و برقرار نمی‌گذارد و فریاد که زمانهٔ ستمکار پیوسته تخم آزار در فضای ضمیر خاص و عام می‌کارد ، **شعر** :

آن روز که آب و خاك برهم زده‌اند
بـر طینت آدم رقـم غـم زده انـد
خالـی نبود آدمـی از درد و بـلا
کین ضربت اولین بـر آدم زده‌انـد

باغبان قدر نهال ثمربخش کدام فاضل افادت دستگاه را در چمن زندگانی پرورش داد که بالاخره خریف اجل اوراق شجرهٔ وجودش را به باد فنا بر نداد و کاتب دیوان قضا نام کدام حقایق آگاه را در دیوان «یرفع درجات» ثبت کرد که عاقبت الامر رقم ختم بر حاشیهٔ اوراق حیاتش نکشید ، **شعر** :

خورشید حیات که بود پاینده
[۲٤٦ ب] دایم نبود نور بقا تابنده
چه شه چه گدا چه‌خواجه و چه بنده
باشد همه را بـه یك اجل آینده

«کل شیء هالك الاوجهه له الحکم و الیه ترجعون» . غرض ازین تحریر و مقصود برین تقریر آنکه‌آن جناب در صغر سن نزد علمای انام درتحصیل علوم محسوس و منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و بـه اندك زمانی سرآمدعلمای‌عالم گشته‌شمایم‌نتایج طبع سلیمش‌مانندروایح گلهای بهاری ازوزیدن نسیم بـه مشام ناظمان مناظم فضیلت وری رسید و نسایم خصایص ذهن مستقیمش همچون فوایح فیض اثرحواشی ریاض مؤلفات عالمیان معالم سخن سازی را تزیین داده ، خامه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانـی در دست امانی شرایف اماثل

نهاد ، **شعر** :

ز لفظ دُرفشانش گشت بی قیل
مبین معنی آیات تنزیل
ز ابر کلك او بحر معانی
شدی پر از زلال زندگانی

لاجرم آن فاضل ستوده شیم بـه التماس مسلمین بـه لوازم درس و افـاده پرداخت [۲٤۷ الف] و نیزمدت چهل سال در «مسجد جامع کبیر» دارالعبادهٔ یزد به‌اقامت فرایض جمعه و جمعات قیام واقدام نمود و در فیصل شرعیات کافهٔ برایا خود را معاف نداشته در این ابواب غایت جد وجهد به جای می‌آورد . و در هنگام فرصت وایام تعطیل به تألیف وتصنیف همت نیکو نهمت مصروف و معطوف می‌داشت و چون متقاضی اجل که حجتش در محکمهٔ قضا به‌نشان « لا یستاخرون ساعة و لایستقدمون » ثبت یافته بود در رسید و تاریخ هجری بـه روز جمعه بیست و پنجم شهررمضان‌المبارك سنهٔ اربع‌وثمانین والف رسید، مو کلان قضا وقدر گریبان جان آن جناب را گرفته کشان کشان به عیادت دوستی به « محلهٔ میرچقماق » بردند. بعد ازمراجعت در وقتی که به « میدان قلعه » عبور می‌فرمود سه جاهل ازملازمان تجار قزوینی از روی جهل و غرور به دوانیدن مراکب اجل سیر اشتغال داشتند ، از باد حملهٔ مرکبان آن فاضل عالی مکان بر خاك ناتوانی افتاده اعضایش توتیا- آسا گشت . نهال ثمربخش گلزار فضل و کمال ازاهتزاز صرصر بیداد عالم پر ملال از پای در افتاد و کوکب آسمان علم و هنراز اوج برج افضال روی به‌حضیض خانهٔ وبال نهاد . مؤمنان آن حوالی ازین واقعهٔ عبرت بخش اطلاع یافته آن جناب را بر دوش مهربانی گرفته بـه منزل شریفش رسانیدند.

[۲٤۷ ب] فرزندان و متعلقان واصحاب‌و دوستان‌ازوقوع‌این‌واقعه بی‌طاقت گشته آواز گریه و افغان بمرتبه‌ای بلند ساختند که‌غلغله در زمین وزمان افتاد و به‌موافقت ایشان سیلاب اشك از دیدهٔ معتکفان عالم بالا ومقیمان‌ملاء اعلی بگشاد

و بعد از سه روز که یکشنبه بیست و هفتم ماه مبارك رمضان بود عندلیب روح پر فتوحش ازقفس قالب به جانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد ونایرهٔ حزن و اندوه کانون‌درون خاص و عام رافرو تافت وآوازناله وفغان برناو پیرصدا در گنبد سپهر مدّورانداخت ، **شعر** :

زین مصیبت جان آن دارد که چشم آفتاب
دامن گردون ز اشك گرم آلاید به خون
لیك با حکم قضا جان را چو می‌افتد رجوع
مرجع دل نیست جز « انا الیه راجعون »

چه گویم کـه متوطنان بلدهٔ یزد را از حدوث آن واقعهٔ هایله چه مقدار اضطراب دست داد و چه نویسم کـه سادات و افاضل را از وقـوع آن حادثهٔ شامله چگونه اندوهی اتفاق افتاد ، **شعر** :

ز اندوه این مـاتـم جان گسل
روان کرد و ز دیده‌ها خون دل

عاقبت همگنان دست درحبل متین تحمل زده به تجهیز وتکفین قیام نمودند وبه‌ختمات آیات بینات کلام ملك علام روح شریفش را شاد فرمودند و جسدمطهرش را در«حظیره»حوالی « میدان وقت[و] ساعت» به‌مقتضای سنت خیرالبریه علیه السلام والتحیة مدفون گردانیدند .

***۱ عارف معارف ازلی واقف علوم خفی وجلی علامة العلمایی شفیعامحمدا المخاطب به‌خطاب مستطاب «دانشمندخانی»**

شمه‌ای از اوصاف کمال و اندکی از فضل و افضال ومجملی از جاه و جلال آن حضرت حمیده خصال بیان‌می گردد . ظاهر حالش به وفور دانش و تبحرعلوم آراسته و به درجات عالیهٔ اجتهاد و اخلاق حسنه پیراسته، باطن‌فیض مواطنش بـه فقر و درویش نهادی موصوف، ظاهـر جـاه و جلالش مانند آفتاب تابنده معروف ، **نظم** :

۱ ـ ازینجا ببعد در حاشیهٔ صفحه‌است.

آراسته بود جانش از زیور علم

بر فرق سر مبارکش افسر علم

در اوایل ایام شباب تحصیل علوم در خدمت سلالهٔ خاندان حضرت خیرالانام امیر معزالدین محمد شیخ‌الاسلام که لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی بود نموده. بعد از آن چندوقتی در دارالسلطنهٔ اصفهان اوقات شریف به افاده و استفاده صرف فرمود و درسنهٔ [1] الف هجری به‌حسب سرنوشت وتقدیرات ازلی متوجه بلاد هندوستان شده چون وارد آن ملك شد کوکب طالع ارجمندش ازافق سعادت واجلال لامع گردیده منظور عین‌التفات خسرو آن دیار گردیده نخست به منصب «یك هزاری» ذات و پانصد سوار سرافرازی یافت و پس از آنکه انوار دانش و فضل و کمال آن منبع فضل وافضال بر پیشگاه ضمیر انور پادشاهی پرتو انداخت به خطاب مستطاب «دانشمند خانی» و منصب جلیل المرتبهٔ «پنجهزاری» ذات و سه هزار سوار یك اسبه ودواسبه مفتخر و سربلند شده «بخشی‌الملك» گردید و آن جناب معدلت‌شعار به‌نشر عدل‌واحسان‌قریب جود و امتنان لوای مفاخرت وابقای ذکر جمیل و ادخاء فضل جلیل را مقصد همت بلند ساخت و تخم محبت در فضای سینهٔ ارباب عرفان کاشت. و چون خیاط قضا قبای اقبال بر قامت قابلیت او دوخت و دست صنع و قدرت انگشتری اجلال در انگشت دولت او کرد. باران انعامش چنان بر خاص و عام هر دیار بارید که آوازهٔ آن به گوش اهالی روم و شام رسید، بلکه چمن آمال‌ساکنان اقطار و امصار ازرشحات سحاب قیمتی آثارش تازه‌وریّان گشت، دربذل و سخا طریق افراط می‌سپرد ودرجود وعطا گوی ازمتقدمان ومتأخران می‌برد. به‌حکم آنکه، **شعر**:

جهان نیمی ز بهر شاد کامیست

دگر نیمی ز بهر نیك نامیست

چو بگشایی گشاید بند بر تو

فرو بندی فرو بندند بر تو

۱ـ دراصل سفیدست.

ازمنافع و مداخلش آنچه می‌رسید بی ثبت مستوفی ومشرف می‌بخشید و خطِ نسخ بــر حکایــات حاتم و آل برمك می کشید . هیچ سایل اززبانش کلمهٔ لاولم نشنید و هیچ فقیراز مایدهٔ احسانش بی‌بهره باز نگشت ، **شعر** :

ز غایت کرم اندر کلام تو نی نیست
در اعتقاد تو ضد است نون مگر نی را

آدمیزادگان اقطار که درمحبس هند به قید مفلسی گرفتار می گشتند کیسهٔ امید ایشان رابه نقود ابیض و احمر مالا مال گردانیده روانهٔ وطن‌می کرد. ودر ایام اقتدار آن مقدار کتب نفیسه جمع ساخت که هرگز هیچ صاحب جاهی‌را میسر نگشت .

و بنابر آنکه بقای موجودات از جملهٔ ممتنعات است در شهور سنهٔ احــدی وسبعین و الف آن جناب پهلو بـر بستر ناتوانی گذاشته بعد از روزی چند جهان فانی را وداع کرده روی به عالم باقی آورد ، **نظم** :

هر کس به بهانه‌ای ازین دیر فنا
شد عازم آن سرای جاوید بقا
باقی نبود کسی بـه عالم ابدا
غیر از احدی که نیست او را همتا

دوستان و محبّان و ملازمان حسب الوصیت در شاه جهان آباد به مقام قدم حضرت رسول حظیره‌ای که آن جناب به جهت همین مصلحت ساخته بود مدفون ساختند . از جملهٔ آثار آن جناب حظیره‌ایست که مسطور گشت و دیگرخانه‌ایست که در کمال تکلف و صفا و غایت زینت و بها در شاه جهان آباد معمار همت عالی نهمتش به اتمام رسانیده.

و حضرت رب جلیل آن حـاوی علوم نبوی را خلف ارشد ارجمندی موسوم به **میرزامحمدنصیر** کرامت فرموده که به جودت طبع سلیم وسلامت ذهن مستقیم از ابنای زمان امتیاز تمام دارد و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده

مقبول اعالی واصاغر گردیده ودراین اوقات‌درغایت اعزازو احترام‌و نهایت حرمت و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود اعنی خطهٔ‌بهشت نمای یزد تشریف دارد وطوایف انام به وجود با کرامتش مستظهر وبه صحبت پرفیضش مشعوف‌اند .✩[1]

[۲۴۸ الف]جامع فضل و کمال مولانا علاءالدین محمد

ولد رشید مرحوم **مولانامحمدحسین‌قاری** بود و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق ولطف گفتار و حسن کردار سر آمد ابنای روزگار می‌نمود . طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره‌ور ، و ذهن دراکش نقاد فنون علم و هنر . رشحات خامهٔ بدایع نگارش بسان خطخوبان گل عذار دلفریب ، و اثرآب کلك بدایع لطایف‌آثارش همچون عقود جواهرمکنون پر زینت و زیب . در مبادی ایام جوانی از تحصیل علوم و فنون محسوس و مفهوم در میدان درس و افاده از اماثل و اقران قصب‌السبق در ربود و به دستیاری عنایت حضرت پروردگار و به پایمردی توفیق دومرتبه سفر حجاز و یثرب نموده ، بعد از آن در قریهٔ تفت من اعمال یزد همت بلند برادای وظایف طاعات وعبادات گماشت و به درس و افاده اشتغال نمود والحق درآن‌اوقات طلبهٔ علوم [۲۴۸ ب] ازنتایج طبع نقادش‌مستفیض‌می گشتند وسالکان زهد وتقوی وطالبان دولت عقبی نسبت به‌آن جناب درغایت اعتقادسلوك می‌نمودند تا در اوایل محرم الحرام سنهٔ ثمانین و الف بر بستر ناتوانی افتاده بعد از هشت روز از محنت‌آباد جهان به ریاض راحت فزای جنان انتقال فرمود ، **قطعه** :

مخدوم اهل علم علاء جهان فضل
دردا که کوکب شرفش در وبال رفت
آمد ز اوج عزّقدم همچو روح قدس
در عالم مثال ولی بی مثال رفت

عنایت ایزدی آن ، **مصراع** :

علامهٔ بی مثال آفاق

۱ــ تا اینجا درحاشیهٔ‌صفحات‌است.

را فرزندی کرامت فرموده که آثار صلاح از ناصیهٔ حالش هویدا و به‌سن هفت‌سالگی رسیده‌امید که به‌مراتب والد مرحوم رسد .

محل‌سکنی آن‌جناب در اوایل حال منزلی‌بود موروثی در «محلهٔ خلف بقعه» و دراواخر حیات « باغچهٔ قاضی‌مشهورا» درقریهٔ تفت و«باغ زرگری» اهرستان که ازغایت‌شهرت محتاج به‌تعریف و توصیف نیست.

و«حمام فرط» وبازار جنب آن‌ملك شرعی آن جناب بود .

افادت پناه امینامحمدا عادل

فاضلی‌است‌زاهدصفت‌با امانت و عالمی‌است کم آزار با دیانت. در علم صرف ونحوبی بدل ، [۲۴۹الف] ودر علم کلام و منطق ضرب المثل، به‌صیام دهرروزگار می‌گذارند و همواره به‌وظایف‌طاعات و عبادات قیام می‌نماید .

در صلاح و تقوی منزلتی یافته که گوشه‌نشینان آن دیار دریوزهٔ همت از باطن او می کنند و گرم‌روان بادیهٔ مجاهدت استمداد عنایت از بدرقهٔ نظر او می‌نمایند، **بیت:**

روی خوبست و کمال هنرودامن پاك
لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست.

فضیلت وکمالات دستگاه مولانا محمد داود

ارشد اولاد توفیق آثار **حاجی‌محمدشفیع‌مصلائی** بود . مبادی عنفوان اوان جوانی را کــه خلاصهٔ اوقات زندگانی‌است به‌اکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نموده به‌اندك زمانی‌حقایق اکثرعلوم معقول ودقایق بیشتر فنون معقول را برلوح‌خاطر نگاشت و درنوشتن خطوط خصوصاً خط ثلث و نسخ[۱] و رقــاع و ریحان قلم نسخ[۱] بر حطوط استادان ماهر کشید و جمال حالش به حلیهٔ اسناف فضل و هنر آراسته گشته رایت بــی مثلی برافراشت[۲۴۹ ب]

۱- اصل نسق

به طلاقت لسان وفصاحت بیان وحسن‌خلق‌و لطف طبع وسلامت نفس مشهور گشت. حاصل الامر آن‌جناب دربیان‌فضایل‌و آداب بحری بود بی کران‌و درمعرفت وحقایق گنجی بود گوهر افشان . لاجرم اکابر و اهالی به‌صحبت شریفش مبل نمودند و به مجالست او اظهار دلخوشی میکردند و هم در ایام شباب آن جناب به گزاردن [1] حج اسلام ء طواف روضهٔ مقدسهٔ خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام مشرف شده به وطن مألوف مراجعت نمود و به‌افاده و استفاده مشغولی می‌نمود. تا در شهور سنهٔ ثمانین و الف قاید تقدیر عنان جانش گرفته به جانب هندوستان کشید . چون به حوالی جهرم رسید سر بر بستر ناتوانی نهاد و مضمون آیه کریمهٔ « و ماتدری نفس بای ارض تموت » وصف‌الحال‌او آمده همچنان منزل به منزل طی می‌نمود . چون زمان حیات مقرر به‌سرآمد به مقام کوخرد حوالی بندر گنگ‌رسیدوداعی «یا ایتهاالنفس المطمئنة » را لبیك اجابت گفته به‌هزارحسرت عازم سفر عقبی گشت ، **نظم** :

کـرد عـزم سفر ولـی سفری
[۲۵۰الف] که‌از آن‌هیچکس‌ندادنشان
سفری چـون شب دراز فـراق
همچـو روز وداع آفت جـان
بـود کـان هنر غریب بـدان
که نهان شد به زیرسنگ چو کان
قصه کوتـه به‌خاك غربت مرد
گشت در خاك همچو گنج نهان
در خط استاد بود لیك چه سود
کـه نبودش ز مرگ خط امان

اعیان علما وافضل‌فضلا مولانا محمد شریف مزنگ

آن جناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بود. درمبادی ایام شباب به تکمیل‌فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته تا آخر

۱ـ اصل: گذاردن .

ایام حیات [۱] به افاده‌مشغولی‌میفرمود ، نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیدهٔ دل ریاضت کشیده‌اش در مرآت رخسار مـهرویان جز پرتو جمال حقیقت صورتی ندیده ، از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام به رکوع وسجود و قیام و قعود اقدام فرموده ، **شعر** :

همه ذکر او در رکوع و سجود

همه فکـر او در قیام و قعود

محل سکنی آن‌جناب[۲۵۰ ب] در داردنیادر« محلهٔ خلف باغ عزاباد » بود و انتقال روح مطهرش به منزهات عالم عقبی در شهورسنهٔ [۲] [۳]اتفاق افتاد.

فضیلت پناه نورا محمدا اعلمی

آن جناب برادر اعیانی وزارت و غفران پناه برهانامیرزا خلیل اللهاء وزیر بود و به‌شرف علم وعمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایای آنجا سخنان به عرض عمال می‌رسانید وعمال خجسته اعمال آن سخنان را به سمع رضا می‌شنودند .

بدان ای‌عزیز که آن جناب به طلاقت لسان معروف و در گفتن الفاظ مغلطه مهارت تمام بهم رسانیده در نهایت ادب تکلم می‌نمود .

چنانچه مشهور است که گبری بهرام نام‌خرواری هیمه بـه جهت فروختن حمل‌الاغ نموده متوجه محلی بود . آن جناب ارادهٔ خریداری کرده به این‌عبارت فرمود: خدام حضرت رئیس کمال‌الدین‌بهرام حفظه‌الله‌این وقر حطب که به‌ریسمان رطب‌برخلف‌حمارمرتب داشته‌اید ✩ [۱] به چند دینار عراقی به‌داعی باخلاص مبیع می‌فرمایی . گبراین‌سخن رافهم نکرده گفت ملاتر کی نمی‌دانم . آن‌جناب متبسم شده فرمود عجب از هوش خدام بـا کمال دانش و قابلیت ذاتـی کلام فضلا را به لسان اتراك نسبت جنسیت دهند . چندان کـه گبر سعی نمـود آن سخنان را

۱ـ اصل: حیوات ۲ـ دراصل‌سفیدست ۳ـ ازاینجادر حاشیهٔ صفحات‌است.

ندانست، وآن‌جناب هر چند خواست که به او فهماند نتوانست. ناچار از سر بیع و شری گذشتند.

و ایضاً اشتهار دارد که میرزا خسرو که از نبایر خواجه **قطب‌الدین خسروشاه میبدی** است در مبادی عنفوان جوانی بعضی از اوقات شریف به کبوتر پرانی صرف می‌نمود و منزل او در همسایگی خانهٔ نورا محمدا بود. پیوسته آن جناب از کردار میرزا خسرو انکار نموده در نصایح او تقصیر نمی‌نمود. اما او اصلا آن سخنان را به سمع رضا اصغاء نمی‌فرمود ودرامرمزبور غایت سعی به جای می‌آورد. نوبتی به همان شغل بر فراز بام با همکاران در گفت و شنود بود. جناب فضیلت‌پناهی بر بام خانهٔ خود رفته زبان به‌نصایح او گشود: که ای میرزا خسرو تا چند حمامه بازی را شعار خود ساخته و به قبول نصیحت من نپرداخته قدم بر سطح می گذاری و احجار ارضی را به ید بد خود برداشته به سوی سماء مطبق معلق می‌اندازی و اندیشه نمی‌نمائی که بعد از رجوع آن از فلك مطبق معلق به سوی درك اسفل که مرکز اصلی اوست اگرخدا نخواسته بردست یا پای یکی از اهالی حرم محترم ما که بدایع ودایع حضرت آفریدگارند خورده اشل یا اعرج گردد چگونه از عهدهٔ جنایت آن‌بیرون‌می‌توانی آمد. میرزاخسرواز راه‌مزاح تفك‌آتش‌خا را از پنبه و باروت پر ساخته به جانب نورا محمدا آتش داد. آن عزیز برپشت افتاده فریاد کرد که: حضرت والدهٔ ماجده نوشیدم! والدهٔ عصمت پناهش فرمود چه‌چیز؟ گفت شما فنگ! آن‌صالحه ازصدای تفنگ و اضطراب فرزند جامهٔ صبر و شکیبایی چاك زده خودرا برسانید و چندانکه ملاحظه نمود اثر زخم ندید. باز آن جناب فرمود نیکو ملاحظه کنید که‌به جان وسر برادرعالیقدرم برهانا خلیل‌اللهاء سلمه‌الله‌تعالی که مکرر مشاهده افتاده که بندگان میرزایی ما تحت مناقیر عصافیررا زده، عجب با کمال مهارت که تیر او خطا شده باشد. بعد از آنکه برو ظاهر گشت که اثر گلوله وزخمی‌نیست برخاسته[1] گفت الحمدلله که خلل در

۱ـ اصل: خواسته.

هنر آن عزیز راه یافته و تیر او خطامیشود .

بدان ای عزیز که به این قسم‌سخن گفتن‌مخصوص‌آن جناب نبوده‌ودیگران هم در نهایت غلظت تکلم می نموده‌اند . چنانچه در « حبیب السیر » مرقوم است که خواجه جمال‌الدین یلغز وزیر پادشاه مرحـوم سلطان حسین بن سلطان اویس مقید بود به آنکه بغایت مغلظ تکلم نماید .

و دو پسر داشت موسوم به **عبدالله وفضل‌الله**. نوبتی امیرشمس الدین زکریا یکی از نوکران ترك را جهت طلب کاه به خدمت خواجـه‌جمال الدین فرستاد. چون‌آن شخص‌پیغام بگزارد خواجه جواب داد که به سر عبدالله و به جان‌فضل‌الله که در متبن ما چندان تبنی موجود نیست که عصافیر بـه مناقیر بر سطوح بیوت کشند. ترك بیچاره معنی‌این کلمات را ندانسته باردیگر گفت‌چه جواب فرمودید. خواجه فرمود که اعادت عبارات از عادات اولوالالباب بعید است . آن ترك چون دید کـه هـر چند می‌ایستد سخنی مفهوم نمی‌شود بـاز گشت و امیر شمس‌الـدین زکریا را گفت من هرچند از خواجه کاه می‌طلبم او قران می‌خواند .✡[1]

اعاظم اهل‌علم‌واجتهاد واکابر ارباب زهد و رشاد مولانا زین الدین

توضیح کلام الله را عبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی را اشارات حقیقت صفاتش کافی ، کشف مشکلات رسائل سلف را منطق‌بلیغش مبین ورفع شبهات [۲۵۱ الف] مسایل خلف را بیان بدیعش متضمن، خلاصهٔ روزگارمتقدمین درمرآت‌طبع‌نقادش‌مصور و نقاوهٔ آثارمتأخرین بر صحیفهٔ ضمیر فیض پذیرش محرر ، **شعر** :

هست نوك کلك او مفتاح باب مشکلات
هست نور رای او مصباح راه اهتدا
می‌برد لطف کلامش تاب از آب حیات
می‌زند بحر کمالش موج بر اوج سما

۱ـ تااینجا درحاشیهٔ صفحات‌است .

و آن جناب درسلك اشراف واعیان ولایت یزد منتظم ، وبه رقت قلب و کثرت عبادت از زهاد زمان ممتاز ، وبه مزید مکنت و اسباب و افزونی املاك و رقبات از ارباب حال مستثنی بود . و اکثر اوقات خجسته ساعات بـه اداء وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود. و همواره بر سجادهٔ پرهیزگاری ودین داری نشسته شرایط افادهٔ علوم ظاهری و باطنی به جای می آورد ، **نظم** :

ازو نور ایمان فروزنده بود
به‌او سنت مصطفی زنده بود

و آن جـامع فضایل را دو خلف نیك اختر پسندیـده خصال حمیده اخلاق خجسته افعال بود :

یکی **میرزا محمد صالح** نام که بواسطهٔ اتصاف به‌وفورمکارم اخلاق‌ومحاسن آداب همواره نقش خیر خواهی بـر صحایف خاطر نگاشته نهال مودت در پیشگاه ضمیر صغیر و کبیر می‌نشانید [۲۵۱ ب] و چون سن شریفش قریب به هفتاد رسید متوجه ریاض قدس گردید. محل‌سکنی آن جناب‌درین‌دار بی‌بقا منزلیست بهشت‌نما در « محلهٔ گنبد سبز » مشهورا .

و دیگری به **میرزا محمد سلیم** موسوم که سیمای نجابت از ناصیهٔ خجسته‌ـ اثرش ظاهر ووفور فهم وجودت طبع و قابلیتش نزد همگنان‌باهر، پیوسته اکابر و اهالی جویای صحبت شریفش بودند و در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام با وی سلوك می‌نمودند .

وچون متقاضی‌اجل موعود در رسیددر سنهٔ‌خمس‌وسبعین والف دامن ازصحبت برچیده متوجه عالم‌آخرت گردید. و ازآن جناب خلف‌سعادتمندی به یادگارمانده **میرزا محمد مظفر** نام که به زیور قابلیت و کمالات آراسته و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق ولطف گفتار وحسن کردارسرآمد ابنای روزگار گشته طبع پاکش از اقسام کمالات بهره‌ورو ذهن‌دراکش نقاوهٔعلم وهنر . [منثورات]منشوراتش مثال سخنان‌سحبان به زیورجواهر بلاغت آراسته‌ومنظومات‌منشآتش مانند لآلی‌بحرعمان

از شوایب عیب و منقصت پیراسته . رشحات خامهٔ بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب ، و ترشح کلك لطایف آثارش همچون عقوذ جواهر مکنون پر زینت و زیب . [۲۵۲ الف] مهارتش در فن معما و نظم تاریخ به جایی رسیده که رقم نسخ بر گفتار چهرهٔ آن صنف کشیده . محبتش درخاطرها چنان‌سرشته گشته که نقش غم را در آن‌جای نمانده. قصاید و مقطعات طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین ، رخسار عرایس ابکار سخن و غزلیات خامه گهر نثارش « کامثال اللؤلؤالمکنون » زیور گوش هوش اصحاب انجمن .

چون درحین‌تحریراحوال خیرمآل آن زبدهٔ نجبااین‌غریب‌وادی سر گردانی در حیدرآباد رحل اقامت گسترده ندامت تمام به احوال و اوضاع خود داشت و مضمون این ابیات به خاطر گذرانیده دریافت صحبت عزیزان از درگاه احدیت مسئلت مینمود، **بیت** :

غرض زعمر بجز وصل دوستداران نیست
ز زندگی غرضی جز حضور یاران نیست
قسم به جان عزیزان که شادکامی دهر
به غیر صحبت یاران و غمگساران نیست

از منظومات آن جامع کمالات چیزی به خاطر نمی‌رسید ، لاجرم طوطی کلك شیرین منقار زبان در کام خاموشی کشیده صحایف این اوراق زیب و زینت نیافت .

افادت مآب قدوةالمحققین وافضل المتاخرین

[۲۵۲ب] مولاناوجیه‌الدین‌فضل الله

عالمیست متبحرو به طلاقت لسان‌وفصاحت بیان مباهی ومفتخر، وبه جودت ذهن و حدت طبع سر آمد افاضل . مولد و منشأ آن جناب قریهٔ عقدا من اعمال یزد است . درمبادی ایام شباب و جوانی همگی همت به تحصیل مصروف ساخته در اندك زمانی‌از اکتساب فضایل و کمالات بهرهٔ تمام یافته در سلك علما منتظم گشته

بلکه رایت بی مثلی برافراخت . و بعد از آن بر مسند افاده نشسته به مباحثهٔ علوم دینیه اشتغال‌فرمود والیوم حسب الاستدعای اکابرو اهالی درآستانهٔ مقدسهٔ فرزند حضرت خیرالبریه اعنی‌امامزاده واجب التعظیم والتکریم امامزاده ابوجعفرمحمد علیه التحیة والتسلیم ودربقعهٔ رفیعهٔ خونزاده ومخدومزاده به لوازم افاده می‌پردازد و از برکات انفاس شریفش تلامذه مستفیض و بهره ور می گردند و به زبان حال مضمون این مقال به ادا میرسانند، **نظم** :

ای مشکل اهل فضل از کلك توحل
گشته به فنون علم در دهر مثل
طبع تو در انواع فضایل کامل
ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل

و بخشندهٔ بی‌منت آن جناب را چند خلف صالح زاهد عابد عالم کرامت فرموده .

بزرگتر **مولانامسعود** نام که در خدمت [۲۵۳ الف] والد بزرگوار تحصیل علوم نموده و از اقسام فضایل بهرهٔ تمام یافته .

سیادت و افادت پناه علامی شمسالسیاده
امیر محمد صالح اردکانی

جمال حالش به علوّنسب و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی‌و حکمیات سرآمد فضلای دوران می‌نمود . طبع سلیمش مدرك مخفیّات مؤلفات علماء متقدمین وذهن‌مستقیمش‌مظهر مخزونات مصنفات فضلای متأخرین. در عنفوان اوان جوانی از بلدهٔ اردکان که منشأ و مولودش بود بعضی اوقات به دارالسلطنهٔ اصفهان رفته و برخی احوال به دارالعبادهٔ یزد آمده تحصیل علوم نمود و به اندك زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب‌السبق از امثال و اقران درربود . آنگاه علم عزیمت به‌جانب‌دیارهند برافراشته روانه گردید . بعد از ورود چون شاه جهان آباد و کهنه دهلی را از وحشت هندو نژادان ظلمات « بعضها فوق بعض » مشحون دید خاطر عاطرش متأذی گشت و به مقتضای حدیث حب‌الوطن

مراجعت فرمود و درخطهٔ بهشت منزلهٔ یزد رحل اقامت انداخته چند گاه به قلم دانش نقش افاده بر صحیفهٔ خاطر طلبه می‌نگاشت تا درشهور سنهٔ [1] [۲۵۳ب] توجه به‌صوب عالم آخرت نمود ودو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت : **میرزا محمدنصیر** و **میرزا وجیه‌الدین** ، و این دو جوان فضیلت نشان به لطف طبع و صفاء ذهن و اخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف و معروف‌اند. ومیرزا محمد نصیر در سنهٔ ثمان و سبعین و الف مستوفی مـوقـوفات سرکار مشایخ عظام کرام دادائیه علیه الرحمة والتحیة گشته مدت سه چهار سال در آن امر اشتغال داشت .

افادت پناه جامع‌الاوصافی حاجی
محمدتقی استیفاجی

آن جناب به صفت ورع و پرهیزگاری و وقوف و کاردانی در امور دنیوی اتصاف دارد و به زیور حسن خلق که نوریست ازانوار حکمت‌الهی وسرّی از اسرار عزت پناهی که بدان نور شریف دیدهٔ بصیرت منور گردد ، آراسته . از بدایت حال تا این زمـان کـه سن شریفش از خمسین سنه تجاوز نموده اوقـات با برکات بـه تحصیل‌علوم‌وبه اکتساب کمالات مصروف داشته درخیرخواهی [۲۵٤ الف] عبادالله و کلمة الحق خود را معاف نداشته ، و از گفتار و کردارش بوی نفاق به مشام اولوالالباب نرسیده ، بلکه پیوسته نقش خیرخواهی کافهٔ بـرایـا بر ضمیر منیر نگاشته رعایت ومراقبت همگنان‌را واجب ولازم میداند . لاجرم ارباب جاه وجلال به صحبتش راغب و اهل فضل و کمال بـه مجالستش مایل و عجزه و زیردستان به‌دیدارش خرسنداند [2] ، **شعر** :

هر چند فکر میکنم از هرچه در جهان
نام نکوست حاصل ایـام آدمی[3]

و چون میداند که ملاحظهٔ دیانت لازمست و دیانت محافظت امانتیست که میان بنده و خداوندست و کسی برآن اطلاع نیابد مگر بعد ازاظهار آن، وصیانت

۱ـ دراصل سفیدست ۲ـ اصل: خورسنداند ۳ـ نسخهٔ وزیری: زندگی

قانون دیانت موجب سعادت هر دوسرای بلکه سبب وصول رضای خداست ، **شعر** :

در دیانت کوش تادنیا ودین گردد فروغ
بی‌دیانت را نه دنیا بر مرادست ونه دین

آن جناب در گفتار و کردار همین شیوهٔ ستوده منظور نظر همت داشته یکسر موی پای ازشاهراه دین‌داری برنداشت. بنا بر آن درسنهٔ اربع‌وستین‌و الف که‌مسند‌آرای‌وزارت صفی‌قلی‌بیك خلف مقرب الخاقانی‌محمد علی‌بیك ناظر بیوتات سر کار خاصهٔ شریفه بامر حکومت و وزارت به مملکت یزدآمد [۲۵٤ ب] به تکلیف تمام و مبالغهٔ مالا کلام مهم استیفا چیگری اقمشه انفادی سر کارخاصهٔ شریفه در عهدهٔ اهتمام او گـذاشت . و آن جناب در زمان صاحب دخلی رایت کفایت و درویش‌نوازی برافراشت و در رعایت و جانبداری زیردستان و اهل حرفه خود را معاف نداشت . و چون از اشغال دنیوی ملول گردیـد و اجل مقرر در رسید جهان فانی را وداع نموده در شهور سنهٔ[۱] ثمانین و الف متوجه ریاض رضوان گردید .

مولانا محمد شرفی

به ذکرمکارم اخلاق وقدم خاندان ممتازبود ونسبت قرابت باشرف العلماو افضل‌الفضلا مولانا شرف الدین‌یزدی‌المشتهر به«مخدوم» که از غایت اشتهار احتیاج به توصیف و تعریف ندارد درست می‌نمود و در اوایل حال سالها صاحب رتق و فتق سر کار حضرت کرامت منقبت ولایت مرتبت مرتضی ممالك اسلام شاه نورالدین نعمت الله ثانی بوده لوای وکالت و نیابت می‌افراشت و در اواسط زمـان خلافت و فرمانروایی . **مصراع** :

شهریار کامیاب کامبخش کامکار

ابوالفتح شاه طهماسب بهادرخـان انارالله بـرهانـه از بلدهٔ یزد کـه وطن مألوفش بود به دارالسلطنهٔ قزوین رفته منظور نظر کیمیا تأثیر پادشاه جنت مکان گشته در سلك ندمای بارگاه فلك جاه انتظام یافت و مادام‌الحیوة در نهایت اعتبار روزگار

۱ـ دراصل: سفیدست

گذرانیده تخم محبت واخلاص درمزرعهٔ دل‌همگنان‌می کاشت . این رباعی از نتایج فکر آن جنابست که در حین تحریر بــه خاطر آمده در این اوراق[۲۵۵ الف] نگارش یافت ، **رباعی** :

خواهم که به کام خویش ای مهر گسل
در زلف دلاویز تو آویزم دل
چین در سر زلف دلکشت بگذارم
تا هیچ دلی درو نگیرد منزل

الموفق بتأییدات الهی مولانا

معین الدین معلم یزدی

درزمان خود اعلم علما وافقه فقها بود و پیوسته اوقات با برکات را به درس و افــادهٔ علوم عقلی ونقلی صرف نمود . به‌قلم بلاغت رقـم تألیفات فصاحت شیم بر صفحات روزگارمرقوم می گردانید ، وازاوایل‌زمان سلطنت سلاطین‌حشمت تمکین آل مظفر که شهریاران نیك سیرت ملك نهاد وجهانداران خوب صورت پاك اعتقاد بودند تا اواخراستقلال آن زمرهٔ عدالت کیش در بلدهٔ فاخره یزد بر سجادهٔ تقوی و پرهیزگاری نشسته مردم آن دیاراز تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ خاطر خطیرش بهره‌مند می گشتند . و همواره جمعی کثیر از فضلا و اهل طلبه طریق ملازمتش پوئیده به صحبت با فیضش مستفیض بوده مضمون این مقال بــه‌گوش هوش یکدیگر می‌رسانیدند ، **شعر** :

صحبت غنیمتست عزیزان درین چمن
فرداست همچو گل همه برباد رفته‌ایم

و پادشاه مطاع سلطان [۲۵۵ ب] جلال‌الدین شاه شجاع از زمان صبی تا اوان اوقات[شباب]زندگانی به‌قدم‌اخلاص به‌مجلس‌درس آن‌جناب شتافته به‌تحصیل علوم دینیه و کمالات انسانیه اشتغال داشت ، و حسب الأستدعای پادشاه وافر احتشام آن حاوی فضایل « تـاریخ معینی مظفری » کـه مشتمل است بـر ذکر جهانگیری و

خصوصیات ووقایع احوال‌خسروان‌مظفری به قلم‌فصاحت رقم‌مرقوم ساخته وبلبل‌نوایان گلشن انشا و نغمه پردازان چمن املا به هزارزبان اعتراف نموده‌اند که در هیچ وقت و اوان عذار اجزای تألیف را به مثل الفاظ دررنثار آن نسخه به خط و خال عنبرفام زیب و زینت نداده‌اند.

و در سنهٔ تسع و ثمانین و سبعمائه معمار همت مولانا معین الدین دراهرستان بموضع «داربندك» طرح مسجدی عالی اساس و گنبدی رفیع ارتفاع انداخته در نهایت خوبی و تکلف به اتمام رسانیده و پنجرهٔ کاشی بر شارع گذاشت و باغی‌دلگشا در جنب مسجد احداث فرمود و در سنهٔ مذکوره به مقتضای «کل نفس ذائقة الموت» بنای حیات آن جناب انهدام یافته در گنبد مسجد مزبور مدفون گردید.

[۲۵۶ الف] و بسبب طول زمان خرابی تمام به آن عمارت راه یافته بود و از مجالست زهادو عباد محروم گشته‌بود. درسنهٔ احدی‌وثمانین و الف هجری معمار همت عالی‌نهمت‌حضرت سیادت‌منقبت فرشته خصلت نیکو سیرت زبدهٔ اکابر و اعاظم قدوهٔ سادات ذوالمکارم، **شعر:**

همه حسن و همه خلق و همه حلم
همه لطف و همه جود و همه علم

اعنی **میرزا محمد کاظم‌دادائی** که ذات محمدت صفاتش از ذکر مکارم و اوصاف مستغنی و طبع درّاکش به انواع فضایل و کمالات متحلی، **شعر:**

چراغ روشن از نور امامت
مه تابنده بر برج کرامت

به تعمیر مسجد و مزار مزبور ساعی گردیده در نهایت تکلف و صفا به اتمام رسانید. الحال از رفعت فلك فرسای گنبد مقصوره و جماعتخانه اش خیمهٔ مینافام سپهر خجل گردیدهو در لطافت‌ابنیهٔ‌رفیعش‌قصرخورنق پردهٔ احتجاب‌بررخسارش کشیده، **بیت:**

تا بر گذشت سقف رفیعش ز آفتاب
گردون سایه دارشب وروزدرغم است

مولاناعبدالله یزدی صاحب‌حاشیه

از جملهٔ اشراف و اعیان بهاباد بافق است و پیوسته بقلم گوهر نگار نقش تألیف و تصنیف بر لوح روزگار می‌نگاشت و در میدان درس و افاده [۲۵٦ ب] گوی سبقت و رجحان بر امثال و اقران می ربود.

ازجملهٔ تألیفاتش دوحاشیه است: یکی بر«مختصر معانی» ودیگری بر«حاشیهٔ خطائی» . و مهارتش در فنون علم فقه به غایتی بود که می گفته اگر متوجه بدان علم گردم به توفیق الله تعالی برهان دلایل عقلی بر مسایل‌فقهی گفته چنان علم فقه را مدلل سازم که مجال‌چون وچرا نماند . برخواطردانایان سلسلهٔ انساب پوشیده نماند که فخر الوزرا **برهانامیرزاخلیل‌اللها** [۱] وزیرخطهٔ یزد نسبت قرابت قریبه با آن فاضل افادت دستگاه داشت و بدان واسطه علم مفاخرت می افراشت .

مولاناحاجی حسین اردکانی

مردی صالح فاضل پسندیده اخلاق‌بودو دامن عرض خود را به‌اغراض‌دنیویه کمتر می آلود و پیوسته به ادای وظایف طاعات و روایت عبادات قیام و اقدام می‌نمود. در اواخر ایام حیات‌به‌دارالسلطنهٔ اصفهان رفته به افاده واستفاده اشتغال‌داشت تاوقتی که‌متوجه‌بلادعقبی گشت. **میرزا ابوالفضایل** که‌جوان‌پسندیده‌اخلاق‌نیکو‌صفات‌است‌ولدارجمند آن جناب‌است و تاحین تحریراین‌اوراق‌در اردکان[۲۵۷الف] که مسکن آباء و اجدادش است به‌امر زراعت و عمارت و تحصیل ثواب آخرت مشغولی می نماید .

مولاناسلطان حسین‌ندوشنی

افضل‌واعلم‌فقهاء و محدثین‌عصرخود بود. ازوطن مألوف بدارالسلطنهٔ‌اصفهان رفته به افاده و استفاده اشتغال نمود و بغایت دین دار و پرهیزگار و با تقوی بود

۱ـ اصل: خلیل‌الها.

و در ترك مستلذات دنیا درجهٔ علیاداشت. از مأ کولات ومشروبات بهسدرمق قناعت می فرمود واکثر ایام صایم می بود و از غایت اشتهار منظور نظر توجهات پادشاه گیتی ستان اعنی خاقان والاشان ، **مصراع :**

جهان دار دین دار عباس شاه

گردید و در سنهٔ عشرین و الف هجری که صدر اعظم قاضی خان به ایلچی گری روم مأمورشده حسب الفرمان قضا جریان آنجناب به رفاقت مقرر گردید و بعد از مراجعت [۲۵۷ب] از آن سفر چند سال دیگر در کمال اعتبار ونهایت زهدووقار دراصفهان بهافاده مشغولیداشت.

و بنابر آنکه از دایرهٔ فنا و فوات هیچ کس را خروج ممکننیست و هر که قدم در عالم وجود نهاد هر آینه شربت اجلش باید نوشید و لباس هلاکتش میباید پوشید ، اونیز چون دیگرانندایارجعی شنیدهراه عالمباقیپیمود .

[۲۵۸الف] ملاعباس گیلانی

فضیلت پناه مشار الیه در ایام شباب و عنفوان جوانی از بلاد گیلان که مولد مألوفش بود به دارالعلم شیراز آمده به طلب علوم دینیه و تحصیل کمالات اشتغال نمود و در اندك روزگار بر مدارج دانش ترقی نمود ، اما بهغایت تندخو ودرشتگو بود ودر حین درس و تعلیم باطلبه کمال درشتی کردی ، **مصراع :**

بی محابا ، پاك طینت ، تندخو ، آتش مزاج

و گاه بودی که به حرب و ضرب می رسانیدی .

نوبتی بنا بر مقدمه ای کـه شرح آن لایق سیاق نیست فیمابین آن فاضل شجاعت آثار و آصف عدالت شعار مناقشه و مجادله روی نمود و کار به حدی رسید که مولانای مومیالیه را بودن در شیراز محال مینمود. ناکامترك مجاورت آن ملك داده بهدارالعبادهٔ یزد آمد ودر «مصلی کبوترخان »[۱] گوشهٔ خلوتی اختیار نموده از تکلفات خورش وپوشش به کشکینه و پشمینه قناعت نمود و پشت بر اسباب دنیا

۱ - اصل : خوان

کرده‌روی به‌تهیهٔزاد آخرت آورد ، **بیت:**

سوختهٔ تاب تجلی شده   شیفتهٔحضرت‌موسی‌شده

در اندك زمان آوازهٔ فضل و صلاح آن عزیز [۲۵۸ ب] به حوالی و نواحی افتاد . فضلا و علما از دور و نزدیك به رسم تیمن و تبرّك و تحصیل علوم درخدمتش آمد شد آغاز نهادند وچون او را به‌زیور دانش‌آراسته یافتند در مواد اعتقاد افزوده تردد بیشتر می نمودند . اما به‌احتیاط تمام مباحثه کرده مضمون این بیت به ادا می‌رساند، **شعر :**

رسیده ام من‌تشنه‌جگر به‌چشمهٔ صاف

ولی‌چه‌سود که یارای‌آب‌خوردن‌نیست

چون سالی چند برین گذشت از صحبت مردم آن‌دیار ملول گردیده اجابت دعوت حق نمود و از جام «کل نفس ذائقة الموت» بی هوش افتاد ، **بیت:**

هرآنکه زاد ز مادر ببایدش نوشید

ز جام‌دهر می «کل من علیها فان»

فضیلت و صلاحیت دستگاه مولانا عبدالله عادل

آن‌عزیز دوجهانی برمدارج دانش عروج کرده و جوهر نفس ناطقه‌رابه‌زیور فضایل‌تحلیه نموده واز صحبت خلق احتراز فرموده باندك کفافی قانع‌شده ودیده ازخلایق دنیی بردوخته وخاشاك اخلاق‌ناپاك رابشعلهٔ آتش ریاضت‌سوخته ، و دیدهٔ چشم بیدارش از فرط شب زنده‌داری چهرهٔ خواب ندیده ، گوش هوشش از غایت [۲۵۹الف] پرهیزگاری جز ندای « والله یدعو الی‌دارالسلام» نشنیده، **شعر:**

دمش گنجینهٔ تحقیق ریزان

جبینش آفتاب صبح خیزان

آن جناب چهار مرتبه‌به دستیاری مؤونت وتوشهٔ توکل سفر به بطحا ویثرب کرده وبه شرف زیارت بیت الله الحرام و مرقد منور ومعطر سید انام صلوات‌الله و‌سلام علیه استسعاد یافته ، و در هیچ وقت از اوقات از پادشاهان ذی شان و صدور

عالی‌مکان وظیفه ومدد معاش نگرفته .

لله الحمد و المنة که در حین تحریر که‌دوسنین ازسنهٔ ثمانین والف هجری گذشته آن‌فاضل عبادت شعاردر دارالعبادهٔ یزدتوفیق مقیم و ساکنین آنجا به‌میامن بافیضش بهره‌مند می گردند.

جناب‌فضیلت‌پناهی کمالات‌دستگاهی خواجه‌محمدزکی

مکارم اخلاق و محاسن صفات درطینت آن‌جامع کمالات سرشته‌وقلم‌خجسته رقم آیت جوانمردی و فتوت بر صفحات حال آن جناب نوشته . به‌صیقل‌صحبت‌او غبار ملال از آینهٔ دل دوستان محومی گردد و بنور حضور اوظلمات آفات از هوای سینهٔ محبان مرتفع می شود ، **شعر:**

دل که‌آیینهٔ شاهی‌است غباری دارد
ازخدا می‌طلبم صحبت روشن رائی

[۲۵۹ب] از مبادی عنفوان جوانی تا این اوان که سن شریفش شش‌مرحله از منازل عشره طی نموده روزها بوادی کسب فضایل و کمالات به سر برده وشبها مناهج عبادت را به طریق جهد و مجاهده به پایان رسانیده ، **بیت:**

شمع محبت به دل افروختی
هر چه به‌جز حق همه را سوختی

وخلف‌ارشد آن‌جناب **خواجه‌محمد مغیث** جوانیست‌به صفت کمالات معروف وبه‌شرف ذات وحسن صفات موسوم وموصوف ،**بیت:**

با ادب‌جان فزا ، با سخن دلپذیر
با خرد بیکران ، با هنر بی شمار

و آن عزیز مصاحبی است مناسب‌و دوستی‌است‌موافق ورفیقی است مهربان، دل مصاحبان در صحبت او تازه و خرم و سینهٔ محبان به محبت او مبتهج وبی‌غم .

و در حین تحریر ، این غریب وادی تحیر خصلتهای ستوده و صفتهای پسندیدهٔ آن دوست حقیقی و برادر دینی‌را به خاطر گذرانیده این ابیات رانگاشتهٔ

این اوراق ساخت ، **شعر:**

مرد را دوستان صاحبدل
زیور دین و زینت دنیاست
نعمت دهر اگر چه بسیار است
نعمتی بهتر از رفیق کجاست

فضیلت و کمالات دستگاه زایربیت‌الله‌الحرام‌حاجی‌میرشیخ احمدددادائی

[۲۶۰ الف] آن جناب به کمال خرد و صلاح هنر آراسته و به داد و امانت و تقوی و دیانت زینت یافته و به حق گزاری [۱] و نصیحت و هواخواهی مسلمین از امثال و اقران ممتاز گشته، اکابر و اشراف مشتاق صحبت او و خواص و عوام آرزومند مجالست او. سلسلهٔ نسب پاکیزه‌اش به‌سلطان الاولیاوبرهان‌الاتقیا سلطان تقی‌الدین دادا محمدا علیه‌الرحمه انتظام دارد و به دستور آباء عظام واجداد کرام از زمانی که نوبت جمشید سریر خورشید در پیشگاه ایوان « والسماء بیننٰاها » می‌نوازند وتا وقتی که بساط مشکین شعارسلطان شب درفضای « والارض فرشناها» می‌گسترانند اوقات شریفش به موعظت عباد و قضای حاجات مسلمین و مسلمات مصروف میگردد ، **شعر** :

بهر حرفی فلك را کیسه پرداز
بهر کاری قضا را محرم راز

و از هنگامی که مواکب سپاه نجوم و ثواقب در میدان سپهر به جولان می‌آیند تا فرصتی که فراشان قدرت بواسطهٔ قندیل صبح عالم آرا که از مطلع افق‌فروزان شده‌آثارطلیعهٔ‌آفتاب جهانتاب به‌ساکنان اقطارزمین می‌نمایند شمع‌وار بر قدم طاعت ایستاده و از سوز محبت و شعلهٔ توفیق در گداز آمده [۲۶۰ ب] اشك می‌بارد، **نظم** :

۱ـ اصل: حق گذاری

به آب دیده دست از خویش شسته
ز کنج فقر گنج فیض جسته
زده بر هر دو عالم پشت پایی
ز خود بیگانه با حق آشنایی

افادت وفضیلت دستگاه مولانا محمد محسن مصلایی

درفنون علوم و کمالات کمال مرتبه و درجه یافت و به نوشتن خطوط خط نسخ برمرقومات خوشنویسان عراق و فارس کشیده ، از لطافت صورت و اعتدال مزاج او استدلال خوبی توان کرد و از ذهن کاملش دلالت دانش فهم توان نمود . سقیم مزاجان کند فهم که به تربیت آن فاضل سر ارادت گذرانند، اگر چه طبع ایشان از نهج اعتدال منحرف گشته باشد به نظر تربیت و تازیانهٔ تعلیم او در اندك زمان به مرتبهٔ کمال رسند . چه از اثر تربیت آن جناب سنگ خاره یاقوت فرح افزای ولعل آبدار دلگشای تواند شد ، چنانچه اکابر اشاره به آن نموده اند ،**شعر:**

ازتربیت است کاب گوهر گردد
خون در تن نافه مشك اذفر گردد
وان آهن تیره روی بی قیمت را
اکسیر چو تربیت کند زر گردد

مؤسس مبانی فضایل و سالك مسالك کمال شهابا مولانا عبداللها

آن جناب ولد اکبر ارشد **مولانا محمد محسن** است که[٢٦١الف] به انواع آداب محلی گشته و با اصناف فضایل و کمالات آراسته، چنانچه بزرگان فرموده اند:

بیت

ندارد پدر هیچ بایسته تر
ز فرزند شایسته شایسته‌تر

و الحق در معرفت کمالات گنجی است گوهرافشان و به فنون فضایل بحری است بیکران ودر تحریر نمودن خط ثلث و نسخ «صیرفی» دوران .

١ـ اصل: نتواند(!)

الموفق بتأییدات ربانی میرزاتقی ولد توفیق آثاری حاجی محمد رضای بندشی

جوانی است پسندیده خصال‌حمیده افعال، به کمال صلاح و تقوی موصوف وبه صفت علم‌وفطانت وطلاقت لسان وفصاحت بیان معروف . چون‌موفق به‌تأییدات الهی گشته با آنکه در حین تحریر که هنوزهجده مرحله از منازل سنه‌طی‌ننموده در اکثر علوم وقرف تمام بهم رسانیده ، بلکه از بعضی فضلا و دانشمندان رجحان یافته و همگی اوقات در «مسجدجامع کبیر» بعد از ادای وظایف طاعات و عبادات به درس و افاده اشتغال می‌نماید و طلبهٔ علوم از افاضهٔ ضمیر فیض پذیرش مستفید می‌گردند ونیز در نوشتن خطوط سته گوی مسابقت از اقران ربوده و چهرهٔ جمال خط به نقطهٔخال ندرت گشوده وبه‌حسن قدرت [۲۶۱ب] از استادان بلند رتبت در گذشته وبه‌روش دلپسند خط نسخ بر رخسار آثار ناسخان سحرمدار کشیده . اگر این‌دوبیت‌از نتایج طبع سلیم آن عزیز می بود به غایت مناسب وبجا بود، **نظم:**

جوهری قدر خط من داند
ورنه در دهر مهره بسیار است
زان سبب خط من بود شیرین
که نی کلك من شکربار است

مولانامحمود طبسی

طالب علمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه‌اظهار مهارت می‌نمود وبه‌ارشاد ونصایح فرق برایا به غایت مشعوف و در زهد و پرهیز گاری سر آمد زهاد و عباد . سالها در مقصورهٔ جامع میرچقماق علم موعظه افراخته به‌نصیحت خلایق مشغولی داشت .

مولانا علی

برادر مولانا محمود طبسی بود و مدتها غاشیهٔ ارادت علامهٔ عصر **مولانا نوراللهواعظ** بردوش گرفته‌خود را ازجملهٔ شاگردان آن جناب می‌شمرد، ودرتمامی

جمعات در «مسجد جامع کبیر» در وقتی که علامی مومی‌الیه بگفتن وعظ قیام می‌نمود در برابر منبر به قراءت کلام ملك علام اشتغال داشته در نهایت خوش ـ خوانی صدای بهجت فزا به گوش حاضران می‌رسانید.

اعلم‌العلماء وافضل‌الفضلاء مولانا رفیعامحمدا اردکانی

آن جناب جامع اصناف فیوضاتست. به نصیحت وارشادفرق‌عباد می‌پرداخت و الحق در آن باب به احسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق بر اماثل و افاضل می‌افراخت. ازسایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام داشته همواره نقش تتبع سنن سنیهٔ حضرت مصطفویه علیه التحیة بر لوح خاطر عاطرمی‌نگاشت. در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال دقت و لطف طبع ظاهر می‌نمود. [٢٦٢ الف] سالها درقصبهٔ طیبهٔ اردکان‌من اعمال یزد که محل‌توطن و مسکن مألوفش‌بود به درس وافادت اشتغال می‌نمود. در اوایل سنهٔ ثمانین و الف از محنت‌آباد جهان به ریاض‌راحت فزای جنان انتقال فرمود،

شعر:

جانش مقیم روضهٔ دارالسرور باد
خلوتسرای مرقد او پر ز نور باد

بر ضمایر آفتاب مآثر طالبان احوال علماء دین دار پوشیده نماند که مسود اوراق از زبان گوهر افشان سرخیل فضلا مولانا رفیع‌الدین محمداء مزبور شنید که در اوایل ایام جوانی در مدرسه ای از مدارس اصفهان به تحصیل علوم اشتغال می نمودم و در شبی از شبها در حین مطالعه سلطان منام [1] بر شهرستان دماغم غلبه کرده سر بر بستر آسایش گذاشتم. بعد از اندك زمان ازحرکات و صدای جمعی از خواب در آمده چهار نفر را در نهایت حقارت جثه دیدم که دو بر بالای [2] سرود و بر پایین پا گوشه های قالیچه ای که بر آن غنوده بودم

۱ـاصل: مشام ۲ـ اصل: بالین

گرفته‌ازجای برداشتند . ازغایت خوف ودهشت به خواندن آیهٔ کریمهٔ آیة الکرسی شروع کردم . دو نفر کـه در بالای سر بودند دست از قالیچه برداشته بـه رفقا خطاب نمودند که به خواندن قرآن اشتغال دارد . دیگران در جواب گفتند باکی نیست و همه به اتفاق قالیچه را گردانیدند، چنانچه سر به‌جای پا وپا به جای سر قرار گرفت . بعد از آن از نظر من غایب گشتند. بعد از تفحص ظاهر گشت که قرآن مجید در پایین پای بوده به خواب رفته بودم .

شیخ زاده محمد حافظ

در سلك حفاظ کلام ملك علام انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تـا نهایت اوقات شیب در«مسجد جامع کبیر» دارالعبادهٔیزدبه‌قراءت‌قرآن مجید اشتغال‌نموده همت برادای وظایف طاعات وعبادات‌می گماشت وهمواره اوقات شریف را مستغرق ذکر الهی گردانیده جمعی کثیر از باطنش‌اقتباس‌انوار سعادت می‌نمودند. و او را پسری بود **میرزا ابراهیم** نام که مهر درخشان روشنی ازچهرهٔ رخشان او وام کردی و ماه تابان از زیبایی رخسارش و تازگی عذارش در میدان سپهر سرگشته گشتی و باوجود حسن صورت بخوبی سیرت‌آراسته بود ونهال‌جمال به‌ازهار کمال‌زیور بسته. از طرف مادر در زمـرهٔ اولاد رسالت پناهی صلی‌الله علیه وآلـه و سلم انتظام یافته . ناگاه چشم زخم روزگار بـه آن جوان رسیده [۲٦۲ ب] به دست یکی از جهال کشته گشته به عالم آخرت شتافت . شیخ زاده محمد از فراق قرةالعین گریان و نالان نعش فرزند دلبند برراحلهٔ توفیق نهاده کربت غربت و خطر سفر قبول‌نموده از غم وناله زاد و توشه بر داشته روی به آستانهٔ عرش درجهٔ سلطان کرامت وامامت صلوات‌الله وسلامه‌علیه آورده متوجه‌خراسان گشت ومضمون‌این‌بیت به‌ادا می‌رسانید، **شعر :**

هردو گامی کردچشمم‌چشمهٔخونین روان
حال‌رفتن‌چون‌بود این خود نخسین‌منزلست

بعد از ورود به آن مشهد عطرسا روی نیاز برزمین و جسد نوردیده به خاك نهاده به طاعت و عبادت شبانروزی همت گماشت، تا آنگاه که داعی حق را لبیك

اجابت گفته در گذشت . مشهور است که آن موفق به‌تأییدات ابدی قرآن مجید درحفظ کتابت کرده والحال در «مسجدجامع کبیر» در صف حفاظ گذاشته مؤمنان از قراءت آن بهره‌ور می گردند.

فضیلت پناه مولانامحمدطاهر

آباء واجداد آن جناب در سلك اشراف و اعیان ولایت بافق انتظام داشتند و جد او **مولاناعبدالله** مدتی در آن ملك به امور دنیوی صاحب اختیار بود و چون رخت هستی به عالم بقا کشیدولد امجدش **مولانا میرحسین** [۲٦۳الف] که در زهد و تقوی درجهٔ علیا داشت بعد ازتفحص و تجسس هر کس به‌غیر وجه شرعی چیزی به پدرش داده بود ردنموده ابراءالذمه حاصل نموده آنگاه به خطهٔ یزد آمده به وظایف عبادات‌پرداخت تا وقتی که بـه ریاض جنان خرامید . و مولانا محمد طاهر که به مکارم اخلاق و محاسن آداب سر آمد گشته ازاوایل‌ایام صبی تااین زمان همواره به تحصیل علوم مشغول وبه اداء وظایف طاعات و عبادات قیام دارد .

خواجه عبدالغالب

ولد**حاجی‌محمدامین** است ، دراویل‌ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی‌است از ارتکاب مناهی‌وملاهی‌به‌یکبار گی‌در گذشت‌وروی‌به محراب‌عبادت وپرهیز گاری آورد، و هم در آن ایام به اشارهٔ هادی توفیق روانهٔ حجاز و یثرب شده شرف طواف بیت‌الله الحـرام و زیارت روضهٔ حضرت رسول انس و جان صلوات‌الله الملك المنان دریافته به وطن مألوف مراجعت نمود وبه تحصیل علوم مشغول شده در اکثر فنون علمی مهارت تمام بهم رسانید، والحال در«مصلی کبوتر خان» که محل فیوضاتست به درس ؤ افاده اشتغال دارد .

افادت وفضیلت پناهی مولانا هدایت‌الله آبشوری

ازجملهٔ دانشمندان خطهٔ یزد است و در علم حکمیات و ریاضی عدیل و نظیر

نداردو به وفورفضایل و محاسن خصایل[۲٦۳ب] برا کثر اماثل واقران امتیاز دارد. ازمبادی ایام نشوو نما تااین زمان که سن شریفش قریب به شصت رسیده پیوسته بعد ازافاده و استفاده سجادهٔ دین داری گسترده به ادای وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام واقدام می نماید، وازغایت علوّهمت ازصحبت و مجالست ارباب جاه وجلال روی گردانیده نظر التفات به مزخرفات دنیوی نمی فرماید و طالب درویشان اهل حال بوده به زبان مقال مضمون این رباعی به ادا می رساند ، **رباعی** :

از هر دو جهان گذشته می خواهم
وز مهر و وفا سرشته می خواهم
مانند دل کباب در پهلوی خویش
یك سوختهٔ برشته می خواهم

و آن جناب را ولدیست صالح **خواجه محمدزکی** نام کـه اوقات خود را صرف عبادات می نمایند .

مولانا قطبا

در زهـد و تقوی درجهٔ علیا داشت و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات می گماشت . در اوایل ایام جوانی ازقریهٔ «خویدك» که محل توطن آباء و اجدادش بود بـه یزد آمده بـه تحصیل علوم مشغول گردیـد و روی به محراب پرهیزگاری آورده جیب خود را به گرد گناه آلوده نساخت ، تا وقتی که متوجه عالم بقا گردید. و از وی پسری ماند **ملامحمدربیع** نام که به تحصیل علوم ساعی [است][۲٦ الف] و در ادای طاعات غایت جهد بجای می آورد .

کمالات دستگاه خواجه اسمعیل مصلایی

به لطف طبع و سرعت فهم و محاسن سیرت معروف است . در ایام شباب بـه تحصیل علوم و کمالات قیام نموده ازاماثل و اقران رتبهٔ تقدم یافت و از حسن خط قلم نسخ بر خطوط استادان کشید و حال تحریر این صحیفه دردارالسلطنهٔ اصفهان به تحصیل و کسب کمالات اشتغال دارد .

سید حسیب نجیب امیر محمد رفیع ولد مرحوم امیر محمد ابراهیم

جوانیست ستوده خصال به زیور صلاح آراسته و به اقسام کمال پیراسته، هم در عهد شباب به دستیاری عنایت الهی و به‌پایمردی همت متوجه‌حجاز گشته به‌شرف طواف بیت الله الحرام استسعاد یافته بـه وطن مألوف مراجعت نمود و اکنون بـه تحصیل علوم دینیه و آداب فرایض اشتغال دارد.

افادت دستگاه مولانا عبدالباقی

خلف مـرحوم **مولانا زین‌العابدین** است که شمه‌ای از صفات آن جناب به دستیاری کلك وقـایع نگار درین رساله نگارش یافته، و مولانا عبدالباقی دراکثر علوم مهارت تمام بهم رسانیده و در حسن خط انگشت نمای دور و نزدیك شده خط نسخش [۲٦۳ ب] ناسخ مرقومات متقدمین وحسن‌خطش مرضی طبایع متأخرین.

حاوی فضایل نفسانی شیخ یحیی عشیره اردکانی

به صفت علم و فضیلت و زهد وعبادت موصوف بود. در بدایت حال از قصبهٔ طیبهٔ اردکان که محل‌توطن آباء واجدادش بود به دارالسلطنهٔ اصفهان رفته به افاده و استفاده همت گماشت و در خدمت علمای آن دیار استماع حدیث و تحصیل علم فقه و تفسیر و قراءت نموده درجمیع‌علوم مهارت کامل پیدا نمود و درآخر علمای انام وفضلای کرام به اجتهادش اذعان فرمودند. اما اودر همان ایام داعی «یاایتها النفس المطمئنة، ارجعی الی ربـك راضیة مرضیة» را لبیك اجابت گفته به جهان جاودان توجه نمود.

ملامیرزا علی بافقی

آن جناب به صفت فضل و تقوی و پاکیزه روزگاری و پرهیزگاری مشهور و معروف بود و مدتها در «مسجد جامع کبیر» خطهٔ یزد گوشه اختیار کرده بـه طاعت و عبادت شبانروزی اشتغال داشت وبعد از چند روز که به صوم می گذرانید یك روز [۲٦٥ الف] افطار میکرد و هرگز پیرامن دنیای فانی نمی گشت، **شعر**:

چـو بودش ملک ملک جاودانی
نبودی طـالب دنیای فـانـی

سید مرحوم امیر مظفر شیخ داوائی

[در]حقیقت زهد وعبادت واطاعت اوامر و نواهی الهی و متابعت سنن سنیهٔ حضرت‌رسالت پناهی تقصیری از آن جناب واقع نشده، و در تمامی اصناف طاعات به‌مرتبه‌ای‌اجتهاد و اهتمام می‌نمود که فوق آن درجه [۲۶۵ب] تصور نتوان کرد و زیاده بر آن دقیقه‌ای به خزانهٔ خیال در نتوان آورد .

[۲۶٦ ب]زینت مجالس و آیین محافل‌نورا محمداء جلد

بر خواطر فیض مظاهر ارباب قابلیت و استعداد و صدرنشینان مسند افـاده و ارشاد ظاهرو مبرهن خواهد بود که آن عزیزصورت نیکو دارد ونیکویی صورت به زیبایی معنی دلیلیست روشن که « الظاهر عنوان الباطن » و بزرگان گفته اند حسن عنوان از لطف مضمون نامه خبر می‌دهد ، **بیت** :

هر که عاقل بود از خوبی عنوان داند
که درآن نامه خبرهای نکو خواهد بود

و صفحهٔ عذارش بـه آیت حسن مزیـن است و بـدین دلیل نیکویی از تازه‌رویی او چشم توان داشت ، **مصراع** :

کسی که روی تو ای گل ندید هیچ ندید

و رخسارهٔ حالش بـه خال خوبی آراسته است و حسن صورت نمونـهٔ لطافت معنی است ، **نظم** :

هر که اخلاق ظاهرش با خلق
نیک بینی گمان بد مبرش

کاروانسالار عمر شریفش پنج مرحله‌ازمنازل عشره طی نموده و آوازهٔ فضل وکمالاتش در **هفده محلهٔ یزد** افتاده . درین مدت پیوسته جزو بیاض در بغل هرجا مجلسی منعقد می‌شود از طلبهٔ علوم به‌نورحضور آن مجمع‌را روشن می‌سازدو به دو

زانو درآمده بلی‌بلی می گویدو هرمسئله که به‌میان می‌آید [٢٦٧الف] غواص‌فکر را ببحر تفکر فرستاده بعد از ساعتی گوهر جوابی بر طبق بیان نهاده نثار حضار می‌سازد ، اما هیچ کس به جای خزف بر نمی‌دارد و با اینهمه سعی و کدّ که چون شمع گداخته و لمحه‌ای ازسوز و گدازمطالعه ومباحثه فارغ‌نبوده تا «شرح جامی» خوانده و به اعتقاد ناقص خود هیچ عبارت نفهمیده ، **شعر** :

اگر از مخزن توفیق عطایی نرسد
سعی سودی نکند جهد به جایی نرسد

چه کند بیچاره! هرچند جهد بیش‌می کند تصرفش‌در آن کمتراست‌و چندان که نهال عبارت در گلشن خیال‌می‌نشاند به جز ثمرهٔ نسیان بار نمی‌آورد و درلباس زهاد و عباد آراسته با تحت الحنك بسته به **معبدگبران** می‌رود ، **شعر** :

هیچ کس منکر تحت الحنك زاهد نیست
اینقدر هست که چسبانتر ازین می‌باید

و شانه و مسواك در دست و خرقهٔ صوفیانهٔ دربر، گوی مسابقت و جلد روی از چابك‌سواران ربوده به معرکهٔ **جنگ‌گاو** و **طاس‌بازی** حاضر می گردد . و عجب اگر این بیت از زبان حال آن فاضل بر صفحهٔ مقالش مرقوم نگشته ، **نظم** :

خرقه پوشیّ من از غایت‌دین‌داری نیست
پرده‌ای بر سر صد عیب نهان می‌پوشم

کمالات آن عزیز [٢٦٧ب]بسیارست. به‌دست‌چپ‌خط را خوب می‌نویسد ـ اماصورتی ندارد.ودرفن تاریخ خوانی مهارت‌تمام‌دارد ، اما سوادنداردو از بس‌خوب. می‌خواند عبارت درمیان نمی‌ماند. نوبتی درحین‌خواندن «تاریخ عالم‌آرا» زینل‌بیك توشمال‌باشی [را]زنبیل‌بنگ[1] توشمال باشی‌و«اللیل‌حبلی»را «لیلی‌چپلی» خوانده. درشیوهٔ عشق‌و عاشقی‌اندازه ندارد. گاه گاه عاشق‌دختران گبر می‌شود ، اما معشوق معین نیست . و از وقتی که مرغ زرین جناح‌آفتاب درآشیانهٔ مغرب قرارمی گیرد تا اوانی که زاهد سفید پوش صبح صادق از گوشهٔ خلوت قدم بیرون می گذارد

١ـ نسخهٔ وزیری: تنگ

گرد محله و کوچهٔ یار خود می گردد ، اما خانه را نمی‌داندو شمع وار از شعلهٔ هجران می‌سوزد و اشك حسرت می‌ریزد و می گوید ، **شعر** :

همچو صبحم یك نفس باقیست کو دیدار یار
دلبرم گر رخ نماید جان بر افشانم چو شمع

و ازمضمون جانش فحوای این بیت مستفاد می‌شود ، **بیت** :

دارم امشب گرمیی در سر که ننشینم‌زپای
تا سرا پای وجود خود نسوزانم چو شمع

نیکوتر آنکه زود ازعاشقی فراغت می‌یابد وبا آنکه سخن معشوق به گوشش نرسیده اظهار محبت وتعشق ورازو نیازش‌می کندو [۸- الف] نقلهای عجیب‌وغریب از زبان معشوق معدوم نقل مجلس می‌سازد و به سوز سینه دود آه به کرهٔ اثیر رسانیده می گوید ، **بیت** :

محبت‌شمع‌فانوس‌است کی‌پوشیده‌می‌ماند
غم او عاقبت در پرده رسوا می کند ما را

حکایت **ملالتربوق بن‌پشم بن پانزده** را نیکو به رشتهٔ نظم کشیده و معانی غریب و استعارات عجیب به یادگار گذاشته ، امید که به مطالعهٔ آن موفق بوده باشد .

به گوش هوش ابوالبصائر والابصارمی‌رساند که فصاحت وبلاغت شعار **مولانا نورالدین محمد** در اداء حکایات و بیان روایات مزخرفات نادرهٔ دوران است ، چنانچه درباب عشقبازی و کمال تعلقی که با دختر گبری داشته بدین عبارت در رشتهٔ بیان آورده : که دخت زردشتی نژادی در دام فریب آورده‌ام در نهایت حسن و غایت جمال ، آهو چشمی که به عشوهٔ شیرین شیر شرزه را شکار نماید و به شیوهٔ روباه‌بازی صد همچو من را خواب خرگوش سازد ، **مثنوی** :

در سرم دیگر همای عشق یار
ریخت طرح آشیان از خار خار

شوق بر گرد دلم پرمی‌زند
از طپیدن حلقه بر در می‌زند
همچو فانوس‌از فروغ عشق دوست
جمله خونم نور شد در زیر پوست
[۲۶۸ب]از دلم‌بر خیزد آه‌ازشوق‌یار
چون ز تاب مهر از دریا بخار
بر دلم زد عشق اکسیر گداز
شد ز خون مرده‌ام پروانه ساز
اشکم آید از دل پر اضطراب
از گل بر قست در جامم گلاب
عضو عضوم مشق سودا می‌کند
از طپیدن بال و پر وا می‌کند
فکر خالی برده آرام از برم
مور را سر داده در مغز سرم
گشت دل بر کاکل شمعی اسیر
کش پر پروانه‌ام ریزد عبیر
سوز غم در استخوانم یافت راه
شد تنم چون شمع صرف اشك و آه
یاد زلفی سوخت خون در پیکرم
بوی عنبر می‌دهد خاکسترم
باز در مغزم شرابی ریخت عشق
روغنم با شعله‌ای [۱] آمیخت عشق
دلبری برد از دلم صبر و قرار
کز رخش برقع بود صبح بهار

۱ـ نسخهٔ وزیری: شعله‌ای باروغنم.

فتنه جویی آفت صبر و شکیب
نوگلی چشم غزالش عندلیب
زلف پرچین کردهٔ عمر دراز
نوك مژگان خامهٔ تصویر ناز
گردش چشمی چو دور روزگار
صد هزاران فتنه‌اش اندر کنار
از زنخدان بر کباب دل ز دور
سرنگون کرده نمکدان بلور
از صفا سیب ذقن کوکب شده
گشته شبنم هاله و غبغب شده
[۲٦۹الف]غمزه‌اش برسینه ناوك می‌زند
خنده‌اش بر بوسه چشمك می‌زند
عنبر از سودای زلفش تردماغ
سینهٔ ماهی ز پشت پاش داغ
سینه‌اش ازبس که باشد نرم و صاف
بوسه از لغزش ناستد تا به ناف
صاف مروارید و مه را بیختند
طرح لوح سینه‌اش را ریختند
سینه‌اش دل برده از خوبی ز حور
در صفا سرچشمهٔ آب بلور
بوی گل در نسترن پنهان شده
غنچه سان بالیده و پستان شده
ابرویش از ناز چشم نیم خواب
می‌زند پشت کمان بر آفتاب

گشت شیدای چنین چشمی دلم
ز آتش گل سوخت آخر حاصلم
روزم از خورشید تابان شد سیاه
رفت دین و دل به تاراج نگاه
گفتمش ای از تو دلها کامیاب
از تو زهر آرزو در شهد ناب
شادی وصل و غم هجران ز تو
گرمی هنگامهٔ دوران ز تو
گر توانی چاره کن درد مرا
ارغوانی کن رخ زرد مرا
سوختم از انتظار وصل یار
ای بهشت از دوزخ هجرم برآر
در جوابم با زبان حال گفت:
کی شده با محنت ایام جفت

❁❁❁

شب‌عشرت‌غنیمت‌دان‌وداد خوشدلی‌بستان
که در عالم نمی‌داند کسی احوال فردا را

[۲۶۹ب] و در اثنای تقریر حکایت، زمان به زمان آه سرد از سردرد کشیده می گوید که ای دوستان زبان سرزنش کوتاه کنید ومرا ملامت مکنید که منظور من چمان دلربائیست که زلف شبرنگش دردرازی شب یلدا را مدد می‌دهد و روی جان‌بخشش به کمال حسن از مه چهارده سبق می‌برد. زاهد شب زنده دار اگر خیال جمال او را در خواب بیند چون صبح پاکیزه دامن از مهر رویش گریبان خرقهٔ پرهیز چاك زند، **شعر**:

به دیدن همایون به بالا بلند
به ابرو کمان و به گیسو کمند

چو سروی که پیدا کند در چمن
ز گیسو بنفشه ز عـارض سمن

مرا با چنان نازنین دلبستگی بهم رسیده که مشاهدهٔ جمالش را حاصل‌ـالحیات می‌دانم و تماشای زلف و خالش را سرمایـهٔ زندگانی می‌شمرم . هر نفس جاذبهٔ عشق جانان جوهر جانم را بـه جانب خود می کشد و طرّهٔ طرّار دلارام نقد شکیبایی از جیب دلم درمی‌رباید . **شعر** :

من نه به اختیار خود می‌روم از قفای او
گیسوی چون کمند او می‌بردم کشان کشان

و آن شوخ فتنه‌انگیز چون مرغ دل مرا مقید دام زلف دلاویز دیده کمان ابرو را تابنا گوش کشیده[۲۷۰الف]و خدنگ غمزه بر هدف سینه‌ام می گشاید و ساعت به ساعت به کرشمه‌های رنگین و عشوه‌هـای شیرین بندی دیگر برپای دلم می‌نهد ، **شعر** :

رسم عاشق‌کشی و شیوهٔ شهرآشوبی
جامه‌ای بود که بر قامت اودوخته است

و از آنجا که استغنای[۱] حسن اوست به مجردعشقبازی با من‌قانع نمی‌شود و از اطراف و جوانب دیگران را نیز مسخر می‌سازد و کمند دلـربایی در گردن شوریدگان بیابان هوس انداخته به جانب خود می کشاند .

الحال با جوانی زیبا طلعت نیکو سیرت که خط سبزش مانند خضر بر لب آب حیات رسیده و سبزهٔ خطش چون سنبل بهشت بر کنار جویبار کوثر دمیده ، **شعر** ،

بـه گرد لعل لب او دمیده سبزهٔ خط
چو بر حوالی آب‌حیات مهرگیاه

سر و کاری آغاز نهاده و آن جوان نیز به غرقاب عشق در افتاده و بر جریدهٔ حالش از دفترثبت رقمی و بر صفحهٔ روزگارش از اثر حیات‌رمقی نمانده. چون به

۱ - نسخهٔ وزیری: مقتضای

خلاف طبع‌ازجانان این حرکات دیدم که ناپسندم آمد دامن ازصحبت‌اودر کشیدم و مهر ازو برچیده و گفتم ، **شعر** :

برو هــرچه می‌بایــدت پیش گیر
سر ما نــداری سر خویش گیر

بر پیشگاه خاطر عشقبازان عرصهٔ جهان مختفی نماناد که با آنکه حکایت آن عزیز بطول کشید سخن ناگفته و درّ ناسفته درین باب بسیار ماند ، **شعر** :

سخن دراز کشیدیم ، همچنان باقیست
حــدیث دلبر فتان و عــاشق مفتون

ملا محمود اردکانی

مدتی‌مدیدهمت [۲۷۰ب]بر تعلیم و تعلم‌اطفال مسلمین گماشته جمعی کثیر درخدمتش راه هـدایت یافتند. اکنون در مسجد جامع چقماقیه که جامع اصناف فیوضاتست بــه امر پیش نمازی و نصیحت و ارشاد فرق عباد اشتغال دارد و همواره نقش سنن سنیهٔ حضرت مصطفویه بر الواح خاطر همگنان می‌نگارد .

خواجه محمد علی ولد خواجه عبدالله
ساکن خلف باغ عزآباد

مرد درویش‌وش‌پسندیده اخلاق است ودامن غرض خود را به اغراض دنیویه کمترآلوده می‌سازد و پیوسته به ادای وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام نموده بر سجادهٔ پرهیزگاری نشسته بـه اظهار زهــد و تقوی و ارشاد فرق برایا به غایت مشعوفست و جهة سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر می‌نماید، و در سلوك وریاضت و داشتن چله و تسخیر کــواکب و اجنه اوقات شریف صرف نموده در آن باب حکایات نقل می کند و گاهی به‌معالجهٔ امراض وعلل عباد امــة همت گماشته به مداوا می پردازد . از عزیزی استماع شد که وقتی از اوقات **آقا رفیع** ولد **آقاجلال** بر بستر ناتوانی‌افتاده اطباء حذاقت‌دستگاه از معالجه عاجز آمده به عجز اعتراف[۲۷۰الف]نمودند . آن‌سجاده‌نشین‌مسندزهدو تقوی‌بر بالین‌اورفته به

معالجه پرداخت و به سمع جمع رسانید که چند یوم دیگر جهانبینش از دیدن عاطل و باطل خواهد ماند و بعد از پنج‌شش یوم روشن می گردد. بلکه صحت بدنی نیز یافته در سلك تندرستان منسلك می‌شود. به حسب‌اتفاق چنانکه بیان‌نموده بوده واقع گردیده مشاهدهٔ اولوالابصار گردید .

شیخ یحیی معلم اردکانی

حافظ کلام‌الله است و در علم قراءت مهارت تمام حاصل‌نموده و در صلاح و تقوی تتبع‌قدما می کند. مدتی‌مدید در «مسجدجامع کبیر» درصدرحفاظ به قراءت قرآن مجید وفرقان حمید اشتغال داشت و هم در آن ایام در جنب مسجد مزبور به تعلیم اطفال‌همت می گماشت وبه تازیانهٔ شفقت تأدیب ایشان می کرد . ناگاه شوق سفر هند و خیال دور و دراز عنان اختیار او را گرفته بدان دیار برد و پس از دو سال به الهام ملهم توفیق و دلالت هادی سبیل‌به حجاز ویثرب شتافته و شرف طواف رکن و مقام و زیارت رسول آخرالزمان‌علیه‌التحیة والسلام دریافته به خطهٔ یزد مراجعت نمود و الحال به امر حافظی و به تعلیم اطفال مؤمنین مشغولی دارد .

ملا محمد کوزه گر

به مزید زهد و تقوی و کثرت طاعات و عبادات از زهاد [۲۷۱ب] و عباد زمان ممتاز گشته چندین سال به‌طلب علم‌مشغولی‌نموده مهارت تمام در مسائل شرعی بهم‌رسانیده بود و به سبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای خاطر صغیر و کبیر می کاشت ، **شعر** :

معاصی نیامد ازو در وجود
ز لوث گنه پاك و معصوم بود

به جهت کمال دین‌داری وپرهیزگاری مردمان به تقبیل انامش‌رغبت داشتند و او سپر ممانعت بر روی کشیده به غایت از آن حرکت احتراز می‌نمود و این معنی سبب آن گردیده بود که اکثر مسلمانان از روی اعتقاد و یا از راه مزاح

همت بر تقبیل دست و پای او می‌بستند و احیاناً اگر احدی را این معنی میسر می‌گشت آن صالح متقی اراده می‌کرد که در عوض دست آن شخص را بوسه دهد و سر در عقب او نهاده کوچه به کوچه در قفای او می‌گشت، و گاه بودی که در اثنایی که به نماز مشغول بود احدی این حرکت می‌کرد. بعد از سلام سر در عقب آن مرد گذاشته تا دست و پایش نمی‌بوسید دست از سرش بر نمی‌داشت و چون عمرش قریب به هشتاد رسید از سجادهٔ تقوی برخاسته[1] متوجه ریاض خلد گردید.

☆☆☆

و چون جواد خوش خرام خامه از جولان در میدان احوال این طبقهٔ کرام باز پرداخت به‌موجب وعده که کرده‌بود عنان به‌صوب احوال قضاة اسلام معطوف ساخت.

۱ـ اصل: خواسته

[۲۷۲ الف] فصل ثانی از مقالهٔ دویم

دربیان احوال قضاة اسلام

بر مرآت ضمیر آفتاب کردار علمای دین دار صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که قضات اسلام و مقوّیان مهام ملت خیرالانام علیه الصلوة و السلام هرگاه که در فیصل قضایای شرعیه از اغراض دنیوی اعراض و اجتناب نموده میل مداهنه ننمایند و جمال حال خود را به حلیهٔ امانت و دین داری که بهترین صفات انسانیست بیارایند ، هرآینه شرع شریف احمدی ودین‌حنیف جعفری رواج ورونق تمام خواهد یافت ومسلمین و مسلمات که بدایع ودایع حضرت آفرید گارند جلت عظمته در مهاد امن و امان روزگار می‌توانند گذرانید و جمعی ازین طبقهٔ جلیله که به صفات موصوفه و اطوار گزیده آراسته و در خطهٔ یزدبر مسند قضاتکیه داده و احوال خیر مآلشان برین خادم دین مبین ظاهر و هویدا گردیده بر صفحهٔ بیان می‌آورد ، بمنه و کرمه .

قاضی کمال الدین میر حسین میبدی

در سلك افاضل علمای عراق بلکه‌اعاظم دانشمَندان‌آفـاق انتظام داشت و در مملکت یزدبه امرقضا منصوب بوده علم دیانت‌وامانت می‌افراشت،[۲۷۲ب]وعالی‌جناب‌صاحب اعظم دستور وزراءمعظم **خواجه معین‌الدین علی میبدی** ولد آن حاوی فضایل و کمالات نفسانی وزیر دارالعبادهٔ یزد بوده و احوال خجسته مآل آن منبع جود و احسان در ذیل حالات وزرا به دستیاری کلك حقایق بیان مرقوم گردیده .

ازجمله مؤلفات قاضی کمال‌الدین میرحسین شرح‌دیوان معجز نشان حضرت مقدسهٔ امیرالمؤمنین‌علیه‌التحیة والثنا تصنیفی‌است دانش اثرومطبوع طباع‌سلیمهٔ دانشوران فضلیت پرور . همچنین آن جناب بر « کافیه » و « هدایه حکمت » و « طوالع » و « شمسیه » حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در آن‌مؤلفات کمال دانش و جودت طبع خود را برمنصه‌عرض و بیان‌نهاده. در فن‌معمانیز رساله‌ای نوشته مفیده به میزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده .

و در یکی از مؤلفات درج نموده که روزی در مسند قضا نشسته و برمتکاء افاده تکیه‌داده بودم. شخصی‌مذکورساخت که‌در« کوچهٔ‌دیگ‌بندان» حوالی«میدان وقت [و]ساعت» عورتی که‌مدت هفت‌سال‌حامله بوددوروزقبل ازین‌وضع حملش شده و دختری ازو تولد یافته واورا فاطمهٔ سربزرگ نام نهاده ، هر کس بخانهٔ ایشان در می‌آیدآن‌دختر وصف الحال آن کس [۲۷۳الف] بیتی ازاشعارخواجه شمس‌الدین محمد حافظ‌شیرازی می‌خواند . ازین سخن متعجب گشتم و به اتفاق جمعی از اهل فضل ودانش به در آن خانه شتافتم. چون حلقه بر در آشنا کردیم آن دختر مادر خود را آوازداده گفت: قاضی شهر با جمعی بدیدن ماآمده‌اند ، دربگشا تادرآیند . چون درآمدیمو چشم اوبر ما افتاددر کمال‌فصاحت‌این‌بیت را بر ما خواند ، **شعر** :

چون ما به گرد دامن مردی نمی رسیم
شاید که گرد دامن مردی بما رسد

تعجب کنان باز گشتیم . روز دیگر استماع افتاد که به مزخرفات دنیی ناپایدار التفات ننموده وبه عالم باقی‌خرامید .

وصاحب«نگارستان» مرقوم قلم‌فیروزی‌رقم گردانیده که قاضی کمال‌الدین میر حسین مزبور در شرح دیوان معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی‌بن ابی‌طالب صلوةالله وسلامه علیه ایراد نموده که ازجمعی مردم مقبول الروایة شنیدم که درخطهٔ یزد طفلی تولد یافت که انواع سخنان می گفت و قرآن‌و اشعار می‌خواند و از احوال خفیّهٔ غیبیه خبر می‌داد و چون‌دو ساله گشت

وفات یافت وخواجه معین‌الدین علی پدرم آن‌طفل را دیده بود ، **قطعه** :

از غرایب هر آنچه می‌شنوی
که نیابی بـه منع آن برهان
ممکنش دان نه ممتنع که حکیم
گفت دعه ببقعةالامکان

بالجمله به تقدیر ایزد سبحانی در اوایل دولت وپادشاهی خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان سجل حیات آن‌قاضی کامل الصفات به خاتم انقضا مختوم گشت و نقد حیات به قابض ارواح سپرد .

مکشوف رأی حقیقت پیرای ارباب دانش وبینش آنکه‌ازاسناد معتبره به نظر ذرهٔ بی‌مقدار درآمده که در آن ایام که‌قاضی کمال‌الدین میرحسین در مسند قضای خطهٔ یزد متمکن‌بوده القاب آن‌جناب‌را بدین عبارات دراسانید مرقوم می‌نموده‌اند: «عالی‌حضرت شریعت شعارحقیقت‌دثار، مخدوم علی‌الاطلاق، قاضی‌القضاة فی‌الافاق، اعلم العلماء المتقدمین، افضل‌الفقهاءالمتأخرین، جامع‌المعقول‌والمنقول[۲۷۳ب]، حاوی الفروع والاصول، کشاف‌المشکلات العقلیه، حلال‌المعضلات النقلیه، صاحب النفس القدسیه و الکمالات الانسیه، المؤید من عندالله مالك الکونین‌خواجه کمال الشریعة و الحقیقة والطریقة والتقوی والدین امیرحسین قاضی نافذالحکم خلدالله تعالی ظلال معدلته واقباله بین الانام .»

خلف‌الاکابروالاهالی **میرزاعبدالرشیدامنجم** از اولاد امجاد آن جنابست و از عمارات رفیع بنایش که در نظر ارباب بصایرظاهراست «حمام قاضی» است که در حوالی «میدان خواجه» ساخته. آن جناب رااشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است و «منطقی» تخلص‌می‌فرموده ، این غزل از جملهٔ دیوان اشعار او بخاطربود ثبت افتاد ، **غزل** :

رفتیم و دل ملازم آن آستان بماند
چون مرغ پر شکسته که درآشیان بماند

افـروختیم شمع محبت هـزار بـار
از آتش فراق که در استخوان بماند
ماریست گرد گنج حقیقت بر آمده
داغت که در درون دل ناتوان بماند
گردون به سینه داغ تو دارد ز روی مهر
اینك ببین که ماه ز داغش نشان بماند
هر کس بروی یار دهد آب دیده را
جز «منطقی» که دیدهٔاوخون‌فشان بماند

این معما باسم «حسام» زادهٔ طبع آن‌فاضل عالی مقام است ، **معما** :

از حسن بی‌حد تو ای نـازنین شمایل
عاقل‌شدست مجنون مجنون شدست عاقل

جامع سعادات دنیوی و اخروی ومظهر لطف الهی
شیخ علی صبح جبل عاملی

در فضل و کمال بـه درجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند رسیده‌بود . [٢٧٤الف] در اوایل سلطنت پادشاه گیتی‌ستان به منصب جلیل‌المرتبهٔ شیخ‌الاسلامی‌خطهٔ یزد معزز گشته علم شریعت پروری برافراخت و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده ، درهای معاصی بر روی خلایق بربست و به آب تقوی گـرد گناه از چهرهٔ اهالی آن دیـار فروشست . و چون پیشنهاد خاطرش‌تقویت دین نبوی وترویج ملت مصطفوی‌بود پادشاه شریعت‌پرور دست تصدی آن زبدهٔ متورعین را در تمشیت آن امر خطیرقوی ساخته زمان‌زمان پرتو تحسین بـر وجنات احوالش می‌تافت . و در باب منع از شراب و آزار شراب خوارگان به نوعی اهتمام می‌نمود که درآن عصرمستی‌جز در چشم مشکین‌خطان خطایی‌مشاهدهٔ نظاره‌گیان نمی‌گشت . رندان باده نوش ازصولت تازیانه‌اش دست ازگردن صراحی و لب از لب پیاله برداشته شکسته خاطربا تسبیح و مسواك

به مساجد آمد و شد آغاز نهاده بجای تهلیل به مضمون این دوبیت حافظ شیرین کلام ترنم می‌نمودند ، **غزل** :

[۲۷٤ ب] بود آیا که درمیکده‌ها بگشایند
گره از کار فرو بستهٔ ما بگشایند
در میخانه ببستند خدایا مپسند
که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند

در شهر و نواحی هر جا خمخانها از گلاب ناب مالامال و اندیشهٔ وصول به آنجا جهت ریختن شراب امری محال بود ، **مصراع** :

آنجا مگر شمال وزد یا صبا رسد

پیك شریعتش راه برده آن راح ریحانی و بادهٔ ارغوانی را برخاك راه می ریخت و جویی ازیاقوت حمرا در میان کوچه و بازار روان می‌ساخت . رندان می پرست ازاستشمام رایحهٔ آن از دست رفته ازاشك عقیق رنگ رخساره را لعل گون ساخته در غایت حسرت سر انگشت تأسف به دندان گزیده کلمهٔ « یالیتنی کنت ترابا » بر زبان می آوردند .

نقلی است مشهور که در آن اوان جمعی از بی‌باکان اوزبك از جانب والی ترکستان متوجه پایهٔ سریرخلافت مصیرشاهنشاه ایران بودند . چون به خطهٔ یزد رسیدند چند روزی به جهت آسایش از رنج راه رحل اقامت گسترده به‌نای و نوش مشغول گشتند . اتفاقاً [۲۷۵ الف] حضرت شریعت‌دستگاه سواره بدان‌محله رسید. از نغمه پردازی طنبور و شادی دایره که حلقهٔ غلامی او در گوش کرده از نشاط در پوست نمی گنجید ، به غمّازی کمانچه پیك شعورش بدانجاراه یافته از اسب پیاده گشت و کلمهٔ توحید بر زبان رانده فرداً و وحیداً بدان مجلس داخل شده صراحی را از پای درآورد و آبروی دختر رز بر خاك مذلت ریخت و نای که همدمی‌ارباب طرب می کرد بند از بندش جدا ساخت ودایره را بـه ضرب طپانچه از دایرهٔ نشاط بیرون کرد . ترکان باده نوش از مشاهدهٔ آن حال‌جهان در چشمشان تاریك گشته

دم نیار ستند زد .

غرض از عرض این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین حشمت آیین قضات و محتسبان امین دین دار متشرع تعیین نموده دست تکفل ایشان را قوی و مطلق می‌داشتند و به این مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا می کوشیدند لاجرم یوماً فیوما ساحت مملکت سعت‌وسعت‌می گرفت و ساعة فساعة ریاض دولت صفت خضرت و نضارت می‌پذیرفت ، **قطعه** :

سرسبزی نهال سعادت به باغ ملك
[۲۷۵ب] بی‌رشحهٔ‌عیون‌شرایع طمع‌مدار
لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان
بی یاری سیاست شاهان کامکار

امیرعبدالغفارالمشتهر به‌میر بزرگ

مرجع سادات و اعلم علما بود. در زمان سلطنت و اقبال خاقان جنت مکان در خطهٔ یزد به لوازم امر قضا اشتغال داشت‌و در فیصل قضایاء برایا به دستور آباء و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوك می‌نمود و مع‌ذلك به امر درس و فتوی و نشر علوم دینیه می‌پرداخت و همواره طلبه را از فواید ذهن وقاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور می‌ساخت .

شاه‌عبدالعلی

ازاعاظم سادات عبدالوهابی بود وبه لوازم منصب اقضی‌القضاتی بلدهٔ یزد علم اقتدار بر می‌افراشت و از علوم دینیه و کمالات نفسانیه بهرهٔ تمام داشت و هر گز خیال مداهنه وملاحظه برضمیرمنیر نمی گذرانید. وچون علم عزیمت به جانب دیار عافیت بر افراخت حسب‌الفرمان قضا جریان خاقان گیتی‌ستان خلف ارشد ارجمند سعادتمندش **میرزامحمدابراهیم** بر مسند قضاء آن ملك متمکن گردید . و آن جناب نیزبه دستورآباء عظام و اجداد کرام مدتی‌مدید به لوازم آن امرجلیل‌القدر اقدام می‌نمود .

[۲۷۶ الف] میرزا محمد مؤمن

مقتداء سادات عالیشان وپیشوای دانشمندان بلند مکان بود. درزمان سلطنت و جهانبانی اعلیحضرت خاقان فریدون مکان گیتی‌ستان مدتی در کمال استقلال درخطهٔ بهشت نمای یزد به تمشیت منصب جلیل المرتبهٔ اقضی القضاتی قیام و اقدام می‌فرمود وتا آخرایام حیات بر مسند جاه وجلال متمکن بوده همواره نقش امانت و دیانت و خیرخواهی بـرایا بر سجل ضمیر و صحیفهٔ خاطر عاطر می‌نگاشت. بعد از وفات‌آن حضرت **میرزاشاه‌عبدالباقی** که خلف ارشد او بود تصدی موقوفات متفرقهٔ آن ملك را اختیارنموده داد و ستد اوقاف در عهدهٔ اهتمامش بود تا آنگاه که متوجه عافیت‌آباد عقبی گردید. و از آن جناب سه خلف نیك اختر به یادگار ماند. **میرزاابوالفتوح** کـه ولدمیانی بود، در سنهٔ تسع و سبعین و الف هجریـه از وطن مألوف هجرت نموده با توشهٔ توکل‌و پایمردی همت قدم دربلادهند سیه‌بختان نهاد و نخست کوکب اقبالش درخشیدن آغازنهاده به منصب «دوصدی» رسید و پس از دو سال چنانچه عادت روزگار است ستارهٔ بختش روی به نشیب آورده در حوالی [۲۷۶ ب] پشاول در وقتی که فیمابین امرا و خوانین هند و افاغنهٔ یوسف زئی[۱] مجادله به مقاتله انجامید و افاغنه چون سباع شکاری که در گلهٔ گور و آهوافتند وما نند عقاب شکوهمند که قصدمرغان ضعیف غراب صفت کنند بر مردم هندحمله بردند و خرمن زندگانی جمله سوخته روزحیاتشان تیره‌تر از پرزاغ و روی زمین از خونشان گونهٔ منقار طوطی گرفت، **شعر**:

ز بس کشته کافتاد بر کوه و دشت
جهان گفت بس بس که از حدّ گذشت

قلیلی از سپاه هند راه هزیمت یافته اسباب و جهات ایشان به باد غارت و تاراج رفت، اموال آن جناب نیز صورت هباءً منثورا گرفت و بهزار مشقت جان خود را از ورطهٔ خوف و بیم بیرون آورد. فرمانفرمای بلاد هند در مقام تدارك و دلجویی آمده یکصدی از منصب او کم نموده به تعیناتی کشمیر مقررساخت. در اوایل سنهٔ

۱ـ مقصود یوسف زائی است.

ثلث وثمانین و الف که آن عزیز روانهٔ کشمیر بود مسوّد اوراق در شاه جهان‌آباد با او به صحبت یکدیگر رسیده غمزدای خاطر هم گردیدیم .

امیر غیاث الدین محمد

آن جناب در انواع فضایل و کمالات نصاب کامل حاصل نموده در سلك سادات رفیع مقدار و فضلاء کبار دارالسعادهٔ ابرقوه انتظام داشت و در فن انشا و علم املا بی‌مثل زمان خود بود. در اوایل سلطنت و فرمانروایی اعلیحضرت خاقان رضوان مکان علیین آشیان به منصب شیخ الاسلامی بلدهٔ یزد علم اقتدارافراشت و مدتی در آن امراشتغال می‌نمود تا وقتی که سجل عملش به قلم عزل مزین گردیده به وطن مألوف و مسکن معهود شتافت و در آنجا کارسازی سفر خیراثر فنا نموده روانه گشت. از آن جناب یك پسر ماند **میرزا ابوالفضل** نام که بعضی اوقات در ابرقوه به امر شیخ الاسلامی و مدتی درمحال باونات[1] به شغل‌تصدی‌ومنصب وزارت اشتغال می‌نمود.

[۲۷۷ الف] افضل الفقها نورا محمداء مفتی

در سلك افاضل علمای دارالسلطنهٔ اصفهان انتظام داشت. در زمان سلطنت شاهنشاه قضا فرمان گیتی‌ستان سمی عم‌رسول ملك منان، **نظم** :

ابوالغازی آن شاه گیتی ستان
که دادست دوران به دستش عنان
جهاندار جم قدر گیتی پناه
که خورشید ملکست و ظلّ اله

به منصب جلیل القدر شیخ الاسلامی خطهٔ یزد ممتاز گردیده بدان ملك شتافت و چند سال من حیث الاستقلال به لوازم آن مهم و فیصل قضایای فرق عباد اشتغال داشت و در آن اوقات یك دینار و یك من بار از احدی طمع و توقع نکرده رایت نیکنامی برافراشت . و بعد ازآنکه ازآن امر دلگیر گشت به دارالسلطنهٔ اصفهان مراجعت کرده مدتها بی‌آنکه مقید به منصبی باشد روزگار می‌گذرانید تا آنگاه

۱-دراصل‌چنین‌است.ظاهرأمرادبوانات است. درنسخهٔ‌وزیری‌بوانات‌آمده است.

که عازم سفر آخرت گشت . و حالت‌تحریر که دوسنین از ثمانین والف گذشته [۲۷۷ ب] خلف العلمایی، **میرزاافضل** که به محامد سیر و محاسن شیم آراسته و از مستعدان زمان و ولد ارشدآن جنابست درغایت احترام و نهایت اکرام در اصفهان بروسادهٔ عزت و اعتبارتمکن دارد .

میرمحمدصفی

در سلك اشراف سادات‌حسینی‌قصبهٔ نایین منتظم بود و با زبدهٔ[اولاد] آل عبا **میرزارفیع‌الدین‌محمد** قرابت قریبه‌داشت . در اواسط سلطنت خاقان گیتی ستان به موجب فرمان واجب الاذعان متصدی شرعیات و شیخ الاسلام بلدهٔ یزد گردید و در فیصل قضایا اقتدابسنت سنیّهٔ آباء عظام و اجداد کرام خویش کرده غایت سعی و اجتهاد ونهایت امانت بجای می‌آورد. بعد ازدو سه سال بواسطهٔ سلامت نفس و عدم میلان خاطر بسرانجام اشغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت. و درحین‌تحریر ولدارشدش **میرزامحمد یوسف** در غایت احترام در اصفهان بسر میبرد.

[۲۷۸ الف]عالیحضرت‌سیادت‌منقبت افادت مرتبت‌غفران‌پناه الواصل الی رحمةالله امیرمعزالدین محمد شیخ الاسلام

سدّه سنیّه‌اش ملاذ طوایف اکابر و اشراف انام و عتبهٔ علیه‌اش مجمع خاص و عام، لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق‌اخبارحضرت رسالت پناهی، گنجینهٔ سینه‌اش به جواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون . نیّر شمایل نبوی از مشارق جمال خجسته‌مآلش طالع وشعشعهٔ آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع . رأی عالـم‌آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل . فنون مکنون که

ازعلوم ابوعلی و علامهٔ طوسی درستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوهٔ ظهور داشت واسرار آن مخزون که ازمعلم‌اول وثانی‌مکتوب مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صحیفهٔ ضمیرش می‌نگاشت ، **شعر** :

زبانش مظهر اسرار تحقیق
ضمیرش مظهر انوار توفیق
جمال دین مزین ز اهتمامش
علوم شرع واضح از کلامش
ز توضیح بیانش گشته روشن
بر اهل علم هر مشکل ز هر فن

آن حضرت درعلم تفسیر و حدیث بی‌نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون تعیینیه از مفسران و محدثان به استحقاق در گذشته و پیوسته به قلم هدایت ازلی نقش وارشاد ونصیحت برالواح [۲۷۸ ب] خواطراعاظم اشراف و اکابرمی‌نگاشتند وبعد ازفراغ از آن شغل‌بقیهٔ اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات وعبادات ساخته‌به‌اذخار مثوبات اخروی‌می‌پرداختند. درزمان سلطنت خاقان زمان و فرمانفرمای جهان شاه صفی صفوی‌بهادرخان به تکلیف تمام و مبالغهٔ مالا۔ کلام منصب عظیم‌الشأن‌شیخ‌الاسلامی دارالعبادهٔ یزد بـه وجـود فایض الجود آن حضرت زیب و زینت یـافت و دین مبین حضرت رسالت پناهی رواج و شرع شریف احمدی رونق مجدد گرفت ، **شعر** :

شد از سعیش قوی ارکان اسلام
ندارد جز شریعت پروری کام

اگر چـه راضی به‌آن شغل نبوداما رعایت‌جانب امر و فرمان‌پادشاهی‌نموده درفیصل قضایای مسلمین ومسلمات توجه می‌نمود و چون محالست که سپهر غـدار درین مرحلهٔ ناپایدار ارباب فضل و افضال را آسوده و بر قرار گذارد در شهور سنهٔ خمسین‌والف‌هجریه داعی «والله یدعو الی دارالسلام» ندای «یاایتها‌النفس‌المطمئنه»

به گوش هوشش رسانیدو آن جامع حقایق شرعیه خاطرازامورِدنیوی‌فارغ گردانیده به ضیافتخانهٔ « وفیها ماتشتهیه‌الانفس و تلذالاعین» خرامید، نهال ثمربخش فضل و افضال به صرصر فنا از پای در افتاد و آفتاب درخشندهٔ برج سیادت و نقابت از اوج کمال روی به حضیض وبال نهاد، **شعر** :

روح پـاکش در جهـان پرنور باد
[٢٧٩الف] چشم‌زخم ازخاندانش دور باد

گاهی آن حضرت متوجه نظم اشعار می‌شدند و این رباعی در مدح حضرات مطهرات فرموده :

از بعد نبی خواجـهٔ خورشید غلام
میدان کـه دوازده امامند مـدام
ازمهرجهان‌فروزوشك نیست که‌مهر
گـردد بـه دوازده مهش دور تمام

حضرت ستوده حسب‌حسینی نسب‌عارف رموز مسایل
شرعی واقف علوم عقلی و نقلی سلالهٔ سلسلهٔ
امامزادهٔ عریضی‌امیر محمد جعفر مفتی

به زیور کمالات علمی و عملی متحلی و از رذایل و نقایص نفسانی متخلی، [٢٧٩ ب] ذات کامل الصفاتش منبع فنون فضایل و معالی ، و محکمهٔ حقانیت اساسش مرجع اصاغر و اکابر و اعالی، و مکنون ضمیر منیرش محض خیر و نیك خواهی . و به تحقیق که این سخن از تکلف بیگانه و از ریا بریست و نه از قبیل تصنیفات منشیانه و آرایش سخنوریست **شعر** :

خجسته ذات شریفش به صورت بشری
تبارك‌الله گویی کـه رحمتیست جسیم

درعلم فقه و حـدیث کمال تفقه دارد ، چنانچه اهالی این دیار پیوسته از رای رزینش استفتا می نمایند و در معضلات مسایل از ذهن وقادش انحلال می‌جویند. در

اکثر علوم متداوله خاصه در فن طب یدطولی دارند، اما از غایت‌دین داری متوجه معالجهٔ مرضی از امراض جسمانی‌نگشته سوداوی مزاجان علت تنازع را به داروی سودمند تصالح مداوا می‌نماید . از لسان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضل و احسانست در وقت‌افاده، **نظم** :

عقل واله شود و دیده بمـاند حیران
دل منور شود و قوت روان یابد جان

به ظرافت طبع وجودت ذهن وسرعت قریحت اتصاف داشت و جمهور عقلا به حسن تدابیر صایبه وصحت آراء ثاقبه‌اش اقرار واعتراف دارند و ازکمال وثوق و اعتقاد همه روزه صغیر و کبیر درمهام کلیه وامور جزئیه برای مقتبس[1] تقصی می‌نمایند ، **شعر** :

شد از سعیش قـوی ارکـان اسلام
ندارد جز شریعت پروری کام

[۲۸۰الف] درتحریر سجلات وصکوك شرعیه متوحدزمان ومنفردعصراست. چنانکه بر محررات مهرهٔ این فن همیشه نقطهٔ شك گذاشته خط بطلان می کشند و پیوسته فیصل‌معاملات‌شرعیه وقطع منازعات کلیه درخدمت شریفش می‌شود وآباء و اجداد کرامش نیز در اعصـار خود مشارالیه و مرجع‌الیه طوایف خلایق بوده‌اند. امیدواری به کمال‌مکرمت کردگاری‌آنکه‌پیوسته‌آن حاوی فضایل انسانی مقرون به حصول انواع امالی و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و پیوسته از رشحات سحاب کلك گوهربار و قطرات غمام خامهٔ گوهر نثار ریاض فضل وکمال را ناضرو ریّان گرداند ، بمنه و فضله وعونه وطوله .

مقوی شریعت غرا وحامی دین حنیف بیضا
قاضی‌صفی‌الدین محمدا

بر سرابوستان خاطر فیض مظاهـر ارباب فضل و کمال و صدرنشینان مسند شریعت و اجلال آرایش یافته خواهد بود که اشتهار آن افتخار قضاة عظیم‌المقدار

۱ـ اصل: متقبس.

به کمال علم و دانش در اقطار امصار به مرتبه‌ایست که احتیاج شرع و بیان ندارد و اعتبار آن استظهار فضلای بلاغت دثار در زمان سلاطین حشمت آیین به مثابه‌ای بود که قلم دو زبان [۲۸۰ ب] تبیین آن را کما ینبغی محال‌می‌شمارد والحق آن شریعت دستگاه قاضیی بود صایب تدبیر روشن‌ضمیر که به طریق مناصحت‌جهانی‌را بـه راه صلاح آورده بـر شاهراه شرع اقدس ثابت قدم گردانیدی و به نوشداروی موعظت انحراف مـزاج عدالت را زایل ساخته بـر سمت سلامتش صفت استقامت بخشیدی وچون مزاح برمزاج آن‌جناب غلبه داشت همواره نکات رنگین و کلمات شرین بر لوح بیان می‌نگاشت و آنچه گفتی به صدق و صواب مقرون و بـه فواید حکمت و عواید فضیلت مشحون بود . و در ایامی کـه بر مسند قضا تمکن داشت احدی را یارای آن نبود که سرپایی‌از جادهٔ شریعت غرّا بیرون گذارد .

تبیین این مقال بر سبیل اجمال طوطی کلك بلاغت شعار بیان می‌نماید که قاضی صفی‌الدین‌محمد برادر زاده **قاضی‌عبدالمؤمن‌هرندی** است و قاضی‌عبدالمؤمن سالهای بسیار به حسب‌ارث و استحقاق بر مسند شرعیات آن‌ولایت اشتغال داشت و قاضی‌صفی‌الدین‌محمد درایام‌خجسته آغازفرخنده انجام‌سلطنت خاقان وافراحتشام گیتی ستان ازوطن مألوف هجرت نموده به یزد آمد وهم‌در آن روزها ازجناب صدور عظام به امر تصدی موقوفات [۲۸۱الف] اشتغال نموده دراندك روزی نظارت سر کار مزبور نیزدرقبضهٔ اختیارش قرار گرفت واو به‌رهنمایی‌نفس سلیم وارشاد پیر عقل با رعایاوبرایا بروجه‌احسن‌سلوك مسلوك می‌داشت‌وچون جمال حالش به‌متابعت ملت حضرت خیرالانام علیه‌السلام زیب وزینت داشت وهمواره همت عالی نهمت برتقویت ارکان شریعت غرّاو تمشیت مهام ملت‌بیضامی گماشت بنابر آن کار فرمایان قضا و قدر منصب اقضی‌القضاتی دارالعبادهٔ یزد و توابع و لواحق و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال در کفّ کفایت و قبضهٔ درایت او گـذاشتند و آن جامع کمال بر مسند جلال نشسته به‌آب معدلت وانصاف گرد ظلم و اعتساف ازچهرهٔ اهالی آن حوالی فروشست ودر ترویج امور شریعت مساعی جمیله به تقدیم

رسانید و در تمشیت آن امر بر وجهی آثار اقتدار ظاهر ساخته بود که هیچکس از مردم آن دیار خیال ارتکاب مناهی درحواشی ضمیر نمی گذاشت وزمان تا زمان پرتو تحسین پادشاه سکندرآیین بر وجنات احوالش تافته تا درکمال دولت و نفاذ امر ترقی عالی یافته منصب نظارت کل خالصجات علاوهٔ مناصبش گشت و بواسطهٔ اطوار حمیده و آثار پسندیده به اندك زمانی اختیارملك و مال آن ولایت [۲۸۱ ب] مسخرفرمان او گشته پایهٔ قدر ومنزلتش‌ازایوان کیوان در گذشت وفرمان واجب‌الاذعان شرف نفاذ یافت که سایر عمال از سخن و صوابدید آن قدوهٔ اهل کمال تجاوز ننموده وجوه مستحقین و حاصل و مداخل خالصجات مادام که بروات به مهر آن جناب نرسد هیچکس‌داد وستد ننماید. وچون دوام و ثبات جمیع ممکنات از مقولهٔ محالاتست و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجباب مقارن آنکه کوکب اقبالش به کمال رسید آفتاب حیاتش به حضیض وبال تحویل نموده سر بر بستر ناتوانی گذاشت و چون دانست که ازدایرهٔ فنا و فوات هیچکس را خروج ممکن نیست وهر که قدم درعالم وجود نهاد هرآینه شربت اجلش‌باید نوشید ناچار در شهورسنهٔ ثلث وستین و الف که عمرعزیزش قریب به هشتاد رسیده‌بود دل از مال و جاه بر داشته راه عالم باقی پیمود ، **مصراع** :

ز دارالقضا شد به دارالسلام

از آن جناب گرامی خلفی به‌یادگار ماند **میرزامحمدمفید** نام که به لطف طبع وجودت ذهن و مکارم خلق معروف و به شیوهٔ تهور و سخاوت و کمال همت‌موصوف است و از اوان رشد تا این زمان که عمر شریفش قریب به هفتاد رسیده پیوسته با حضرات عمال و حکام مصاحبت و مجالست نموده همگی اعزاز و احترام و اکرامش بجای می آورند . در شهور سنهٔ احدی و ثمانین و الف امرجلیل‌القدر احتساب خطهٔ یزد به‌آن جناب رجوع گردیده [۲۸۲ الف] و حالا درآن مهم استقلال دارد . و بخشندهٔ بی‌منت جهانبین آن جناب را به دیدار دو اختر برج سعادت[1] که دوجوان پسندیده‌خصال حمیده افعال خجسته اطوار که

۱ـ اصل: سعادت که‌دو .

به محاسن آداب و مکارم اخلاق و حسن خلق و استقامت طبع و سلامت نفس زیب و زینت یافته‌اند روشن ساخته: بزرگتر **میرزامحمدعظیم** که لمعات اصناف صفات محمدت آثارش بسان فروغ آفتاب بر تمامی فرق بشر ظاهر و هویداست و محتاج به شرح و بیان نیست ، **مصراع** :

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی‌را

و آن حاوی کمالات‌نفسانی‌درسنهٔ‌خمس وسبعین‌والف به‌امداد وتوفیق سبحانی در ایام شباب و عنفوان اوان جوانی که بیست مرحله ازمنازل‌سنه طی نموده بود به دلالت هادی دین قویم و هـدایت دلیل « والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم » قدم از سر ساخته و آن را سرمایهٔ همه مرادات شناخته پای در وادی بطحا و یثرب نهاد وبه‌ادای‌مناسك حج اسلام وطواف بیت‌الله الحرام پرداخته به زیارت‌روضهٔ منورهٔ حضرت خیرالانام علیه السلام سر افـرازی یافت و ازآنجا به عتبات عالیات شتافته سعادت ابدی حاصل‌نمود، **شعر** :

پـای ملامت زده بر سنگ آز
روی نهاده بـه زمین نیاز

وپس‌ازآن درضمان‌امان حضرت‌منان به‌وطن‌مألوف ومسکن معهود مراجعت نمود و اکنون در غایت اعزاز و احترام و فراغت خاطر دردارالعبادهٔ یزد مقام دارد و همواره اوقات شریف را به‌ادای وظایف طاعات مصروف می‌دارد .

و کهتر **میرزامحمدسدید** است که بواسطهٔ [٢٨٢ب] اتصاف به وفور مکارم اخلاق ومحاسن‌آداب انگشت نمای خرد و بزرگ گشته و به سبب صلاحیت جبّلی و ملایمت اصلی و توفیق سرمدی از مبادی ایام صبی اوقات خجسته ساعات را بـه تحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشته بواسطهٔ جودت ذهن وحدّت طبع به اندك زمانی قصب‌السبق از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و مفهوم بر افراشت، وبی شایبهٔ تکلف درین‌روزگار آن جناب به‌مزید صلاح و تقوی وسعی

در اوامر طاعت و عبادت وتحصیل درعلم و فضیلت از اکثر صنادید آن ولایت علم مفاخرت می‌افرازد.

بر خواطر ارباب اجلال مخفی نماناد که جناب قاضی صفی الدین محمد در ایام اقتدار و کامرانی باجرای قنوات وانشاء عمارات عالی وقصور زرنگاری بسیار راغب بود ودر شهر وبلوکات باغات بهشت بنیاد احداث فرمود. در بدایت حال در قریهٔ توران پشت باغی مروح طرح انداختـه عمارتی نیکو ساخت ودر حوالی آن قناتی جاری ساخته مزرعه احداث کرد مشتمل بر باغات وعمارات وحمام وغیرذلك وموسوم نمود به مفیدآباد. ودر قریهٔ تفت باغی که رضوان از رشك‌آن‌انگشت تحیر بدندان داشت در ید تصرفش بود و بعـد از فوت او متعلق گشت بافادت پناه **مولانا علاءالدین‌محمدا**. و در اصل قصبهٔ مهریجرد خانه وباغچه کـه بنا کرده معمار همت خواجه عبدالعظیم سمنانی بود، با بسیاری از باغات واراضی وحقابه به‌عنوان تملیك شرعی داخل متصرفات او گشت. ودر«محلهٔ پیربرج»خانهٔ عالی اساس طرح انداخته درایام حیات بلکه زمان‌اقتدار درآنجا بسرمی‌برد. وهمچنین دراکثر قری ومزارع املاك ورقبات وباغات‌بهم رسانید. ودراصل شهرمستغلات[1] بیشمار خریده وفور آنها بحدی رسید کـه هر ساله مالوجهات وجهاتی کـه موافق قانون مملکت بسر کار دیوان میداد قریب بمبلغ سی وپنج تومان تبریزی‌میشد.

شریعت پناه قاضی محمد محسن

بعد ازآنکه متقاضی‌اجل که‌حجتش درمحلهٔ قضا بنشان« لایستأخرون‌ساعة ولایستقدمون » ثبت یافته بود در رسید وقاضی صفی‌الدین محمد علم عزیمت‌بصوب عالم‌آخرت‌برافراخت. قاضی محمدمحسن‌ولد **قاضی عبدالمؤمن‌هرندی** که به‌شرف مصاهرت آن جناب اختصاص داشت بر مسند قضای خطهٔ یزد متمکن گشت و پس از چندی سفر حجاز و یثرب اختیارنموده متوجه‌آن صوب گشت .**مولاناشاه‌تقی** که نسبت قرابت قریبه به‌آن جناب داشت به خدمت دیوان الصدارةالعلیة العالیة عرضه داشت که مرغ روح قاضی محمد محسن که در تنگنای قفس قالب محبوس بود در

۱- اصل:مستقلات .

در بادیه‌اززندان‌بدن خلاصی یافته بطرف آشیانهٔ عقبی پرواز نموده‌است ودرضمن این عرض استدعای منصب‌قضا کرده[۲۸۳ب] بمطلب خویش فایض گردید. بعد از آنکه قاضی محمد محسن از آن سفر مراجعت نموده از فوت خود و نصب او درمسند قضا مطلع گردید به غایت متألم گشته آن‌زمان مرگ خود را معاینه‌دید. روی به‌اردوی معلی نهاده به عرض مقربان‌بارگاه خلافت پناه رسانید ،**شعر**

نشان هستی من زان جهان همی دادند

امید لطف حقم باز این جهان آورد

و به شاهد و بینه ثابت و محکوم به نمود که در قید حیاتست، اگر چه وکلای دیوان الصدارةالعلیه العالیه‌قول‌اول‌را اصح می‌دانستندوخلاف‌شبهه‌بآن‌راه نمی‌دادند، اما بنا براخذ ارمغان و رشوه سخن او را به‌سمع رضا اصغا نموده بدستور سابق مهم مزبور را رجوع به‌اونمودند. بعد از مدتی زمانه رقم عزل برصفحهٔ‌عملش کشید ودر شهور سنهٔ احدی وثمانین والف علم عزیمت بصوب عالم‌آخرت بر افراخت .

سیادت وشریعت‌پناه افادت وفضیلت ونجابت دستگاه
خلف السادات شها با میرزا عبداللهاء نایب الصداره
العلیه العالیه

نخل بند حدایق اخبار گلدسته احوال آن حضرت را بدین روایت زیب و زینت‌می‌دهد که سیادت‌وغفران‌پناه [۲۸٤ الف] **میرمحمدحسین‌**المشتهر به **میراجری** والد ماجد آن حضرت ازجملهٔ اجلهٔ سادات صاحب‌سعادات عظیم‌القدر دارالمؤمنین استرآباد است‌وبه‌جودت طبع‌سلیم وحدّت ذهن‌مستقیم و اتصاف به فضایل و اکتساب کمالات سرآمد اکابرزمان و مستعدان دوران بود و به وفور تمول و ثروت مشهور و بـه صفت نجابت و قدمت خاندان برالسنه و افواه مـذکور . املاك و رقباتش از حیطهٔ ضبط بیرون و نفایس اسبابش زیـاده از چند و چون : همواره اوقات خجسته

ساعات به‌صحبت ارباب نظم‌و نثر صرف می‌نمودواحیاناً زبان به نظم اشعار می گشود. این دو بیت در سلك منظومات آن جامع کمالات انتظام دارد ، نظم :

ما نــواسنجان محنت خانــه‌زاد غــربتیم
در میان بیضه ما را ز آشیان برداشتند

وله

بس که کردم گریه بریادقدآن می‌پرست
سبزه ازویرانه‌ام یك گردن ازمینا گذاشت

و چون محالست که زمانهٔ ستمگر ارباب مجد و معالی را پایدار و برقرار گذارد و حکم محکم و قضای مبرم سمت تقدیم و تأخیر گیرد در شهور سنهٔ سبع و اربعین و الف جمعی از اهل شرّ و فساد که از آن جناب کینهٔ دیرینه در سینهٔ بداندیش داشتند قاصد انهدام بنای حیاتش گشتند و شبی با تیغهای کشیده در قریهٔ اشکذر به سربالینش‌رفته [۲۸٤ ب] چندزخم بروی زدند تا به رحمت الهی‌پیوست. روز دیگر هرچند حکام آن ولایت تفحص و تفتیش‌نمودند از قاتل خبری نشنیدند و نه بر حقیقت جریمهٔ مقتول شهید مطلع گردیدند .

در آنوقت که نهال حیات آن سید ستوده‌خصال به‌تیغ ستم اعادی ازپای‌درآمد سلالهٔ آل طه ویس میرزا عبداللها کــه عقل وافر و کیاستی زایدالوصف داشت و هم از عهد خــردی آثار بزرگی در ناصیهٔ خجسته‌اش‌ظاهرو هویدا بود ازخطهٔ یزد که وطن مألوفش‌بود به دارالسلطنهٔ اصفهان رفته به‌اکتساب فضایل و کمالات پرداخته آغازدرس‌و تحصیل علوم‌فرمود و به‌اندك زمانی‌تکمیل‌اکثرفنون کرده‌قصب‌السبق از امثال واقران‌درربوده پایهٔ قدرومنزلتش‌ارتفاع یافت‌وبواسطهٔ کمال‌فراست و کیاست و علونسب‌وسموّحسب‌و شرافت دودمان‌وقرابت قریبه که باسیدصاحب‌حشمت صایب تدبیر مرجع و ملاذ فضلای‌روشن ضمیر **میرزامحمدشفیع** مستوفی موقوفات ممالك محروسه داشت پرتو التفات پدری و توجه واشفاق خویشی[پروری]آن حضرت بر وجنات‌احوال‌خیرمآلش‌تافته به‌مصاهرت آن قدوهٔ‌ارباب‌جاه وبه منصب جلیل‌القدر

احتساب دارالعبادهٔ یزد معزز گردید. و بنا بر آنکه آن سید مرتضوی خصال به زیور ایمان و اسلام و حلیهٔ متابعت ملت حضرت خیرالانام علیه‌الصلوة و السلام [۲۸۵ الف] زیب وزینت داشت و همواره همت عالی نهمت برتقویت ارکان شریعت غرّا و تمشیت مهام ملت بیضا می گماشت در سنهٔ اربع وستین و الف حسب‌الفرمان قضاجریان خسرو خلد آشیان صاحبقران تقسیم وجوه مستحقین دارالعبادهٔ یزد که فی‌الحقیقة منصبیست از مناصب علیه به قبضهٔ اختیار و اقتدارش قرار یافت و چون امانت رکنی اعظم است از خصال حمیده و دیانت اصلی محکم از اخلاق پسندیده ، **شعر** :

شرع که بنیاد صیانت نهاد
قاعدهٔ دین به دیانت نهاد

و این خصال حمیده و اوصاف پسندیده لازمهٔ ذات شریف آن حضرت است مدت چند سال درآن مهم به نوعی قیام و اقدام نمود که موجب سعادت هردوسرای بلکه سبب حصول رضای حق سبحانهو تعالی گردید ، **شعر** :

از دیانت کار می‌گیرد نظام
وز امانت مرد کامل می‌شود

وهمچنین میرزا عبداللها درسنهٔ ثلث و سبعین والف به منصب نیابت صدارت علم اقتدار افراشته در فیصل قضایای شرعیه‌غایت امانت ودین داری و نهایت دیانت وپرهیزگاری ظاهر ساخت ودر کمال استقلال به قطع وفصل مهمات دینیه پرداخته مضمون حکم همایون « فاحکم بین الناس بالحق » همواره مطمح نظر عالی اثر گردانیده در هیچ قضیه از قضایای فرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام تجاور نمی‌نماید. و حالا در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود اعنی خطهٔ یزد تشریف دارد و به همان مهم پرتو اهتمام انداخته طوایف انام ازخواص و عوام به وجود فایض الجودش مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن عقیدت به جای می‌آورند. و بخشندهٔ بی‌ولد ازفیض‌فضل ربّانی و اطعام

عـام سبحانی آن حضرت را خلفی ارجمند موسوم بـه **میرزا محمدمهدی** کرامت فرموده که هم از عهد خردی آثار بزرگی از ناصیهٔ خجسته‌اش ظاهر است . امید که درخدمت والد بزرگوار بر مدارج علیه عروج نماید . بَرپیشگاه خاطر اصحاب بینش مخفی نماناد که آن حضرت سیادت منقبت در وقتی که قدم بر مسند منصب احتساب گذاشت در «محلهٔ مصلی عتیق» که منزل آباء عظامش بـود طرح عمارتی دلگشا انداخته در نهایت تکلف به اتمام رسانید و میاه دهاباد در میان حوضخانه و اطراف عمارت جاری ساخت و اکنون در خرمی وصفا به جایی رسیده که عذوبت زلال خوشگوارش از عین سلسبیل حکایت می کند و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات‌النعیم روایت می‌نماید .

[۲۸۵ ب] اعلم العلما و افضل الفقها آقا بدیعا محمدا شیخ الاسلام

لمعات فضایل و کمالات آن جناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصهٔ [ربع]مسکون است و رشحات اقلام فیض انجام آن زبدهٔ شیخ و شاب بسان قطرات سحاب‌خضرت بخش‌فضای جهان‌بوقلمون . حاشیهٔ سجاده‌اش مهبط فیوضات غیبی و آستانهٔ‌خلوتش مستقر واردات عالم لاریبی ، **شعر** :

بر سر از شین شرع ساخته تاج
دل او عرش و مسجدش معراج

درشهورسنهٔ خمسین و الف که قدوهٔ ارباب علم و عرفان ودوحهٔ چمن پیغمبر آخرالزمان صلوات الله و سلامـه من‌الملك‌العلام **امیرمعزالدین محمدشیخ‌الاسلام**، **مصراع** :

کرد رحلت به سوی خلد برین

آن جناب به منصب جلیل القدر شیخ الاسلامی یزد منصوب گشت و در فیصل قضایا اقتدا به سنت سنیّهٔ حضرات ائمهٔ هدی نمود و تمامی همت بر احیای رسوم شرع مصروف داشت و همگیِ همت بر امضای لوازم‌خیر مقصور ساخت. مرغ محبت دنیا

در ساحت سینهٔ او آشیانی نیافته وپرتو التفاتی ازخورشید ضمیرش برجهان تیره‌وش نتافته ، **شعر** :

خوش آن کسان که گذشتند پاك چون خورشید
که سایه‌ای به سر این جهان نیفکندند

وبا وجوداین ورع وزهادت [۲۸٦ الف] آنچه‌ازخزانهٔ ولله‌خزاین السموات والارض نصیب آن حضرت شدی بر فقرا و غربا ایثار فرمودی ، **نظم** :

رسان کواکب ایثار را بر اوج سپهر
ز برج بذل که ایثار را بسی اثر است

چون قریب مدت بیست‌سال در آن خطه به‌فیصل قضایای مسلمین قیام نموده ازآن شغل هر گاه فراغت حاصل می‌نمودمجلس‌افاده گشاده‌ازنفحات انفاس فضایل اقتباسش ضمایر بسیاری ازطلبهٔ علوم روشن می گشت . و چون سن شریفش ازهفتاد تجاوز نمود ناگاه گوش هوشش صفیرعقاب اجل شنیده مرغ روح پرفتوحش قفس از قالب شکسته به سرابستان جنان پرواز نمود . ولد ارشد ارجمند افادت پناهش **میرزا قواما محمدا** قایم مقام گشت‌و اعتبار واختیار آن‌حضرت درآن‌ولایت از اماثل و اقران درگذشت و در فیصل قضایای شرعیّه غایت امانت و دین داری و نهایت دیانت وپرهیز گاری ظاهرساخته مضمون حکم همایون « فاحکم بین‌الناس‌بالحق » همواره مطمح نظر عالی اثر می‌نمود. ودر هیچ دقیقه ازقضایای فرق‌انام ازمقتضای فتوای علماء اسلام تجاوزنمی‌نمود ، **بیت** :

چو قاضی به فکرت نویسد سجل
نگردد ز « دستاربندان » خجل

بعد از چند سال که به آن شغل استقلال داشت در شهور سنهٔ خمس و سبعین والف ، **مصراع** :

از حکم قضا سجل عمرش طی شد .

[۲۸٦ ب] و از آن حضرت دوپسر عالی گهر بهیادگار ماند :

مهتر عالی جناب فضایل پناه **میرزا محمدمغیث** و کهتر حضرت افادت و شریعت دستگاه اقضی القضاتی **میرزامحمدحسیب** . بعد از آنکه والد غفران پناه ایشان ، **مصراع** :

یافت ازحادثهٔ دهر نجات

منصب قضاء دارالعبادهٔ یزد و مضافات مفوض به رأی صواب نمای حضرت‌شریعت پناهی **میرزامحمدحسیب** گردیده در فیصل قضایاء شرعیّه اقتدابه‌سنت‌سنیهٔ آباء عظام و اجداد کرام خویش نمود . و در حین تحریراین‌اوراق که دو سنین ازسنهٔ ثمانین و الف گذشته هر دو برادر خجسته سیر در غایت اعزاز و احترام یکی به افاده و استفاده و دیگری بر مسند قضا تمکن دارند ، **شعر** :

آن بود خورشیدمنظر،این‌بودبرجیس‌قدر
آن بود محمود طالع، این بود مسعودفال

حضرت سیادت وشریعت پناهی‌افادت وفضیلت دستگاهی شمسا[1] میرزا محمد باقر امامی‌اصفهانی

در سلك اولادامجادامامزادهٔ واجب‌التعظیم‌امامزاده زین‌العابدین علیه‌التحیة والتسلیم انتظام وبه‌رتبت برادر زادگی و شرف مصاهرت با قدوة السادات والنجبا **شمساامیرسیدمحمد** مستوفی موقوفات ممالك‌محروسه دارد. قامت قابلیتش به زیور کمال‌فضل و انسانیت و غایت مکارم اخلاق [۲۸۷ الف] و شریعت پروری آراسته، طبع لطیفش مدرك اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون . در بدایت حال به منصب احتساب خطهٔ فردوس نمای یزد و استیفای کل موقوفات آن ملك معزز گردیده‌بر مسند استقلال نشست و بعد ازچند سال امراقضی القضاتی به آن جناب متعلق گشته رقم بطلان بر دفتر موقوفات کشید . و چون چندی برین گذشت و

۱ـ نسخهٔ وزیری: شهابا

زمانه بسی اوراق لیل و نهار را به سجل شرع آرایی درنوشت به‌سببی از اسباب‌آن ، **شعر** :

حـامی دین حضرت نبوی جانشین جناب مـرتضوی

فی سنهٔ ثلث و سبعین بعد الف قالیچهٔ قضا را به مسند شیخ الاسلامی مبدل ساخت . آنگاه همت بلند بر فیصل قضایاء فرق عباد گماشت و با ارباب مجد و معالی سلوك پسندیده مسلوك فرمود. و در شهور سنهٔ خمس وسبعین و الف حسب‌الفرمان قضا جریان خاقان خلدآشیان صاحبقران تقسیم وجوه‌مستحقین که ازمناصب علیه است علاوهٔ مهماتش گشت ، و از آن اوان الی یـومنا هذا در کمال اعتبار و نهایت استقلال به مهمات مزبوره اشتغال دارد و بـه وظایف طاعات و عبادات غایت سعی به جای می‌آورد. و در منزل جنت نمای « باغچهٔ بهشتی » که عمارت یافتهٔ غفران پناه **میرزا حکیم کلانتر** است با علماء و اهل حال صحبت می‌دارد .

شریعت پناه مرحمت دستگاه مولانا

شاه‌تقی‌نایب‌الصداره

برادر زاده و داماد عمدة المحدثین و افتخار المحققین **آقابدیعاءشیخ‌الاسلام** بود و از فنون علوم متداوله بهره‌مند، ودربعضی اقسام فضایل و کمال دعوی مهارت می‌نمود. دربدایت حال به امر نیابت صدارت به‌خطهٔ یزدآمده چندگاه به همان مهم راضی و شاکربود. [۲۸۷ ب] در سنهٔ خمس و ستین و الف که اقضی القضاتی‌قاضی **محمدمحسن‌هرندی** که با آن جناب قرابت‌قریبه داشت به ارادهٔ گزاردن[۱] حج‌اسلام روانهٔ حجازگردید جناب نایب الصداره به دیوان الصدارة العلیة العالیه عرض‌نمود که شریعت پناه مـذکور از راه بادیه عنان گـردانیده بـه جانب دارالملك فنا رفته است، به جایزه و جلدوی این‌خبر منصب جلیل القدرقضا به‌دستیاری کار کنان قدر و قضا به او متعلق گشت . قاضی محمد محسن بعد از مراجعت ازسفر خیر اثر بر آن‌حال اطلاع یافته آن‌زمان مرگ خود را معاینه دید و بـه اردوی معلی شتافته به شاهد و بینه ثابت و محکوم‌به‌ساخت که در قید حیاتست. هر چند که وکلاء عظام

۱ـ اصل: گذاردن .

دیوان الصداره مخبر نخست را صحیح القول و عادل می‌دانستند بنا برخاطر جویی او ادعایش را قبول کردند وبه دستور سابق‌مهم‌مزبور رادرعهدهٔ اهتمامش گذاشتند. مولانا شاه تقی‌باز وسیله ساخته شیخ‌الاسلامی دارالعبادهٔ یزد را که با عمّ‌ش بود در قبضهٔ‌تصرف در آورده‌بر قالیچهٔ‌شریعت‌پروری شادوخرم نشست‌وباخود تکرارمی کرد، مصراع:

فرصت امروز غنیمت شمار

آقابدیعامحمدا نیز به اردوی معلی‌رفته بعدازمشقت بیشمار آن‌منصب جلیل‌المرتبه را از ید او انتزاع کرده به جهت فرزند ارشد سعادتمند **میرزاقوام‌الدین محمد** که آثار قابلیت و کمال از ناصیهٔ احوالش هویدابود گرفت. آنگاه **مولانا شاه‌تقی** به منصب نیابت صدارت راضی گشته مدتی در نهایت اعتبار در آن کار علم اقتدار می‌افراشت و چون متقاضی اجل موعود در رسید فی‌سنهٔ اثنی وسبعین بعد الف دست از امور دنیوی کوتاه کرده به سرای راحت‌آباد عقبی شتافت.

[۲۸۸ الف] شریعت و نجابت پناهی مطلع

انوارشرع نبوی میرزا محمدمعصوم

قاضی قصبهٔ مهریجرد

درسلك اشراف واعیان دارالمدینهٔ میبدانتظام وبه قدم خاندان و عظم دودمان افتخار و مباهات دارد و به اصناف سنیه و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده مشهورو معروف گشته،درفن انشاو تحریر صکوك[۱] شرعیه ومناشیر مهارت کامل حاصل نموده اوقات شباب وایام جوانی را به اکتساب فضایل وکمالات صرف نمود تا در آن فنون از اماثل و اقران رتبهٔ تقدم و رجحان یافت. و چون کمال اسلام و دین داری و وفور دیانت و پرهیزگاریش مانند لوامع خورشید درخشیدن آغاز نهاد منصب جلیل المرتبهٔ قضای قصبهٔ مهریجرد و توابع و لواحق به قبضهٔ اقتدارش قرار گرفت والحق که در فیصل قضایا اقتدا به سنت سنیّهٔ حضرت خیرالبریّه کرده غایت امانت و پرهیزگاری ظاهر می‌سازد و از حرکات

۱ـ اصل: سلوک

و سکنات و سجلاتش نهایت إشفاق نسبت به عباداللّه ظاهر گشته در کمال اعتبار و استقلال و استغنا به قطع وفصل مهمات فرق برایا همت می‌گمارد و به مزخرفات دنیوی چندان التفات نمی‌فرماید . امید که پیوسته برمسند شرع پروری متمکن و خاص و عام ازصحبت فیض اثرش بهره‌مند گردند ، بمنه و کرمه .

و آن جامع کمالات‌را ولد رشیدیست **میرزامحمدرضی** نام که درخدمت والد بزرگوار به کسب کمال‌اشتغال دارد .

[۲۸۸ ب] افادت و افاضت پناه جامع الکمالات مولانا ابوالبقاء

اکثراوقات ایام شباب را به اکتساب فضایل نفسانی و کمالات انسانی صرف نموده در میدان درس و افاده از اماثل و اقران قصب‌السبق در ربود و در فن انشا و تحریر مکاتیب، و مناشیر مهارت کامل حاصل کرده در تحریر سجلات و صکوك شرعیه متوحد زمان و منفرد عصر گشت و بر محررات مهرهٔ این فن نقطهٔ شك گذاشته‌خط بطلان کشید . به تکلیف صدور عالی‌مقام وعمار خجسته اعمال و اکابر واشراف متوجه قضای قصبهٔ طیبّهٔ میبد وسایرمحال گردیده برمسند شریعت پروری نشست. و در قطع و فصل‌قضایای شرعیّه طریق اجتهادمسلوك داشته در غایت امانت و دین داری و نهایت دیانت و پرهیزگاری قیامو اقدام نموده همواره به لوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده برالواح خاطرطلبه معلوم می گمارد .

سید فاضل متدین امیر محمد مؤمن بفروی

مدتی مدید وعهدی بعید در قصبهٔ طیبّهٔ میبد و توابع و مضافات به لوازم امر جلیل القدرقضایا پرداخته در فیصل قضایاء فرق برایا طریق امانت ودیانت مسلوك داشته اصلامیل ومداهنه نمی‌فرمود وبه‌جودت طبع‌و حدّت ذهن [۲۸۹ الف] اتصاف دارد، و احیاناً اشعار دلفریب نظم کرده بر لوح بیان می‌نگارد و سالهای بسیار در هر ماه یك هفته در مسجد جامع دارالعبادهٔ یزد به امر خطابت قیام می‌نمود .

مشهوراست کـه قوت عربیت و بلاغت آن جناب به مرتبه ایست کـه هر مـرتبه خطبهٔ غیر مکرر انشاء کرده به سمع خلایق می‌رسانـد و در علم انشا کمال وقوف دارد .

سیادت وفضیلت دستگاه
میرعبدالمطلب اشکذری

سید حمیده اخلاق خجسته اطوار به سلامت نفس واستقامت طبع مشهور ودر خط نسخ سرآمد خوشنویسان نزدیك و دوراست. درتحریر صکوك وسجلات مهارت تمام بهمرسانیده رایت بی‌مثلی می‌افرازد و به طریق آبا واجداد در قریهٔ اشکذر من اعمال‌دارالعبادهٔ یزد به امرقضا منصوب و به فیصل‌قضایای شرعیهٔ فرق‌انام برحسب فتوی علماء اسلام قیام و اقدام دارد .

شریعت پناه قاضی محمد محسن

به وفور فضایل و محاسن‌خصایل از امثال و اقران ممتاز و بـه سلامت نفس و کم آزاری و دین داری معروف است . آباء و اجدادش در قریهٔ بهشت بنیاد تفت به امر قضا اشتغال داشته‌اند و به حسب ارث و استحقاق اکنون آن جناب بر مسند شریعت پـروری متمکن و در فیصل قضایـای [۲۸۹ ب] کافـه برایا در غـایت پرهیزگاری قیام می‌نماید . و شریعت پناه مزبور را خلف ارجمندیست **قاضی میرحسین** نام که به زیور صلاح آراسته‌و همواره اوقات به‌اکتساب فضایل‌و کمالات مصروف می‌دارد .

قاضی افضل

ولد **قاضی‌میرمحمدنصرآبادی** است که به امر قضاء قریهٔ نصرآباد و مضافات منصوب و نسبت قـرابت با مرحوم **مولانا سلطان حسین ندوشنی** کـه اعلم علماء زمان خود بـود درست می‌نمود . قاضی افضل در ایام شباب بـه اکتساب کمالات پرداخته مهارت تمام درعلم تحریر و صکوك شرعیه به هم رسانیده مدتی دردارالقضا در سلك محرّران انتظام داشت و بعد از پدر بـه مهم موروث مأمور گشته در غایت

کدّو سعی در آن شغل اشتغال دارد .

☆☆☆

للهالحمد که خامهٔ مشکین عمامه بر سبیل اجمال شمّه‌ای ازحال قضاة اسلام و مقربان ملت حضرت خیرالانام علیه الصلوة والسلام درسلك تحریر کشید .

☆☆☆

اکنون به موجب التزامی که نموده عنان بیان به صوب حالات محتسبان معطوف می‌دارد .

[۲۹۰الف] فصل ثالث از مقالهٔ دویم

در ذکر محتسبان لازم الاکرام

بر رای شریف صدرنشینان مجالس شریعت ظاهر و هویـدا خواهد بود که منصب احتساب از اجـل مهمات دین نبویست، و چون بی‌شایبهٔ اغراض دنیوی بدان امر جلیل القدر قیام نمایند منتج سعادات اخرویست و به جهت تقویت ارکان ملت حضرت خیرالبشر و تمشیت مهمات امر معروف و نهی‌منکر فضلاء دانشور پیوسته در دارالعبادهٔ‌یزد به‌اجتهاد رای شرع آرای‌فرق انام‌را به‌ادای وظایف طاعات و اقامت نماز جمعه و جماعات امر می فرموده‌اند و از مهابت تازیانهٔ سیاست جهلاء امت را از منکرات بازداشته مستحقان عقوبت را تأدیب می‌نموده‌اند، لاجرم روزبروز رونق اسلام و رواج ملت خیرالانـام علیه‌الصلوة والسلام در تزایـد بوده چنانچه یکی از شعرای بلاغت ایاب درین باب فرموده ، **رباعی**:

تا مرشد احتساب آمد به ظهور
زاهد نکشد ز ترس او جام طهور
شد دغدغهٔ فسق ز خاطر مهجور
فاسق ز می مغانه در دور تو دور

[۲۹۰ب] وچون اوصاف‌واحوال‌برخی‌از‌آن‌طایفهٔ‌جلیله‌درضمن‌حکایات‌سابقه مرقوم قلم‌مشکسا گردیده و کیفیت انجام روزگار بعضی دیگر نزد این ضعیف به وضوح نپیوسته بود و در حین تحریر این مقاله با خاطر مشوش در محنت غربت

سرگردان و [در] دارالقید هندوستان گرفتار و از صحبت فیض بخش دوستان و ارباب اخبار محروم مانده دربحر حیرت واضطراب افتاده هرساعت تشویش و تفرقهٔ گوناگون دست می‌داد ، **مثنوی** :

هر روز که صبح نو دمیدی
بر جان ستمی دگر رسیدی
از سیل سرشک چشم خونبار
هر شام شفق شدی پدیدار
دل از ستم سپهر خودکام
در سینه نداشت یکدم آرام

بنابرآن به پیرامن ذکر آن نگردید و کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان عرض احوال واعظان نصیحت انجام در تکاپوی درآورد.

[۲۹۱ الف] فصل رابع از مقالهٔ دوم

در ذکر واعظان نصیحت انجام

برای عقده گشای واعظان منابر دانش ودانشمندان کارخانهٔ آفرینش روشن و مبرهن خواهد بود که موعظه و نصیحت از جملهٔ سنن حضرت خاتم الانبیا است و علی‌مرتضی علیه‌من‌الصلوة اتمها آن سنت‌را احیا فرموده‌اند. و واعظ را چند امر ضروریست: اول دانستن علم تفسیر و حدیث، دویم علم به اخبار و احوال انبیای مرسلین وائمهٔ معصومین واولیای کرامت‌قرین، سیوم عالمی‌دانشمند فصاحت آیین که عبارت قریب‌الفهم مؤدا نماید و موزون بوده قوت حافظه داشته باشد و این معانی آیتیست نازل در شأن

عمدة‌المفسرین ناصح‌الملوك والسلاطین عالم معالم التنزیل واقف مواقف التأویل مولانا نورالله الواعظ‌الیزدی

و اولاد امجاد آن هدایت شعار که به صفت زهد و تقوی موصوف و به حسن خلق و به استقامت طبع معروف[۲۹۱ ب] و به‌وفور علم و دانش وپرهیز گاری در اکناف عالم به غایت مشهور و به سعادت دارین موفق و مستسعد و در علم تفسیر و حدیث بی بدل و در سایر علوم عقلی و نقلی از اکثر علماء زمان افضل‌اند و آن عالی جناب هدایت دستگاه مقتداء فضلاء زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و درجمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول‌سر آمد علماء یزد

بلکه مقتدای دانشمندان هر شهر بوده و سلسلهٔ نسب شریفش بــه علامهٔ نیشابوری ملحق می گردد .

از اوایل ایام جوانی تا نهایت اوقات زندگانی همواره همت با نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات می گماشت و در جمعات به آواز خوش و صوت دلکش در مسجد جامع دارالعباده به امر وعظ و نصیحت عبادالله می‌پرداخت و در سایر لیالی به قلم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری ازطلبهٔ علوم می‌نگاشت. و از آن منبع فضل و افضال تصنیف و تألیف عربی و فارسی بسیار مانــده و در نظم اشعار قوت بیشمار داشته و پیوسته در منقبت‌حضرت‌رسالت‌پناه و شاه‌ولایت دستگاه [۲۹۲ الف] و سایـر ائمــهٔ معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین تصنیفات و تــألیفات می‌پرداخت و حالا آن صحایف بلاغت مآب به غایت مشهوراست و برالسنه و افواه محبّان آل‌عبا مذکور .

و فور وقوف آن جناب در فن شعر وصفت انشا عربی وفارسی به‌مرتبه‌ای‌بوده که‌قلم سخن‌آرا از تبیین آن به‌عجز وقصوراعتراف‌دارد و کمال بلاغتش درتحریر حکایات و تقریر روایت درجه‌ای داشته که بیان بنان فصحا توضیح آن‌را کماینبغی از جملهٔ محالات می‌شمارد .

تألیف « مولودنامهٔ» رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم و کتاب «روضة‌الشهدا» بــر ثبوت این دعوی برهــانیست معیّن و تلطیف عبارات آنها بر وقوع این معنی دلیلیست مبرهن. و چون اجل موعوددر رسید زبــان زمان به ادای این مقال گویا گردید که ، **شعر** :

پیش‌واعظ منشین قصهٔ طوبی مشنو
قد برافراز که کوته شوداین‌افسانه

و بعد از آنکه آن عالم ربّانی از جهان فانی بــه عالم جاودانی انتقال نمود فرزندارجمند سعادتمندش مولانا **هدایت‌حسین**

در علم یگانه در فضیلت نـادر
عالی نسبی که بود در دین فاخر

[۲۹۲ب]قایم مقام والدبزرگوارخویش گردیدودرهرجمعه در«مسجد جامع کبیر»یزد که‌جامع‌فیوضاتست به نصایح وارشادفرق عبادمی‌پرداخت. والحق معانی آیات‌بینات واحادیث‌به‌احسن وجهی‌و ابلغ صورتی بیان‌می‌نمود و در آن باب رایت تفوق بر اماثل و افاضل می‌افراخت . از سایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام داشت. و چون واقعهٔ ناگزیر در رسید مهر سکوت برلب زده عالم آخرت را منزل ساخت و جای آباء عظام واجداد کرام که‌حسب‌الارث درتصرف‌داشت به‌اعیان علماوابلغ‌بلغا و افصح فصحا **مولانانورالله** فرزند دلبند سعادتمند خود تفویض نمود. و آن‌جامع فضل و کمال به وفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف و در انواع محاسن خصایل ازاقران و اماثل ممتاز ومستثنی وبه‌لطافت طبع‌وطلاقت لسان سرآمد فصحا و افاضل دوران بود ، **شعر** :

مادر گیتی نزاده همچو او صافی صفات
دیدهٔ دوران ندیده مثل او صاحب کمال

و آن عالی‌جناب بعد ازوالد فضیلت مآب پای بر پایهٔ منبر نهاد و به گفتن وعظ و ارشادعباد همت گماشت و دراثنای موعظه [۲۹۳الف] حکایاتی که مشتمل بود به وفورحکمت و عبارتی که از صفا و لطافت مشابه‌آب حیات بود و ازشیرینی و ظرافت‌همشیرهٔ شربت‌نبات ادامی‌نمود، **شعر** :

سخنهایی به پاکی از گهر به
به شیرینی ز حلوای شکر بـه
کسی را کان سخن درگوش رفتی
گر افلاطون بُدی از هوش رفتی

و در مبادی ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی آرزوی حرم که عبارتست از استیناس « ان اول بیت وضع للناس، فمن دخله کان آمنا » اززاویهٔ دلش ظهور نموده صدای داعی « و اذن فی الناس » را لبیك اجابت زنان عزیمت احرام و زیارت کعبه مصمم گردانید ، **نظم:**

امیّد طواف حرم کوی تو افکند
در وادی غم طایفهٔ بی سر و پا را
لبیك زنان بر عرفات سر کویت
صد قافله جان منتظر آواز درا را

وبعدازقطع مسافت به مکهٔ معظمه رسیده لوازم وارکان حج بجای آورده توجه به آستان بوسی روضهٔ مقدسهٔ حضرت سلطان تختگاه رسالت وخاقان بارگاه عزت و جلالت ، **شعر** :

آن شهسوار گرم عنان بلند سیر
کز نه ادیم چرخ دوال رکاب ساخت

صلی الله علی محمد المختار و آله الاطهار نموده به سعادت تقبیل عتبهٔ علیهٔ نبویه [۲۹۳ب] مستسعد گشت ، **شعر:**

ای خاکبوسی درت مقصود هر صاحبدلی
بردن بخاك این آرزو مشکل تر ازهر مشکلی

و پس از فراغ از آداب مراسم زیارت زبان به ادای این مقال گویا گردانید که، **شعر:**

سخن بست از لبم احرام طوف کعبهٔ دلها
تماشا کن دروچون کاروان کعبه محملها
ز زهدوتوبه درکار دلم صد عقده افتادست
بیا ساقی مرا آزاد کن از قید مشکلها

بود سیب ذقن نقل می تحقیق عارف را

بیابان حرم را بر سر چاه است منزلها

و به‌جانب وطن مألوف توجه نموده در ضمان‌امان حضرت ملك منان‌نزدیك به یزد رسید. ازنسیم مژدهٔ وصول مقدم آن فاضل‌خجسته سیما گلهای خاطرعلما و فضلا و دوستان باوفا شکفته مضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت، مصراع :

چشم روشن شد که نور دیدهٔ ما می رسد

و بعد از وصول به دارالعباده در جمعـات به شغل موروث قیـام نمود مابقی اوقات فرخنده ساعات را به تحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بـر اکتساب سعادت اخروی می گماشت ودر لیالی تعطیل از درس و مباحثه مجالس حضرات عالیان و اکابر عالی درجات‌را به نور حضور روشن ساختهٔ [٢٩٤ الف] در کمال شکفتگی و بشاشت با ایشان صحبت می‌داشت ـ چنانکه بزرگان اشاره به آن نموده‌اند ، شعر:

صحبت یاران غنیمت دان که نقد زندگی

خاصه ازبهر نثار صحبت یاران خوشست

خوش بود بهر تماشا گلشن عمر عزیز

وان تماشا هم به‌دیدار هواداران خوشست

وچون محال است که سپهر غدار درین مرحلهٔ ناپایدار ارباب فضل‌وافضال راآسوده وبرقرار گذارد در شهورسنهٔ سبع وستین والف هجریه‌نبویه بربسترناتوانی افتاد و معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه درگذشت. داعی « والله یدعوا الی دارالسلام » ندای « یا ایتها النفس المطئنة » به گوش هوشش رسانید و او به طیب نفس اجابت نموده به ضیافت خانهٔ « فیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الا عین » خرامید . نهال ثمر بخش گلزار فضل به‌صرصرفنا از پای در افتاد و آفتاب برج اوج کمال روی به‌حضیض وبال‌نهاد، بیت:

گردون که مرکز ستم و نقطهٔ بلاست
یك دل که مبتلای غمش نیست در کجاست

و چون آن جناب دامن همت بر عالم افشاند از وی خلف نیك اختری به یادگار ماند.

و هو العالم الفاضل **مولانامحمد حکیما** سلمه‌الله که دراوان صبی به تحصیل علوم اشتغال نموده در اندك زمان در تمامی فنون متداوله به‌درجهٔ کمال ترقی کرده و در میدان دانش قصب السبق از علماء زمان در ربود و بعد از آن آغاز درس و افاده‌فرمود. از شمیم فضایل و کمالاتش مشام گلزارطالبان علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش ریاض [۲۹۵ب] دانش‌درخضرت ونضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت وبعدازآنکه‌والدغفران پناهش. **مصراع**:

رفت از دارفناسوی بهشت

آن علامـهٔ بی مثال آفاق کـه به جودت طبع مستقیم و وفورقوت حافظه و وقوف برعلوم دینیه‌اتصاف‌دارد برفرازمنبرموروث برآمده به‌آوازفرح افزا وصوت دلگشا به‌امر موعظه ونصایح‌عبادالله‌پرداخت، به‌عبارات فصاحت‌آیات‌معانی‌آیات‌بینات کلام الهی وغوامض‌اسراراحادیث نبوی‌صلوات الله و سلامه علیه را مبین به مسامع خاص وعام می‌رساند وبه‌صیقل‌نصایح‌مشفقانه‌زنگارغفلت ازمرآت غافلان می‌زداید، **شعر**:

زهی ضمیر تو از سرّ کن فکان واقف
زهی بیان تو اسرار علم را کاشف

امید که الی یوم‌القیام صدرمنابر به وجودشریفش آراسته[و] فِرَق‌برایا از نتایج طبع سلیمش بهره مند می گردیده باشند و چون راقم حروف نسبت به آن واضع کمالات که، **شعر**:

جز به قانون علم دم نگشاد
پای از راه دین برون ننهاد

عقد اخوت استحکام داده اگر کلك سخن گذار درین مقام بیش از این‌در ذکر مکارم اخلاق ومحاسن آداب آن عزیز مبالغه کند شاید که دوربینان ارباب عرض به خودستایی حمل نمایند و گفتار این بی‌مقدار را داخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند، لاجرم از اطناب اجتناب کرده تحقیق این معنی را به‌صحبت کثیرالفیض آن جناب حواله نمود ·

[۲۹۵الف] فصل خامس از مقالهٔ دوم

درذکر خطباء فصیح‌الکلام

برلوح خاطر فضلاء ستوده مآثر این‌معنی سمت تحریر پذیرفته خواهد بود که چون فصیح بیان انا افصح‌العرب علیه‌السلام والتحیة ازمکهٔ مکرمه هجرت نموده درنواحی مدینهٔ طیبه نزول اجلال فرمودند، درروزجمعه که از محلهٔ قبا متوجه‌نفس مدینهٔ طیبه شدند دربطن رانونا فرود آمده خطبه‌ای درغایت فصاحت خوانده نماز جمعه به‌جماعت گزاردند[1] وآن نخستین خطبه‌ای بود که برزبان مبارك آن حضرت گذشت واول نمازجمعه بود که مؤدا گشت. وهم در آن‌سال سنت اذان جهت اعلام وقت نماز معین شد. اما تاسال هفتم ازهجرت آن‌حضرت برچوبی که آن‌را حنانه گویند تکیه فرموده خطبه می‌خواندند ودرسال مذکورمنبری مشتمل برسه درجه ترتیب یافت و مقرر گشت که من‌بعدخطبا برمنابرصعود کرده خطبه خوانندو آن‌سنت سنیّه درمیانهٔ امت تاقیام‌الساعة باقی ماند. وخطهٔ مبارکهٔ یزد که دارالعباده ومحل اجتماع علماو فضلابوده وهست همواره خطبای بلاغت‌شعار خطبه‌را بهٔزبان فصیح [۲۹۵ب] انشا نموده به‌حسن‌اداقراءت نموده‌اند واحوال جمعی که بر این‌حقیر ظاهر گردیده به مناسبت مقام‌درین نسخهٔ بلاغت انجام مرقوم کلك اهتمام ودرسلك بیان سمت انتظام یافته و حالات جمعی دیگر که نزد راقم حروف به‌تحقیق نپیوست همچنان در پردهٔ اختفا گذاشته‌ازسربیان آن در گذشت.

۱ـ اصل: گذاردند.

و حال تحریر این مجلد خطابت مسجد جامع کبیر آن خطه تعلق دارد به سید نجیب حسیب نیکو صفات جامع الخصایل **امیرمحمد ابراهیم مهریجردی** که به‌شرف سیادت وعلوّنسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوفست و والد غفران‌پناه او **امیر خلیل‌الله** واجداد کرامش به‌این امر قیام داشته‌اند ، اقدام دارد . ودرهرجمعه خطبه در غایت فصاحت به آواز دلکش به‌مسامع‌اصحاب دور و نزدیك می‌رساند .

[۲۹۶الف] فصل سادس از مقالهٔ دوم

در ذکر منجمان برجیس احترام

حکمای دقیقه شناس و دقیقه شناسان حکمت اقتباس دانند که علم نجوم از جملهٔ معجزات ادریس پیغمبراست علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام. و منجمان در اکثر زمان محتاج الیه امیر و وزیر و برنا و پیر بوده‌اند و در خطهٔ میمنت ـ افزای یزد جمعی در آن علم شریف انگشت نمای صغیر و کبیر گشته کوکب طالع ایشان درخشیدن آغاز نهاده و به‌سبب حسن طالع و مهارت در آن فن آفتاب عنایت سلاطین آفاق سایهٔ مرحمت بر وجنات احوال ایشان تافته خصوصاً زبدهٔ اصحاب تقویم افتخار ارباب تنجیم **مولانا محمد طاهر منجم اردکانی یزدی** که تاسپهر دوار به‌نجوم ثوابت و سیار آرایش یافته و در گرد کرهٔ خاك دایراست و به‌صد هزار دیده در حال عالم و عالمیان ناظر، اختر بخت‌هیچ صاحب طالعی را مانند کوکب اقبال آن سعادتمند ندیده که‌دربارگاه فلك‌ارتفاع احدی ازسلاطین به‌این مرتبه ارتفاع نیافته باشد و ازشعشعهٔ انوار خورشید مثال پادشاه مجازی به‌حضیض وبال نرسیده باشد، سوای اختر اقبال آن ستوده‌اوصاف که روز بروز به‌اوج رفعت و کمال رسیده وآفتاب عنایت خاقان ستوده خصال سرو گلزار جاه و جلال سلطان شاه صفی ماضی انارالله برهانه بروجنات احوالش تافته به‌رتبهٔ تقرب رسیده و پایهٔ قدر و منزلت او از ایوان کیوان درگذشته ازعقدهٔ خسوف و کسوف ایمن ماند. و بنا برالتفات خسرو کیوان جاه قصبهٔ طیبهٔ اردکان من اعمال دارالعبادهٔ

یزد که محل توطن و مسکن آباء عظام و اجداد کرام آن فاضل عالیمقام بود تیول و مقرری او مقرر گردید و خواص و عوام آن خطه بوجود فایض‌الجود[۲۹۷الف] آن‌جناب مستظهر و مطمئن‌خاطر گشته در بستر راحت غنودند ولوازم حسن‌اعتقاد و ارادت بجای آورده و مرفه و آسوده‌خاطر به‌عبادات شبانه روزی‌قیام و اقدام می‌نمودند. و چون دوام و ثبات درعالم محنت انجام به‌هیچ فردی ازافراد ممکن و مسلم نیست لاجرم آن‌جناب در شهورسنهٔ[1] و الف هجریه ازدست ساقی اجل جام راحت ممات نوشیده علم عزیمت به‌صوب عالم آخرت بر افراخت، **مصراع:**

بقا بقای خدایست و ملك ملك خدا

و از او دوخلف به یادگار ماند: یکی موسوم به **میرزا محمدعلی** که مدتی مدید درزمرهٔ مقربان آستان ملایك‌آشیان‌اعلیحضرت‌خاقان‌خلد آشیان‌صاحبقرانی انتظام داشت، و دیگری **میرزامحمدشفیع** که‌اکنون در وسادهٔ دولت متمکن و علم اقتدار می‌افرازد و به‌مجالست مجلس بهشت آیین خسروسلیمان بارگاه سرافرازی دارد.

و دیگری[۲۹۷ب]نتیجةالاکابرالعظام**میرزامحمد مظفر خلف نجما محمودا** است که به‌علوقدرورفعت‌مکان وشرف دودمان‌ازاشراف واکابرزمان ممتازومستثنی واعلم منجمان دوران بود واحکام نجومی آن جناب مانند حکم قضا وقدر تخلف نمی‌نمود، **بیت:**

همه زیج فلك جدول به جدول　　　به‌اصطرلاب حکمت کرده مدخل

ذات فایض البرکات آن مرجع اهل کمال به أداء وظایف طاعات و عبادات موصوف واوقات‌فرخنده ساعاتش به‌خیرخواهی‌خلایق معروف. عمال خجسته‌افعال درتعظیم واحترامش می کوشیدند واشراف واهالی به مجالست ومصاحبتش مفتخر می‌بودند. و چون به‌اقسام کمالات حسنه آراسته گشته‌شرف‌مصاهرت مرجع سادات عالیمقام وملاذعلماء اقطارجهان **امیرمعزالدین‌محمدشیخ‌الاسلام** دریافته‌بود وبعد از

۱ـ دراصل سفیدست

آنکه سن شریفش ازهفتاد سال متجاوز گشت ندای « یاایتها النفس المطمئنة» را به گوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید. **میرزامحمدسامع** و **میرزاوجیه‌الدین** و **میرزامحمدمجیب** که از جملهٔ اعاظم اولاد خیرالبشر واجلهٔ سادات سعادت اثـر و جوانان حمیده اخلاق خجسته اطوارپسندیده سیر که به سلامت نفس واستقامت طبع ومحاسن آداب ومکارم اخلاق معروف وبه صدق گفتاروحسن کردار موصوف پیوسته به اکتساب فضایل نفسانی و کمالات انسانی قیام واقدام دارند صبیه‌زادهٔ آن حضرت اند، ووالدغفران پناه ایشان سیادت و نجابت پناه سلالة السادات **میرزاغیاث** خلف **میرزا رکنا محمدا** است که از مشاهیر سادات صاحب سعادات آن ملك بود.

و دیگری ازمنجمان صلاحیت دثار **مولانا جعفر**ست که در علم نجوم بی مثل زمان ودر اکثر علوم سرآمد امثال و اقـرانست و پیوسته اوقات شریف را به اداء وظایف طاعات وعبادات صرف می نماید و در سلوك ریاضت وتقوی تتبع قدما می کند وهمواره برسجادهٔ پرهیزگـاری و دین داری نشسته شرایط اوراد بجا می آورد و به زبان راز مضمون این مقال به ادا ، می رساند، **بیت** :

از پی شوق و ذکر حق ما را
در دو عالم دل و زبانی بس
وز طعام و لباس اهل جهان
کهنه دلقی و نیم نانی بس

و خالق بی مانند او را ولدی کرامت کرده **مولانا عبدالواحد** نام که سیماء صلاح از ناصیه‌اش ظاهر و حرکات والد ازسکناتش باهر ، وآن دوفرشته خصال در «محلهٔ اهرستان» به «کوچهٔ عنبری» ساکن و به عبادات شبانه روزی قیام دارند .

[۲۹۸الف] فصل سابع از مقالهٔ دوم
در ذکر خطاطان

علماء فن تاریخ وسیر اتفاق دارند که صنعت کتابت به امداد قلم ومداد مخترع ادریس پیغمبرست علیه السلام و کعب الاحبار[۱] که از جملهٔ اخیار علماء اخبار تمیز واشتهار دارد دراخبار درج کرده است که اول کسی که آغاز کتابت فرمود آدم صفی بود علیه السلام واین صورت پیش ازفوت آن حضرت به سیصدسال واقع شد، امادرمکتوبات آن حضرت کاغذ وقلم ومداد مدخل نداشت زیرا که صفی الله بر گل کتابت کرده آن را به آتش مطبوخ گردانید تا به مرور شهور ازالواح خواطر محو نشود و دلیل بر آنکه صنعت کتابت درزمان ابوالبشر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلم ظهور یافته و بصحت پیوسته آنست که در آن وقت که حق سبحانه وتعالی ذریت آدم رادرعالم رؤیا بدان حضرت نمود نظر آن جناب برجوانی افتاد که بسیارمی گریست. ازجبرئیل علیه السلام پرسید که این جوان کیست وسبب گریهٔ اوچیست. روح الامین جواب داد که ازجملهٔ اولادعظام تست ودرسلك انبیای عظام انتظام دارد واسم شریفش [۲۹۸ب]داوداست و گریهٔ اورا سبب الله تعالی می داند. آدم بازسؤال فرمود که عمرداودچندسال خواهد بود؟جبرئیل جواب داد که مقدر چنانست که آن حضرت مدت شصت سال درجهان سریع الانتقال زندگانی نماید. آدم علیه السلام برقلت حیات داود رحم کرده وشفقت ابوت به حرکت آمده فرمود که من چهل سال ازعمرخود به داود بخشیدم و آن بخشش مقبول بارگاه خالق موت و حیات افتاده مقرر شد که داود علیه السلام مدت صدسال دردارالملال

۱ـ اصل: کعب الاخبار

به‌سر برد وچون نهصد وشصت‌سال‌ازعمر آدم علیه‌السلام بگذشت ابویحیی به‌ملازمتش رسیده قصد کرد که به‌قبض روح مطهرش قیام نماید. حضرت آدم‌فرمود که بخشندهٔ‌بی مت‌عمرمرا به‌هزارسال مقرر ومقدر کرده‌است‌وهنوزچهل‌سال ازآن‌باقی‌مانده سبب تعجیل چیست؟عزرائیل گفت که‌توچهل‌سال ازآن‌به‌داودعلیه‌السلام‌بخشیده‌ای. آدم از کیفیت‌واقعه فراموش کرده‌انکارفرمود. عزرائیل‌این‌صورت رامعروض‌رای‌بارگاه حضرت عزت گردانید . فرمان الهی صادرشد که چهل سال دیگر مزاحم ابوالبشر نشود و عمر داودنیز صدسال‌باشد،مشروط برآنکه من بعد هر کار که درمیان بنی‌-آدم واقع‌شودوثیقهٔ موشح به‌خطوط‌شهودوعدول‌نویسندتادروقت‌فیصل آن[۲۹۹الف] قضیه انکار نتوانند نمود . بالجمله درزمان انبیای سابق امت ایشان‌به‌خطی کتابت می کرده‌اندودرزمان حضرت رسالت پناه صل‌الله‌علیه‌وآله وسلم خط کوفی‌شایع‌نبود و حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین علی‌بن ابی‌طالب وحضرات ائمهٔ معصومین صلواةالله وسلامه‌علیهم‌اجمعین به‌خط کوفی کتابت فرموده‌اند.

وصاحب تاریخ «هفت اقلیم» را اعتقاد آنست که خط کوفی اختراع حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

در زمان خلافت مقتدر یا قاهر که از جملهٔ خلفاء عباسی‌اند محمد بن علی ابن‌مقله که برمسند وزارت تمکن داشت رقم نسخ برخطوط سابق کشیده اختراع خط‌ثلث‌ونسخ نمود ویاقوت‌مستعصمی درخلافت‌مستعصم‌تصرفات درآن‌نمود و به‌قلم مشکین رقم خط نسخ درلوح تعلیق ثلث ابن‌مقله کشید ودرتمامی اقطار عالم این خط شهرت یافته به آن کتابت کردند.

ودر«رسالهٔ خط» که ازجمله تألیفات **میرعلاءالدولهٔ حسینی** است مذکور ودر صفحات‌آن مسطورست که خط کوفی از مخترعات حضرت امیرالمؤمنین و امام-المتقین اسدالله الغالب علی‌ابن ابی‌طالب صلواةالله و سلامه علیه است ودرسنهٔ‌عشرو ثلثمائةابن مقله‌خط‌نسخ وتوقیع‌را اختراع نمودوبعضی برآنند که‌خط ثلث‌وتوقیع ونسخ وریحان ورقاع از استخراج ابن مقله است و خط نستعلیق در زمان حضرت

صاحبقران امیر تیمور گورکان مولانا میرعلی تبریزی اختراع نموده وخط نستعلیق که از رقاع و توقیع مأخوذاست اسنادآن به خواجه تاج سلمانی کرده‌اند، و در همان کتاب مذکور است که یکروز خواجه تاج در سمرقند به اتفاق علما و اکابر و شعرا به سیر باغی رفت. در اثنای صحبت در فن کتابت و مهارت در آن سخن به میان آمد. خواجه تاج برای امتحان دوات وقلم طلب کردوبه‌نوشتن مشغول گردیده چون چاشتگاه شد و طعام ترتیب یافت و سفره در میان آوردند دو هزار و هفتصد سطر از جمیع خطوط نوشته بود که همگی متحلی بود بر تعلیم و اسلوب و قواعد خط و در آن باب وثیقه نوشته شیخ الاسلام و اکابر و علما و جمعی که حاضر بودند مهر کردند.

و صاحب خطان عرصهٔ دلگشای یزد به‌خامهٔ‌خطوط شعاعی مهرمنیر بر کاغذ زر افشان اطباق آسمان مشق فضایل کردند و در خطوط اصول که عبارتست از ثلث و نسخ و محقق و ریحان و رقاع و توقیع بجایی رسانیدند که دیدهٔ هیچ مبصری برمانند رقمی که از قلم مانی‌شیم[۲۹۹ ب] ایشان‌نیفتاده‌بلکه خامهٔ معجز-طراز آن سرافرازان رقم نسخ بر خطوط جمیع خوشنویسان کشیدندو به‌خط‌تعلیق و نسخ تعلیق که از خطوط فروعست قصب السبق از امثال واقران ربودند.

و سرآمد خوشنویسان نگارخانهٔ یزد **مرحوم مغفورسعیدمولانا شمس‌الدین محمد شاه حکیم** است که به صفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزگاری اتصاف داشته ودرتحریرانواع خطوط درجهٔ‌کمال حاصل نموده به تخصیص در ثلث و نسخ و رقاع‌وتوقیع و درعلم کتابه‌نویسی عدیل ونظیرنداشته. چنانچه بی‌شبهه سطور آن رشك لؤلؤی منثور و نسخ و رقاع خوشنویسان نزدیك و دور است. اگر خوش-خطان بلاد و امصار به دیدهٔ بصیرت بر کتابهٔ مسجد چقماقیه و پیش طاق عمارت **حاجی‌صدرالدین‌احمدابیوردی** که از نتایج‌قلم سحر آثار آن جنابست نظاره نمایند از روی انصاف خواهند فرمود، **رباعی**:

ای کلك تو ز آیینهٔ دل زنگ زدای
از جوهر خط تو بصر نور فزای
هر چند که چشم تیره گردد ز غبار
بیند ز غبار خط تو دیده جلای

وفات آن جناب درغرّه شهر محرم‌الحرام سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائة اتفاق افتاد و مدفن و محل آسایش او در «مزار زنگیان» واقع گردید .

[۳۰۰ الف] و ازجملهٔ مشاهیر آن طبقه دیگری **مولانا کمال الدین بن مولانا شهاب‌الدین** المشتهر **به‌عصار** است که در ایام شباب و اوان جوانی به تحصیل فضایل نفسانی موفق گشته و با وجود حسن خلق و لطف طبع در خط ثلث ونسخ و رقاع وتوقیع آن مقدار مهارت‌حاصل نموده وبر آن دست یافته که تعلیم مشکین رقم خط نسخ بر الواح خطوط خوشنویسان کشیده و آن جناب همواره بــه کتابت قرآن مجید اوقات شریف‌صرف می‌نمود و گاهی به جهت یاد گار به کتابه نویسی همت می گماشت و کتابهٔ آن جناب درعمارات دلگشای‌یزدبسیار است. کتابه که دربیرون **حظیرهٔآقا شمس** که درحوالی «میدان‌شاه» واقع است ازجملهٔ تحریر مشارالیه است که چون خط عذارخوبان دلربا ودرنظرارباب بصیرت ظاهرو هویدا است وهر کرا نظر برآن‌می‌افتد بی‌اختیار برزبان می‌آورد ، **رباعی** :

ای خط تو از لؤلؤی مکنون خوشتر
چون خط عذار خوبرویان دل‌بر
کردی یاقوت اگر به خط تو نظر
فی‌الحال زدی دست تعجب بر سر

و دیگری **مرحوم ملافاطمه سلطان صبیهٔ ملا مقصود** است کــه به حسن خط ثلث و نسخ [۳۰۰ ب] سرآمد خوشنویسان و مانند هلال انگشت نمای متوطنان اکناف بود و توفیق الهی شامل احوال سترعظمی گشته پیوسته به نوشتن کلام‌الله

مجید وفرقان حمید و « صحیفهٔ کامله» اشتغال‌می‌نمود وبه اعتقاد مستعدان اطراف آن عفت شعار قلم نسخ بـر خطوط یـاقوت و خواجه عبدالله صیرفی کشیده ، و همشیرهٔ آن عفت قباب عمدهٔ نستعلیق نویسان جهان بوده .

و از جمله خوش نویسان این خطهٔ جنت مرتبه **مولانا ابوطالب** که به صفت زهد وتقوی موصوف و معروفست و در نوشتن خط ثلث و نسخ‌سرخیل نویسندگان نزدیك و دور و در علم کتابه نویسی علم مفاخرت می افراخت و از رشحات خامهٔ مشکین عمامه‌اش تتمهٔ سورهٔ انافتحنا[است] که در کتابهٔ صحن مسجدجامع کبیر است ، معلوم همگنان می گردد .

ودیگری‌از آن‌جمله شیرازه مجلس اهل صحبت وطرب **مولانا نورالدین محمد کججوئی**است که به‌لطف طبع‌وصفاء ذهن‌موصوف‌و به‌فنون کمالات‌معروف‌بود. درمبادی ایام جوانی تااوان اوقات زندگانی پیوسته اوقات شریفرا به صحبت فضلا وعلما و اکابر اهالی صرف نموده دقیقه‌ای از دقایق [۳۰۱الف] ندیمی ونکته پردازی فوت وفروگذاشت نمی کرد ومهارت درعلم تواریخ وشناختن خطوط ازابنای زمان‌امتیاز تمام داشت ودر علم کتابه نویسی علم مفاخرت می‌افراخت وبه قلم اعجاز کردار به نوشتن‌خط‌ثلث ونسخ خط‌نسخ‌برخطوط استادان کشیده بود. وعمارات شهر وبلوکات بل اکثر بلاد وامصار که بنظر او در آمده ودست بدان رسانیده بقلم صحایف نگار اشعار آبدار بدیوار آن نوشته واسم خود را درتحت آن به‌یادگار ثبت نموده. چنانچه در میانهٔ ظرفا مشهور ومعروفست که نوبتی با جمعی از مصاحبان حریف وجوانان لطیف به‌باغی درآمد که خلدبرین ازلطافت آب‌وهوای آن‌عرق انفعال برروی‌جاری می ساخت ودر آن باغ عمارات عالیه پر تزیین که رشك قصور جنان بود معماران مدقق ومهندسان مؤسس ساخته بودند ودرجنب آن عمارت «صحت خانه» ترتیب‌داده بودند. آن عزیز بی آنکه پی بر آن برده‌معلوم نماید که‌چه مکان و کدام محل‌است در دیوار «صحت خانه» این بیت مرقوم می‌سازد ، **نظم:**

[۳۰۱ب] به نادانان چنان روزی رساند
که صد دانا درو حیران بمانند

العبد نورالدین محمد کجویی

ظرفا و ندما که بدین معنی اطلاع یافتند این بیت را ورد زبان ساخته پیوسته با آن عزیز «دهان خوانی» می کردند و چون عمر عزیزش قریب به هشتاد رسید از صحبت دوستان ملول گشته در سنهٔ ثمان و سبعین و الف هجریه هجرت نموده در زاویهٔ عدم منزوی گردید. محل‌سکنی آن جناب دردار فانی در «محلهٔ شیخ داد»بود و مدفنش در جوار **سیدمیراشرف** حوالی بقعهٔ رفیعهٔ سلطان مشایخ شیخ تقی‌الدین دادا محمدعلیه التحیة والغفران‌اتفاق افتاد، **مصرع** :

روح پاکش در جهان پر نورباد·

ودیگری‌فضیلت و کمالات دستگاه**مولاناافضل** محرر محکمهٔ علیه‌دارالقضاء یزداست که درانواع فضایل و کمالات درجهٔ علیا دارد واکثرخطوط درغایت‌جودت بر صحیفهٔ تحریر می‌آورد ، **شعر:**

مشام دهر معطر شود گهی که کند
بیاض صفحهٔ کافور را به‌مشك افشان

خطوط باصفایش مانند سبزهٔ گلزار جهان و قطعات دلگشایش زینت‌صفحات زمان، منشیان‌شیرین زبان [۳۰۲ الف] به بدایت مراتب کمال او نرسند ونظر دقیق هنروران صاحب‌عرفان به‌دقایق‌ارقام کلك‌معجز نظامش‌راه‌نیابند . قریب‌بمدت سی‌سالست که آن عزیز در محکمهٔ دارالقضاء یزدبه امرتحریراشتغال دارد.

در این مدت احدی سخن‌بلند ورکیك‌ازو نشنیده وبه‌ناخن بی‌حرمتی‌رخسار اعتبار احدی نخراشیده ، بلکه‌درنهایت‌خلق وشکفتگی و کم طبعی درفیصل مهمات مسلمین و مسلمات همت می گمارد . وقتی که گوش به‌حرف شخصی می‌دارد کمیت واسطی نژاد قلم را در عرصهٔ میدان عرض دیگری‌جولان داده و یکی را به‌تحریر و

دیگری را به‌استماع‌تقریر راضی وخوشنود ساخته‌وپیوسته این مضمون را ورد زبان خود نموده ، **شعر:**

عمر به خوشنودی دلها گذار
تا ز تو خوشنود شود کردگار

ودیگری از خطاطان سحرآثار استاد الماهرین و افتخار المعاصرین **مولانا زین العابدین آبشوری**است که درنوشتن‌خط نستعلیق‌مرتبهٔ‌عالی یافته‌وباوجود حسن خط به‌انواع‌فضایل و کمالات وتقوی آراسته بود . خطش در میانهٔ خطوط استادان کالشمس من‌سایرالکواکب امتیاز تمام دارد وبه قدرت و تعلیم‌ازخطوط[۳۰۲ ب] متقدمین رجحان یافته و گاهی‌به‌نظم اشعار زبان می گشاد و دیوان اشعاراو در میان فرق انام‌به‌غایت مهشور است واین‌غزل که ازجملهٔ منظومات آن جناب وبخاطربود مرقوم گردید ، **غزل:**

تا عشق تو در جان من خسته وطن ساخت
شادم که سرای دلم از غیر تو پرداخت
تأثیر می شوق تو نازم که به یك‌دم
یکباره مرا بی‌خبر از هستی خود ساخت
تنها نه سر من به‌سر کار وفا رفت
صد همچو مرا درد تو از پای در انداخت
تدبیر من سوخته دل غیر فنا چیست
گر آتش غم شمع وجودم همه بگداخت
ترك سرخود چون نکنم کای ستم اندیش
ساغر زده خنجر بکف از خانه برون تاخت
تر دامنی من تو نکو یافتی ای عشق
کس قلب زراندود مرا غیر تو نشناخت

تاراج الم شد خرد عزلتی آن‌روز
کاندر دل او آتش شوقش علم افراخت

و آداب تعلیم را به شاگردان در لباس نظم ادا می‌نموده ، اکابر و اشراف به ملازمتش می‌رفتند و بـه شاگردیش مباهات می‌نمودند. وفات مولاناء مشارالیه در اواخر سلطنت خاقـان علیین آشیان شاه صفی‌صفوی بهادرخان اتفاق افتاد. و آن جناب را دو پسر بود : یکی **مولانا محمدمحسن** و دیگری **مولانا کمال‌الدین‌اصیل.** هر دو در نهایت صلاح وتقوی وفی‌الجمله درخط‌نستعلیق دستی‌داشتند و بعدازمدتی ایشان نیز به دیدن والد خود شتافتند .

و دیگری ازآن طبقه زبدة الاماثل والاقران **خواجه علی‌اکبر** است کـه بـه خصایل و شمایل مرضیّه اتصاف دارد . در مبادی ایام جوانی به رسم‌تجارت به جانب بلاد هندوستان رفته در کمال اعتبار چند سال در آن ملك ماند . بعد از مراجعت گاهی به‌نیابت غفران پناه میرزا محمد شفیع وزیر یزد کـه برادر خرد[1] آن جناب بود به حکومت‌اشتغال می‌نمود ودرامر نظم‌و نسق وسیاست‌دقیقه [ای] فرو گذاشت نمی کرد . چون از آن امور دلگیر گشت همت بر مثوبات [۳۰۳ الف] اخروی گماشت و به فراغت خاطر در منزل خود که در ایام‌قدرت‌واعتبار در «محلهٔ مصلی عتیق» ساخته بود منزوی گردید و به نوشتن خطوط اشتغال نمود ودر خط ثلث و نسخ رتبهٔ اعلی و درجهٔ قصوی بهم رسانید و در تناسب و استحکام رتبه‌اش به جایی رسید که دست اهل کمال به‌دامنش نرسید . در حال تحریر که دوسنین از ثمانین و الف گذشته آن جناب در یـزد و در همان شغل مشغول است .

ودیگری **ملا عبدالوهاب** است ، که درواديِ‌قوت کتابت و صفای خط ممتاز بوده خصوصاً ثلث و نسخ ومحقق و پایهٔ آن‌رابه‌جایی رسانیده که‌دست‌قدرت‌خطاطان به آن نمی‌رسد و تتبع آن ازحیّز قدرت وامکان بیرونست. کتابهٔ در «مصنعهٔ درب شاهی » که‌از رشحات کلك‌آن جنابست برین معنی شاهدیست ظاهر .

۱ـ اصل : خورد

ودیگر ازخطاطان ماهر **حاجی محمد حسین** ولد **حاجی قطبی** بوده ودرنوشتن خط ثلث ونسخ بهرهٔ تمام یافته واکثر اوقات همت برتعلیم قواعدآن فن‌می گماشت وازنتایج قلم مشارالیه کلام‌الله مجیدی است که درمسجد جامع کبیرعبادالله تلاوت می‌نمایند.

و دیگری از خطاطان آن ملك سیادت پناه **میرمحمد فضایل [۳۰۳ ب] طباطبایی** است. مشارالیه سید درویش صالح متقی کم آزار است. قریب بیست سال میشود که در محکمهٔ قضات به امر تحریر قیام‌دارد[و]احدی‌را ازخودآزرده نساخته و حسب المقدور در فیصل قضایای درویشان سعی نموده و هر گاه از آن شغل فارغ می گردد بقیهٔ اوقات صرف کتابت می‌نماید .

و دیگری از خوشنویسان و سر آمد ظرفا و خوش طبعان**مولانارحیمای‌قاری** است که در خط نستعلیق رایت بی مثلی می افرازد وبا وجـود حسن خط و خلق انواع فنون و اصناف کمالات حاصل نموده و اکثر اوقات همت بـر تعلیم قواعد آن می گمارد. قطعاتش چون گلهای بهاری روح افزای وخطش چون خط خوبان دلربای . در فنون شعر و معما سر آمـد بلغا واشعار آبدارش رشك چشمهٔ حیوان و بنات افکارابکارش غیرت حورو ولدان ابیات دلاویزش ناسخ سخنان سخن سنجان و لطایف لطف آمیزش مرغوب طبایع انسان. هـر کس که‌اشعار شیرین او شنید و ظرافتهای رنگین‌او استماع نمود [۳۰٤الف] به‌جان و دل جویای صحبتش گردید، **شعر** :

رخسارهٔ او نـدیده چون مردم چشم
فی‌الحال درون دیـده جایش دادنـد

درشهور سنهٔ ثمانین والف به پایمردی قابلیت وبه دستیاری استعداد به اردوی معلی شتافت وقطعات‌واقسام کمالات خود به‌عرض مقربان‌بار گاه خلافت‌پناه‌خاقان سلیمان شان رسانیده بـه درجهٔ قبول و خلعت استحسان رسیده سرافرازشد و مدتی در اصفهان جنت نشان با اعزه و ارباب دانش گوی مصاحبت و نرد مجالست باخته

باز به وطن مألوف مراجعت نموده و حال‌تحریر درخطهٔ یزد با دوستان یکدل و محبّان مشفق صحبت داشته به زبان حال می گوید ، **شعر** :

صحبت غنیمت است بهم چون رسیده‌ایم
تا کی دگر به‌هم رسد این تخته پاره‌ها

و این بیت را به آن جناب نسبت می‌دهند که در تعریف شکیله نام مطلوب خود فی‌البدیهه به رشتهٔ نظم کشیده ، **شعر** :

شپش سر شکیله بنظر چنان نماید
که میان سنبلستان چرد آهوی خطایی

ودیگری ازصاحب خطان **ملا زکی** ولد کوچکتر فضیلت پناه **مولانا محمد محسن‌معلم** است. در سنهٔ احدی وثمانین بعد الف که ولدمرحومش به سرای باقی خرامید بر زیلوچهٔ تمکین قرار گرفته همت بر تعلیم اطفال مؤمنین گماشت ، **مصراع** :

به جای پدر شاد و خرم نشست

وتختهٔ جفابرد‌امان خردسالان‌دبیرستان بیغمی گذاشته به‌تازیانهٔ [٣٠٤ب] صلابت‌و زهرچشم نگاه رونق عیش و نشاط از دلشان در ربود، **بیت:**

در ایام او روز طفلان چو شام
شب از بیم او خواب ایشان حرام

و یکی دیگر از خوشنویسان معروف و مشهور **مولانا بهاءالدین هزارسپ** بود که چون یاقوت مستعصمی سرآمد گشته نظیرنداشت و در علم انشا و مهارت درآن رایت بی‌مثلی‌می‌افراخت . اکثری کتابه‌های عمارات یزد مثل کتابهٔ «مسجد جامع» که به فرمودهٔ شاه نظام کرمانی وزیر یزد سورهٔ انا فتحنا منقوش نموده و استادان سحرآفرین کاشی ساز به کاشی تراشیده‌نصب‌نموده، ترتیب داده‌اند .

✩✩✩

لله‌الحمد و المنة که به تأیید احدی‌وتوفیق سرمدی فصل‌سابع از مقالهٔ دویم من مجلد ثالث جامع مفیدیِ به‌اتمام رسید وفارس واسطی‌نژاد خامهٔ بدیع هنگامه عنان بیان به‌صوب احوال اطبای عیسوی انفاس معطوف گردانید، بمنه و کرمه .

[۳۰۵ الف] فصل ثامن از مقالهٔ دویم

در ذکر اطبای مسیحادم و حکمای خضرقدم

به نام حکیمی که روز نخست
شد از حکمتش کار عالم درست
پی موری از حکم او سر نتافت
سر مویی از سرّ او کس نیافت
دهد قطرهٔ آب را چشم و گوش
نهد در کفی خاك فرهنگ و هوش
پدید آورد از تف خون و شیر
حکیمان دانای روش ضمیر
کند بخت بر آن زبان آفرین
که گوید ثنای جهان آفرین

بر رأی عقده‌گشای اکابر و اهالی مخفی نماناد که علمای فن تاریخ و سیر اتفاق دارند که در زمان سلطنت و پادشاهی جمشیدبن یافل‌بن لامخ که از نسل قابیل بن آدم علیه‌السلام بود درعلم طب شروع نمود و پیش از وی کسی دیگر این علم شریف را نمی‌دانست وطبقهٔ جلیلهٔ اطبا همواره معزز ومکرم بوده‌اند و سلاطین معظم در باب تعظیم و تکریم و رعایت و تربیت ایشان اعتنا واهتمام می‌فرموده‌اند وپیوسته در خطهٔ دلگشای یزد اطبای حاذق‌و حکمای مدقق بوده‌وهستند واحوال

جمعی که بر فقیر حقیر بی‌بضاعت ظاهر گردیده بـه دستیاری خامهٔ سخن گذار [۳۰۵ ب] بر صفحهٔ بیان می آورد .

عالیجناب حکمت مآبی‌معالی آثاری مولانا
مؤیدالدین محمد الحموی

از سایر اولاد مولانا سعدالدین محمد حموی بلکه از اکثر علماء فضایل‌ـ پناه واطباء حذاقت دستگاه به جودت طبع سلیم وسلامت وذهن مستقیم امتیاز تمام داشته و درایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشته. وفورو وقوف آن حضرت درعلم طب به مرتبه‌ای بوده که اگرجالینوس و بطلمیوس در زمانش می‌بودند در خدمت او به دو زانو درآمده دست ارادت وشاگردی به دامانش می زدند و به مطالعهٔ نسخه‌جات افادت سماتش زنگ امراض و علل ازالواح خاطر سقیم مزاجان میزدودند . اگر تمامی صفحات این اوراق بـه ذکر کمالات و فضیلت و بیان نجابت و حـذاقت آن ارسطو صفت بیاراید عشری‌ازاعشار آن مرقوم‌نخواهد نمود. لاجرم‌درین‌مقام به‌همین قدراختصار می‌نمایدوبه‌دستیاری خامهٔبلاغت شیم به‌ذکراحوال خلف آن مسیحا دم می‌پردازد .

اعلم اطباء زمان و اکمل [۳۰٦ الف] حکماء دوران
مولانا سالك الدین‌محمدالحموی

آن حکیم مؤسس مبانی فضایل وسالك مسالك اخلاق با طبعی‌مخزن نفایس علوم اسرار و حکم و ذهنی‌معدن سرایر خواص [حدوث] و قدم ، **شعر** :

رای پیرش تتق سرّ قضا را محرم
دل پاکش نظرلطف خدا را منظور

در خطهٔ فرح فضای یزد در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایـا میمنت انفاس مسیحا ظاهر می‌نمود و مهارتش در علم طب بلکه در سایر علوم به مرتبه‌ای بود که قلم سخن آرا از تبیین آن به عجز و قصور اعتراف دارد و کمال فضل و دانش آن جناب درجه‌ای‌داشته که بیان بنان فصحا توضیح آن‌را کماینبغی از جملهٔ محالات

می‌شمارد . تألیف کتاب افادت آیات « هیکل‌فیل » بر ثبوت این دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات و بیان خواص اشیا و سایر فنون آن نسخهٔ شریفه بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن .

در اواخرایام سلطنت خاقان گیتی‌ستان شاه عباس صفوی موسوی بهادرخان پهلو بربستر ناتوانی نهاد و چون زمان [۳۰۶ ب] حلول اجل مقدر در رسیده بود استعمال اشربه‌واغذیه اصلانافع نیفتاد، **مصراع**:طبیب کیست‌فلاطون‌اگرشودبیمار؟ ناکام‌آن‌حکیم‌فطنت شعاردل برواقعهٔ ناگزیرنهاده ازعالم‌ناپایدار‌در گذشت، **شعر** :

درین دقیقه بماندنـد جملهٔ حکما
که آدمی چکند با قضای کن فیکون
اصول نبض چوشد منحرف زجنبش اصل
بلای عجز فـرو رفت پـای افلاطون
صلاح طبع چو روی فساد روی نمود
بمانـد بیهده در دست بوعلی قانون

میرزا نجیم بیك ومیرزا جعفری

علو نسب و رتبت حسب ایشان بسان فروغ آفتاب برتمامی معشر بشر ظاهر و هویداست و عظم‌شان و شرف دودمان آن دو جوان پسندیده خصال حمیده فعال محتاج به شرح و بیان نیست ، **مصراع** :

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را.

آن دو نهال خجسته کـه در گلزار فضل وِ کمال پرورش یافته و از چشمهٔ صافی حذاقت و به آبیاری باغبان حکمت آب خورده فرزندان **مولانـاسالك‌الدین محمد** بوده‌انـد و در بلدهٔ یزد در معالجهٔ مـرضی و ازالهٔ علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهرمی‌نموده‌اند . **میرزانجیم‌بیك** در « قلعهٔ چاه خاور » که‌وسط راه بافق‌و یزد است داعی حق را لبیك [۳۰۷ الف] اجابت گفته بـه منزهات ریاض جنان شتافت .

و **میرزاجعفری** بعد از مراجعت از سفر هندوستان در سنهٔ خمس و اربعین و الف از بلدهٔ یزد ، **مصراع** :

کرد رحلت به سوی خلد برین

و از آن ارسطو دانش افلاطون منش خلف ارجمندی **میرزاسالك‌الدین‌محمد** نام به یادگار مانده که به لطف طبع و صفای ذهن موصوف و در علم طب و مهارت در آن از ابناء زمان ممتاز و به احیاء سنن سنیهٔ آباء عظام و اجداد کرام قیام و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهر می‌سازد. محل سکنی ومنزل حکمت انتماء آن سلسلهٔ حذاقت دستگاه در «محلهٔ شهرستان» داخل شهر یزد بوده و هست .

سلالهٔ اشراف و اعیان زبده و خلاصهٔ اطباء زمان میرزا عبدالکریمای حکیم

به اصناف سیر سنیه وشیم مرضیه معروف وبه لطف طبع وصفاء ذهن و اخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف بود و به تحصیل فضایل و کمالات وتکمیل اسباب بزرگی و سعادات سرآمد ابنای روزگار می‌نمود. آن جناب حکیمی بود که «قانون» [و] «کلیات شفا» [۳۰۷ ب] از طیب انفاس روح افزایش هویدا و رای صوابنمایش در ازالهٔ امراض و حصول اعراض حاوی أصناف کمالات بود . لاجرم آواز فضل و حذاقتش در اطراف و اکناف بلاد و امصار منتشر گشته سلاطین زمان وفرمانفرمایان جهان به صحبت و مجالستش راغب گشتند . تا در شهور سنهٔ خمسین و الف خاقان بلندمکان شایستهٔ سریر سلطنت فریدون خلاصهٔ اولاد سلاطین صفوی نشان شاه صفی بهادرخان آن جالینوس زمان را به رفتن بلادهند و شرف دریافت ملازمت نیر برج دولت و اقبال، کوکب سپهر عظمت و اجلال، درةالتاج نصرت و فیروزی ، **مصراع** :

سلطان تاج بخش جهاندار تخت گیر

سلطان عبدالله قطب شـاه تکلیف فرمود . چون اطـاعت فرمان سلاطین عدالت

آیین بر کافهٔ برایا واجب و لازم است آن جناب انگشت قبول بر دیدهٔ اخلاص-بین گذاشته به جانب کلکنده روانه گشت.☆[1] بعد ازورود بدان ملك شرف خدمت آن حضرت دریافته بر مدارج تقرب ودولت ترقی نمود و ساعت به ساعت سایهٔ التفات پادشاهی بر وجنات احوالش می‌تافت و به فراغ خاطر در سایهٔ مرحمت پادشاه نصفت پناه روزگار می گذرانید. تا درسنهٔ خمس وسبعین و الف موافق قوی-ئیل **میرزامحمدابراهیم** خلف ارجمند سعادتمند حکیم افلاطون منش که سروی بود برجویبارحکمت پرورش یافته شوق ملاقات والدبزرگوار عنان جانش گرفت و به دستیاری قاید تقدیر به جانب حیدرآباد بهشت آباد کشیده بعد ازوصول بدان خطه به دیدار یکدیگرخوشوقت گشتند و هم در آن چند روزبه سبب عین الکمال حکیم حذاقت شعار سر بر بستر ناتوانی نهاده دست اطباء حاذق به دامن علاج آن عارضه نرسید وکار از تدبیر برنا و پیر درگذشت و طایر روح شریفش به منزهات آن جهانی پروازنمود. میرزا محمد ابراهیم نعش والدغفران پناه را به‌آیین شریعت سیدالمرسلین صلواة الله علیه وآله الطیبین به خاك سپرد و خود با تجمل تمام و اسباب مالاکلام متوجه بلاد ایران گشت و از بندر سورت در کشتی نشسته زورق[2] حیات درسفینهٔ ممات نزدیك نمود و درعین دریا کشتی عمرش در گرداب فنا افتاده بصد حسرت ونگرانی جان نازنین به‌قابض ارواح سپرده چون حضرت یونس علی نبینا وعلیه‌السلام در کام ماهی جای گرفت و زبان روزگار به ادای این مقال گویا گردید ، **نظم** :

ز رورگار همین حالتم پسند آمد
که خوب وزشت وبد ونیك درگذر دیدم
برین صحیفهٔ مینا بـه خانهٔ خورشید
نگاشته سخن حوش بـه آب زر دیـدم

١ ـ ازینجا تا ستارهٔ بعد در حاشیهٔ صفحات نسخهٔ لندن است.

٢ ـ اصل : ذورق

که ای به دولت ده روزه گشته مستظهر
مباش غرّه که از تو بزرگتر دیدم

مقارن همان ایام فرزندلِبندش **میرزااسمعیل** نام که تازه‌تر از نهال کامرانی و سرافرازتر از شاخ شجرهٔ شادمانی بود و ده مرحله ازمراحل‌سنه‌طی‌نموده بود در خطهٔ یزد طبل رحیل فرو کوفته به‌دیدن‌والد رحمت پناه‌شتافت. برنظاره کنندگان گردش روزگار مخفی نماند که اسباب و امـوال و رقبات و مستغلات [1] و نقود و جواهر واقمشه ازحکمت پناه **میرزا عبدالکریما** بید تصرف وارثان قرار گرفت که از حیطهٔ تعداد بیرون بود . اما دراندك روز بسیاری در معرض تلف در آمده صفت هباء منثورا گرفت. اما حلیلهٔ جلیلهٔ **میرزا محمد ابراهیم** خلف حکیم ارسطومنش در خیرات ومبرات تقصیرو تکاهل‌نکرده بسیاری ازضعفا وایتام و فقرا را به لباس و مایحتاج دستگیری نمود و در « محلهٔ چهار منار » به قرب « مزار سید عضد » مصنعه‌ای ساخت و همچنین در قصبهٔ میبدبرسرراه مسافران‌اطراف و اکناف مصنعهٔ دیگر احداث نموده کافهٔ برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شانه اند مستفیض می گردند .

افتخار حکماء حذاقت دستگاه حکیم عبدالله

اعلم اطباء خطهٔ یزد بود و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهرمی‌نمود و بصفت حسن‌خلق متصف بود. دراوایل‌ایام شباب علم عزیمت بصوب بلاد هندوستان بر افراخت و چون سلاطین و امراء آن ملك از ورود مقدم عزیزش مطلع گشته دانستند که «قانون»[و]«کلیات‌شفا» ازطیب انفاس‌روح افزای آن جناب هویدا ورای صواب نمایش درازالهٔ امراض‌وحصول‌اغراض حاوی اصناف کمالات است لاجرم صحبت فیض اثرش را مغتنم دانسته کمال توقیر و احترام به جای آوردند و پس از چند وقت مضمون حدیث حب‌الوطن من‌الایمان به خاطرش رسید و قائد توفیق گریبان جانش گـرفته از راه دریـا نخست به جانب حجاز و

۱ـ اصل مستقلات

یثرب برد و بعد از طواف بیت‌الله الحرام و شرف زیـارت روضهٔ رسول انس و جان صلواة‌الله‌الملك المنان به خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد که وطن مألوفش بود آورد و آن جالینوس الزمان تا در قید حیات [1] بود به عنایت حکیم علی‌الاطلاق از دارالشفاء «واذا مرضت فهو یشفین» شربت‌شفاء به کام‌بیماران می‌رسانید. و آن جناب را سه ولد ستوده خصال‌بود: **میرزا محمد مقیم** ، **میرزا محمد شفیع** ، **میرزا کاظم** .

میرزامحمد مقیم به صفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزگاری اتصاف داشت و درطاعت وعبادت‌از واجبی ونوافل‌شبانه روزی‌دقیقه‌ای فوت و فروگذاشت نمی‌کرد. اما بواسطهٔ نفس الامری‌و تند خویی‌و آتش مزاجی‌و اطاعت شرع شریف و رفع ظلم و ستم بعجزه و ضعفا پیوسته بر روی عمال ابواب تقریر می گشاد . در زمان سلطنت خاقان سرافراز ، **مصراع** :

گل‌بخت بهارستان اقبال

سلطان شاه عباس صفوی مرحمت پناه میرزا حکیم کلانتر به‌سبب گفتگو وتقریر آن عزیزازاوج جاه و اعتبار به حضیض وبال‌ونکال افتاده روی ازراه دریا به طرف هندوستان نهاد و در میان بحر کشتی عمرش در گـرداب‌بلا سرگردان شده سفینهٔ حیاتش‌غرق گردید . بعد از روزی‌چند قائد تقدیر و محصل قضاعنان اختیار میرزا محمد مقیم را کشیده به جانب هندد کن برد. چون اوضاع آنجا راموافق دلخواه ندید به جانب ایران مراجعت نمود و در آن اوان فـراشان قضا شادروان عظمت و سلطنت خاقان کامران ، **مصراع** :

چراغ چشم دولت شاه عباس

در بسیط زمین گسترانیده بود . آن جناب به منصب نظارت موقوفات و بعضی از تصدی کامیاب گردید و در آن مهمات چنانچه لازمـهٔ امانت و دیانت بود سر موئی فرو گذاشت نکرد . بـالاخره به منصب نظارت خالصهٔ خطهٔ یزد سرکار خـاصهٔ شریفه سرافراز گردید و در کمال دقت و امانت وسعی در آن کار مدت چند سال قیام و اقدام نمود و بنا برآنکه نقش کفایت و ضبط مال دیوانی بر لوح

۱ــ اصل : حیوات

خاطرعاطرمثبت ساخته بود و روز وشب نسبت به وزراء ومتصدیان و سایرعمال رقم تقریر براوراق ضمیر می‌نگاشت مزاج اهل عالم از وی متنفر گردید و دست او از مهمات‌دیوانی کوتاه گشت. ناکام در کنج انزوا مقیم گشته به عبادت پرورد گار که‌همیشه پیشنهاد خاطرش بود اشتغال نمود، تا در سنهٔ اثنی وسبعین و الف هجری داعی حق را لبیك اجابت گفته درگذشت. و از مومی الیه یك پسر مانـد **میرزا محمدداود** نام ، **بیت** :

چنین است کردار گردون سپهر
گهش زهر قهرست و گه نوش مهر
به ناز ار کسی پرورد در کنار
به خاك افکند آخرش خوار[۱] و زار

وخلف دیگر آن جناب **میرزامحمدشفیع** است که درمکارم اخلاق ومحاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار عدیل و نظیر نـدارد. طبع پاکش از اقسام فضایل وکمالات بهره‌ور و ذهن درّاکش نقّاد فنون دانش وهنر و پیوسته نیکویی و خوش خلقی‌را شعار خود ساخته هرگز دلی را نیازرده به آستین مرحمت وکلام ملایم گرد کدورت ازجبین ودل دوستان‌زایل کرده‌مزاحمت به‌حال احدی نرسانید و از روی نیت پاك واعتقاد درست به حجاز و شرب شتافت و بعد ازگزاردن[۱] حج اسلام و طواف رکن و مقام به زیارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیرالانام فایض گردیده عنان عزیمت به جانب دیار خود انعطاف فرمود و باداء طاعات و عبادات مشغول گردید.

و خالق بی‌ولد آن مجمع مکارم‌اخلاق را دوولد امجد کرامت فرموده: اول **میزا محمدرفیع** که در فضل و دانش و زهد و تقوی درجهٔ علیا دارد و همواره همت به تحصیل علوم دینیّه مصروف داشته اوقات شریف بـر اداء وظایف عبادات صرف می‌نماید.

---

۱ ــ اصل : خار ۲ ــ اصل : گذاردن

و دیگری **میرزا عبدالحسین** است کـه از اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است تا این زمان که سن شریفش قریب به چهل سالگی رسیده هرگز گرد گناه به خاطرش ننشسته و همواره به سلوك پسندیده با دوست و دشمن بسر برده درعبادت پروردگارعالمیان به تقصیرراضی نمی‌شود.

وفرزندخردتر آن‌جناب‌یعنی‌جالینوس‌الزمان‌حکیم عبدالله **میرزا محمدکاظم** بودکه در اوان عنفوان جوانی متوجه هندوستان شده ازو خبری نیامد و او را ولدیست **میرزاعبدالله** نام که درتاریخ‌تحریراین‌صحیفه دروطن‌مألوفاعنی‌بلدهٔ یزد به رفاه‌حال روزگارمیگذراند ☆[1].

عالیجناب حکمت وحذاقت دستگاه‌ارسطوصفاتی
جالینوس الزمانی مولانا معینا محمدا

آن‌جامع کمالات[۳۰۸الف]درزهدوتقوی وصلاح و پرهیزگاری درجهٔ علیا داشت وهمواره همت براداء وظایف‌طاعات‌وعبادات‌می گماشت‌وبه وفورفضل و ادب و کمالات پیراسته و درحسن سیرت و نقاء سریرت دست پرورد عنایات سبحانی بود و در تکمیل اسباب بزرگی و سعادت دارین ممتاز و مستثنی می‌نمود. در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است روی به محراب دین داری آورده هـرگز گردگناه به پیرایهٔ ضمیرمنیرش ننشست وبه تعلیم علم طب وسایرعلوم که موروثی داشت اشتغال نموده به مرتبهٔ کمال رسید بلکه از اکثر دانشمندان فاضل ارسطو-منش رجحان یـافته در علم طب جالینوس زمان خود گردید و در معالجهٔ امراض عبادالله همت گماشته سقیم مزاجان‌دردمندازانفاس‌عیسوی‌مثالش‌جان تازه می‌یافتند و باوجود اشتغال بـه این امراز اداء فرایض ونوافل شبانروزی ساعتی غافل و ذاهل نبود. چـون اوصاف حمیده [۳۰۸ ب] و اطوار پسندیده و ذکـر محاسن آداب و مکارم اخلاق آن جناب بر تمامی فرق بشر ظاهر و هویدا است محتاج به شرح و بیان نیست، **مصراع**:

به ماهتاب چه حاجت شب‌تجلی را.

۱- تا اینجا درحاشیهٔ صفات نسخهٔ‌خطی بود.

و چون عمر شریفش ازهفتاد متجاوز گشت مرضی صعب بر آن جناب طاری شد و هر چند اطباء حاذق به‌تدبیرات لایق و ادویه واشربهٔ موافق در معالجه سعی نمودند اصلا مفید نیفتاد وچونِ طومار عمر آن‌یگانهٔ روزگار به بند« کل‌نفس ذایقه الموت» رسیده بودنفس‌شریفش‌دعوت «ارجعی‌الی‌ربك‌راضیة مرضیة»را اجابت نمود و ازین نشیمن تغیّر و انقلاب به گلشن عدن انتقال نمود ، **شعر** :

روانش بـه خلد برین شاد باد
ز اخلاف او عـالم آبـاد بـاد

مرقوم کلك سخن گذارمی گرداند که ، **مصراع** :فاضل عصر و منشی دوران **میرزامحمدابراهیم منشی** رقعه به خدمت شریف آن حاوی فضایل و کمالات نوشته و طلب مداوا نموده در حین تحریر احوال خیرمآل آن جناب در نظر بـود لایق نمود که درین صحیفه ثبت گردد، **صورت رقعه** :

امید که همیشه حضرت‌حق‌سبحانه‌وتعالی اززلال [۳۰۹الف]سرچشمهٔ ابدی‌الاتصال‌احسان وعطانهال برومند وجود باجود فایض‌الجود سعادت اثر فضیلت ثمر حضرت‌مسیح الالقابی راخرم‌و شاداب‌وسرسبزوسیراب داشته ازهراس صرصر خزان تاهنگام ظهور صاحب العصرو الزمان محفوظ و مصون دارد تا شکسته دلان وادی حیرت‌وسینه ریشان‌خارخار الفت ومحبت که پریشان‌خاطران رنجور وسر گشتگان از بلاد عافیت دوراند به مدد انفاس حیات افزای جان بخش آن افلاطون الزمانی و بقراط الدورانی از فیض لذات نفسانی وجسمانی‌بهره‌مند توانندشد. حقیقت‌حال وبیان‌این‌مقال‌چند مزخرفیست که نکته‌پرداز خیال درسلك‌نظم در آورده‌و به ارسال آن مصدع اوقات فرخنده مآل خجسته خصال گشته تا به یمن توجه خاطر عاطر فیض مظاهر دریامقاطر خورشید مآثر آن مخدومی که‌مجاور دیارفضیلت[۳۰۹ ب] و دانشوریست از ضعف القلبی خلاصی‌یافته به صحت مزاج تواند رسید ، **قطعه** :

ای حکیمی که عقل دور اندیش
بـه ضمیر تـو التجا دارد

وی خردپروری کـه افلاطون
گر سبق گیرد از تو جا دارد
بنده را هست یـك سخن لیکـن
خجلت از عـرض مـدعـا دارد
بـی هنـر عضو شهوت انگیزم
پشت گرم از شکست مـا دارد
کام از جای بـر نمی‌گیرد
بند گویی مگر به پا دارد
ضعفش از پا چنان در آورده
که ز انگشت من عصا دارد
نیست جز نـام در میان چیزی
حال سیمرغ و کیمیا دارد
آنچه او کرد در حقم یك چند
گـر بـود آن چنین سزا دارد
لیك داغم از آنکـه هر گوشه
شوخ‌چشمی به من نوا دارد
نسخه‌ای لطف کن که می‌دانم
حرز خط تواش شفا دارد
لطف فرما خلاصیم بخشا
که مرا بخت[1] مبتلا دارد

حق تعالی به ظاهر و باطن اول و آخر حفیظ و حافظ و ناصرو معین بادبحق‌محمد و آله الامجاد .

---

۱ — نسخهٔ وزیری : سخت

[٣١٠ الف] جالینوس زمان‌وافلاطون دوران جامع خلق واحسان
میرزا محمد مفیدای حکیم خلف ارشد ارجمند
سعادتمند قدوهٔ حکماء ایران
معینا محمدا

به وفور علم و سرعت فهم وجودت طبع ازاکثر اطباء حاذق امتیاز دارد و در تزکیهٔ [١] نفس نفیس و تصفیهٔ باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر ندارد ، **بیت** :

ای‌چوصبح‌آخرین سرتا به پاصدق وصفا
وی چو عقل اولین پا تا بسر فضل و هنر

و به سبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر می کارد ، **شعر** :

ای چو وهم از افتتاح آزمایش دوربین
وی چو عقل از ابتدای آفرینش کاردان

به جهت تقرب بـه درگاه الهی و دریافت مثوبات اخروی بـا وجود وفور اسباب و مکنت و جلالت قدر ومنزلت به‌طیب نفس وبشرهٔ شکفته بسر بالین فقراو مساکین تشریف می‌برد و از روی طوع و رغبت بی تکلف نخست از بیمار و مدت ملال و کیفیت و کمیت علت واسباب و علامات‌آن استکشافی تمام‌واستفساری شافی می‌نماید [٣١٠ ب] و بر کلیات و جزئیات و دلایل نبض وقوفی کامل حاصل کرده بعد از آن در معالجت شروع و در مداوات خوض می‌فرماید لاجرم به میامن انفاس با برکاتش که دل مرده را حیاتی تازه و سینهٔ پژمرده را نشاطی بی‌انـدازه می‌دهد شداید الم به عواید راحت مبدل می گردد ، **نظم** :

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود
عیسی دمی خدا بفرستاد و بر گرفت

این قدر اوصاف‌آن مسیحا صفات که به تحریر و تقریر در آمده قطره‌ایست

١ــ اصل : تذکیه

ازدریای بیکران فضل و ذره‌ایست از کمال دانش او ، **بیت** :

گر صد هزار قرن کنم وصف بی‌شکی
از صد هزار گفته نیاید مگر یکی

للهالحمد والمنة که بخشندهٔ بی‌منت جهانبین آن فرشته خصلت را به جمال خلف ارجمند که به شرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار مرضیه موصوف و به اصناف سیر سنیه و شیم رضیه ولطف طبع و به انواع فضایل و کمالات معروف و اسم‌شریفش **میرزامحمدرضی** است روشن ساخته، [۳۱۱ الف] امیدواری به کمال مکرمت کردگاری آنکه ، **مصراع** :

تا جهان را بقا بود ممکن

آن حاوی فضایل انسانی و مخدومزادهٔ گرامی مقرون به حصول انواع امالی و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از دم عیسوی انفاس ایشان مستمندان خطهٔ فرح آباد یزد مستفیض و بهره‌مند باشند. با وجود آنکه آن عالی جناب در حومهٔ شهر و بلوکات منازل دلگشا و باغات فرح‌افزا دارد خصوصاً در موضع خیرآباد اهرستان مشهور به «باغ شاه نگار» و آن چنان باغیست که به انواع اشجار آراسته وبه گونه گونه ریاحین پیراسته ، رضوان از رشك آن روضه انگشت عبرت گزیده و آسمان در نظارهٔ او دیدهٔ حیرت گشوده ، **شعر** :

از گل و سبزهٔ نو خواسته و آب روان
چشم بددور تو گویی که بهشت دگرست

دراصل شهر به «محلهٔ وقت [و] ساعت» در خانهٔ آباء کرام واجداد عظام خود نشسته [۳۱۱ ب] و خوان احسان و کرم بر روی خلایق گشاده و به تفقد احوال عجزه و مساکین می‌پردازد .

مولاناشاه‌قلیولدحکمت‌پناه **مولانا زین‌الدین** طبیب‌ازجانب والدبرادرغفران

دستگاه **میرزا حکیم کلانتر** بودو به صفت علم‌وعمل موصوف و اکثراوقات [را] به‌اداء وظایف طاعات و عبادات صرف می‌نمود و در میدان حذاقت گوی مسابقت از اکفا می‌ربودو آن جناب‌را ولدارشدی‌بود **مولانا محمد رحیم** نام به‌وفوردانش‌وسرعت‌فهم و جودت طبع مشهور و معروف و در معالجهٔ مرضی و ازاله علل برایا غایت مهارت ظاهر می‌نمود و هم در ایام جوانی علم عزیمت به صوب عالم آخرت برافراشت.

قدوهٔ اطباء مسیحا صفات و حاوی فضایل و کمالات
میرزا حسن بیک

به شرف دودمان و نجابت خاندان موصوف و به لطف طبع و صفاء ذهن و اخلاق حمیده و اطوارپسندیده معروف. آن‌زبدهٔ اطباء حکمت‌اقتباس طبیبی است حاذق‌مشفق که «قانون»علاج‌دانسته و «اغراض»حکمارا «ذخیره» خاطر کرده و در «شفای» امراض کلیات پرفن‌شده ودر افاضهٔ انفاس عیسوی یدبیضامی‌نماید، **شعر** :

تازه گردد جان بیمار از دمش
روح را راحت رسد از مقدمش

در مبادی ایام جوانی و عنفوان اوقات زندگانی به تحصیل علم طب و سایر علوم همت گماشت ودر میدان دانش از اماثل و اقران ممتاز گردید و به پایمردی توفیق از خطهٔ یزد که مسکن مألوفش بود به جانب مشهد مقدس رفته قریب به بیست سال به دولت زیارت روضهٔ رضویهٔ عرش درجهٔ سلطان خراسان علیه‌التحیة سرافرازبود ودر آن ارض مقدس به‌معالجهٔ عباداللّٰه‌قیام نموده دم عیسوی [۳۱۲ الف] ظاهر می‌ساخت. آخرالامر به مقتضای حدیث حب الوطن عمل نموده به یزد آمد و حال تحریر که دو سنین از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته در آن ملك تشریف دارند و کافهٔ برایا از انفاس با برکاتش مستفیض می‌گردند.

حکمت پناهی حذاقت دستگاهی حکیم
محسنای نصرآبادی

آن جناب به کمال هنر مذکورو به‌یمن معالجت ومبارکی دم وقدم مشهور،

دمی چون دم عیسی جان گشای و قدمی چون قدم‌خضر فرح‌افزای، **شعر** :

گر خواستی به یك دونفس آفت دوار
زایـل شدی ز گنبـد دوّار بـی ثبات
یمن قدم چنانکه به باغ ار در آمدی
دادی ز رنج رعشه سفیدار را نجات

و با آن کمال به صفت اخلاق حسنه آراسته و با منظر خوش درین گشادـ بازار محبت و قحط سال الفت که دوستان قدیم از هم فراموش کرده‌اند و آشنایان کهن ازیاد هم رفته‌انـد در دِکان مصاحبت گشاده و مماع خلق بالای هـم نهاده ، **مصراع** :

بالای هم نهاده چوتجار تنگ تنگ

و سبك روحی وشیرین حرکاتی را شعار خود ساخته اگر کسی به جهت بیع‌وشرای محبت به خدمت شریفش میل نماید به‌برکت‌صحت آن عزیزاخلاق ذمیمه ازوزایل گشته[٣١٢ب] مزاج حالش به‌اعتدال میل می کند ، چه سرکه‌ای به آن حدت و ترشرویی که‌دارد چون‌باانگبین‌درآمیزد از صرافت‌حموضیت بازرسته موجب ازالت چندین علت می گردد ، **بیت** :

تو همچو سرکه ترشرو به انگبین آمیز
که دافع مرض و راحت روان گردی
مباش‌مرده دل وهمدمی به جان بگزین
که از مصاحبت جان تو نیزجان کردی
چو سایه باش ملازم به پیش اهل صفا
که آفتاب صفت شهرهٔ جهان گردی

و بنا برآنکه نقد محبت آن جناب در دارالضرب اخلاص بـه سکهٔ وفاداری آرایش یافته و نهال مـودت او در روضهٔ اختصاص بـه رشحهٔ یکجهتی و رضاجویی پرورش پذیرفته مصاحبت او راحت روح و مدد فیض و فتوح است ، **مصراع** :

شکر خدا که شربت صحبت چشیده‌ام .

عزیزی درباب لطفهای شیرین و ظرافتهای رنگین آن‌جناب چه نیکو گفته، **شعر** :

طبـع را لـذت از ظـرافت او
روح را بهجت از لطافت او .

✿✿✿

چون شمه‌ای ازحال اطبا در سلك بیان انتظام یافت، وقت آن شد که خامهٔ سخن‌دان در تحریرو تقریروقایع دیگری شروع‌نمایدو ذیل این صحیفه‌را به ذکر مجملی از احوال شعرا بیاراید، ومنه الاعانة والتوفیق .

[۳۱۳الف] فصل تاسع از مقالهٔ دویم

در ذکر شعرای بلاغت شعار

بر ضمایر اولوالابصار مختفی و مستتر نخواهد بود که در بلدهٔ جنت صفات یزد ازطبقهٔ شعرا که ناظمان مناظم سخنوری‌و پیرایه بندان سلسلهٔ معنوی‌اند جمعی کثیر در میدان فصاحت گوی بلاغت از چابك سواران اقالیم‌سخندانی ربوده‌اند. چون درحین تحریر احوال این‌زمرهٔ فصاحت آثار که درباب علوّ شان ایشان همین بیت کافیست، **شعر**:

پیش و پسی بست صف انبیا
پس شعرا آمد و پیش انبیا

فقیر حقیر بی‌بضاعت در بصرهٔ بصیره گرفتار و سفر خیر اثر بلاد هند در پیش و مآل حال خود را نمی دانست چه جای آنکه از احوال خیر مآل دیگری باخبر باشد و راضی به آن هم نمیشد که صحایف **جامع مفیدی** از ذکراحوال این طبقهٔ جلیله بالکلیه خالی ماند. چنانچه فرموده‌اند، **بیت**:

همچو بلبل‌های‌وهویی کن که برخواهدپرید
مرغ روح از شاخسار عمر تا هی می کنی

لهذا خامهٔ نکته دان صحیفهٔ این اوراق را به ذکر مجملی از احوال بعضی از آن طایفه که به خاطر بود می‌آراید وزبان زمانه به نیابت آن زمره مضمون این مقال به گوش هوش بندهٔ خاکسار می‌رساند، **نظم**:

ای‌مگس عرصهٔ سیمرغ [۳۱۳ب] نه جولانگه تست
عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

مجد همگر

یزدی الاصل است و معاصر اباقاخان بود و دیوان مجد از قصاید و غزلیات مشهورست و ابیات بلاغت آیاتش در السنه و افواه مذکور . در اوایل حال از یزد به اصفهان‌رفته چندگاه درملازمت خواجه بهاءالدین‌محمد ولدخواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان می‌بود . ودر آن ایام که از یزد عزیمت اصفهان نمود منکوحهٔ خود را که به غایت مُسِنّه بود در یزد گذاشت، و گویا که‌این‌دوبیت خواجه غیاث نقشبد یزدی مناسبت تمام به احوال آن عفیفهٔ عفت شعار دارد ، **شعر** :

درج لبش ز گوهر دندان شده تهی
سرو قدش چو بید مولّه شده دو تا
چشمان به دستیاری عینك کرشمه ساز
قد در خرام و جلوه به پامردی عصا

مجد که جوان‌ظریف لطیف شیرین سخن‌خوش حرکات بود ومدت مفارقت ازحد گذشت خاتون زیاده ازآن تاب جدایی نیاورده ازعقب شوهر به اصفهان رفت و در وقتی که مجد در خانه نبود به خانه منزل نمود . یکی از تلامذه [1] مجد را از قدوم خاتون خبر داده گفت مژده که خاتون به خانه فرود آمد و مژدگانی طلبید . مجد گفت که مژدگانی وقتی‌می‌دادم که خانه به خاتون فرو آمدی و خبر مرگ خاتون آورده بودی. همان‌ساعت [۳۱٤ الف] این سخن را رسانیدند ، **نظم** :

خاتون چو شنید این فسانه
زد آتش غیرتش زبانه
گفتا چه کنم چه چاره سازم
بیم‌است که جامه پاره سازم

۱ـ اصل : تلامزه

مقارن آن مجد به خانه آمـد . چون چشم زن بـر شوهر افتاد آغاز عتاب کرده گفت ، **مصراع** :

پیش از من و تو لیل و نهاری بوده .

مجد گفت‌ای‌بی‌بی‌پیش‌ازمن‌بلی،اما پیش‌ازتوحاشا که‌لیل ونهاری بوده‌باشد.

در کتاب سلم السموات که از جملهٔ مؤلفات شیخ ابوالقاسم کازرونی است مذکورست که خواجه مجدالدین همگر معاصر شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی بوده و مدتی به امر وزارت اشتغال نموده. شعرای آن زمان اورا بـه استادی مسلم می‌داشته اندونسبت میانهٔ شعرا از او سؤال می‌نموده‌اند . این دوبیت ازآثار مکارم اوست ، **شعر**:

آن مهر گسل بـا دگری زان پیوست
تا بشکند آن عهد که با ما می‌بست
بر دیـده نهم دست چو او بر گذرد
تا با دگری نبینمش دست بـه دست

نام مناظم‌سخندانی‌مولانا وحشی

بافقی‌المولدست اما درخطهٔ یزد نشو ونمایافته، جوان حمیده‌اخلاق خجسته اطوار وشاعری شیرین کلام فصاحت‌آثار، درمیدان بلاغت وسخندانی گوی مسابقت از شعرای زمان خود ربوده بود و همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان می‌نگاشت و در هیچ‌مجلس‌دقیقه‌ای‌از ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمی‌گذاشت و بی‌شایبهٔ تکلف نـادرهٔ دوران و وحید زمان بود . در غـزل و مثنوی سرخیل فصحا و شعرای آن اوان. ازغزلیات این چند بیت کـه از نتایج طبع آن شاعر شیرین کلام است و در خاطر بود اکتفا می‌رود ، **غزل** :

یك جهان‌جان خواهم وچندان امان ازروزگار
کین جهانِ جان برآن جان جهان سازم نثار

ایضاً

مریض طفل مزاجند عاشقان ورنی
[۳۱٤ ب] علاج رنج تغافل دو روزه پرهیز است

ایضاً

گرد ننشیند به طرف دامن آزادگان
گر براندازد فلك بنیاد این ویرانه را
می‌زرطل‌عشق‌خوردن کازهر بی‌ظرف نیست
وحشیی باید که برلب گیرد این‌پیمانه را

و کتاب «فرهاد و شیرین» که ازرشحات کلك‌بلاغت آیات انتظام داده بین‌الجمهور مشهور و معروف و از جملهٔ ابیات‌آن به این ابیات قطع می گردد ، **شعر** :

که گر بر سنگ خوردی نعل شبرنگ
وزان خوردن شراری جستی از سنگ
هنوز آثار گرمی با شرر بود
کزان در مجلس شیرین خبر بود

ایضاً فرموده :

خوشا عشقِ خوش آغاز خوش انجام
همه ناکامی اما اصل هر کام
هرآن شادی که بود اندر زمانه
نهادند از کرانه در میانه
چو کلی جمع گشت آن شادی عام
شدش آغاز عشق و عاشقی نام

ایضاً

یکی صیاد مرغی بسته پر داشت
به بستان برد و بند ازپاش‌برداشت

زنـدش طـایـران آسمـانی
صـلای رغبت هـم آشیانـی
چو پر زد دید بال خویش بسته
عـدوی خانـه در پهلو نشسته
بر آورد از شکاف سینهٔ خویش
صفیری پر خراش از سینهٔ ریش
که مرغی زاچه ذوق ازسرو[و]شمشاد
که پروازش بود بر دست صیاد
شما کـازادگان شـاخساریـد
نشاط سرو و گل فرصت شمارید
که صیاد مرا با من شکاریست
مرا هم با شکنج دام کاریست

این دو بیت نیز از دیوان غزلیات اوست ، **غزل** :

ما بی خبر ز قاعدهٔ و کار عالمیم
بیهوده گرد کوچه و بازار عالمیم
مامردمان‌خانه‌بدوشیم‌وخوش‌نشین
نی زآن گروه خانه نگهدارعالمیم

[٣١٥الف]مکارم اخلاق جناب فصاحت شعار واشعار آبدارآن شاعر بلاغت آثار زیاده‌از آنست که این مختصر گنجایش بیانَ تمامی آنها داشته باشد، لهذا به همین قدر اختصار نمود . وفات آن جناب در شهور سنهٔ سبع وتسعین و تسعمایه در خطهٔ جنت‌نشان یزداتفاق افتاد ودر «محلهٔپیر برج » مقابل مزار کثیرالانوار سلالهٔ دودمان‌رسالت صلی‌الله علیه وآله وسلم‌شاهزادهٔواجب التعظیم شاهزاده فضل‌رضاعلیه التحیةوالثنا مدفون گشت ، **نظم** :

وحشی شیرین سخن نکته سنج
کالبدش شد به زمین همچو گنج

و در وقتی که مقرب الخاقانی محمد علی‌بیك‌حسب‌الامر خاقان گیتی‌ستان کرکراق و متصدی سرکار خاصهٔ شریفه و در یزد می‌بود مقبرهٔ مختصر در غایت تکلف و صفا بر سر قبر آن بلاغت انتما ساخت و تا حالت‌حریر این اوراق که سنهٔ اثنی و ثمانین و الف است دایر و در نظر بینندگان ظاهر. مولانا ضمیری و مولانا محتشم کاشی با آن جناب معاصر بوده‌اند.

عندلیب گلستان فصاحت وخوش‌الحانی
و طوطی شکرستان بلاغت و شیرین زبانی خواجه
غیاث الدین علی‌نقشبند یزدی

به فصاحت بیان وطلاقت لسان وحدت فهم ولطافت طبع موصوف ودرتحصیل کمالات [۳۱۵ب] وتکمیل اسباب بزرگی و سعادت ازسایرابناء روزگار معروف و ممتازبود وآن جناب ازسایر جناب **مولانا کمال‌خطاط** [۱] المشتهر به **عصار** است که یاقوت زمان و صیرفی دوران بود و جناب خواجه غیاث الدین علی‌همواره مقبول سلاطین ومتبوع خواقین نافذ فرمان می‌بود ودرزمان جهانبانی خاقان گیتی‌ستانی شاه عباس ماضی منظور نظر کیمیا اثر آن حضرت گشته از سایر مقربان درگاه و مصاحبان بارگاه فلك اشتباه به مزید قرب و منزلت امتیاز یافت و به مجالست مجلس اعلی سر افتخار به اوج مباهات می‌افراخت وپیوسته ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان می‌نگاشت و مطالب خود را نظم نموده به خدمت پادشاه سرافرازعرض می‌نمود، چنانچه درباب طلب‌مواجب دربن‌رباعی درج نموده ،

رباعی :

ای از تو فروغ چشم خونبار مرا
بگشا به نگاهی گره کار مرا

۱ـ اصل : خطات

ای عقده گشای ملك ایران سخن
امسال بـده مواجب پار مـرا

مشهور است کـه زربفت مشجری تمـام کـرده بود که صورت خرسی نقش شده بود به خدمت خاقان گیتی ستان برد . ابوقرداش [۱] که در کمال شوخی بوده بعد از مشاهدهٔ زربفت تعریف خرس که بافته شده می کند . خواجه غیاث در بدیهه می‌رساند که :

خواجه در خرس بیش می بیند
هر کسی نقش خویش می‌بیند.

وقتی قبای زربفتی تمام کرده درحاشیهٔ آن این رباعی را که زادهٔ طبع اوست نقش نموده :

ای شاه سپهر قدر خورشید لقا
خواهم ز بقا به قد عمر تو قبا
این‌تحفه‌بنزدچون تویی‌عیب‌منست
خواهم که به‌پوشی ز کرم عیب مرا

شاه در جواب فرمود که بچشم بپوشیم .

وآن جناب درمبادی زندگانی وعنفوان‌جوانی‌به‌شرب‌شراب [۳۱٦الف]روح افزا ومصاحبت ماهرویان ناهید سیما شعف تمام داشت و اوقات‌زندگانی را بی‌راح ریحانی و بادهٔ ارغوانی حـرام می‌پنداشت و پیوسته در مجلس بهشت اساس خاقان گیتی‌ستان در هر صباح کـه جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب خوشگوار طلبید وهر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار به گردش در آمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام بادهٔ غمگسار در کشیدی تـا آنکـه تـوفیقات ازلی شامل حـال او شده زبان به اداء کلمهٔ « توبواالی‌الله » گویاساخته عن صمیم القلب از جمیع مناهی توبه نمود. وسبب توبه او آن بود که شبی از روی پشیمانی و نـدامت روی نیاز بر خاك گذاشته توفیق

۱ـ اصل : ابوقرداس (تصحیح مبتنی برتذکرهٔ نصرآبادی است) .

توبه از حضرت غفارالذنوب مسئلت نموده تیر دعای او به هدف اجابت رسید و در همان شب درعالم رؤیا به خدمت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی‌ابن‌ابی‌طالب صلوات‌الله و سلامه علیه رسیده دردست مبارك آن حضرت به شرف توبه [۳۱٦ ب] مشرف گردید و این چند بیت از آن جمله است که نظم نموده ،

مثنوی :

شبی از دهشت تقصیر طاعات
به خاك افتادم و کردم مناجات
که غفّارا به حق شاه مردان
کزین آلودگی ام پاك گردان
چو ظاهر کرد صدق دل زبانم
اجابت کرد استدعای آنم
همان شب نیك بختم دید در خواب
شه خیبر گشا را رو به محراب
دل بیدار بر وی اقتدا کرد
دو فرض اندر قفای او ادا کرد
چو فارغ گشت آن بحر حقیقت
گرامی کردم از پند و نصیحت
ز اندرزم در توفیق بگشود
ز شرب باده‌ام پس توبه فرمود

و این چند رباعی نیرزادهٔ طبع آن بلبل شکرستان فصاحت است ، **رباعی**:

امروز مرا به دشمنان غالب کن
و اندر طلب حقیقتم طالب کن
فردا که سر از خاك لحد بر دارم
حشرم به علی ابن ابی طالب کن

ایضاً

من دُرّ گرانمایه این نـه صدفم
من مـادر دهر را گـرامی خلفم
صد ره ز ملك پیش ز قدر و شرفم
یعنی سگ آستـان شاه نجفـم

ایضاً

در دهر محبت علی حاصل ماست
وین گل به‌ازل شکفته ز آب و گل ماست
چون‌خون‌به‌رگ‌غیاث‌وچون‌جان به‌جسد
مهر علـی و آل علی در دل مـاست

[۳۱۷الف]خواجه غیاث‌الدین علی‌درفن‌نقشبندی‌عدیل‌و نظیر نداشت وپیوسته به قلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار می‌نگاشت واقمشهٔ نفیسه به اتمام می‌رسانید و در آن کار به مرتبه‌ای بلند آوازه گشت کـه پادشاهان عالیشان نافذ فرمان هند وترك وروم تحف وهدایا به‌جهت او ارسال فرموده اقمشه‌ای که در کارخانهٔ طبیعت اوبه‌اتمام رسیده بودطلب می‌نمودندواسباب تجمل ونفایس ازچینی و کتب و املاك و رقبات او به حدی رسید که محاسب وهم از حساب آن به عجز اعتراف دارد. و آن جناب بـه جهت سکنی دردار فنا در«باغچهٔ دارالشفای صاحبی» عمارات عالی در غایت تکلف و صفا به اتمام رسانید و این غزلی که از نتایج طبعش بود در کتابه به آب زر مسطور ساخت ، **غزل** :

خانهٔ ما کـه بنای غم ازو ویرانست
وقف رندان خراباتی بـی سامـانست
خشك از رشك زلالش لب سرچشمهٔ خضر
تر ز تـأثیر شمالش چمن رضوانست

اثر نزهت این آب و هوا دانی چیست
اثر فیض قدوم ملك ایـرانست
آن شهنشاه جهان بخش که از معدلتش
رشك فردوس برین کلبهٔ درویشانست
خنك آن کس که درو رخت اقامت بنهد
زآنکه این مرحله سر منزل بیکارانست
اندرین‌عرصه مده زحمت کس گر خواهی
روضهٔ خلد که مأوای کـم آزارانست
غرض آسایش احباب بود ورنه غیاث
کی دلش را هوس قصر و سرایوانست
هشت بیت است که‌دم‌می‌زنداز‌هشت‌بهشت
حوریش بکر سخن‌حسن خطش‌غلمانست

و در ایام زندگانی در آنجا مأوی داشت و چون ثبات ودوام در عالم محنت‌فرجام هیچ فرد از طوایف انام‌رامیسر نیست اونیزاقتدا به قدما کرده ازلباس حیات عاری گشته خانهٔ تن از میهمان روح باز پرداخت ، **مصراع** :

بقای جاودانی نیست ممکن .

و چند وقت قبل از آنکه متوجه سفر عقبی گـردد زبان به ادای این رباعی گشاد ، **رباعی**:

افسوس که رفت حاصل عمر به باد
فریـاد ز ایـام جوانی فریـاد
[۳۱۷ب] ای پیر خرف مگر نمی‌آری‌یاد
سودا بـه میان شصت و هفتـاد افتاد

و از آن جناب شش پسربه یادگار ماند، چنانچه طوطی نطق شکر افشانش اشاره به آن نموده ، **نظم** :

ای سرو سرور خردمندان
بشنو حال ما و فرزندان
من که در یزد، رشك ایرانم[1]
در هنر بر گزیدهٔ یزدانم
بر سر صدهزار گونه عطا
شش درم داده از دو درج خدا
افضل و **اکمل** و **رفیع** و **معز**
که نبینم زوالشان هرگز
اصغرست و **ابوالفضایل** خرد
صاف در سیرت و بصورت درد
از کرم ای کریم عقده گشا
صانع بی شریك ارض و سما
همه را در هنر گرامی کن
در کمالات و فضل نامی کن

و در حین تحریر این مقاله که دو سنین از سنهٔ ثمانین و الف هجریه هجرة نموده از نبایر واقوام آن‌جناب جمعی‌دربلدهٔ جنت‌صفات، یزد در کمال‌عزت روزگار می‌گذرانند واشرف وافضل ایشان حکمت پناه جالینوس الزمان **میرزامحمدمفیدا** ولد مرحمت پناه **معینامحمداحکیم** است که به صفت زهد و طاعت و حسن خلق و عبادت [۳۱۸الف] آراسته و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایا آثار نفس مسیحا ظاهر می‌گرداند وازروی‌طوع ورغبت‌وطیب نفس وبشرهٔ‌شکفته درمعالجهٔ درویشان و محتاجان شرایط اهتمام به جای می‌آورد و بی تکلف خواص و عوام آن دیار از یمن انفاس میمنت انجامش محظوظ و بهره‌ور می‌گردند.

مولانا محمد زمان رونقی

بافقی الاصل بود ودر زمان خاقان گیتی‌ستان شاه عباس ماضی از قصبهٔ طیبهٔ بافق که وطن مألوف و مسکن معهودش بود به دارالعبادهٔ یزد آمده به تحصیل

۱ــ اصل : افزایم

کمالات کمال جد و اجتهاد نمود و پیوسته با اکابر واشراف [1] مصاحبت می‌نمود و از نظم اشعار مهارت و وقوفی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب وابیات طرب‌آمیز برلوح بیان می‌نگاشت ودر حین تحریر این چند بیت که از منظومات اوست و به‌خاطر بود ثبت گشت : **بیت:**

زخم دندان‌خوبتر کرد آن لب پرخنده را
قیمت آری [2] بیشتر باشد عقیق کنده را

ایضا

مکیدن ، لب شاهد و زخم کردن
نمك خوردن است و نمکدان شکستن

[۳۱۸ ب]وله ایضا

دلم درزلف او گم گشت و من با شانه درجنگم
که درشب آنچه گم گردد به شبگردست تاوانش

و در ایامی که مولانای مذکوردربلدهٔ بهشت اساس یزدمقام نموددر مُریاباد حومه منزلی در غایت صفا ترتیب داد ودر آنجا بسر می‌برد تا آن وقت که به عالم عقبی منزل گزید .

افصح البلغا امینا محمدا متصدی مشهورا

در سلك فضلاء فصیح زبان و بلغاءملیح بیان انتظام داشت وبه متانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و مفهوم مشهور و معروف بود. در عنفوان شباب از خطهٔ یزد که مسکن معهود او بود بپای سعی و اجتهاد به دارالعلم شیرازرفته به تحصیل علوم‌دینیّه و کمالات نفسانیّه اشتغال نموده در اندك زمانی ترقی بسیار کرد و در فن‌انشا وشعر و معما نیز مهارت تمام حاصل نمود و چون پایهٔ‌قدر ومنزلت خود را زیاده از امثال واقران یافت به اردوی معلی شتافته ازجانب صدور عالیقدر به‌منصب‌تصدی وقف [۳۱۹الف] دارالعبادهٔ یزد معزز گردید و چند سال به لوازم آن شغل اشتغال داشت و به واسطهٔ وفور قابلیت و

۱ـ اصل : شراف ۲ — اصل: آری‌قیمت

استعداد قریب مبلغ چهل تومان تبریزی ازسر کار خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و از حاصل اوقاف یزد مدد معاش وظیفهٔ همه ساله یافت و چون ازوجه معاش خاطر رااطمینان داد از سرچشمهٔ ضمیر صافی زلال اشعارلطافت آثار مرشح می‌ساخت و به نظم قصیده و تاریخ و رباعی از سایر اقسام شعر زبان می گشاد واین رباعی از جملهٔ منظومات آن بلاغت شعار است که خامهٔ فصاحت آئین بیان می‌نماید که ، **رباعی**:

مجنون منشان عشق رب‌الارباب
در بحرو برند روز و شب بی‌خور وخواب
یك زاهد روزه‌دار در بحر[1] سراب
یك صوفی چرخ زن به دریا گرداب

و این بیت نیز از جملهٔ منظومات اوست که ، **شعر** :

«یزد» از«ایزد»یك الف دور است تا دانی که‌نیست
ساکنان این بلد را دوری از حق بیش از این

و ایضاً این غزل از جملهٔ منظومات اوست ، **شعر** :

آن روز بویم آن زلف شب بو
کز هجر گردم چون تار آن مو
بر گشته از من پیوسته با غیر
بر گشته مژگان ، پیوسته ابرو
نازم به داغم کز ذوق ناسور
از ننگ مرهم دزدیده پهلو
چون شاه حسنش آید به بازار
خورشید گردد سنك ترازو
آید به دامم شوخست بسیار
من کهنه صیاد او برّه آهو

۱ــ نسخهٔ وزیری : دشت

بر ضمایر دانش مآثراذکیا مخفی‌نماناد که جامع الکمالات **امینا محمدا** به سبب عارضهٔ کوفت قریب سه چهارسال بر بستر ناتوانی‌افتاده قدرت برقیام نداشت. در برابر این غزل که از نتایج طبع «رافع» است که . **غزل** :

خضره‌شد تا مرا چون نقش پا افتادگی
میکنم در هر قدم صد جا به‌جا افتادگی
اختلاط ما و او باهم چو آب و آتشست
شیوهٔ او سرکشی و کار ما افتادگی
دست پرورد سرشك ما بود سرگشتگی
خانه زادماست همچون نقش پا افتادگی
لغزش پایی نمی‌باید مرا در هیچ باب
طفل اشکم قسمتم کرده خدا افتادگی

من کلام امینا محمدا

خاکساری طور ومن موسی عصاافتادگی
وحی ما خاموشی و معراج ما افتادگی
کعبه ازما درگذشت از شوق استقبال ما
حبّذا بیدست و پایی مرحبا افتادگی
هر کجا ره دور شد گفتیم یا گمگشتگی
هر کجا لغزید پا گفتیم یا افتادگی
حاصل آزادگی از سرو پرسیدیم گفت
ابتدا گـردن فـرازی انتها افتادگی
در طریق عشقباری ای«امین» کوی عشق
هست مقصد خاکساری مدّعا افتادگی

و چون ثبات و دوام در عالم محنت انجام هیچ فـرد از طوایف انام‌را میسر نیست لاجرم در سنهٔ خمس و سبعین والف [۳۱۹ب] روی به عالم آخرت آورد و از مشارالیه سه‌پسرماند.

مولانا ابوالآداب از همه بزرگتر و به‌وفور فضایل‌و کمالات و قابلیت ازامثال و اقران ممتازو مستثنی می‌نمود ودر فن انشا و شعر و معما انگشت نمای پیرو برنا بودو درعنفوان‌جوانی از دارالسلطنهٔ‌اصفهان‌به تاریخ شهرذی‌حجةالحرام سنهٔ سبع و سبعین و الف هجریه روی به‌شهرستان عدم نهاد . ودر اندك زمـــان **مولانامحمدکافی** به‌دیدن پدر وبرادر مهربان شتافت . و **مولانا عبدالنبی** که ازهمه کوچکتر است در حین تحریراین اوراق که سنهٔ اثنی و ثمانین والف است دربلدهٔ یزد اقامت دارد.

مولانا حسن علی یزدی

در اکثر اوقات به کسب کمالات اقدام نموده با ارباب‌فضل‌و دانش مصاحبت ومجالست‌می‌نمود وگاهی به گفتن شعرزبان می گشود . این‌چند رباعی از رشحات کلك بلاغت نظام اوست ، **رباعی** :

گوشم کروچشم کور[1] وپایم‌لنگست
این پیری نامرد سراپا ننگست
عیبم مکن ار کسی مرا ننوازد
کین‌سازشکسته سخت‌بی آهنگست

ایضاً

در زیر سپهر مرد درآزارست
در گلشن ایام ذلیل وخوار[2] است
با زن طبعان زمانه دایم یار است
مهر مادر به دختران بسیار است

ایضاً

جان چیست‌درون سینه سوزی‌وتفی
دل چیست غم و درد وبلا را هدفی

۱ـاصل :کند ، تصیحح مبتنی بر نسخهٔ وزیری است ۲ـ اصل: خار

القصه پی شکست ما بسته صفی
مرك ازطرفی و زندگی[۱] ازطرفی

واین غزل نیز ازجملهٔ منظومات آن‌عزیز است:

غم هجران آن سرو قباپوش
گرفته چون قباتنگم در آغوش
زمانه با مراد من چنانست
که غم با شادمانی زهر با نوش
چنان با تلخکامی خوگرفتم
که کردم جان شیرین را فراموش
زمانه پر صدای کوس رحلت
ولی‌ما را ز غفلت پنبه درگوش
فلك باصدهزاران دیده حیران
بکار ماو ما در خواب خرگوش

جامع‌الکمالات مولانامحمدامین‌المتخلص به وقاری

جوان مستعد سخندان وشاعری بلیغ‌فصیح‌زبان به‌مکارم [۳۲۰الف] اخلاق آراسته و در نظم ونثر گوی تفوق و رجحان از ابنای زمان ربوده است ودر خط ثلث و نسخ و تعلیق به‌قلم اعجاز کردار خط نسخ بر خطوط متقدمین کشیده. آن جناب خلف **مولاناعبدالفتاح** برادر مرحوم **مولانا عبدالکریم طبسی** است و جد اعلای او **مولاناشمس‌الدین‌محمدطبسی** بود که در «تذکرهٔ دولتشاهی» بعضی از کمالات نیکوخصالش برسبیل اجمال‌مذکوراست‌واز آن‌تاحال‌تاریخ فضل وشعر از آن‌سلسله گسیخته. **مولانامحمدامین** چون‌دریزدبسیاربوده به یزدی شهرت یافته. در مبادی‌حال‌و اوان جوانی‌به‌مصاحبت‌عمش **مولاناعبدالکریم** از بلدهٔ طبس که مولد و منشاء اوبودبه‌قصبهٔ طیبهٔ‌بافق‌وخطهٔ‌دلگشای‌یزدخرامیده‌به کسب‌علوم‌دینی‌ودنیوی و

۱ـ اصل: زنده گی

استعداد ظاهری اشتغال نموده به درجهٔ کمال رسید و پیوسته با اکابر آن ولایات گوی مصاحبت‌می‌باخت و درشهور سنهٔسبعین و الف هجری ازبلدهٔ بهشت بنیاد یزد هجرت نموده به‌دارالسلطنهٔ اصفهان شتافت و به دستیاری استعداد و قابلیت مقبول اعاظم و امرا وخوانین گردیده به‌صحبت‌فیض‌مآثرش‌مستفیض‌می گردند.این‌غزل‌از جملهٔ‌منظومات‌واز نتایج طبع مشارالیه است ، **غزل** :

باخیال صنمی عیش نهان ما را بس
باغم دوست کناری زمیان مارابس
سایهٔ سرو ولب جوی به‌عاشق نرسد
درغم سروقدی اشك روان مارابس
دل شاد ولب خندان به شما ارزانی
جان‌پرحسرت‌وچشم‌نگران‌مارابس
عاشقان خسرو اقلیم تجرّد باشند
دل پرداغ ز اسباب جهان مارابس
[۳۲۰ب] اگرم‌زاهدشهر ازنظر انداخت چه‌باك
نظر مرحمت پیر مغان ما رابس
ماند‌اریم «وقاری» طمع‌بوس‌وکنار
سخنی‌ازلب‌شیرین‌دهنان مارا بس[۱]

---

۱ — در نسخهٔ وزیری اضافه دارد :

مراتب فضل و کمال و معارج متانت فکر ولطافت خیالش ازمطالعهٔ دیوان حقایق بنیانش بر ارباب هوش و اصحاب شعور ظاهَر و هویدا می گردد و خود در بعضی حقایق وقصاید اشارتی به‌این معنی نموده چنانکه خطاب به ممدوح میگوید:

قصیده

خدا یگانا دارم به دل گره دردی
ز غنچهٔ دلم این عقده خار راه گشاد

بقیهٔ حاشیه صفحهٔ بعد

طوطی‌شکرستان فصاحت امیرمحمدقاسم‌المتخلص به‌نبیره

چه گویم از شوخی‌طبع فرح افـزای مشارالیه و چه بیان نمـایم در ایانی ظرافت مومی الیه. اهالی مجـالس عمـال و اکابر از دیدن روی اوشادان و اشعـار آبدارش چون لؤلؤی مکنون آویزهٔ گوش و گـردن منعمان . دکـاکین بازار بزازان ازیمن‌مقدمش‌چون‌غرفهای جنان وباغات‌بهشت‌آباد«اهرستان» از فرّطلعتش برساکنان روضهٔ خلد نواخوان. جوانان ظریف طبع از استماع غزلیاتش درجوش و پیران خردمند از شنیدن رباعیاتش در خروش . قطع نظر از تکلفات منشیانه و

منم که منفردم در جهان استعداد
به جامعیت من مـادر زمانه نـزاد
نماند در صدف کون گوهر هنری
که دست قدرت در جیب فطرتم ننهاد
چه از رسوم علوم و چه از فنون خطوط
چه از طریقهٔ انشاء ، چه از ره انشاء
چه مثنوی ، چه رباعی ، چه قطعهٔ تاریخ
چه از غزل ، چه قصیده کفی بها الاشهاد
چه حل و عقد معما، چه قبض وبسط لغز
چه از مبادی مبدأ ، چه از مآل معاد
دگر ز جنس‌هنر آن‌قدر که شخص گمان
گه شمارهٔ آن عاجز آید از تعداد
ولی چه سود که بختم نمی‌کند یاری
ولی چه سود که طالع نمی‌کند امداد
بهر دری که زدم حلقه زین فنون کمال
بهیچوجـه مـرا هیچ فتح روی نـداد
« ظهیر » نادره گـو قهرمان ملك سخن
مگر به وصف من‌این‌بیت کرده‌است ایراد

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ بعد

استعارات شاعرانه سیادت پناه بلاغت شعار جوانیست ظریف خوب‌رو و حریفیست ـ ندیم خوشخو . قصاید و مقطعات مولانا نظیری و انوری و ظهیر فاریابی که شعرای حال وماضی ازبیان معانی آن به‌عجز اعتراف دارند بی‌تأمل معانی‌ظاهری و باطنی را به‌عباراتی که‌هیچ گوش نشنیده‌بیان می‌نماید.اما ظرفا پردهٔ‌بی‌انصافی‌بروی کشیده به‌جای تحسین وصله[۳۲۱الف]خنده‌های خنك بیشمارایثار می‌نمایند وآن عزیزاز راه‌ایانی که سرشتهٔ ذات اوست گذرانیده درآن امرتغافل نمی کند و به‌تازیانهٔ اشعار بدیهه هر یك را تأدیب می‌نماید . غزلیات آبدارش ورد زبان‌خاص و عام گردیده و طنطنهٔ رباعیاتش آوازه درربع‌مسکون‌انداخته. اگر به نوشتن تمامی دیوان خوشتر از آب‌حیاتش شروع‌نمایم ازعهده بیرون نمی آیم. باری این چند بیت که زادهٔ‌طبع حکایت پرداز آن عندلیب گلشن اهرستان‌است‌ودرحین تحریراین‌اوراق که‌منتصف شهر ربیع‌الاول سنهٔ ثلث و ثمانین و الف هجریه این غریب از اکبرآباد روانهٔ‌دار ـ الخلافهٔ شاه جهاناباد بود اکتفانمود ، **غزل** :

دیریست که ما چلو نخوردیم
آلوبالو پلو نخوردیم
دیریست که در طویلهٔ دهر
پیشاهنگیم و جو نخوردیم
در چنك زدیم بر حریفان
صد شکر که پیش‌رو نخوردیم

«مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد
که هر یکی به‌دگر گونه داردم ناشاد»
سفینه کرده ام از لجهٔ عدم سفری
ز رهزنان حوادث کشیده صد بیداد
کنون ز بندر دل می‌رسم به شهر امید
متاع فضل و قماش هنر مباد کساد

رفتیم به‌جلوه گاه معشوق
از هیچ کسی مرو نخوردیم

وله

این‌سوادنیلگون‌دانی که‌در گردش‌چراست
بردماغش خورده گویا بویی‌از مینای‌من[1]

وله

«نبیره» جان به حق‌تسلیم می کرد
ندا آمد که ای طیار مگسل

و در باب معشوقی که کمال تعلق داشت گفته ، **شعر** :

ای دلبر نیك چهرهٔ من
بردی به قیافه زهرهٔ من
تا سبزه و عارض تو دیدم
فـریـاد کشیـد کهره من
گـر تشنهٔ سلسبیـل فیضی
آبی بخور از مطهره من

محل سکنی آن طوطی فصاحت آثاردر «اهرستان»واسم والدش **میرمحمدرضا** و شغلش بزازی و عملش خوش طبعی.

نتیجة السادات امیرسید علی [۳۲۱ ب] المتخلص به میرصوتی

در مکارم اخلاق و محاسن اعراق ولطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابناء روزگار بود . طبع پاکش از اقسام کمالات بهره‌ور و ذهن‌درّاکش نقاد فنون هنر. منظوماتش مانند لئالی‌بحرعمان ازشوایب عیب پیراسته. در فن موسیقی وادوار به قانون ادراك خرده بر استادان ماهر گرفته و به دستیاری عنایت پروردگار پای در وادی حجاز ویثرب نهاده در زمان سلطنت و فرمانروایی اعلیحضرت خاقان بلند

۱- نسخهٔوزیری:ما

مکان شهاب‌الدین محمد غازی شاه جهان صاحبقران ثانی به پایمردی کمالات و استعداد پای در وادی طلب نهاده به بلاد هندوستان شتافت و منظور انظار پادشاه والاجاه گشته مشمول انعام واحسان به وطن‌مألوف و مسکن معهود یعنی دارالعبادهٔ یزد معاودت نمود و در سنهٔ سبع‌و ستین و الف به‌امداد کمالات‌و قابلیت به همراهی بخت بلند حسب‌الامر خاقان خلد آشیان صاحبقرانی سلطان شاه عباس ثانی به اردوی معلی رفته منظور نظر و التفات پادشاه عالم پناه گردیده به مجالست مجلس بهشت‌آیین مفتخر گردیده [۳۲۲الف] رتبهٔ تقرب یافت و‌به انعامات‌وافره از نقود و خلاع‌فاخره بهره‌مندو سرافراز گردید و در اواخرسنهٔ ثمانین وسبعین بعد الف باز کوکب‌طالعش درخشیدن آغاز نهاده به مجالست مجلس بهشت نشان خاقان وافر احتشام‌سلطان شاه سلیمان معزز گردیده سر مفاخرت به اوج مباهات رسانید.

و چون ثبات و دوام درعالم محنت فرجام ممکن نیست به ناکام پا در دامن انزوا کشیده در اصفهان به ریاض راحت فزای جنان خرامید. اشعار و تصانیف‌آن جامع کمالات بسیار است و این بیت از نتایج طبع درّاك اوست که در حین تحریر به خاطر بود ثبت افتاد، **نظم**:

از وجود من وجود هر گناهی قائم است
می‌توان گفتن مرا پروردگار معصیت

و نیز این بیت از جملهٔ اشعار آبدار مشارالیه است که تصنیف نموده و ورد زبان گلعذاران [۱] گردیده، **شعر**:

شاها چمن گلی و «صوتی» بلبل حیفست که بلبل نبرد فیض از گل

فصاحت وبلاغت شعاری مولانا شاه محمدیزدی

گلشن یزد را بلبلی خوشنوا و عندلیبی نغمه‌سراست. به خوشنوایی او هیچ مرغ از آن گلشن بر نخواسته و به نغمه سرایی او هیچ طوطی [۳۲۲ب] شیرین -

۱ـ اصل: گلعزاران

زبان آن انجمن را نیاراسته. طبع سخن پردازش از نظم غزلهای گزین بازار جوهری شکسته و کلك بلاغت شعارش آوازهٔ رباعیات در ربع مسکون انداخته و به خامهٔ مشکین شمامه خطوط سبعه خصوصاً خط نسخ خط نسخ بر خطوط استادان کشیده و با وجود کمالات و قابلیت و استعداد گوی صلاح و تقوی از زهاد عصر ربوده. چون در حین تحریر این اوراق ذرهٔ بی‌مقدار در جنت آباد شاه جهاناباد و از صحبت دیوان غزلیات آن عزیز که مطبوع خاص وعامست محروم گشته بود وراضی به آن نمی‌شد که اوراق **جامع مفیدی** از ذکر افادات بلاغت آثار مومی الیه چون کیسهٔ مفلسان خالی ماند این قطعه که از واردات طبع آن جامع کمالات انسانیست- ودر حینی که دستورعدالت آیین کمالاالله قلی بیکا وزیر به‌پوشیدن خلاع فاخره خاقان سلیمان تمکین سرافرازی یافته بود در مدح آن حضرت دررشتهٔ نظم کشیده- و به خاطر بود ثبت افتاد، **قطعه**:

ای که از اقبال و جاه و رای و تدبیر و خرد
ساخت ممتازت زاهل جاه و منصب پادشا
شاه شاهان‌جهان [۳۲۳الف] یعنی سلیمان زمان
آنکه دارد آصفی همچون تو با عدل و سخا
از تو دولت بر نگردد تا فلك در گردش است
تا بود دوران بود خورشید تابان را ضیا
گشت رشك گلشن جنت ز عدلت ملك یزد
چون دل ویران عاشق ز التفات دلربا
یزدیان از عدل و احسان تو در هر صبح و شام
وردشان چون من نباشد جز دعای بی‌ریا
گاه تمکین از تو حسن خلق باشد دلپذیر
در بزرگیها بود کوچکدلیها خوشنما
ای تویی امروز در ملك سخن حرف آفرین
داند این معنی به معنی آنکه باشد آشنا

آسمان قدر آصفا چون از سلیمان زمـان
شد مشرف از سراپایی ترا سر تا به پا
خواست «فایز» مصرع تاریخ پیر عقل گفت
قدر مه افزود مهر انور از زیب قبا

هـر چند این قطعه در ضمن احوال خیر مآل آصف ملکی صفات درج شده درین مقام نیز به تکرار نیندیشیده نگاشتهٔ کلك وقایع نگار گشت .

خواجه عبدالغالب ولد خواجه زینل بیك بارجینی

بسیارخوش طبع ونیکو روی بود وپیوسته باارباب سخن معاشرت [۳۲۳ ب] و مصاحبت می نمود . روزی در **قهوه‌خانه** نشسته چنانچه عـادت اهل زمانه است شخصی به خبث دوستان و مصاحبان زبان گشود . مشارالیه در بدیهه این بیت نظم نموده به‌سمع‌جمع رسانیده ، **بیت** :

منصب هر که شد هزاری خبث
می شود **قهوه خانه** جـا گیرش

این دو غزل نیز از نتایج فکر مشارالیه است :

شعله را سوزندگی از آتش آه منست
دردناکی ناله را از درد جانکاه منست
با وجود آنکه روزم تیره از زلف مهیست
مشعل خور روشن از آه سحر گاه منست
در طریق کعبهٔ وصلش نمی‌خواهم دلیل
رهبری همچون محبت هادی راه منست
ای دل شوریده راز عشق او از من مپوش
محرم سرّ محبت جان آگاه منست
گشته‌ام بر نه فلك غالب زیمن بندگیش
پادشاه ملك خاور چاکر مـاه منست

غزل

کرشمه گوشه نشینِ سواد دیدهٔ تست
حلاوت لب شیرین نمك چشیدهٔ تست
شهید طرز تو گردم که گاه جلوه گیری
ربودن دل عشاق آفریدهٔ تست
به کعبه روی توجه نیاورم به خدا
مرا که قبلهٔ دل ابروی خمیدهٔ تست
دلم که گشته دگر باره میهمان غمت
سفارشی که نکو داردش رسیدهٔ تست

وفات آن عزیز در سنهٔ اثنی و سبعین و الف بود .

نوری تنباکو فروش

مردیست عامی و شغلش **تنباکو** فروشی . هرگز به مجلس هیچ عالمی ننشسته و شرف صحبت هیچ دانشمندی در نیافته ، اما طبع نظمی دارد و گاهی به حسب اتفاق چند بیت نظم می‌نماید . روزی‌در«قهوه‌خانهٔ میدان خواجه» این رباعی که ازنتایج طبع پادشاه‌اهل سخن‌وملك شعرای ما تقدم میرزا صایبای تبریزی است خوانده شد ، **رباعی:**

یارب به نیاز و ناز مستان الست
صایب را کن زجام هوشیاری مست
بخشای در آن شبی که ساییم بهم
ماساق‌به ساق‌ودیگران‌دست‌به‌دست

نوری مزبور در گوشه‌ای‌ایستاده استماع می‌نمود . در همان ساعت در جواب آن این رباعی به رشتهٔ نظم کشیده به سمع حضار رسانید ، **رباعی:**

گر زاهد شهری و وگر باده پرست
می‌باید داد جان و می‌باید رست

[٣٢٤ب] ازمال‌جهان و نقدجان‌دل‌بر گیر
نی‌ساق به ساق مال و نی دست به دست

وهمچنین در جواب این رباعی ملك‌الشعرا میرزا صایبا که :

وی آمده بود بر رخش رنگ عبوس
تا جام ز لعلش نکند جرأت بوس
از حسرت بط بسوخت ماهی و نشد
با خون کبوتر آشنا چشم خروس

نوری مذکور گفته،جواب:

ای صاحب این مسئلهٔ ساغر و بوس
میدان به یقین که چین ابروست عبوس
بط شیشه و جام ساغر و ماهی دست
می خون کبوتر و دهان چشم خروس

و اکثر رباعیات و غزلهای ملك الشعراء مومی‌الیه را جواب گفته. چون‌این نسخه گنجایش تفصیل همگی را نداشت به همین قدر اکتفا شد . وفات **نوری** در سنهٔ خمس و ثمانین و الف در خطهٔ یزد اتفاق افتا٠ .

ملا عرشی

در میدان زهد و عبادت گوی مسابقت ازابنای روزگار ربوده بود و همواره اشعار آبداراز نتایج طبع اوترشح می نمود. در جواب این غزل خواجه‌شمس الدین محمد حافظ شیرازی که، **غزل:**

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو
یادم از کشتهٔ خَویش آمد و هنگام درو

فرموده و زبانزد خاص و عام گشته . این بیت که مطلع آن غزلست و در حین تحریر بخاطر بود ثبت افتاد ، **غزل:**

تخم دیگر به کف آریم و بکاریم ز نو
کانچه کشتیم ز خجلت نتوان کرد درو

مشهور است که بعد ازفوت‌ملا عرشی عورتی زهره جبین نرگس‌چشم‌بنفشه‌موی سیمین ساق صنوبر قامت نازك اندام شیرین گفتار ، **شعر**

شب افروزی چو مهتاب جوانی
سیه‌پوشی چو آب زندگانی
سر زلفی ز ناز ودلبری پر
لب و دندانی از یاقوت و از در
دو شکر چون عقیق آب داده
دو گیسو چون کمند تاب داده
صنوبر قامتی آرام جانی
ز سر تا پای مقبول جهانی

[٣٢٤ ب] به‌نزد **میرزاعبدالله** ولد مشارالیه که در کمال حسن وملاحت و در نهایت شوخی و بلاغت بود آمده گفت که میرزای من این معنی وقوع دارد که والدبزرگوارشما فرمود که ، **غزل:**

تخم دیگر بکف آریم و بکاریم ز نو
کانچه کَشتیم ز خجلت نتوان کرد درو.

میرزا عبدالله را از شنیدن این سخن حال متغیر شده در همان چند روز از گلشن یزد که مسکن مألوفش بود روانهٔ هندوستان بهشت نشان گردید و دیگر کسی از وی نشان نداد تا در سنهٔ ثلث و ثمانین و الف هجریه که مسود این‌اوراق به برهانپور که از جملهٔ بلدان هندوستان است رسید شخصی مذکو[ر] ساخت که میرزا عبدالله مزبور در قید حیات و ملبس به لباس فقراست و او را حالتی دست داده که با اهل دنیا آمیزش نمی کند.

زمانای‌یزدی نیز در جواب این غزل گفته مطلعش اینست که ، **غزل:**

سوده شد بر سر این مزرعه داس مه نو
بس که دهقان اجل کرد به‌این داس درو

این دو بیت نیز از نتایج فکر ملا عرشی است :

نبود بدلی من غبار گله
ندهم به‌لب خود اختیار گله
آن کس که ز بیداد دلم را خون کرد
داغش کردم ز انتظار گله

وایضاً این دو بیت از نتایج طبع اوست، **نظم:**

مباش عاشق[1] دنیا که این عروس مدام
کفیش پر بود از خون ، کفیش پر زحنا
نشان کشتن شوهر بود کف خونین
حنا از آنکه کند شوهر دگر پیدا

ملا رمزی

از طبقهٔ اتراك است . پدرانش در خطهٔ دلگشای یزد اقامت داشته‌واوبه‌نوعی [۳۲۵الف]درگفتن وخواندن‌اشعار خود مبالغه می‌نمود که در هر مجلس که داخل می‌شد تفرقه در آن مجمع می افتاد . و این رباعی از نتایج طبع مشارالیه است که درحین‌تحریر به خاطربوده ثبت‌افتاد ، **رباعی:**

عارف که همای عشق شد دمسازش
ز انجام نکوی تر بود آغازش
دنیاش حقیرتر نماید به نظر
هر چند بلندتر شود پروازش

این بیت را نیز به خود نسبت می داد ، **شعر:**

دل خراب من و مهر بوتراب در او
خرابه ایست که تابیده آفتاب در او

---

۱ — اصل: عابد، متن مبتنی بر نسخهٔ وزیری است.

ملامصاحب نائینی

اگرچه مولد او قصبهٔ نائین بود اما بیشتر اوقات دریزد می‌بود و طبیعت نظم داشت ، این دو بیت از جملهٔ منظومات اوست ، **شعر:**

مصاحب در ره این عشق جان سوز
محبت را از آن کودك بیاموز
که مادر بهر جورش چون ستیزد
همان در دامن مادر گریزد

ملافوقی یزدی

بر ضمایر خورشید مآثر ارباب عظمت واصحاب خبرت واضح و لایح خواهد بود که اوشاعری است شیرین زبان و زیبا بیان که در فصاحت گویی گوی ازمیدان بلاغت سخن گذاران ربوده و در بلاغت [۳۲۵ ب] قصب السبق از سخنوران زمان برده ، **بیت:**

روز بازار فصاحت را رواج از نظم او
صحن گلزار بلاغت راز شعرش رنگ و بو

و ندیمی بود تازه روی بذله گوی که به نکته‌های رنگین محفل را آراسته می‌داشت و به‌لطیفه های شیرین ابواب انبساط بر روی حاضران می گشاد و اکثر اوقات دربدیهه به نظم این مزخرفات که‌زادهٔ طبع خودش بود زبان می گشاد ، **نظم:**

سیر و نمك به کون نهد لعل لب‌توجام را
قیلقهٔ نگون کند زلف کج تو شام را

ایضاً

ز کون خر دگر امروز فیضها بردم
به ریش بنده مخندید عالم غربی است

وله

فوقیا در زمانه خوش کلکی است
هر کرا یافتیم احمدکی است

و از جملهٔ منظومات او یکی کتاب «فرهاد وشیرین» است که‌داد هرزه گویی داده‌و ابتداء آن نسخهٔ شریفه به این ابیات نموده، **نظم**:

سخن ترتیزك بستان فکر است
سخن طوطیّ هندستان فکر است
سخن پیسوز بزم خرمی دور
سخن گوز دهان آدمی دور
سخن سوداگر شهر خیال است
سخن کاه معانی را جوال است
سخن تیز و دهان چون تیزدانست
سخن قارورهٔ شاش بیان است
توان گفتن سخن را پر طراوت
که از کونش چکد مغز حلاوت [1]
سراویل سخن بس نرم باید
که کون طبع را راحت فزاید
و لیکن کو شکرریزی که از فکر
چکد از نیفه اش صد گوهر بکر
کسی در هند معنی فیل راند
که در دشت فضیلت خر چراند

بدین روش به اتمام رسانیده و کتاب «لیلی و مجنون» و دیوان غزلیات او تمامی برین نمط است که به نظم آورده و در میان طوایف انام شهرت تمام یافته و مولانای مشارالیه دو مرتبه به بلاد هند شتافت و در آن ملك با اکابر و اهالی صحبت داشته کمال احترام او به جای آوردند و در مرتبهٔ ثانیه دربندر سورت‌سفر آخرت اختیار کرده به دیار عقبی شتافت‌و آن عزیز در اکثر مقطع غزلیات‌تخلص و اسم و کنیت ولقب خود را به‌این قسم در رشتهٔ بیان‌می‌آورد : « فوق‌الدین احمد

۱ـ نسخهٔ وزیری: جلادت

سراجا شه «مطلب قاسما».

مولانا اختری یزدی

[۳۲٦الف] در علم طب و مهارت در آن علم کمال وقوف حاصل نموده وبه دیگر فضایل و کمالات اتصاف داشت. در ایام شباب فی‌سنهٔ ثلث وعشرین والف که زبدة السادات العظام میرزا محمد امین شهرستانی المشتهر به میرجمله در مرتبهٔ ثانی که متوجه بلاد هندوستان بود در قریهٔ نصرآباد یزد که محل توطن مولانا مشارالیه بود عبور فرمود تقدیر ایزد متعال عنان او را گرفته در خدمت سلالهٔ دودمان مصطفوی سلام الله علیه متوجه آن سفر شده قریب سی و هفت‌سال در بلاد هند به‌سر برد و در آخر عمر که سنش ازهشتاد و پنج تجاوز نموده بود شوق وطن و دیدار دوستان گریبان جانش گرفته کشان کشان به خطهٔ بهشت بنیاد یزد آورد و کریمه‌ای در حبالهٔ نکاح آورده ازو پسری در وجود آمد و آن مولود مسعود هنوز در عهد صبی بود که والد غفران پناهش طبل رحیل کوفته به سرای باقی خرامید وحال تحریر که دوسنین از سنهٔ‌ثمانین‌والف گذشته ولد مولانای مومی‌الیه که **مولاناجلال‌الدین‌محمد** نام دارد وبیست مرحله‌ازمراحل زندگانی طی نموده در دارالعباده به کسب کمال اشتغال دارد.

مولانا اختری درنظم اشعار کمال مهارت [۳۲٦ ب] داشته ودیوان غزلیات‌او ورد زبان خاص و عام و مقبول طبایع است. در حین تحریر این بیت که ازنتایج طبع آن جناب‌است و درخاطربود ثبت گردید، **بیت:**

شست اگر صاف نباشد نرسد تیر به‌صید
صاف کن دل که دعایت به اجابت برسد

و این دو مقطع در دیوان غزلیات آن جناب مذکور است، **نظم:**

اختری درچه خیالی که چو تاری‌شده‌ای
مگر اندیشهٔ در [۱] خویش تنیدن داری

۱ـ نسخهٔ وزیری : بر

وله

لب بسته **اختری** زفغان یك دوشب گذشت
یا مرده است یا به وصالی رسیده است

ملا وارسته

همدانی الاصل است، امامدت چندسال دریزدساکن بود وباعمال‌وظرفاگوی مصاحبت ومجالست می‌باخت. این چند بیت زادهٔ طبع آن شاعر بلاغت آثاراست که در وقت تحریر به‌خاطر بود ، **شعر:**

آن چه برجستیم و کم دیدیم و در کار است و نیست
نیست در معنی به جز انسان که بسیار است و نیست
نیست می‌گویند عنقا نیست باور کردنی
هست عنقایی ولی یار وفادار است و نیست
لذت وحدت به جز عنقا نمی‌داند کسی
یك کس از حال نهان ما خبر دار است و نیست

شیخ نور مال‌امیری

خود را از احفاد شیخ صمدانی و قطب ربانی شیخ فخرالدین احمد فهادانی می شمارد . طبع نظمی داشت و پیوسته سخنان لطافت‌آمیز و اشعار مزاح‌انگیز در عرصهٔ بیان آورده «مدامی» تخلص می کرد . این رباعی از نتیجهٔ طبع اوست که در حین تحریر دراورنگ‌آباد بهشت‌بنیاد که ازجملهٔ بلادهنداست[٣٢٧الف]وبه‌خاطر بود ثبت گردید ، **رباعی:**

دلم را زلف جانان می شناسد
پریشان را پریشان می‌شناسد
هنوز اندك شعوری با جنون هست
که دست ما گریبان می شناسد

وفاتش درشهورسنهٔ احدی‌وستین بعدالف اتفاق افتاد. میرعلم‌الهدی‌آبشوری

این مصرع در تاریخ فوت‌او گفته، **تاریخ:**

از برم «ملا مدامی» همچو «نور» از دیده شد

شیخ‌محمد مسیح ساکن «محلهٔ سرسنگ» که به‌زیورصلاح آراسته وبا روزگار در ساخته و در کمال مردمی با مردم سلوک‌می‌نماید و لد ملامدامی است .

مفیدا ملاغیاث بزاز

در کمال صلاح بود و گاهی به‌نظم‌اشعار اشتغال می‌نمود. این دو بیت ازجمله اشعاراوست ،**نظم:**

زلف پرتاب تو در آتش نهد زنجیر را
برق پیکان تو همچون شمع سوزد تیررا
گریهٔ ما را سبب جز لعل شکربار نیست
غیرشیرین هیچ باعث نیست جوی‌شیر را

خواجه‌محمدظهیر مخمل‌باف

به‌اکتساب فضل و کمال ،کمال سعی‌نموده در زمرهٔ آدمیزادگان آن ولایت ودر سلك ناظمان مناظم سخن‌گذاری انتظام داشت وپیوسته به‌ادای وظایف وعبادات اشتغال می‌نمود . در شهورسنهٔ ثمانین بعد الف [۳۲۷ ب] متوجه ریاض جنت گشت. ازو سه‌پسر سعادتمندصالح عابدبه‌یادگار ماند:ولدا کبر **خواجه محمد صفی** است که‌به‌زیور صلاح وتقوی‌آراسته‌وبه‌لطف طبع‌و کثرت فهم‌معروف گشته در اثنای محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش می گذرد . و این بیت از نتایج‌طبع اوست که درحین تحریر به‌خاطر بود ، **شعر:**

گـو اختر ما زیـر فلك اوج نگیرد
خورشید چو بر اوج رسد وقت زوال است

ودیگری **خواجه محمد مفیض** که به‌صفت‌عبادات علم گشته ، وثالث **خواجه محمد مجید** است که اوقات فرخنده ساعات به کسب علوم دینیه مصروف می‌دارد .

صاحب وقار و تمکین آقا احمدا مشهور به ناوخدا

آن‌عزیز مردیست‌شیرین گوی شیرین‌زبان‌مطایبه‌دوست، هرگز گرد کدورت والم‌پیرامن‌خاطرش نگشتی، هر که را غنچه‌صفت دل‌تنگ یافتی‌به‌سخنان دلاویز و ظرافتهای‌مطایبه‌انگیز در کمال‌بشاشت وخرمی چون گل خندان ساختی ، وهر گاه حکایتی به‌میان‌آمدی آن کلمات را به‌عبارات رنگین‌وباحرکات ملیح شیرین ادا نمودی‌وا کثر اوقات‌با کمال شکفته طبعی باحضرات عمال واکابر واشراف صحبت داشته‌همگی اوراچون جان عزیز [۳۲۸الف] گرامی داشتندی . و در عنفوان‌اوان جوانی امر تجارت که مستحسن ارباب کیاست است اختیار نموده پادروادی غربت نهاد وقریب ده‌مرتبه‌به‌هند د کن رفته هرمرتبه به‌وطن مألوف مراجعت‌نمود وآنچه از منافع تجارت به دستش آمد با ارباب حاه و فقرا مصروف می گردانید . والحق آن‌جناب بازرگانیست‌صایب تدبیر دوراندیش تمام خرد که هنگام کفایت به عقل کامل رشتهٔ شب را بر گردن روز بستی ودر وقت معامله زر خورشید را از چار بازار فلك بدست آوردی ، **مصراع** :

به دانش کار سازی کاردانی.

و در مدت مسافرت در بلاد هند در کمال اعتبار با امرا و خوانین آن‌ولایت گوی مصاحبت و مجالست باخته بدیدارش شادمانی می کردند . در شهور سنهٔ ثلث و ثمانین و الف که از حیدرآباد متوجه ایران بود چون وارد بندر سورت گردیده خان عظیم‌الشأن غیاث الدین خان مقدم آن جناب را مغتنم دانسته مدتی در کمال عزت واعتبار به‌هم‌صحبتهای‌منتعش می‌نمودند. در زمانی که مسود اوراق از جهاناباد مراجعت نموده متوجه اورنگ آباد بود [۳۲۸ب] شخصی مذکور ساخت که فصاحت‌شعارمومی الیه قصیده‌درمدح‌خان‌عالی مقداربه نظم‌آورده و به‌غایت‌مستحسن افتاده و آن بزرگ آنچه لازمهٔ بزرگی و احسان بوده به جای آورده و آن عزیز مقضی‌المرام‌از بندرسورت متوجه مکهٔ معظمه شدو در ششم شهرذی‌حجة الحرام سنهٔ مزبوره به احرامگاه رسید و در آنجا از لباس حیات [۱] مستعار عریان گشته احرام

۱ـ اصل: حیواة

سفر عقبی پوشیده ازعالم‌محنت قرین به‌فرادیس‌جنان خرامید. اشعار آبدار آن‌جامع کمال بسیار و قصاید وغزلیاتش بی‌شمار. به‌این چندبیت که‌از نتایج طبع آن جناب است وددرحین تحریر در حیدرآباد شخصی از ارباب اعتبار مـذکور ساخت اکتفا میرود ، **نظم:**

گذشته از سر مطلب به چرخ ناز کنید
مباد رشتهٔ امیـد را دراز کنید
عروس حسن چون باز بر سر ناز است
در نگاه به‌روی کرشمه باز کنید
به پیش اهل جهان آب رو نگهدارید
برای مطلب خود رو به کارساز کنید

مولانانظامای فیروزآبادی المتخلص‌به‌ناظما

آن‌عزیز به‌فرط کیاست و کمال فهم وفراست بین الامثال والاقران‌علم گشته و پیوسته به‌صیقل کلمات شیرین وسخنان دل‌آمیز ومطایبات فرح انگیز زنگ‌ملال از مرآت خواطر دوستان می زداید . در بدایت حال سفرهند اختیار نموده چند گاه در آن ملك سیر نموده ودر سنهٔ خمس وستین والف به وطن مألوف مراجعت کرده در قصبهٔ فیروزآباد میبد پای در دامن فراغت کشیده اشعار آبدارش که چون لؤلؤ و مرجان‌آویزهٔ گوش و گردن جوانان[۳۲۹الف]ظریف طبع تواندبود بسیاراست. در حینی که در هند دکن می بود این رباعی در رشتهٔ نظم در آورده ، **رباعی:**

در هند نه من سیم و زری می خواهم
زیبا صنم خوش کمری می خواهم
افتاده هوای کدخدایی به سرم
بسیار بجدّم پسری می خواهم

وایضاً این بیت ازجملهٔ منظومات‌آن فصاحت قباب‌است :

اندوخته «ناظم» دگری خرج نماید
خودخرج نکردن عبث از کیسهٔ مارفت ☆[1]

ملامحمدکاظم ساکن گوشهٔ باغ گندم

طبیعتی نظم دارد و گاهی زبان به نظم اشعار می گشاید . این رباعی از نتایج فکر اوست ، **رباعی:**

ای با همه بی همه به صحبت انباز
با وصل تو مانده ام ز دیـدار تو باز
کز چشم ترم نگه چو شبنم بر گل
افتد بهرخت ولی نمی گردد باز

سعیدای مجنون

از کدخدا زادگان معتبر یزد است . در ایام شباب و عنفوان جوانی شورشی درسرش افتاده ازلباس اعتبار عریان گشته وقریب مدت سی سال با کمال نشأه جنون با ارباب عقل و هوش مصاحبت و مجالست نمود و اکثر اوقات در بدیهه اشعار آبدار بر زبان آورده به مسامع حاضران می رسانید و این رباعی ازجملهٔ منظومات اوست ، **رباعی:**

تا در صف لشکر جنون تاخته ایم
بر سر علـم فتیله افراخته ام
داغی که چراغ خانه روشن کن ماست
قندیل کلیسیای دل ساخته ایم

[۳۲۹ ب] و ایضاً در بدیهه گفته ، **بیت:**

ما کجا و هوس لاله به دستار زدن
سایهٔ داغ جنون از سر ما کم نشود

۱ـ میان دو ستاره در نسخهٔ وزیری نیست .

مولانا آزاد یزدی

آزاده‌وار می گردیده و گاهی زبان به گفتن شعر می گشاده ، این بیت ازوست ، **بیت:**

به طوف گلستان بودم که ناگه دل‌شد از دستم
عجب شاخ گلی دیدم چو غنچه دل درو بستم

مولاناصفائی

خراسانی‌الاصل بوده اما در یزدمجاور بودو اوقات‌به کاردگری می گذرانید، **شعر :**

سوختم چندانکه بر تن نیست دیگر جای داغ
بعد از این خواهم نهادن داغ بر بالای داغ

فیضی

یزدی بود و کسب‌اوقصاری[۱] بود. بسیار فقیرودرویش‌نهادمی‌زیست. این‌مطلع از اوست ، **شعر:**

گر نباشد بامنت‌مهر و وفا کین‌هم خوش است
من به اینها پر مقید نیستم این‌هم‌خوش است

مولانا هیبت‌الله المتخلص به نوائی

از قاضی زادگان قصبهٔ طیبهٔ بافق است وآباء عظام و اجداد کرام او پیوسته بر مسند قضاء آن ولایت تمکن داشته‌اند و آن جناب به اصناف اخلاق سنیه وشیم مرضیه‌ولطف طبع‌و صفای ذهن اتصاف داشت و گاهی زبان به‌نظم اشعار می گشاد . این بیت از جملهٔ منظومات اوست که در حین تحریر به خاطر بود ، **بیت:**

درد دل با سنگ گفتم آتش اندر وی فتاد
یادگاری آخر از ما در نهاد سنگ ماند

ملامؤمن‌اردکانی

در اکثر علوم مهارت تمام داشت و در فن شعر و حل معما اظهار بی‌مثلی

۱- قصاری = گازری کردن .

می‌نمود وبنا بر آنکه در مجالس و محافل تلاش تقدم ودرسخن سرایی غایت مبالغه کرده همواره به مدایح خود زبان می گشاد و با ناظمان مناظم سخنوری مجادلات کرده و کنایة با ایشان گفتگو می نمود همگی در مقام غیبتش بودند و مولانا فوقی یزدی بیش از همه در این باب ساعی بوده و در اکثر منظومات آن جناب را مخاطب می ساخت و او نیز به‌همین شیوه باایشان سلوک مسلوک می‌داشت[۳۳۰الف] چنانچه فرموده ، **شعر:**

با ما نشدند صاف ناانصافان
هر چند که درشکرشان شیر شدیم

وله

هیچ کافر زخمی تیغ زبان ما مباد
آب ازخون[1] جگرداديم این شمشیر را

وچون عمر اوازهشتادتجاوز نمود روی ازهم صحبتی اهل روزگار گردانیده متوجه بلادعافیت گشت وخواجه غفورای یزدی درتاریخ آن واقعه گفته ، **مصراع :**

«مؤمن» متقی ز دنیا شد.

زمانای نقاش یزدی المتخلص به‌سالك

مدتی در خطهٔ یزد به قلم اندیشه نقش امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار می‌نگاشت وپیوسته اشعار آبدار برلوح خیال تحریرمی‌نمود . ناگاه‌هوای هندبرسرش افتاده پادر وادی‌غربت‌نهادودیگر به‌وطن مألوف‌مراجعت ننموده‌درهمان بلاد روانهٔ ولایت عقبی گشت واین چند بیت که ازنتایج طبع اوست فی‌سنهٔ خمس و ثمانین و الف در حیدرآباد به‌نظر رسیده مرقوم گردید ، **شعر:**

صفحهٔ رخ ز صفای خط او ساده شود
آب در کوزه ز فیض لب او باده شود

۱ـ اصل:خان

جلوه‌ای کرد و نهان گشت ز پیش نظرم
آدمی زاده ندیدم کـه پری‌زاده شود

ایضا

خوبست کـه دلدار وفا داشته باشد
چندانکه دلش میل جفا داشته باشد
ما خود سر فتراك جفا کیش تو داریم
فتراك تـو آیـا سر ما داشته باشد؟
[۳۳۰ب] رنجش زتوخوبست ولیکن نه ز«سالك»
باید بروش یـار ادا داشته بـاشد

ایضا

جواب نـامهٔ ما غیر نا امیدی نیست
ز دست سودن بـال کبوتـرم پیداست

ایضا

از ما به اسیران قفس باد بشارت
کز بیضه به یك منزلی دام رسیدیم

ایضا

دشت خالی شد و پر شد ز غزالان کویت
از تـو آوارهٔ شهرنـد بیابان وطنان

ملاکسوتی

در سلك شعرای یزد انتظام دارد واین رباعی از جملهٔ منظوماتاوست، **شعر:**

ای باده چـه همنشین صهبا شده‌ای
زاهد تـو چه موی بینی ما شده‌ای
بایـد که به ریش محتسب بند شوی
ای پنبه چـه میخ چشـم مینا شده‌ای

ملا آگهی

نیز از جملهٔ شعرای آن خطهٔ دلگشاست و به کسب خیاطی اشتغال داشته و به غایت ندیم شیوه و خوش محاوره بوده. صاحب تاریخ « هفت اقلیم » این قطعه را به او نسبت داده، **قطعه**:

در جهان ده چیز دشوار است نزد **آگهی**
کز تصور کردن آن می‌شود کس بی‌حضور
زهد فاسق، ناز عاشق، بذل ممسك، هزل رذل
عشوهٔ محبوب بدشکل و نظر بازی کور
لحن و صوت بی اصولان، بحث علم ابلهان
میهمانیّ به تقلید و گداییّ به زور

و این دو بیت نیز زادهٔ طبع مومی‌الیه است ، **شعر**:

منم به‌روی تو حیران و آن کسان که نباشند
غریب بی بصرانند بهتر آن که نباشند
مکن ملامت اهل نظر در آینه بنگر
ببین که عاشق روی تو می‌توان که نباشند؟

ملا کاسب

نیز از جملهٔ شعرای آن ملك است و این دو بیت از منظومات اوست، **شعر**:

ای گل که چنین در بغلت تنگ گرفته؟
کز خون دلش پیرهنت رنگ گرفته
با سوزن زنگال گـرفته نشناسند
بس کز نم گریه مژه ام رنگ گرفته

ایضاً فرموده

چو مـه چارده از گوشهٔ بامش دیدم
سعی بسیار نمودم کـه تمامش دیدم

[۳۳۱الف] شوقی

از نیکو طبعان یزد است. از زمانی که گل غفلت در چمن جهالتش شکفتن آغاز نهاده تا هنگامی که یاسمن مأیوسی از عارض ندامتش سر برزده قدم در کوی عاشقی داشته و اندیشه برملاقات گلرخان جفا پیشه می گماشته، **شعر**:

ندانند عاشق بی دل قناعت
فزاید حرص او ساعت به‌ساعت
دو دم نبود به یك مطلوبش آرام
به هر دم در طلب برتر نهد گام
چو یابد بوی گل خواهد که بیند
چو بیند روی گل خواهد که چیند

این دو رباعی ملا شوقی در تاریخ «هفت اقلیم»مسطوروبین الجمهور به‌غایت مشهور است ، **رباعی** :

شوقی غم عشق دلستانی داری
گر پیر شدی غم جوانی داری
شمشیر کشیده قصد جانها دارد
خود را برسان تو نیز جانی داری

منه

شوقی غم دوست را به عالم ندهی
باهر که نه‌اوست‌شرح این غم‌ندهی
مرغ غم او به حیله شد ما را رام
زنهار که مرغ رام را رم ندهی

سراج‌الدین

شاعری بود که سراج قلوب همگنان‌ازنکته‌های دلفریب او ضیاء و روشنی می‌داشت و در سخن سنجی بین‌الاقران گوی تفوق می‌ربود . این دوبیت ازوست :

بیت

به روزگار ستم هر شکایتی که مراست
[۳۳۱ ب] به روزگار دراز از کنم نیاید راست
چه سعیها به هنر برده‌ام خصوص به شعر
کزان‌هنرهمه اکنون نتیجه‌رنج‌وعناست

مولانازمانی

شعری دارد در غایت روانی. **شیخ‌محمدزرگر** این رباعی در صفت اشعار و تعریف او گفته، **نظم:**

اشعار «زمانی» دُر مکنون باشد
وصفش ز قیاس عقل بیرون باشد
قانون فصاحت است نطقش درشعر
پیچیدن آن گرفت قانون باشد

و این چند بیت از جملهٔ منظومات **زمانی** است ، **شعر:**

گر خاك پای مردم صاحب نظر شوی
در چشم روزگار چو نور بصر شوی
روزی رسی به دولت آزادی ای پسر
کز بندگان حلقه به گوش پدر شوی
گر چه به خوبی تو ملایك نمی‌رسند
می کوش جان‌من که از آن خوبترشوی

منه

الا ای در وطن با عشرت و نوش
مبادا از غریبانت فراموش
ازو یك گل بدست کس نیاید
مگرباغ بهشت است‌آن بر و دوش

بیا یك شب بـه راه ما بر افروز
چراغ زندگانی زان بنا گوش

مولانا امینی

با وفور خبط‌دماغ فکری‌درغایت نازکی و اندیشه‌ای‌در نهایت راستی داشته، چنانچه ازین ابیات [۳۳۲ الف] مستفاد می گردد، **نظم:**

هـر گاه ز توسنت بـرم نام
آغـاز شود ردیـف انجـام
از غیـرت کـاسهٔ سم او
مه بر سر خویش بشکند جام
همچون دل بی قرار عاشق
در خواب ندیده روی آرام

محمدباقر

در کتاب«هفت اقلیم»مسطوراست که مومی‌الیه تتبع پاره‌ای‌ازمتداولات کرده وشعر را نیز می گفته و این از جملهٔ اشعار اوست ، **شعر:**

پیوستن دوستان بهم آسان است
دشوار جدایی است ولیك آسان است
شیرینی وصل را نمی دارم دوست
از غایت تلخیی که در هجران است

مولانا شمس

شمس فلك هنر و عطارد آسمان کمال بود وطریقهٔ‌مصاحبت ورموز مجالست را نیك می‌دانست . این دو رباعی که ثبت می‌افتد اثر قریحت طبع اوست، **رباعی:**

دل گفت به یار رفته جز جان نرسد
جان رفت ولی به یار آسان نـرسد
اکنون تن خسته بر جناح سفر است
ترسم کـه به‌جان رسد به جانان نرسد

منه

ای دل پـی یار ناتوانـی بس نیست
ای چشم فکار خون فشانی بس نیست
عمریست که یار رفت و جان با او رفت
هان ای تن زار زندگانی بس نیست

ملامحمدباقر

فضیلت بسیار و مکنت بی‌شمار داشته‌واحیاناً بنابر امتحان طبع شعری می گفته و این از آن جمله است ،[۳۳۲ ب] **بیت:**

امشب که بلا به این ستم کش بارد
از دیـده همه شراب بـی غش بارد
من گـربه ندیده ام بـدین بـوالعجبی
کـز دیده به جای آب آتش بـارد

معانی

درشاعری خود را کم از شعرای نامی نمی‌دانست. اما دراشعار اوبحسب‌ظاهر معانی کم می‌توان‌یافت، هرچند تخلصش «معانی» است. این مطلع‌ازاو است ،**شعر:**

عاقبت دل کشتهٔ عشق بتان خواهد شدن
آنچه‌بیهودست آخر آن‌چنان‌خواهدشدن

ندائی

یزدی الاصل بوده و به‌شرف زیارت بیت‌الله‌الحرام مشرف گردیده بودودرشعر مهارت تمام داشت. «روضة الشهدا» را نظم کرده، این مطلع ازوست ، **شعر:**

من شمع جان گدازم تو صبح دلگشایی
سوزم گرت نبینم میرم چو رخ نمایی
.... یك این چنین ام دور آن چنان
بی تاب و وصل.... م بی‌طاقت جدایی [۱]

۱ـ نقطه‌چینها درعکس چاپ نشده است . نسخهٔ وزیری‌ندارد.

ملا الفتی

علم ریاضی را نیکو می‌دانست ودر اوایل ایام شباب ازخطهٔ بهشت منزلهٔ یزد به‌ولایت هند رفته تقرب تمام در خدمت خان زمان یافت و به جایزهٔ این بیت که، **بیت :**

مشت خاشا کیم و داریم آتشی همراه خویش
دور نبود گر بسوزیم از شرار آه خویش

خان سخن فهم هزار روپیه به‌او انعام فرمود .

نجدی

در بدیهه گویی عدیل و نظیر نداشت . این ابیات از واردات طبع اوست ، **نظم :**

در من زبس که آتش هجر تو کرده کار
دارم دلی که دوزخ ازو هست یك شرار
طوفان هجر بـرده به جایی سفینه ام
کز من هزار ساله بود راه تا کنار
هر حسرتی که راه به جایی نمی‌برد
در کوچهٔ فراق به من می‌شود دچار
شادی طـلاق دادهٔ صد سالـهٔ منست
با او مرا چه نسبت و او را به من چکار

ذهنی نقاش

ازجملهٔ خوش طبعان یزد وسرحلقهٔ ارباب‌سوز و درد بود. ذهن صافی وسلیقهٔ وافی داشت چنانچه ازین مطلع مفهوم‌می گردد، **شعر:**

بعد از وفات هر قلم استخوان ما
سر بسته نامه ایست ز درد نهان ما

[۳۳۳ الف] محمدسعید ولد استاد رضا حلاق ۱ مال امیری

جوانی بود خوش منظر شیرین سخن . در اوایل ایام شباب پای در وادی غربت نهاده به دیار هند شتافت و از آنجا به کلکنده رفته در حیدرآباد رحل اقامت انداخت و با صاحب طبعان آن ملك گوی مصاحبت و مجالست باخته پیوسته زبان به نظم اشعار می گشود و چون از آن امر دلگیر گردید بر راحلهٔ فنا سوار شده متوجه دیار عقبی شد. این دو غزل از جملهٔ منظومات اوست که در حیدرآباد بنظر رسیده ثبت گشت، **غزل:**

مرحبا قاصد بگو آن شوخ بی پروا چه گفت
از من شوزیده حال بی سر و بی پا چه گفت
روز ما شد تیره بی رخسار او قاصد بگو
از شب هجران و از اندیشهٔ فردا چه گفت
گفت می‌باید چو شمع از آتش غم سوختن
سوختم بی درد آخر از دل شیدا چه گفت
گفت با من در طریق عاشقی خاموش باش
گشته ام خاموش از شور و شر دنیا چه گفت
گفت با من در طریق آشنایی خاك باش
خاك ره گشتیم ما از حاصل عقبی چه گفت
گفت در عقبی ترا با عشق من کار است و بس
گفتمش دیگر بگو آن ماه بزم آرا چه گفت
[۳۳۳ب] گفت هر کس واله ما گشت از ما می‌شود
«راغب» بی‌صبر ودل دیگر بگو از ما چه گفت

ایضا

بیا که جلوهٔ آن شوخ دلربا آنجاست
فغان و نالهٔ عشاق بی نوا آنجاست

۱ــ حلاق = سرتراش .

بـرون ز دایـرهٔ عشق پـا منه ای دل
بهر طرف چه زنی گام رهنما آنجاست
بـر آستان تـو دارم رخ نیـاز ای دوست
خوشم که سایـهٔ بال و پـرهما آنجاست
بـه شاهـراه حقیقت بر آر دست نیـاز
بخواه حاجت خود قبلهٔ دعا آنجاست
مـرو بـه صومعه گـر عـارف سخندانی
درآ به میکده جام جَهان نما آنجاست
به پیش ناکس و کس شکوه سرمکن«راغب»
خموش بـاش دل خسته را دوا آنجاست

ملامحمد فدائی

در خطهٔ اردکان یزد ساکن و با اصحاب فضل و کمال مصاحبت و مجالست می‌نماید و همواره زبان به نظم اشعار می‌گشاید · این غزل که از جملهٔ منظومات اوست در سنهٔ خمس و ثمانین و الف که به‌حسب تقدیر مسود اوراق و مومی‌الیه در حیدرآباد رحل اقامت گسترده بودیم از زبان او استماع شد، شعر:

جگر تا بوته‌گاه تیر آن بر گشته مژگان‌شد
دل‌حسرت‌نصیبم‌چون کمان‌از گوشه گیران‌شد
علاجش‌جز‌به‌باغ دلگشای حسن‌ممکن‌نیست
غمی کز روز اول قسمت محنت نصیبان شد
[۳۳٤ الف] بیاد آوردنی امشب سوی عاشق فراموشی
به انگشت صبا پیغام ما از رشتهٔ جان شد
دهم از رشك جان پیش از اجل در صید گاه‌او
اگر بینم که صیدی با‌اجل دست‌و گریبان‌شد

به‌تحریك صباچون زلفش ازعارض جدا افتد
دروغی نیست گر گوید کسی عالم گلستان‌شد
نهان در زیر دام زلف نتوان داشت عارض را
تواند ماه نو یك‌شب به‌زیر ابر پنهان شد
بهشتی خوشتر از دیدار در عالم نمی‌باشد
خوشا پیری که نقد عمر اوصرف جوانان شد
مه یوسف عذارم را همین بس دعوی خوبی
که در ایام هجرانش «فدایی» پیر کنعان شد

سردفتر ارباب نظم وانشاء مولانا محمدمجیب‌ولد حاجی محمد حسین جوانیست در لوازم محبت و برادری یکدل و در فنون کمالات و هنروری کامل، **شعر:**

نخل بندی در گلستان وفا
شوخ چشمی نزد ارباب وفا

در گفتن تاریخ و غزلیات وقوف تمام دارد و در نظم رباعیات و اقسام اشعار رایت بی مثلی می‌افرازد. درسنهٔ ثمان و سبعین و الف که مسند وزارت‌خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد به‌وجود عالیحضرت وزارت‌واقبال پناه الله‌قلی بیك آرایش یافت آن‌تازه‌نهال چمن شاعری با وجود آنکه هنوز ازباغ عرفان‌سر برنیاورده بوداین عقود درر و جواهر که « کانهن الیاقوت و المرجان » تواند بود آویزهٔ گوش و گردن «حورمقصورات فی‌الخیام» ساخته به مجالس ومحافل خاص و عام فرستاد، **قطعه**:

چون ز تأیید خداوند و ز لطف پادشاه
آسمان قدری فلك شانی امیر یزد شد
منشی دوران الف گردید و گفتا عالمی
می‌شود آباد چون آقا وزیر یزد شد

و بنا بر آنکه آن آصف مکان از غایت علو شان به زبان اشراف و اعیان

به «آقا» اشتهار داشت لهذا درمصرع تاریخ اشاره به آن نموده وموافق‌تاریخ‌ساخته.

[٢٣٤ ب] **اوجی**

از مشاهیر سخنوران یزد است و این رباعی ازجملهٔمنظومات‌اوست ، **رباعی** :

زاهد ز می ناب نخواهیم گذشت
زین گوهر نایاب نخواهیم گذشت
هر چند که این آب گذشت ازسرما
ما از سر این‌آب نخواهیم گذشت.

و دیگری از شعرای آن خطه **قبولی** است که به این ناقبولی گفته، **شعر:**

نام رقیب بر لب جانان من گذشت
واقف نشد کسی که‌چه‌برجان‌من گذشت.

و دیگری **شوخی** است که شوخانه گفته ، **شعر:**

در واقعه دیدیم که شد یار پریشان
گشتیم ازین واقعه بسیار پریشان.

و دیگری **عشرتی** است که‌درشاعری به‌ساحری مشهوربود ودر صناعت سخن چون سامری مذکور. این دوبیت از جملهٔ منظومات اوست، **بیت:**

دوستان در بوستان چون عزم می خوردن کنید
اول از یاران دور افتاده یاد من کنید

منه

کجاست قابل داغ غمت دل همه کس
گلیست آن که‌نمی روید از گل همه کس

و این بیت را به او نیز نسبت‌می‌دهند، **شعر:**

کسی مقید عشق بتان تواند بود
که پیش تیر ملامت نشان تواند بود.

و دیگری از صاحب طبعان این خطه **محمدمؤمن** است که در اوایل ایام‌شباب

پا در وادی غربت نهاده به‌دیار هند شتافت و در کرناتك به‌تیغ ستم بیباکی کشته گشت. این بیت که از جملهٔ منظومات اوست درحیدرآباد به نظر رسید ثبت افتاد، **شعر:**

هر دم رخت زجوش عرق تازه‌تر شکفت
گل‌غنچه گشت‌وغنچه‌به‌رنگ‌دگرشکفت.

دیری یزدی

شاعری بود سخنور و این غزل [۳۳۵الف] که از جملهٔ منظومات اوست در کلکنده به‌نظررسید، **غزل:**

مرغ دل بی او ندارد میل بستان دگر
بی‌رخش خارست در چشمم گلستان دگر
پرشدازخون‌جگرچندانکه‌جای‌اشك‌نیست
از کجا آرم رفیقان باز دامان دگر
در تنم جان نیست از تیر او شرمنده‌ام
می‌خوردازبس که پیکانش‌به‌پیکان دگر
در میان بت پرستان باد زنارم حرام
گر دهم غیر از تو دل برنامسلمان دگر
«دیری»این‌طوفان‌زگردابم‌به‌ساحل‌می‌رود
می‌برم کشتی به استقبال طوفان دگر

محمد باقر زرکش

طبعی موزون داشت و گاهی به نظم اشعار زبان می‌گشاد و او را خالی بود **محمود شیرجی** نام که ازبدایت حال تا زمانی که‌قریب هفتاد سال از عمرش گذشته بود مضمون این‌مقال پیشنهاد خودساخته بود که، **شعر:**

عهد کردم که نیایم به‌در از میخانه
تا بدانم که مرا پر نشود پیمانه

محمدباقر که همشیره زادهٔ او بود این بیت به‌رشتهٔ نظم کشیده به گوش هوش خال رسانید، بیت:

محمود خواهی عاقبت کارخویش‌را

محمودوار در خم تیزاب توبه رو

آن غافل از شنیدن این بیت بهوش آمده دست در دامن توبه وانابت زد وهم در آن‌سال متوجه گزاردن [1] حج اسلام شده بعد ازمراجعت به‌وطن مألوف در زمرهٔ تائبان عمر به‌پایان رسانید.

✿✿✿

این بودشمه‌ای‌ازاحوال شعرا که برین‌حقیرظاهر بود. اکنون به‌موجب‌وعده که کرده عنان بیان به‌صوب احوال دیگران معطوف می‌سازد.

۱ـ اصل: گذاردن

[۳۳۵ ب] فصل عاشر ازمقالهٔ دویم

در ذکر اشراف واعیان از خاص وعام

بر رأی عقده گشای ارباب دین و دولت مخفی نماناد که بلبلان گلستان سخنوری و طوطیان سرابوستان، فضل و هنر پروری طوایف انسان را بـه چهار طبقه منقسم ساخته‌اند: اعلی‌و اشراف‌و اوسط و ادنی .

اعلی عبارتست از سلاطین و امرا و صدور و وزرا و مقربان درگاه پادشاهی و متصدیان اعمال سلطانی .

و اشراف کنایه است از سادات و مشایخ و علما و فضلا و قضات و اصحاب مناصب شرعیّه و متکلفان امور دینیّه .

و مـراد از طبقهٔ اوسط دهاقین است و تجــار و مهندسان هنرور و هنروران مهارت گستر .

و مقصود از طبقهٔ ادنی محترفاتست وصناع و اهل بازار و مردم پیشه‌کار.

و از طبقات اربعه طبقهٔ اولی و بعضی از ثانیه به دستیاری کلك وقایع نگار مرقوم قلم فیروزی‌رقم گردیده در این‌مقام بقیه از طبقهٔ ثانیه و ثالثه ورابعه به‌همین ترتیب در ضمن سه‌سطر مسطورخواهد گشت. انشاءالله تعالی وحده‌العزیز .

سطر اول

در ذکر اشراف و اکابر و اهالی و اصحاب مکنت و ارباب ثروت

✿✿✿

[۳۳۶ الف]زبدهٔ اکابر عالیشان محمد زمان سلطان بن مراد بیك بایندری ترکمان واولاد امجاد واقوام او

مجملی از احوال آن طبقهٔ جلیله که برین حقیر ظاهر گردیده آنست که **محمدزمان‌سلطان** از اولاد سلاطین و میرزاده های بایندر ترکمان است و پدرانش از زمرهٔ ارباب عقیدت و اخلاص دودمان کرامت نشان صفوی بوده و پیوسته در نهایت اعتبار و استقلال زندگانی می کرده‌اند. مشارالیه به‌امداد بخت با سعادت و براهنمونی عقل دوراندیش از دارالعبادهٔ یزد که مسکن آن سلسله بود به اردوی معلی رفته چندگاه در ملازمت شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا و از جملهٔ ندما و مصاحبان مجلس اعلی بود. در ایام طغیان ترکمان و تکلو چون عفت پناه جان‌آغا خانم همشیرهٔ اودرحبالهٔ علیقلی‌خان شاملو بیگلربیگی کل‌خراسان بود و امراتابکی ولله‌گی خاقان گیتی‌ستان شاه‌عباس بهادرخان به‌جناب خان تعلق‌داشت به‌آن تقریب به‌خراسان رفته چندگاه در دارالسلطنهٔ هرات در خدمت آن حضرت می‌بود و خدمات پسندیده که از آن جناب و همشیرهٔ محترمه‌اش نسبت به خاقان گیتی‌ستان در وجود آمده در بطون کتب مبسوطه مذکور [است] [۳۳۶ ب] و برخی از آن به‌دستیاری کلك حقیقت نگاردرذیل این دفترتحریر یافته درین مکان

محتاج‌به‌تکرار نیست .

بالجمله بعد از قضایای‌خراسان به یزد رفته‌چند گاه در وطن اصلی می‌بودو از آنجا تـوفیق زیارت بیت‌الله الحـرام و روضهٔ منورهٔ مقدسهٔ حضرت رسالت پناه صلوات‌الله وسلامه علیه دریافته بعد ازمعاودت‌سفرخیراثر حجازویثرب به‌فرّملازمت خسرو آفاق معزز و سرافراز گردیده در سلك ندما و مقربان خاص انتظام یافت و در سنهٔ تسع والف هجری که خاقان گیتی‌ستانی از دارالسلطنهٔ اصفهان پیاده به‌ارادهٔ زیارت سلطان روضهٔ رضا علیه التحیة و الثنا که ، **شعر** :

یك طواف درش از قول رسول قرشی

تا به هفتاد حج نافله یکسان بـاشد

قدم در شـاهـراه اخلاص گذاشتند . آن سعادتمند از ابتدا تـا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقاً سواری نکرد و حسب الفرمان به‌دستیاری مهتر سلمان رکابدار-باشی ومیرزا هدایت‌الله نوادهٔ نجم ثانی طنابی‌بدست گرفته ودوازده هزار زرع راکه یك فرسخ شرعی است منظور داشته راه می‌پیمودند و عمدةالمنجمین مولانا جلال-الدین یزدی حساب آنرا نگاه می‌داشت وبدین وتیره منازل و مراحل رفته [۳۳۷ الف] تاآنکه در عرض بیست روز از اصفهان به‌مشهد مقدس معلی رسیده به ادراك سعادت طواف و زیارت روضهٔ منوره فایز گردید، **مصراع** :

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

بعد از مراجعت همچنین معززوبه‌سعادت‌مجالست‌وهمصحبتی پادشاه کامران سرافراز و سرمست بادهٔ التفات می‌بود تا در شهور سنهٔ ثمان وعشر والف که‌آفتاب حیاتش‌روی به‌مغرب فنا آورده در دارالسلطنهٔ قزوین از جهان گذران[1] در گذشت .

آن مغفرت پناه مرد بزرگمنش ندیم خوش صحبت شعر فهم سلیم‌النفس بود و در شیوهٔ سپاهیگری از شجاعت موروث بهرهٔ تمام داشت و در خیرخواهی خلایق و القای کلمة الخیر خود را معاف نمی‌داشت ، لاجرم اولاد عظام و اقوام کرام او

۱ ــ اصل : گزران

تا غایت معزز و مکرم بروسادهٔ دولت وابهت تمکن دارند، **نظم:**

هر مدتی نظر به کسی می کند سپهر
هر نوبتی زمین به کسی می‌دهد امان
چون کام جاودان متصور نمی‌شود
خرم کسی که ماند ازو نام جاودان

جان آغا خانم همشیرهٔ محترمهٔ محمد زمان‌سلطان که بلقیس زمان و عفیفهٔ دوران و در حبالهٔ علی قلی خان بیگلر بیگی خراسان بود بنابر مهربانـی و سبق خدمت که در هراة ازو نسبت به‌فرمانفرمای جهان صدور یافته بود [۳۳۷ ب] تا آنگاه که ودیعت حیات را بدرود کرد در کمال حرمت و عزت در حرم علیه‌می‌بود در زمان اختیار در «محلهٔ اهرستان» به‌این مکان که الحال به «زاویه» اشتهار دارد عمارات عالی ساخته و بقعهٔ در کمال تکلف و تزیین به‌طلا ولاجورد به‌اتمام رسانیده موسوم به «بقعهٔ زاویه» و املاك و رقبات بسیار بر آن وقف نموده.

در «تاریخ عالم‌آرا» مذکور و مسطور است که عصمت قباب عفت ایاب‌صبیهٔ مرادبیك بایندر ترکمان وحرم‌محترم امیرعالیشان علی‌قلی‌خان شاملو بیگلر بیگی خراسان بـود در اوایل طفولیت خاقان گیتی‌ستان کـه خان مذکور به حکومت دارالسلطنهٔ هراة و به لله گی واتالیقی آن حضرت‌سرافراز بودعلیاجناب مشارالیها از آن تاریخ تاسنهٔ اثنی وثلثین والف موافق تنگوزئیل که سال سی و دویم جلوس میمنت مأنوس‌شاهی بود که قریب چهل و پنجسال می‌شود متکفل خدمت آن‌نوباوهٔ بوستان سلطنت بود و از سایر پرستاران حـریم عزت به‌دوام خدمت ممتاز و به‌رتبهٔ بلند ننه‌گی یعنی‌مادری سرافراز و کدبانوی حرم علیه‌ومحل وثوق و اعتمادخاص بود. درین سال هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رحل اقامت بر راحلهٔ فنا بسته سفر [۳۳۸ الف] آخرت اختیار نمود. حضرت اعلی نظر بردوام‌خدمت آن مرحومه فرموده نعش او را به کربلای معلی فرستاده در آن ارض مقدس مدفون ساختند.[1]

---

۱ ــ صفحهٔ الف‌ازورق۳۳۷ به‌همین‌جاتمام میشود و صفحهٔ ب همین‌ورق‌سفیداست.

[۳۳۹ الف] اقبال‌پناه میرزا اسحق بیك المخاطب به‌خطاب «حقیقت‌خانی»

آن‌جناب از اولاد سلاطین و میرزاده های دودمان آق قوینلو و بایندری است و چنانچه در کتب مبسوطه مسطور است که در شهور سنهٔ اثنی وثمانین و ثمانمائه که معزالسلطنه ابو النصر امیرحسن بیك مشهور به حسن پادشاه وداع تاج و تخت نموده به‌بلاد عقبی‌شتافت فتور تمام به‌احوال آن دودمان راه یافته هریك ازفرزندان و اقوام آن امیر عدالت گستر به‌قطری ازاقطار رفتند جداعلی آن جناب وحضرات بایندری با بعضی از فرزندان و اقوام به‌الهام‌ملهم غیبی به‌دارالعباده توجه نموده‌در «محلهٔ اهرستان» که درلطافت هوا ثانی اثنین فردوس برین‌است‌رحل‌اقامت گسترده پای در دامن فراغت کشید و به جهت این عاقبت اندیشی آفتاب عنایت پادشاهان سکندرمکان فریدون حشمت دارا کیاست صفوی بروجنات احوال آن طبقهٔ جلیله تافته همگی را به‌سیورغالات و تیولات و انعامات سرافراز فرموده درتعظیم وتکریم ایشان ارقام و احکام مطاعه عزصدور یافته کمال تأکید فرمودند و بعضی از آن جماعت را به‌مناصب علیه معزز گردانیدند.

و چون میرزا اسحق بیك ازسرحد طفولیت به‌حد رشد و تمیزرسید به‌حسب سرنوشت پای در وادی [۳۳۹ ب] غربت نهاده ببلاد هند توجه نمود. بعد از ورود بدان‌ملك چون از حرکات وسکناتش نسائم‌نجابت‌به‌مشام جان فرمانفرمای آنجا رسید او را طلب داشته به‌منصبی لایق معزز نمود. بعدازچندسال حب وطن ازخاطر خطیرش سرزده بالحاح و مبالغهٔ بسیاررخصت معاودت به‌بلاد ایران حاصل کرده با جمعیتی تمام از حیطهٔ حساب و شمار بیرون بخطهٔ‌بهشت قرین‌یزد خرامید و به‌الهام ملهم توفیق به‌ساختن عمارت خیر راغب و ساعی گردید .

نخست به‌تعمیر «مصلی کبوترخان» مقابل‌مزارمنورسلطان‌العارفین شیخ‌جمال‌الاسلام که از جملهٔ متحدثات‌خواجه‌شمس‌الدین محمد تازیکو بود و به‌سبب امتداد ایام‌خراب و بایر گشته بود پیشنهاد همت‌ساخته‌معماران‌و بنایان را طلب داشت و در ساعتی مسعود طرح عمارت انداخت واطراف و جوانب را صفه‌های رفیع وایوانهای

منیع ساخته در میان فضا طاقی در نهایت ارتفاع به اتمام رسانیدند ودر طرف قبلی مسجدی عالی اساس بنافرموده وتمامی صحن واطراف را فرش از آجر پخته‌مثمن گستردو در وسط حقیقی کوی‌بودبرسر آب جدیده، در آنجا مسجدی عالی‌اساس‌بنا نهاد وبه کاشی‌مزین ساخت‌وبر در مصلی‌در گاهی‌عالی‌اساس‌ساخته دری نصب[1] نمودو کتابهٔ آنرا خوشنویسان یاقوت بنان [۳٤۰الف] به کاشی الوان تزیین‌نمودند و تاریخ اتمام و اسم بانی مثبت گشت. طوطی طبع مولانا حسن یزدی به نظم آن ابیات گویا گشته درحین‌تحریرمصرع تاریخ به‌خاطربود نگارش یافت، **مصراع:**

کعبهٔ ارباب‌حاجت سجده گاه مقبلان

و الحق که تا خسرو سیارگان به سیر در آمده هر گز چشمش بر اساسی بدین قیاس نیفتاده و تاسپهر تیزرو آغاز حرکت نموده عمارتی بدین سان مشاهده ننموده، از آوازمؤذنانش مقیمان عالم بالا را فیض وسرور وازغلغلهٔ ذکرمسبحانش ساکنان ملاء اعلی را مسرت وحضور. و ایضاً مقرر نمود تاعلمای عالیمقدار بساط افادت انداخته طلبهٔ افاضت شعار به تحصیل‌پردازند و وظیفه و مدد معاش‌به‌جهت آن جماعت عاقبت محمود تعیین کرده اطعام‌هرروزه جهةفقرا و مساکین مقررداشت.

و در شهر و بلوکات املاك و مستغلات[2] و قری‌ومزارع خریده بر آن بقعهٔ شریفه وقف ساخت و در منزل «چفته» خانقاهی بود ازجملهٔ بناهای سیدرکن‌الدین محمد. چون موقوفات آن سید عالیشأن به عنوان ملکیت به‌تصرف هر کس قرار گرفته رونق ازآثار خیر او روی برتافته بودجناب میرزا اسحق بیك آنرا عمارت نموده‌ساباطی برردروازه‌ساخت‌ومصنعه‌ای‌ترتیب داده مزارع حوالی‌را خریده‌داخل موقوفات اسحاقیه نمود و نیز در «انجیره» کـه پنج فرسخی شهر است رباطی بود [۳٤۰ ب] که مسافران درآن منزل می‌نمودند و به سبب طول‌مدت خراب گشته عمارت کرده مصنعه در حوالی آن ساخت و در پای کوه که نیم فرسخی رباط است چشمه‌ای بود که چون چشم سنگین دلان نم بیرون نمی‌داد و مانند کف درم داران

۱ـاصل: نسب ۲ـ اصل: مستقلات

گشوده نمی‌شد به‌ضرب کلنگ و تبر قطرهٔ آب بهم‌رسانیده به‌مصنعه آورد تا مترددین از آن منفعت یابند.

و چون ازین شغلها باز پرداخت دیگر باره شوق سفر هند از خاطرش خطور نموده متوجه گردید و در اکبرآباد به‌ملازمت حضرت پادشاه فرمانروا شهاب‌الدین محمد شاه جهان رسید. پادشاه جهان برحقیقت او آفرین گفته از غایت توجه آن جناب‌را به‌خطاب «حقیقت خانی» مخاطب و به منصب دیوانی مهد علیاجهان‌آرای- بیگم صاحب صبیهٔ ارجمند خود که ملکهٔ بلاد هند و به‌منصب هشتاد هزاری ذات و سوار علم اقتدار می‌افراخت سربلند ساخت.

و آن جناب همگی همت به خدمات سرکار شاهزادگی و مثوبات اخروی گماشته در بندر سورت که به‌صاحب صوبگی[1] قیام داشت کاروانسرائی که شبیه و نظیرش [٣٤١الف] در مملکت هندبه‌نظر هیچ‌مسافری درنیامده ساخته وقف‌نمود و در همان بندر و سایر بلاد هند منازل دلگشا و باغات بهشت‌بنیادبنا فرمودو چون سن شریفش قریب به‌هشتاد سال رسید وداع ملك‌و مال نموده به‌عالم بقاشتافت.

ازآن جناب یك‌صبیهٔ عفت‌قباب ماند که به‌عقد ازدواج خان عالیجاه والاشان ظهیرالدلاله ابراهیم خان درآمده و حضرات عالیات زاویه بنی اعمام آن حضرت و نجابت و معالی پناه میرزا زمان بیك که‌حسب الوصیة آن جناب متولی «اسحاقیه» است شرف همشیره زادگی دارد.

نظارت و اقبال پناه مقرب الخاقانی شمسا محمد علی بیگا
ناظر بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه

آن حضرت به‌صفت اصابت رای و صفای عقیدت و وفورحسن خلق و مروت از ارباب جاه وحشمت مستثنی و ممتاز بود. در بدایت حال به‌امداد بخت‌خدا داد منظور نظر عنایت وملحوظ تربیت ورعایت خاقان جمشید حشمت فریدون شوکت گیتی ستان گشت و به‌اصناف [٣٤١ ب] انعام و احسان معزز و مفتخـر شده

١- صوبه = ولایت.

محسود اماثل و اقران گردید و مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و نخست به خدمت کر کراقی به‌خطهٔ یزد آمده مدت چندسال در کمال استقلال بدان مهم قیام و اقدام نموده رایت اعتبار در امر امانت و دیانت برافراخت و انوارحسن سلوك وسعی‌او درهرباب به‌پیشگاه خاطرخاقان‌وافراحتشام روشن گشته به‌نوازشات شاهانه و الطاف خسروانه سربلند گردید. تا آنکه از مهم مزبور استعفا نموده روی امید به‌آستان ملایك‌آشیان گذاشته در اندك زمان در سلك مقربان بزم اختصاص و در زمرهٔ امراء کبارانتظام یافته پای برذروهٔ جاه وجلال نهاد ومهم قیجاجی‌سر کار خاصه وملك التجاری ممالك‌محروسه به‌قبضهٔ اقتدارو ید اختیارش در آمد. همچنین در اوایل سلطنت و فرمانروائی پادشاه جمجاه ملایك سپاه، سزاوار تشریف خلافت و جهانداری، شایستهٔ سریر سلطنت و کامکاری،رافع لوای‌عدل‌و احسان، مظهرقدرت رحیم رحمان سلطان شاه صفی موسوی بهادرخان پرتو الطاف شاهنشاهی بروجنات احوالش تافته به‌ایلچیگری هندوستان مأمور گردید،[۳۴۲ الف] **رباعی:**

هر کس که ز فضل ایزدی بهره ورست
بر چهرهٔ او ز نـور دانش اثـر است
انـدر نظرش عـروس اقبال ظفـر
هر دم به‌بهانهٔ دگر جلوه‌گـر است

و آن‌جناب حسب الفرمان‌لازم الاذعان‌جهان مطاع به‌حشمتی که چشم زمانه شبیه و مانند آن ندیده اعلام تـوجه مرتفع ساخت و پس از وصول بـه ولایت هند به‌نوعی در اداء رسالت قیام نمود که دستور العمل ایلچیان عظیم‌الشأن گشت و بعداز مراجعت و تقبیل قوایم سریر خلافت خدمات شایستهٔ او در نظر پادشاه هفت کشور درجهٔ استحسان یافته فرق افتخار و مباهاتش را به‌انعام افسر زرنگار وخلع فاخره به‌اوج سپهر دوار رسانیده مشمول عواطف بی‌دریغ ساخت .

و هم در آن ایام منصب جلیل المرتبهٔ وزارت دارالسلطنهٔ اصفهان را در عهدهٔ اهتمامش فرمود و آن وزیرعدالت تمکین به‌تمهید بساط عدالت وانصاف ورفع‌رسوم

ظلم و اعتساف پرداخته روضهٔ امید رعایا و متوطنان آن ملك كه تشنه‌لبان بوادی نامرادی‌بودند ازرشحات سحاب مكرمت‌انتساب آن‌آصف ثانی‌سمت نضارت گرفت و بعد از اندك زمان باز پرتو آفتاب عنایت از مطلع مرحمت شاهنشاهی طالع شده بروجنات احوالش تافته‌نظارت بیوتات سر كار خاصهٔ شریفه كه اعظم مناصب‌دیوان اعلی است به آن جناب مفوض گردید و پایهٔ قدر و منزلتش از اكثرامراء عظام و مقربان بارگاه فلك احتشام در گذشت و درگاه خلایق ملاذش آرامگاه اكابر و اشراف [۳۴۲ ب] و بی شایبهٔ تكلف و غایلهٔ تصلف آن جناب از عنفوان اوان جوانی تا اواخر ایام زندگانی در كرم وسماحت وجود و سخاوت رقم نسخ برمكارم صاحب ری و حاتم طی كشید وهرچه از هرممر به‌دستش آمد دروجه انعام سادات‌و علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانید و پیوسته همت بر اشاعهٔ خیرات و مبرات می‌گماشت و در باب ساختن پل‌ورباط و اجرای‌آب قنوات واحداث قری ومزارع غایت مبالغه به‌جای می‌آورد .

در آن اوقات كه كوكب اقبال آن حضرت در نفاد امر و علوشان و مزید اقتدار روی به‌اوج شرف و رفعت نهاد ابراز شرم ایثار دست‌گوهر بارش غرق عرق خجلت بود و كوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته‌كان لعل و یاقوت ظاهر نمی‌نمود ، **نظم:**

هیچ سایل به خوش دلی و به خشم
لا در ابروی او ندیده به چشم
تا نیاید ز سایلان تشویر
همه پیش از بیار گوید گیر.

ذكر قری و مزارع و عماراتی كه حسب الفرمودهٔ آن‌حضرت در اصل شهر وبلوكات یزد احداث گردیده

در آن اوقات كه مقرب الخاقان مومی‌الیه به‌امر كر كراقی در خطهٔ یزد بر قالیچهٔ استقلال نشسته بود نخست در اصل‌قصبهٔ مهریجرد قناتی حفر نموده موسوم

ساخته به‌میاه علیاباد .

و ایضاً به موجب اشارهٔ آن جناب[۳۴۳الف] استادان بنا و باغبانان دانا باغاتی دلگشا و بوستانی روح افزا در صحرایی بهشت آسا به قرب قصبهٔ مزبوره به سرآب نعیماباد طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار برافراخته ساحت باراحتش را از نشاندن نهالهای ثمر بخش‌و گلبنهای عطر پرور معطر ساختند و در اطراف و جوانب درخت سرو و چنار وکاج غرس نمودند و آسیا و مصنعه و سرا در همانجا بنانموده به‌اتمام رسانیدندوحالا آن گلشن‌فردوس‌وش‌مشهور گشته به«علیاباد» و به کمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده ، شکوفهٔ بساتین افلاك از انفعال گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآید وعندلیب خوشنوای طبع‌دراك در وصف گلهای بدایع آثارش نغمهٔروضة من ریاض الجنة سراید ، بنفشهٔ مشکبوی از حوالی لاله‌هایش چون زلف دلفریب خوبان سر برزده و سنبل سلسلهٔ موی با گلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی بالعل بتان خوش بر آمده اثمار حلاوت آثاراشجارش قوت روح وقوت دل و هوای فضای دلگشایش [۳۴۳ ب] در جمیع اوقات به غایت معتدل ، **شعر:**

چو خط بتان سبزه اش دلگشا
ز سرگشتگانش نسیم صبا
درختان سروش همه دلپسند
چو سبزان رعنای بالا بلند
هوایش همیشه نه گرم ، نه سرد
نه در وی غم گل نه اندوه گرد

و همچنین در سنهٔ ست و اربعین و الف در حوالی قصبهٔ مهریجرد چشمه جاری کرده قریب به‌پنج فرسخ راه قنات حفر نموده آن آب‌را به‌موضع «چاهوك» آورد و در آن صحرا امر فرمود تا معماران دانا و استادان بناطرح قریه انداختند مشتمل‌بر خیابان بسیار،همه متساوی‌الاضلاع. ومسجد وحمام وبازارچه وکاروانسرا

و باغات و عمارات رفیع‌الارتفاع بنا کرده به‌اتمام رسانیدند .

وخلف الامرایی **محمدمؤمن‌بیک** ولد اکبر آن جناب در سنهٔ ثلاث وخمسین والف که به‌امر داروغگی به‌خطهٔ یزدآمده بود برسرخیابان به‌جهت دیوانخانه‌طرح باغی انداخت و بنایان و معماران چابك دست به اندك روزی عمارت نمودند و در باغ دریاچه‌ای که طول وعرض آن چون فضاء امل پایان‌ندارد ساخته درختان چنار در اطراف نشانیدند .

و عالیحضرت غفران پناه **صفی قلی‌بیک** ولد کهتر آن حضرت در میان همان باغ [۳۴۴الف] عمارتی مختصر ساخته در رونق‌قریهٔ مزبوره مساعی جمیله به‌ظهور رسانید و اکنون خرمی‌و نزاهت آن محل به‌درجه‌ای‌رسیده که رشك‌فرمای‌فردوس برین و از کثرت باغات و عمارات غیرت افزای طارم ارم گردیده، **بیت:**

بوستانیست که طاوس ملایك هردم

از سر سدره نماید به هوایش پرواز

دیگر درحوالی «سریزد» قناتی حفر نمود و از میان باغات و شارع سریزد آب‌راجاری ساخت ودر سفلی سریزدطرح دیهی‌انداخته سرا وخانه‌ها وباغات‌ترتیب داده آن محل را موسوم ساخت به ناظرآباد وتا مدت سه چهار سال قریب چهاررقم آب در جریان بود بیك ناگاه‌آب باز ایستاد وقنات مسدود گشت وآن موضع روی به‌خرابی آورد و هر چند وکلاء آن جناب در جریان آب سعی نمودند قطره‌ای به‌کام لب تشنگان اطفال نبات نرسید .

دیگر برسرقبر ناظم مناظم سخندانی مولانا وحشی بافقی‌حظیرهٔ مختصر در نهایت تکلف ساخت ودر حوالی مزارمنور حضرت امامزاده واجب التعظیم‌شاهزاده فضل رضا علیه التحیة والتسلیم برجی‌ساخته **نقاره‌خانه** ترتیب داد وتا الیوم صبح و شام صدای نای و نفیر به‌گوش ساکنان فلك اثیر می‌رسانند .

دیگر در بیرون«درب مهریجرد» حمامی چون دل عاشقان جان سوخته گرم سودا و مانند چهرهٔ گلرخان [۳۴۴ ب] عرق آلود حیا بنا فرمود. سقفش از

قطرات عرق چون گنبد آسمان پرستاره و چشم مهر و ماه بر گل جامش گـرم نظاره، شعر:

به جز گل جام و سقف او که دیده
طلوع چند مهـر از یك سفیده

دیگر در «عبدالملك» که محل نزول قوافل است و مصنعه و سایرعمارات آن منهدم گشته بود عمارت نموده به‌حالت اصلی آورد.

برضمایر دانش مآثر اذکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که مقرب الحضرة الخاقانی محمد علی بیك به‌اشاعهٔ خیرات و ساختن عمارات به غایت مایل و راغب بود و در ایام اختیار به بقاع خیر و رباطات مثل بقعهٔ واقعه دربابا رکن اصفهان و رباط ورزنه ونائین‌و نیستان و شاه طور ومورچه خوار وسرراه چال سیاه وخوار ری وسایر بلاد و امصار بنافرمود. لاجرم عنایت سبحانی‌اشعهٔ‌شمسهٔ قصر اقبالش راما نند نور آفتاب به اوج ظهور رسانـد و اسم شریفش در نیکویی بر کتابهٔ مبانـی روزگار باقی و پایدار ماند.

و آن حضرت را دوخلف نیك اختر بود: یکی **محمد مؤمن بیك** نام که هم‌در ایام حیات والد به عالم بقا خرامید و دیگری **صفی قلی بیك** که بعد از فوت پدر نامدار برمسند وزارت‌خطهٔ یزدمتمکن گردید وشمه‌ای ازاوصاف حمیدهٔ او در ضمن اطوار وزرا مرقوم گشته و درین مقام متوجه تکرار آن‌نمی گردد.

مرحمت و غفران [۳۴۵ الف] پناه زبدة الاماثل‌آقا حاجی‌یزدی المشتهر به‌مهترحاجی

والد مشارالیه مرد صالحی نیکو نهاد بود چندانکه ولد خود را در ایام صبی ترغیب به کسب کمال می‌نمودومفیدنمی‌افتاد وهرچندزجر می کرد آن پسر بلند- همت اطاعت پدر نمی‌نمود. چون‌منع و زجر به‌سرحدافراط رسید و آقا حاجی‌از دست والد خود به‌جان رسید ناچار فرار نموده از وطن مألوف اعنی دارالعبادهٔ یزد پیاده و بی زاد و راحله به‌جانب اصفهان‌شتافت. وچون به شهرستانك اصفهان‌رسید

دید که خاقان گیتی ستان سلطان شاه عباس ماضی بهادر خان برسمند باد رفتار هامون نورد که‌شمال تندرو ازهمراهی‌او بازماند و وهم تیر گرد به گرد اونمی‌رسد ، **شعر:**

چو اشك عاشقان گلگون و خوش رو
جهـان پیماتـر از شبدیـز خسرو

نشسته و به همراهی قاید اقبال بی جود و حشم متوجه یزد است . بی آنکه برو ظاهر شود که آن والاجاه فرمانفرمای زمانست در جرگهٔ شاطران رکاب فلك‌فرسا به‌دوندگی‌درآمد . چون منزل ورزنه محل نزول‌خسروجهان گردید تمامی پیاده‌ـ روان که در رکاب سعادت انتساب بودند در عقب مانده سوای آقا حاجی دیگری حاضرنبود. اسب‌را به‌او سپرده به‌استراحت مشغول شدودر وقتی که خسروسیارگان [٣٤٥ ب] از راحت خانهٔ مغرب به جانبی دیگر از افق رایت طلوع و ظهور برافراخت خسرو ایران برتوسن گردون خرام سوار گشته روانه گردید و در آخر همان‌روز آن مسافت بعید که قریب‌به چهل فرسخ بود طی فرموده به یزد رسید . و چون‌آن خطهٔ بهشت منزله ازفر شکوه آن‌حضرت رشك حدیقهٔ‌جنان وروضهٔ‌رضوان گردید آقا حاجی را در رکاب عالی‌دیده زبان‌به‌تحسین گشاده اسب را بدو سپرد و مشارالیه‌رادرسلك شاطران‌سرکارهمایون‌انتظام‌فرمودوبعد،ازمراجعت به‌مقر سلطنت آقا حاجی که جوانی‌بود خوب روی شیرین زبان دل‌پادشاه زمان در اثنای‌محاورت به‌ملاقات او مایل شد و خاطر مبارك را به ملاقات دایمی او رغبتی پدید آمد و او روزبروز به‌حرکات غریب وسخنهای عجیب پادشاه‌کامران را شکفته ساختی وساعت به‌ساعت ملك وافراحتشام در تقرب و تعظیم او بیفزودی تا محرم حریم سلطنت و جلال گشت ،**مصراع :**

هر که شد محرم دل درحرم یار بماند.

خاقان‌بنده نواز رتبهٔ تقرب ومحرمیت ومجالست مجلس‌اعلی اورا اختصاص داده به امر عظیم القدر مهتری رکابخانهٔ خاص سرافـراز ساخت و به خطاب مقرب.

الخاقانی «مهتر حاجی» معزز و ممتازفرمود. مشارالیه‌زمین‌خدمت بوسه داده گفت، **شعر** :

گل باغ شه عالم‌افروز باد
[۳۴٦ الف] چراغ شبش مشعل روز باد

من‌بنده خودرا قابل این منصب عالی نمی‌بینم و استحقاق چنین رتبه درخود مشاهده نمی‌نمایم لیکن نظرشهنشاهی کیمیایی‌است که‌خاك تیره‌را زر صافی سازد و سنگ‌ناقص را گوهر کامل گرداند، **مصراع** :

خاکی که بر آن گذر کنی زر گردد.

امید که به‌میامن عنایت خسروانه شرایط ملازمت بر وجهی مرعی‌افتد که به درجهٔ استحسان اقتران تواند یافت و خدمت‌شهریار را به نوعی‌پیش گرفت که روز به‌روز قربت او در حضرت شاهی زیاده می‌شد تا بکلی معتمد علیه گشت و به‌واسطهٔ ملازمت گوی شرف از اقران‌در ربود، **مصراع** :

به‌چوگان‌خدمت توان برد گوی.

و چندان املاك و رقبات و زر و اسباب جمع نمود که نه‌پای یقین پیرامن قیاس و تخمین می گشت و نه‌دست گمان‌به‌دامن حصر و شمار آن می‌رسید و چون اجل مقدر در رسید به‌صد حسرت دل ازملك ومال برداشته به‌وادی عدم شتافت ودر اندك وقتی تمامی آنها در معرض تلف در آمده از دست وارث بدر رفت .

و بعد از فوت آن جناب هریك از پسران و اقوام به منصبی مقرر و ممتاز گشتند و رفعت و معالی پناه جامع الکمالات **میرزا ابراهیم** که به‌صفت فراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل نفسانی [۲٤٦ ب] اتصاف داشت و به حلاوت گفتار و محاسن کردار و اطوار پسندیده معروف ومشهور بود و قرابت قریبه باآن مرحمت پناه داشت درزمان سلطنت وجهانبانی اعلیحضرت کیوان رفعت قضاقدرت جمشید حشمت خاقان رضوان مکان سلطان شاه صفی بهادر خان به‌منصب تصدی خالصهٔ سرکارخاصهٔ‌شریفهٔ‌خطهٔ یزد سرافراز گردیده فرق‌عزت به‌اوج مباهات‌رسانید

وصبیهٔ صلبیهٔ خود را در عقد ازدواج **اسمعیل قلی‌بیك** ولد غفران دستگاه **آقاحاجی** انتظام داده بعد از چند وقت درخت بختش به‌میوهٔ مراد بارور گردید و در چمن زندگانی گلی‌شکفته گشت، **شعر**:

چو بختش به اقبال منشور داد
سپهرش یکی نامور پور داد

یعنی طلیعهٔ طلعت خجسته اثر خلفی ارجمند در شهور سنهٔ ثلاث و خمسین‌و الف از افق ولادت طلوع نموده موسوم گشت‌به **میرزانورالدهربیك** . دیدهٔامید جد و والد از دیدن آن قرةالعین روشنایی‌افزود، **شعر**:

ز نور طلعت آن دری سپهر کرم
چوبوستان ارم شدریاض جان خرم

کلك‌دبیر نتیجة الوزرائی میرزاحسن‌مستوفی المتخلص به«واهب» درتاریخ تولد آن مولود عاقبت محمود [۳۴۷ الف] برلوح‌روزگار نگاشت،**نظم** :

فکر تاریخ کرد «واهب» و گفت
مردم هر دو چشم اسمعیل

و میرزا خان مفرد نیز در رشتهٔ‌نظم کشیده، **شعر** :

بربا از قمر کلاه و بگو
از قمر آفتاب پیدا شد

و میرزا نور الدهر بیك در ایام طفولیت در مهد تربیت جد نامدار و پدر عالیمقدار نشو و نما یافته چون به‌حد تمیز رسید به کسب کمال و تعلیم علم سیاق همت گماشته‌دراندك زمانی سرآمد نویسندگان عطارد نظیر گشت و در حسن‌خلق و خط انگشت نمای مستعدان روزگار گردید .

و بنا بر آنکه **حاجی‌احمدخان عمش** در ولایت هند منظور نظر مرحمت فرمانفرمای آن دیار شده به‌منصب مناسب رسیده بود شوق ملاقات عم عنان جانش گرفته در سنهٔ ثمانین بعد الف به جانب هندوستان روان گردید و در اکبرآباد

به‌ملاقات عم رسیده در همان چند روز اول مراجعت نمود و به‌حسب سرنوشت کار‌فرمایان قضا و قدر آن جناب را به‌جانب حیدرآباد تکلیف نمودند و بعد ازوصول بدان ملك نواب‌نامدارعالی‌مکان‌نیکنام خان امیرالامرای ولایت کلکنده [۳۴۷ب] که رای عالم آرایش شمع شبستان مملکت بودی وفکر صواب اندیش او بیك‌تأمل هزارعقدهٔ مشکل بر گشودی وبیك نظر التفات آدمیزادگان سر گشتهٔ وادی‌غربت را به‌مرتبهٔ جاه وجلال رسانیدی، **شعر** :

همتش دست کرم چون بر گشادی روز بزم
خیره ماندی از عطایش دیدهٔ وهم و قیاس

آن جناب را منظور نظر اشفاق ومرحمت فرموده مقدم‌او را به‌اعزاز و اکرام تلقی نمود و ریاض امانی وآمالش را به زلال عاطفت سر سبز و شاداب گردانیده قامت حالش‌را به‌خلعت مکرمت و افضال‌اعتدال سروسهی‌بخشیدومنصب«جماعت‌داری» و سر کردگی پنجاه‌سوار مع انعام و مواجب مناسب عنایت‌نمود، **شعر** :

به کاری کـه اقبال یاری دهد
از اول اساسش به خوبی نهـد

و چون میرزا نورالدهر بیك به‌صفت فراست وکاردانی و سمت قابلیت ارثی‌و اکتسابی اتصاف دارد و به میدان دانش گوی مسابقت از امثال و اقران در ربوده همواره تخم خیر خواهی و نیکویی و احسان در زمین دل طوایف انسان می‌کاشت و شمه‌ای ازین اوصاف مرضیه در نظـر بصیرت نـواب حقیقت بین حشمت تمکین روشن گردید لاجرم در ازدیاد جاهش افزود و در روز چهارم شهر مبارك رمضان‌سنهٔ اثنی و ثمانین والف « سرلشکری» پانصد سوار به او مفوض گردانیده [۳۴۸الف] سرافتخارش رابه‌اوج اعتبار و عزت رسانید .

بر ضمیر منیر ارباب استعداد مخفی و مستتر نماناد که آن جناب طبعی نظم و وقوفی تمام در حل معما دارد و گاهی کلك سخن گذارش به‌تحریر غزل و رباعی زبان می‌گشاید . در سنهٔ خمس و سبعین و الف **آقامحسن‌معدن‌باشی** در

یزدآباد اصفهان به‌احداث مسجدی جدید موفق گشت و طوطی قلم خجسته رقم آن جامع کمال به‌نظم این‌رباعی گویا گردید، **رباعی** :

چون گشت به یمن شحنهٔ ارض نجف
این تاره بنا تمام از روی شعف
از عرش مجید این ندا نازل شد
یابد ز نماز صاحب‌الامر شرف.

غفران پناه امجد خواجه پیراحمد

از بزرگزادگان و اشراف و اعیان مفازه[1] و جندق بود و در علم استیفا و سیاق بی‌نظیر آفاق بود. مدتی به‌سرانجام اعمال بزرگ ووزارت‌نواب بلقیس‌الزمانی صفیه سلطان بیگم مشهور به‌شاهزاده خانم صبیهٔ شاه اسمعیل ثانی اشتغال داشت ودر آن‌مهم پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت و به‌سبب عنایت آن ملکهٔ جهان مالك عقار [۳۴۸ ب] و ضیاع بی‌شمار شده رایت بی مثلی می‌افراخت وآن جناب را دوخلف سعادتمند بود : **خواجه محمد سعید** و **خواجه‌عبدالحی** و هر دو در کمال اعتبار وحرمت زندگانی به‌پایان رسانیدند واکنون‌اولادامجاد ایشان در غایت رفاه‌حال و نهایت عزت در خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد روزگار می‌گذرانند .

منظور انظار حضرت ربانی خواجه محمد علی یزدی و اولاد امجاد آن غفران پناهی

آن جناب در امر تجارت به‌غایت ماهر بود. ازحسن طالع بعد از ترددات و تعب اسفار روم و هند صاحب مال و اسباب حشمت گشته املاك و رقبات لاتعد ولاتحصی‌درید تصرفش قرار گرفت واجرای قنات علیاباد ازطرف ولایت میبد کرده آب آنرا بقصبهٔ طیبهٔ اردکان برده‌درخانه‌هاو باغات اهالی‌و اشراف ورعایا جاری‌ساخت و نهال‌امید ساکنان آنجا را سرسبز وسیراب نمود و نیز همت به‌جاری نمودن قنات محمودآباد میبد [۳۴۹الف] واحداث‌قریهٔ‌مزبوره گماشته‌باغات‌بهشت بنیاد وعمارات عالی اساس طرح انداخته در اندك زمان چنان آباد نمود که رشك فرمای جنان و

۱ـ اصل: مفاضه

قصور خورنق گردید . وچون زمان اجل مقدر رسید فرزندان گرامی خود **خواجه ملك قاسم** و **میرزامحمدامین** را به ساختن سرا و پل ورباط و مصانع وصیت و امر نمود .

خواجه‌ملك‌قاسم که مهین فرزند ارجمندش بود و در امور دنیوی ید بیضا داشت از مشقت گاه و بیگاه و تعب اسفار نیندیشیده همت به‌امر تجارت گماشت و بعد از آنکه سالها اوقات در آن امر صرف نموده مالك ضیاع و عقار گردید، قاید قضا و قدر عنان اختیارش به‌جانب‌بلاد هند کشیده در اکبرآباد مرغ روح شریفش از قفس قالب نجات یافته به‌جانب فردوس اعلی در پرواز آمد. واز آن‌جناب خلف سعادتمندی ماند موسوم به **میرزاعسکر** [۳۴۹ ب] و آن جوان حمیده خصال به‌لطف گفتار و حسن کردار و صورت خوب وسیرت مرغوب اتصاف داشت وپیوسته نقش زهد و عبادت بر لوح خاطـر می‌نگاشت . در شهور سنهٔ ثلث و ثمانین و الف متوجه بلاد هند گردید و بعد ازآنکه به‌احمدآباد گجرات رسید ازغایت دین‌داری و پرهیزگاری شوق طواف بیت‌الله الحرام و ادراك زیارت روضهٔ حضرت خیرالانام صلوات الله وسلامه علیه‌ازباطن پاکیزه‌اش‌سربرزده‌بودن‌درولایت هندرامکروه‌شمرد و از راه دریا به‌حجاز ویثرب شتافت وپس از شرف وسعادت طواف وزیارت وتحصیل دولت آخرت عنان عزیمت به‌صوب وطن مألوف انعطاف نموده چون به‌ارض فارس رسید داعی حق رالبیك اجابت گفته به‌منزهات آن جهانی رخت هستی انداخت.

وخادم‌آل‌سیدالمرسلین **میرزامحمدامین** ولد خردتر [1] [۳۵۰ الف] خواجه محمدعلی که‌به کمال‌مردمی ومروت‌و جوانمردی‌وسخاوت معروف و به‌حسن مقال ولطف گفتار و سیرت پاکیزه وخوی خوش و کردار نیك موصوف بود بعد از والد غفران‌پناه به‌فرّ مصاهرت جالینوس الزمانی‌حکیم‌کاشفا محمدا که از غایت عظم‌شان و سبب تقرب پادشاهان عالی مکان صفوی محتاج به توصیف نیست رسیده در نهایت اعتبار و غایت اقتدار در بلدهٔ یزد قرارگرفت و نخست حسب الوصیة والد مرحوم

۱ـ اصل : خوردتر

کاروانسرائی در قصبهٔ میبد و دیگری در قریهٔ عقدا به‌استحکام تمام ساخت تا ملجأ مسافران ستم رسیده و پناه غریبان محنت کشیده و موجب امن و امان دارین بوده باشد و دیگر پلها بسته بر آبهای عظیم مثل «پل‌اجیه» و غیره تا مردمان راتردد بر آن سهل و آسان وموجب رضای حضرت رحمن و ترفیه حال مسکینان و مترددان بوده باشد و [۳۵۰ ب] دیگر در « محلهٔ ابوالمعالی » مصنعه ساخته که آب آن باماءمعین‌دم مساوات می‌زندوپیوسته لب تشنگان آن‌محله از زلال چشمهٔ همت آن جناب کام امید تر ساخته‌سیراب می گردند.

و بنابر آنکه میرزا محمد امین درباب ساختن قصور و منازل دلگشا و باغات فردوس‌نما شعف‌تمام داشت درین باب نهایت سعی به‌عمل‌آورده چندان زرصرف‌نمود که به‌نوشتن و گفتن در نمی‌تواند آمد. راقم اوراق بربیان بعضی ازآن مرقوم‌قلم حکایت نگار می گرداند و رجوع برخی دیگر به‌نظاره کردن حواله‌می‌نماید، بمنه و کرمه.

حجله‌آرای ابکار معانی و پیرایه بند انجمن‌خوش الحانی اعنی طوطی‌شیرین کلام قلم عشرتگاه سخن را بدینگونه آرایش داده و دارالملك معنی را بدین نمط آذین می‌بندد که آن جناب منزلی نزهت قرین‌در حوالی «خان‌خواجه ضیاءالدین محمد» اختیارنمود ومهندسان‌ومعماران‌حسب‌الفرموده به‌بدیع‌تر وصفی[۳۵۱الف] اساس انداختند و سقف و جدار به‌نقوش وزیب به‌خوبتر صورتی پرداختند چنانچه آن‌آرامگاه ارم آیین از طلا و لاجورد رشك نزهت سرای خلد برین گردید، **شعر:**

رضوان به‌لاجورد ابد بر کتابه‌اش
تحریر کرده دام لك العز و البقا

و دیگر در سرآب گرد فرامرز طرح باغی بهشت آسا انداخته عمارتی نیکو بنا نمود و درختان سرو غرس کرده درکمال تکلف به‌اتمام رسانید و بعد از آنکه ازین امور فراغت یافت در سنهٔ سبع وستین و الف هجریه لبیك گویان به حجاز و یثرب شتافته به‌شرف طواف بیت الله الحرام و زیارت سید آخرالزمان علیه الصلوة

والسلام مشرف گردیده عنان عزیمت به‌وطن مألوف انعطاف داد وپس‌ازورود سالهای بسیار درنهایت عزت و اعتبار برمسند مرادتکیه داده آسوده و مرفه زندگانی نمود و به‌قدر مقدور در ترفیه حال فرق برایا همت گماشت.

و بنا برآنکه هر کمالی رازوالی متعاقب [۳۵۱ ب] و هر بهاری راخزانی در پی فی سنهٔ ثمان و ثمانین بعدالف بدست تقدیر حضرت سبحانی بساط زندگانی آن‌جناب طی گردید و سه خلف نیکو خصال به‌یادگار ماند : **میرزا کلبعلی**، **میرزا محمدعلی**، **میرزا محمد رضا**.

میرزا کلبعلی جوانیست که ذات مکرمت قبابش به آب خوشگواری سرشته شده و نهال قامت طوبی مثالش سر به‌اوج خلق و احسان کشیده با وجـود حسن صورت به‌خوبی سیرت آراسته و جمالش به ازهار بی تکلفی پیراسته، همه مردی و مروت و جوانمردی و فتوت و حسن مقال و لطف فعال ازو پیدا، **نظم:**

ای ز سر تا پا چو چشم خویش عین مردمی
چون تواند بود چندین لطف در یك آدمی

دل دوستان در صحبت او تازه و خـرم، سینهٔ غریبان از مرهم خلقش مبتهج وبی‌غم. از بدایت حال تا این زمان که سن عزیزش ده مرحله از چهل گذشته پیوسته در دکان مصاحبت باکافهٔ خلایق گشاده[۳۵۲ الف] وهزل و مزاح نسبت به خاص‌وعام‌ورد زبان کرده در سنهٔ‌ثمان وستین بعدالف هجری که جامهٔ عمرش طراز شباب‌وموی سرش‌اثر پر غراب داشت متوجه‌مشهدمقدس معلی گردیده شرف طواف مزارفایض‌الانوار،**شعر:**

دین و ایمان جهان سلطان علی موسی‌رضا
آنکه‌بی‌مدحش‌سراسر گفتگو قیل‌است‌وقال

حاصل نمود و در ماه مبارك صیام به طاعت و عبادت گذرانید و درلیالی‌ثلثین اصلا سلطان منام برشهرستان حواس‌آن جناب استیلا نتوانست یافت . وبعد ازچند وقت

به‌خطهٔ یزد که وطن مألوفش بود مراجعت نمود و فی سنهٔ تسع وستین و الف قاید قضا و قدر گریبان جانش گرفته به‌دیارهند کشید . و بنابر آنکه مردم خلیق‌مکرم باشند و نزد همه‌کس عزیز و محترم، چه حسن خلق‌نوریست ازانوار حکمت‌الهی و سری از اسرار عزت پادشاهی که بدان نور شریف دیدهٔ بصیرت منور گردد وبدان سرعزیز معرفت‌حسن‌صفات [۳۵۲ب] [حاصل‌شود] و آن جناب جوانیست به‌کرم مشهورو به‌رعایت میهمانان و مراعات ایشان موصوف و به حسن خلق و مصاحبت معروف، امرای عالیشان به صحبتش راغب گشتند و تا این زمان که سنهٔ‌هجری به تسعین و الف رسیده منظور انظار اعاظم خوانین و امرای آن ملك است .

میرزا محمدعلی به‌محامدسیر ومحاسن شیم موصوف ودر زهد و تقوی درجهٔ علیا دارد و همواره به‌تحصیل علوم دینیه همت می‌گمارد. در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط وکامرانی است تا این اوان که چهار مرحله از مراحل عشره طی نموده اصلا مرتکب مناهی و ملاهی نشده و روی به‌محراب دین داری و طاعت و عبادت آورده از خود به‌تقصیر راضی نگشته .

و **میرزامحمدرضا** که فرزند کهتر میرزا محمد امین و صبیه زادهٔ بقراط‌الدورانی حکیم کاشفا محمدا است که از غایت عظم شان محتاج به توصیف نیست عزیزیست [۳۵۳ الف] نیکـو روی خوش خوی شیرین مقـال . درحین‌تحریر احوال خیرمآل آن جناب در دارالامان ملتان اشتیاق ملاقات از حداعتدال تجاوز نموده طوطی شیرین گوی بنان ازجانب مسود اوزاق به‌این مضمون مترنم گردید، **شعر:**

گر چه دوریم به‌یاد تو قدح می‌نوشیم
بعد منزل نبود در سفر روحانی[۱]

۱ـ صفحهٔ الف ازورق۳۵۳ بهمین جاختم میشودوصفحهٔ ب آن‌سفیدست.

[۳۵۴ الف] نجابت پناه نتیجة الحکما میرزا محمد سمیع ولد میرزا عبدالجلیلا

آن جناب خلف سعادتمند مرحمت پناه میرزا عبدالجلیلا و برادرزادهٔ حکمت وغفران دستگاه میرزا کریما است و به‌حسب نجابت ذاتی و کمالات اکتسابی افضل اماثل و اقران بود. رخسار آفتاب کردارش چراغی بود ازشبستان خاندان مجد و کمال روشن گردیده وقامت طوبی مثالش سروی بود از بوستان حکمت اطباء عالی‌مقام سر کشیده ، **شعر:**

جمالش خوبتر از هر چه گویم
نمی‌دانم ازین بهتر چه گویم
کمالش تا به حدی بود ظاهر
که کلکش از بیانش گشت قاصر

و آن مجمع کمالات از طبابت که موروثی آن سلسله است استغنا زده ظاهر همت خود را درهوای تحصیل کمالات دیگر درطیران در آورده لوای عافیت افراخت و همواره بروسادهٔ بی‌تکلفی متکی بوده با حضرات عالیات عمال خجسته اعمال و اشراف واهل علم واجتهاد صحبت می‌داشت وچون سن شریفش قریب به‌چهل سالگی رسیده ناگاه فی سنهٔ سبع و ثمانین و الف [۳۵٤ ب] دست تقدیر ایزد قدیر تعالی شانه و عظم برهانه بساط انبساط آن حاوی اخلاق را درنوشت و آفتاب جهانتاب زندگانیش سر درنقاب اختفا کشید، **شعر:**

آن یوسف مصر عزّ و اقبال
خورشید سپهر فضل و افضال
از اوج سریر و عزت جاه
در چاه فنا فتاد ناگاه

محل سکنی میرزامحمد سمیع درین دارفنا و منزل بی‌بقا خانه‌ای بوددر«محلهٔ چهار منار» مشهور به«خانهٔ امینای فتوحا» که به‌عنوان ملکیت شرعی درید تصرفش

درآمده در تعمیر آن غایت‌سعی به‌جای‌آورده بود. واز آن جناب چند پسر نیک‌اختر به‌یادگار ماند. در سنهٔ ثمان و ثمانین‌بعد الف که مسود اوراق در شاه جهانا باد بود استماع افتاد که **میرزامحمد مغیظ** مهین فرزندش که در عنفوان شبابست و آثار نجابت از ناصیهٔ احوالش هویداست به‌طرف‌حیدرآباد توجه نموده .

جامع کمالات و فضایل صوری و معنوی مولانا محمد امین‌قاری

به‌علو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق [۳۵۵ الف] موصوف و معروف و عالمی متبحر و فاضلی روشن ضمیر و در علم قرائت به‌غایت ماهر بود. از خطهٔ یزد که محل توطن آباء کرامش بود به‌دارالسلطنهٔ اصفهان رفته پرتو انوار عاطفت شاهنشاهی بروجنات احوالش تافت و به‌مدد معاش ومقرری همه ساله کامروا گردیده بعد از اجازت ازجانب‌خاقان‌کامران به‌مشهد مقدس معلی‌رفته برسجادهٔ تقوی وپرهیزگاری نشسته سالهای بسیار علما و اشراف هردیار از وجود فایض‌الجود آن‌منبع خلق واحسان مستظهرمی‌بودند تا آنگاه که به‌منزهات جنات عدن انتقال نمود .

و از آن عالم علوم ربانی خلفی به یادگار ماند **میرزاابوالحسین** نام‌که ذات بابرکاتش مجمع‌اخلاق حسنه‌بود.درایام‌شباب‌واوان جوانی به‌تحصیل فضایل نفسانی موفق گشته‌درسنهٔ‌ست‌وستین والف‌به عزم گزاردن[1] حج اسلام ودریافت‌سعادت زیارت روضهٔ مطهره ، **شعر:**

محمـد تاجدار تخت کـونین
دو کون ازوی پراز زیب وپراز زین
چراغ‌چشم[۳۵۵ب]چرخ‌انجم‌افروز
ز نامش حرز طومار شب و روز

توجه نمود و بعد از ادراك آن دولت عظمی و مراجعت از یثرب و بطحا به‌وطن مألوف درکمال اعتبار و احترام روزگار خجسته ساعات می گذراند . [2]

۱ — اصل: گذاردن

۲ـصفحهٔ ب‌ازورق۳۵۵ بهمین جاختم میشود وصفحهٔ الف‌ازورق۳۵۶سفیداست.

[۳۵۶ ب] مرحوم سعادتمند خواجه سیف‌الدین محمود نقشبند

آن جناب نسبت قرابت قریبه با عندلیب بوستان فصاحت و شیرین کلامی خواجه غیاث الدین علی نقشبند یزدی داشت و در اقسام کمالات و هنر و کیاست یگانهٔ روزگار ووحید اعصار بود . در اصابت رای و وقوف ومهارت درامر نقشبندی شبیه و نظیر نداشت . لاجرم کمالات او در السنه و افواه دایر گشته شمه‌ای‌از آن به عرض خاقان زمان و زمین خلاصهٔ اعاظم السلاطین ابوالمظفر سلطان شاه صفی ماضی موسوی صفوی رسیده قامت قابلیت‌اوبه‌تشریف‌خلعت‌آراسته درزمرهٔ بندگان انتظام فرمود و به آن التفات پایهٔ قدر و منزلت آن جناب روی در تزاید نهاده در اندك زمان آن مقدار املاك و رقبات وباغات بهشت بنیاد واسباب جمع نمود که کم دولتمندی‌رامیسرشده باشدودر«فراشاه» مزرعه‌ای‌احداث کرده‌درآبادانی آن‌مساعی جمیله به‌تقدیم رسانید ودر«محلهٔخیرآباد» اهرستان باغی که نمونه‌ای از گلستان ارم است [۳۵۷ الف] مشتمل بر عمارات مرغوب طرح نموده به‌اتمام رسانید و به جهت مثوبات اخروی درقناة سلغرآباد به‌رضای مالکین یك‌رقم‌آب زیاد کرده‌نصفی به‌صاحبان بازگذاشته نصفی دیگراز خانه‌ها وباغچه‌های « محلهٔمال امیر » و«قلعه کهنه» جاری ساخته بردر «مسجد جامع کبیر»آورد وحوضی‌مانند فکر عقلا عمیق وبسان همت اهل‌سخا عریض وپهناور ترتیب دادتابندگان حضرت رحمان‌مستفیض گردند. ودر « محلهٔ قلعه کهنه » حمامی نیکوساخت. مقارن‌آن ذره‌ای از توفیقات الهی و شرزمه ای از عنایت لایزالی شامل حال خواجهٔ مومی الیه گشته به‌الحاح و مبالغه والتماس رخصت مجاورت نجف اشرف اعلی ازحضرت پادشاه دین‌دار حاصل نموده بدان‌مکان متبرك که قبلهٔ ارباب حاجات و محل استجابت دعواتست شتافته روی مسکنت به‌آن خاك پاك گذاشت و مدت چند سال به عبادت شبانه‌روزی‌قیام و اقدام نمود [۳۵۷ ب] و دست همت از آستین سخاوت بیرون آورده به‌درم و دینار به زایران و مجاوران آن ارض معلی‌مضایقه نکرده به‌دانهٔ احسان مرغ دل همگی را به‌دام محبت خود درآورد و در صحن روضهٔ مقدسه ، **شعر** :

امام انس و جان شاه ولایت سرور غالب
که می زیبد گدای آستانش را سلیمانی

چاهی حفر نمود و عمارتی برسر چاه‌ساخته مبلغی ازحاصل رقبات خودمعین گردانید که هرساله به‌جهت اخراجات کشیدن آب اولاد او می‌داده باشند و این خیر جاری امید هست که تا قیام‌الساعة باقی و پایدار ماند وچون خواجهٔ موفق مدتی متمادی به طاعت و عبادت و زیارت عتبات عالیات و مجاورت روضهٔ منوره روزگار گذرانید جهان فانی را وداع کرده روی به عالم باقی آورد و در روضهٔ مطهر مدفون گردید، **شعر:**

چونکه در آنجا شده مدفون تنش
مرتبهٔ خاص بشد حاصلش.

[۳۵۸ الف] جامع فضایل نفسانی مرجع اکابر و اهالی
مولانا عبدالحی متولی

خلف‌صدق عالی‌جناب غفران دستگاه معالی پناهی **مولانامسعود متولی** است که نسب شریفش به چند واسطه به حاوی علوم ظاهری و باطنی مولانا سعدالدین محمد حموی می‌رسد. لمعات فضایل و کمالات مولانا سعدالدین محمد مانندفروغ آفتاب جهانتاب منور عرصهٔ ربع‌مسکون‌ورشحات‌اقلام فیض انجام آن زبدهٔ شیخ و شاب بسان قطرات سحاب خضرت بخش‌فضای جهان‌بوقلمون، از جواهر کلام سحر آفرینش صدف افلاك‌پردرشب‌افروز وازلئالی گفتارش‌عرصهٔ‌عالم خاك جواهراندوز، تصانیفش در اقسام علوم بی‌حد و در هرتصنیف خزاین معانی بی‌عد، لاجرم حاجت به‌آن نیست که خامهٔ دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید و به‌انامل سعی واجتهاد ابواب [۳۵۸ ب] مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب ایقان بر گشاید.

و مولانا مسعود پس از وصول به‌سن رشد و تمیز بواسطهٔ مناسبت اصلی و ملایمت ذاتی به دستور آباء عظام واجداد کرام به امر تولیت «مسجد جامع کبیر»

دارالعبادهٔ یزدقیام واقدام نموده غایت‌امانت ودین‌داری ونهایت دیانت‌وپرهیز گاری بجای آورد و از عهدهٔ نظم ونسق و تعمیر و رونق آن مکان‌متبرك کما ینبغی بیرون آمد و به جهت سکنی خود و اولاد امجاد در « محلهٔ دردمق » قصبهٔ مهریجرد باغی بهشت بنیاد و عمارتی خورنق نژاد کـه رشك فرمای جنان و نگارخانهٔ چین بود طرح انداخت وبه‌نوعی به‌اتمام رسانید که سپهر برین درعرصهٔ زمین مانندآن‌ندیده و موسوم ساخت آن‌نزهت قرین رابه« باغ باحرز[1] »(؟) ودر برابر باغ مسجد عالی اساس فیض بخش ومصنعهٔ کوثر اثر حیات [2] بخش ترتیب نمود وچون خاطر ازین امور فارغ ساخت [۳۵۹ الف] رایت عزیمت به‌صوب عالم آخرت برافراخت .

و ولد سعادتمند نیکو خصایل **مولانا عبدالحی** را به‌نیابت گذاشت و آن‌عالی جناب به غایت دین‌دار و پرهیز گار و زاهد و متورع بود و با امرا و حکام و وزرا در کمال‌ابهت‌واستغنا سلوك می‌نمودوبسیاری دکاکین وباغات و مزارع خریده‌اضافهٔ موقوفات سرکار مسجدمزبور که‌نمونه‌ای ازمسجد اقصی‌است نمود وباغات ومزارع وقف‌آن سرکار که در زمان فتن وفتور به‌تصرف سلاطین ماضیه وحکام سابقه درآمده بود بعد ازسعی و ترددات که حقیقت آن به مسامع پادشاه جهان نافذ فرمان‌عرصهٔ ربع مسکون خاقان گیتی ستان ، **شعر:**

خدیو جهان خسرو دین پناه
جوانبخت جم قدر عباس شاه

رسانید و احکام و ارقام حاصل کرده مجدداً داخل رقبات آن‌سرکار گردانید و موذنان و حفاظ [۳۵۹ ب] و خدام‌تعیین[کرده] وآشخانـه ساخته اطعام یومیهٔ به‌جهت‌فقرا و ایتام وضعفا مقررنمود. و ساحت‌در مسجدو دهلیزو اطراف و جوانب ازسنگ فرش نمود وپس ازآنکه سن‌شریفش‌هشت مرحله ازمراحل عشره‌طی‌نموده قریب به‌منزل نهم رسیدعالیجناب نجابت‌وافادت‌پناه حاوی کمالات و جامع **اخلاق**

۱ـ نسخهٔ وزیری با خرر ۲ـ اصل : حیوات

حسنه‌شهابامولانا‌عبدالله خلف ارجمند سعادتمندش که به‌محاسن‌آداب‌ومکارم اخلاق موصوف‌و به‌صفت دین داری و پرهیزگاری معروف و سیمای نجابت ذاتی از ناصیهٔ خجسته‌اثرش هویداوعلامات سعادت‌دو جهانی‌ازجبین مبین‌اش پیدا برمسند تولیت شرعی نشانید و زمام رتق و فتق و حل و عقد و بسط و گشاد سرکار فیض‌آثار خانهٔ معبود در قبضهٔ اقتدار ولد رشیدکامکار گذاشته جهان فانی‌را وداع کرده [۳۶۰الف] روی به عالم باقی آورد و چون آن جناب معالی قباب حسب الارث و الاستحقاق به جای آباء عظام و اجداد وافر احترام قرار گرفت نهال قامت با استقامش از جویبار رحمت الهی سر کشیده سایهٔ مرحمت بر مفارق زهاد و عباد گسترده همت عالی نهمت بر تعمیر ورواج و رونق آن بقعهٔ رفیعه گماشته در شهر و بلوکات املاك و رقبات بی شمار خریده و اجرای قنات عباس آباد حوالی مهریجرد نموده داخل موقوفات‌سرکار مزبور نمود وبه‌نوعی‌سعی واجتهاد کرد که زیاده‌برآن مقدوراهالی روزگار سابق ولاحق نبوده و نخواهد بود . لله‌الحمد والمنه که‌بسعی آن‌عالی وقار الحال در کمال رونق وحاصل موقوفات‌آن به‌موجب شروط واقفین به‌مصرف رسیده دقیقه‌ای فوت و فرو گذاشت نمی‌شود .

براذکیا پوشیده نماند که‌پادشاه بی‌ولد آن‌عالی حسب را خلف ارجمندی کرامت فرموده موسوم به **مولانا اسحق** که نجابت ارثی [۳۶۰ ب] با کمالات مکتسبی جمع نموده و به حدّت طبع و جودت ذهن ومکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد ابنای روزگار است و پیوسته نقش رضامندی والد عالی‌مقدار بر لوح ضمیر نگاشته به‌ضبط و نسق املاك و رقبات سرکار فیض‌آثار مسجد مبارکه قیام و اقدام نموده متوجه احوال ضعفا و مستحقان و فقرا می شود و همگی را به درم و دینار خوشدل می‌سازد .

وعالیجناب‌شها باعبداللها در«باغ باحرز»[1] که به‌ارث‌شرعی به‌اوانتقال‌یافته بود عمارات عالی اساس ساخته در تزیین و تکلف‌آنها و آبادانی‌آن سعی جمیل به‌جای آورد . چگویم از صفا و زینت ونزهت آن ساحت جنت نشان . اگر خور العین

۱- درین مورد نسخهٔ وزیری نیز «باحرز» است.

این‌مکان فرح افزای دیدی ازرشك درکانون سینه صدهزار شعلهٔ سوزنده افروختی. اگر فردوس برین به تماشای این بهشت مثال رسیدی از آتش غیرت چون دوزخ تابنده سوختی، [۳۶۱ الف] شعر:

زرشك این بر و بوم خجسته
بهشت عـدن در دوزخ نشسته

شمیم عنبر آمیز و نسیم عطر بیزش جان پرور روح روحانیان از هـوای دلاویزش دریوزه گر، نظم:

هـوا چندان [۱] نشاط انگیز و نیکوست
که از شادی نگنجد غنچه در پوست. [۲]

[۳۶۲الف] الموفق بتایید ازلی خواجه‌کریم الدین براکوهی

آن جناب از جملهٔ اشراف و اعیان قصبهٔ براکوه من اعمال کرمان بود و به‌غایت نیکو اعتقاد و پاك طینت وخجسته صفات‌بوده به‌صفت عقل ودیانت موصوف و به‌زیور زهد وعبادت آراسته. درعین جوانی ازوطن مألوف به‌خطهٔ یزد آمده‌رحل اقامت گسترده و بداد و ستد مشغول گشته به‌خریدن املاك و رقبات همت گماشت وچندان از باغات بهشت بنیاد ومزارع نزهت‌آباد و منازل دلنشین به عنوان ملکیهٔ شرعی در ید تصرفش قرار گرفت که از حیطهٔ تعداد بیرون است. و مدت سی وپنج سال در یزد روزگار گذرانید و هر گز خاطری آزرده نساخت و چون اجل موعود در رسید در سنهٔ ثلث و ثمانین بعد الف به‌ناکام دست از دنیای ناپایدار کوتاه کرده بمنزهات آن‌جهانی شتافت.

خواجه‌شمس یوسف

مشارالیه از مردم ولایت خطهٔ میبد بود. در آغاز جلوس‌همیون [۳۶۲ ب] پادشاه گیتی‌ستان، مصراع:

خدیو فلك رتبه عباس‌شاه

۱ـ اصل: خندان ۲ـ صفحهٔ الف ازورق۳۶۱ بهمین‌جاختم‌میشودوصفحهٔب آن‌سفیداست:

به‌حسب حسن‌طالع به ملازمت اشرف رسیده منظور نظر اعتبار گردید و به‌خدمت تصدی[خالصجات]دارالعبادهٔ یزد سرکارخاصهٔشریفه‌سرافرازشده‌روز به‌روز آثار رشد وکاردانی وضبط و ربط مهمات از ناصیهٔ احوال او مشاهدهٔ خاقان بنده‌پرور گردیده واعتبارش می‌افزودو او در مهم تصدی به وفور رشد وکاردانی مدتها در مملکت یزد حکمرانی کرده مالك باغات فردوس مانندو مزارع‌نزهت قرین وخانات‌و دکاکین گردید. ازجملهٔ متملکات ومتحدثات اویکی«چهار سوق‌میرچقماق»وخان مشهور به «کاروانسرای شمس یوسف» است .

و دیگر خانه و باغچه در قصبهٔ مهریجرد احداث نمود که صدق این مقال مناسب آنست[1] : و از هر گوشهٔروضه آن‌نگارخانهٔ چین ـ دوشیزگان وحورعین کامثال‌اللؤلؤالمکنون.

و خواجه شمس یوسف را پسری رشید بود [۳۶۳ الف] **نورالدین محمد**در کمال وجاهت و شجاعت. در اوایل جوانی‌وعنفوان شباب به‌طرف هند رفته‌به‌حسن طالع و وفور مردانگی منظور نظر التفات خان عالیشان آصف خان شده در سلك ملازمان آن جناب انتظام یافت و در زمانی اندك اموال واسباب بسیار فراهم‌آورده به‌ولایت ایران فرستاد و خود درهمانجا مانده چون اجل مقدر در رسید متوجه‌سفر عقبی گردید. وحال‌تحریر این‌نسخهٔ بلاغت‌دثارصبیه زاده‌های او **خواجه‌شمس الدین** و **خواجه‌نورالدین محمد** در فیروزآباد میبد به‌خوبی و خوشحالی می‌گذرانند .

توفیق وتایید آثار حاجی مولانا قطب الدین نقشبند

به‌سلامت نفس و استقامت طبع و محاسن آداب معروف و به‌صدق گفتار و حسن کردار موصوف. لوح ضمیر منیررا به نقوش‌خیرخواهی خلایق آرایش داده خود را ازگفتن کلمة الحق معاف نمی‌دارد و در طلب رضای الهی غایت سعی‌نموده برخود واجب و لازم می‌داند. دربدایت‌حال و عنفوان شباب‌به‌مضمون این مقال که،

۱ـ ظاهراً اینجا اشعاری ساقط شده است .

شعر :

هست طـواف حرم کـردگار
در دوجهان [۳۶۳ ب] واسطهٔ اقتدار

متوجـه گزاردن[۱] حج اسلام و طواف روضـهٔ منورهٔ حضـرت خیرالانام علیه ـ الصلوة والسلام شده بعد از ادراک زیارت به‌وطن مألوف مـراجعت نموده در کمال حرمت و نهایت عزت روزگار می گذراند و در امر نقشبندی و مهارت در آن مظهر بدایع صورت و مظهر نوادر هنر گردیده قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم‌و بیان معجز شیمش ماحی تصویرات هنروران بنی‌آدم .

و بخشندهٔ بی‌مانند آن جناب‌را چندولد صالح کرامت فرموده، واکبر ایشان **ملاعبدالکریم** است که‌هر گز گرد گناه بذیل‌جامه‌اش‌ننشسته‌وارادهٔ عصیان بخاطرش خطور نکرده. در بدایت حال بعضی اوقات به‌نوشتن‌خط وتعلیم در آن همت گماشت و در خط ثلث و نسخ ید طولا بهم رسانید .

وجناب حاجی مولانا قطب‌الدین را دراصل قصبهٔ مهریجرد به« محلهٔ‌دردهٔق» باغیست جنت مثال و به‌عذوبت ماء ولطافت هوا موصوف وبه کثرت اشجار میوه‌دار و وفور اثمار حلاوت‌آثار معروف، **نظم:**

باغـی چو بهشت از نکویی
چون باغ ارم به تازه رویی .

[۳۶۴ الف] زایر بیت الله الحرام خواجه محمد شفیع ولد خواجه احمد

در ایام شباب و عنفوان جوانی به امر تجارت قیام نموده چندین مرتبه سفر هندنمود وبعدازآنکه اسباب وجهاتش‌به‌سرحدنصاب و کمال رسید متوجه گزاردن[۱] حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام شده پس از مراجعت در خطهٔ یزد پای در دامن فراغت کشیده در اصل شهر و بلوکات باغات

۱ـ اصل : گذاردن

خوب و مزارع مرغوب خریداری کرده دریِد تصرفش درآمد وحال تحریر که سنهٔ هجری به‌ثلاث وثمانین والف رسیده سن آن جناب قریب به‌هشتادرسیده و اثرپیری درآن عزیز اثر کرده وحواس ظاهری خلل کلی پذیرفته گردش آسیای چرخ‌دوار غبار ضعف برفرقش افشانده و دست‌برد خزان روزگار آب طراوت و آثار لطافت‌از نهال بوستان حیات باز ستانده، شب شباب که سراسراسباب قوت و تابست به صبح شیب مبدل شده، **شعر:**

آه کـه ایام جوانی گذشت
عمر بدانگونه که دانی گذشت
داعیه کم گشت و ندامت فزون
رفت ز سر بـاد رعونت بـرون

وآن جناب راولدارشدیست **آقا بقا** نام. [۳۰٤ب] جوانیست‌حمیده اخلاق خجسته اطوار، به‌سلامت نفس موصوف و به‌صلاح و کم آزاری معروف که در اوان شباب به‌دلالت هادی توفیق شرف طواف بیت‌الله‌الحرام وزیارت روضهٔ حضرت رسول انس و جان صلواة الله الملك المنان دریافته .

حاجی غلامرضای مال‌امیری

درمبادی ایام جوانی به‌امر تجارت که مستحسن ارباب‌عقولست مشغول گشته اسباب و مؤنت تمام بهم رسانید و در « محلهٔ‌مال امیر » خانـهٔ خواجه قوامی که از مشاهیر منازل بهشت بنیاد است خریداری نمود و بسیاری املاك و رقبات درموضع سلغرآباد و یعقوبی و تفت بهم‌رسانید .

و او را دو پسر بود صالح‌وعابد: یکی **حاجی محمد علی** نام ودیگری موسوم به‌**محمد حسین**. در اوایل شباب‌متوجه عتبات‌عالیات شدند، دراثنای راه‌ناگاه ازجام « کل نفس ذائقة الموت » جرعه‌ای‌نوشیده به‌عالم بقا رفتند. ازغم والم فراق آن دو قرة العین و سبب طول مکث درین دار ملال مقدمهٔ سپاه مرگ که عبارت از ضعف پیری باشد بر مملکت نهادش تاختن آورد و طلایهٔ لشکر اجل کـه اشاره به‌موی

سفید است حوالی حصار وجودش فرو کوفت، شعر:

نوبت پیری چو زند کوس درد
[۳۶۵الف] دل‌شود ازخوشدلی وعیش‌فرد
موی سفید از اجل آرد پیام
پشتِ خم از مرگ رساند سلام

حاجی غلام رضا دانست که دم بدم کوس‌رحیل فرو خواهند کوفت وسرمایهٔ حیات که متاعیست در خانهٔ بدن ودیعت نهاده بازخواهند طلبید، در فکر کار آن جهانی افتاد و حقوق واجبی که بر ذمه داشت از خمس و زکوة [1] به‌مستحقان رسانید و در «محلهٔ مال امیر» به‌قرب «حوض آبشور» حمامی در نهایت خوبی‌و وسعت و تکلف بنا نمود و اتمام آن در شهورسنهٔ ست‌وسبعین و الف اتفاق افتاد.

میر کمال‌بندرآبادی

اعضای ترکیب اوخالی ازغرابت نبود وبه‌عظم جثه[2] و دورهٔ کمر و کوچکی سر و بزرگی شکم مشهور و معروف بود. در امور دنیوی ید بیضا داشت، اما از فضایل اکتسابی و نفسانی به‌غایت بی بهره بود، چنانچه‌بزرگان اشاره فرموده‌اند، مصرع:

جوی طالع ز خروار هنر به

به‌حسب امداد طالع و تقدیر قضا از مرتبهٔ دکانداری به‌منصب نظارت خالصهٔ خطهٔ یزد سرکار خاصهٔ شریفه [۳۶۵ ب] و حکومت و داروغگی **مجوسیان** رسیده مدت چند سال به‌استقلال در سرانجام امور ملك‌و مال دخل داشت و به‌شرب‌مدام شعف تمام داشت. مضمون این رباعی که زادهٔ طبع‌عزیزی است مناسبت تمام‌به‌حال او دارد، رباعی:

شغل تو و این باده پرستی با هم
مانند بلندی است و پستی با هم

۱ـ اصل: زکواة ۲ـ اصل: جسته

حال تو به‌چشم خوبرویان ماند
کانجاست همیشه نور و مستی با هم

در ایام اقتدار در کمال مغروری و بلند پروازی سلوك نموده علم کامرانی ارتفاع داده بود تا آنکه به‌تصرف در اموال دیوانی و تعدی به‌رعایای مجوسی متهم گشته درسنهٔ اربع و خمسین والف معزول و محبوس گردید . چون خود را مقید نتوانست دید افیون دوبالا برانداخته سر در نقاب تراب کشید ، **شعر:**

نردبان خلق از ما و منی است
عاقبت این نردبان افتادنی است
هر که او یك پله بالاتر نشست
گردن‌اوخوردترخواهدشکست[1] [۳۶٦الف]

بر پیشگاه ضمیر منیر مستعدان روزگار و صاحبان دولت واعتبار پوشیده و پنهان نماند که کمالات میر کمال‌الدین ازمضمون‌انشاء کتابتی که‌زادهٔ طبع‌دانش‌پذیرش بوده به‌افلاطون دوران و ارسطوی زمان کاشفامحمدای طبیب که حکیم‌باشی ایران واز جملهٔ مقربان خاص ومحرمان سرادق اختصاص سلاطین والامکان صفوی بنیان بود مرقوم قلم حماقت رقم گردانیده معلوم همگنان می گردد که ، **شعر :**

بخت و دولت به کاردانی نیست
جز به تأیید آسمانی نیست
کیمیاگر به غصه‌مرده و رنج
ابله اندر خرابه یافته گنج

درآمد کتابت سعادت‌نصاب‌اعتمادی‌دولت‌ایاب‌اعتضادی‌نواب‌مستطاب‌فلك‌جناب آفتاب‌احتجاب خورشید شعاع قمر رکاب فردوس مکانی حکمت پناه بلقیس رتبت جنت آشیانی‌جالینوس الزمانی ملایی‌زرین کلاهی آنکه‌اورا به‌وصف حاجت نیست **ملا کاشف‌الدین محمد** سلام‌مالا کلام عرضه می‌دارد.

۱ـ دراصل روی این دو بیت‌خط کشیده شده است . نسخهٔ وزیری هم‌اشعاررا ندارد.

بدان ای عزیز که چون سخن [٣٦٦ ب] بدین مقام رسید طوطی بنان از تحریر باقی اعراض کرده در بیان احوال دیگران به ترنم در آمد .

مرحوم خواجه علی اکبر طراح

به صنوف کمالات انسانی و فصاحت و خلق اتصاف داشت و به اوصاف ارباب عرفان وتحقیق واستسعاد به سمات اصحاب ایقان و تـوفیق خیرات و مبرات امتیاز تمام داشت. در بدایت حال به مقتضای ایام شباب پیوسته به اسباب بهجت و مسرت پرتو التفات برعیش و عشرت می انداخت و در بزم امانی و شادمانـی می نشست و نوای مطربان خوش الحان زمزمهٔ طرب و شادمانی در عشرتگاه ناهید می رسانید . ناگاه ابواب عنایت ربانی برروی روزگارش مفتوح گردید و دست در دامن توبه و انابت زده روی به طاعت و عبادت آورد و به خیرات و مبرات راغب گشته در « محلهٔ شاه ابوالقاسم » مصنعه بنا نمود و از عین فیض بحر موهبت الهی به سعی آن جناب مصنعه ای ساخته گشت کـه ریاض [٣٦٧ الف] آمال تشنگان بادیهٔ غوایت تازه و سیراب گردید و خواجهٔ موفق شکر فیاض علی الاطلاق به جای آورد. آنگاه روی ارادت به آستان ملایك آشیان، **شعر:**

علی عالی الشان مقصد کل
بذیلش جمله را دست توسل
جبین آرای شاهان خاك راهش
حـریم قدس دور بارگـاهش
ولایش عروة الوثقی جهان را
بدو نازش زمین و آسمان را

آورد و رحل اقـامت گسترد و در آن مکان سعـادت نشان به طاعت و عبادت حضرت ذوالمنن و اقامت وظایف صیام و قیام وهرگونه فرایض و سنن می پرداخت تا وقتی که جهان فانی را وداع کرده روی به عالم باقی آورد و درارض مقدس نجف

اشرف معلی مدفون گردید .

و آن‌جناب‌را دوپسر بود : **خواجه محمد رشید و خواجه محمدمقیم** . خواجه محمد رشید در زمان [۳۶۷ ب] حیات [1] والد آفتاب حیاتش به مغرب فنا غروب نمود. و خواجه محمد مقیم بعد از آنکه به طواف بیت‌الله الحـرام و زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت خیرالانام علیه‌السلام مشرف گردیده بود فی سنهٔ سبع و سبعین بعد الف دست قضا اوراق زندگانی او را به‌باد فنا داد .

بر رای اصحاب اعتبار پوشیده نماند که خواجه علی اکبر را مالك الملك قدیر املاك و رقبات بسیار کرامت کرده بود و آن جناب در ایام مجاورت [نجف] اشرف‌اقدس‌اعلی فروخته وجه‌آن در راه پروردگارعالمیان‌به‌فقرا ومسکینان ایثار نمود .

و ایضاً مشارالیه را خانهٔ نیکو در « محلهٔ مال امیر » بود که میاه سلغرآباد در آن جاری و در ایام اختیار عمارت عالی کـرده بود و تا اکنون در یـد تصرف اولادش باقی مانده [2] .

۱ـ اصل: حیوات ۲ـ صفحهٔ ۳٦۸ الف دراصل‌سفیدست.

سطر دویم

در ذکر صلحاء و گوشه نشینان و مهندسان هنرور و هنروران مهارت گستر

✿✿✿

و آن مشتمل است بردوحلّه .

حله اول

در ذکر صلحا و گوشه‌نشینان

امیرهدایت‌الله

حافظ قران و قاری کلام ملك علام است و سیدیست صحیح‌النسب به‌صلاح و تقوی آراسته و ازغایت عبادت و ریاضت رنگش زرد گشته . دراوایل ایام زندگانی شاگردان بسیار داشت که از وی قرآن آموخته تعلیم قرائت می گرفتند . در سنهٔ سبعین و الف در بقعهٔ صفیهٔ تفت قهستان رحل اقامت انداخته به عبادت پروردگار عالمیان مشغول گردید.

و **امیرنعمت‌الله** مهین‌فرزندش کمر خدمتکاری والدبرمیان جان‌بسته‌چنانچه باید و شاید به‌خدمت شبانه‌روزی قیام می‌نماید .

حاجی محمد زمان‌جندقی

آن‌عزیز مکرمت‌قباب به‌مکارم اخلاق‌ومحاسن آداب موصوف و معروف‌است. دانشمندی گفته که من در لطافت و ظرافت و استقامت عقل و روش صوفیه و لزوم

قناعت و اعتقاد پاکیزه و کثرت عبادت و وفور زهد [۳۶۸ ب] و تجرد وتفرد از علایق دنیویه و خوش بودن و خوش گذرانیدن بی اسباب صوری مانند او کمتر دیده‌ام و چنان خلیق و شیرین سخن و مؤدب است که راحتی از مجالست با وی می‌یابم که از مجالست هیچکس دیگر نمی‌یابم.

سالها میانهٔ **مولانا عباس گیلانی** که شمه‌ای‌ازفضل‌و کمال‌اودرین اوراق‌تحریر یافته رابطهٔ محبت و اتحاد مستحکم بود. چنانچه در آن ایام که ضعفی در باصرهٔ مولانا عباس روی داده از دیدن باطل و عاطل مانده بود به منزل خود بـرده مدتها به‌تفقد حال او می‌پرداخت و سرمویی از جوانمردی و مروت فوت و فرو گذاشت نکرد و به‌مضمون ابیات شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل کـرده نسبت به‌آن فاضل غریب بینوا و سایر فروماندگان‌رعایتها نمود، **نظم:**

به‌حال دل خستگان در نگر
که روزی تو دل خسته باشی مگر
درون فـروماندگان شاد کن
ز روز فروماندگی یاد کن.

[۳۶۹الف] شیخ اسمعیل صوفی

مردیست‌درویش نهاد، به‌اخلاق پسندیده و آداب‌آراسته و نهال اقوال وافعالش باظهار مکارم اوصاف پیراسته و بواسطهٔ آنکه دلی دارد به‌حقایق معرفت دانا اهالی شهر اورا دوست می‌دارند، **شعر:**

آنرا که کمال معرفت شد حاصل
هم‌مونس جان باشد وهم مرهم دل

قریب سی سال است که در مسجد جامع کبیر گوشهٔ خلوتی اختیار نموده و اوقات را صرف عبادات می‌نماید و به‌اندك چیزی قناعت کرده خودرا تسلی می‌دهد و بهزبان‌راز می گوید، **مصراع :**

هر که قانع شد به‌خشك و ترشه بحر و براست

و به‌ذکر و ذاکری کمال شغف دارد و طـریقهٔ صوفیه را نیکومی‌خواند. در

شبهای جمعه صوفیان و ارباب حال در حجرۀ او جمعیت نموده به ذاکری قیام می‌نمایند ودر آن حال او را حالی دست داده به‌سماع‌درمی‌آید. امید که موفق بوده این غریب وادی تحسررا بدعا یاد نماید، **مصراع** :

شاید که باز بینم دیدار آشنارا.

خواجه محمدعلی المشتهر به‌حاجی ارباب

صالحیست به‌کمال نفس موصوف [۳۷۰ ب] و به‌نیکویی اخلاق معروف. مولد ومنشأ او قصبۀ طیبۀ بافق است. درعنفوان‌جوانی وایام شباب به‌خطۀ یزدآمده ساکن گشت و در اندك زمان اسباب و مایعرف موروثی که مبلغی کلی بود صرف صلحا و درویشان نمود وبه‌دستیاری توفیق و به‌پایمردی همت دومرتبه سفرحجاز و یثرب نمود و الحال با دست تهی‌و توشۀ توکل، **شعر**:

بگذشته‌ازتکلف‌و بنشسته گوشه‌ای
زاسباب‌این جهان شده قانع‌به‌توشه‌ای

بدان ای درویش که آن‌عزیز مدتی متمادی در شادی گذرانید وبهار جوانی را به خزان پیری و ناتوانی رسانید. الحال آثار ضعف در اطراف‌بدنش پدید آمده سرور از دل و نور ازبصر رخت رحیل بربسته و نهال قوت که میوۀ مراد بارآوردی ازسموم عجز و بیچارگی روی به‌پژمردگی نهاده و چراغ طربش ازتندبادآفت و تعب منطفی‌شده وبساط نشاط به‌هجوم غموم منطوی گشته و زمان‌زمان زبان‌به‌ادای این مقال گویامی گرداند، **نظم**:

نشاط جوانی ز پیری مجوی
که آب روان باز ناید به جوی
بباید هوس کردن از سر به در
که دور هوس بازی آمد بسر
چو بر سر نشیند ز پیری غبار
دگر عیش و شادی توقع مدار

[۳۷۱الف]درویش‌علی‌خان

از طبقهٔ اتراك است ودرویشی مجذوب بود واز وی کرامات و خوارق عادات ظهور می‌نمود وقریب بیست سال در خطهٔیزد بوده اکثر اوقات درمزارات متبرکات به‌سرمی‌برد و از کسی‌چیزی طلب نمی کرد وپیوسته به‌سرکارد درنهایت خوبی‌آیات قرآنی و احادیث حضرت نبوی صلواةالله و سلامه علیه بردر ودیوار نقش می کرد. در آن حین که خسرو سکندر آیین علیین آشیان خاقان فردوس مکان ابوالمنصور سلطان شاه‌صفی انارالله برهانه سریر سلطنت‌را خالی نموده عازم مملکت بقا گردید وسرپنجهٔ قدرت قادر کن فیکون‌مقالیدخلافت‌ربع‌مسکون به‌مقتضای « ان‌الارض‌لله یورثها من یشاء من عباده » به‌قبضهٔ درایت خاقان سپهر منزلت خورشید رتبت‌قدر قدرت قضا صولت خلاصهٔ ملوك عالم زبدهٔ سلاطین بنی‌آدم شاه‌عباس ثانی بهادرخان داده ماهیچهٔرأیت ظفر آیتش ازمشرق‌عظمت طلوع کردوهنوراین‌خبر انتشارنیافته بود و به‌غیر از خواص براین معنی مطلع نبودند یکی از ارباب جاه و جلال که به سرّکار آگاه شده بود درویش علی خان را دیده می گوید که از خسرو ایران چه خبرداری. [۳۷۱ ب] درویش روشن ضمیر به‌نور کرامت دریافته زبان به‌ادای این مقال می گشاید، **بیت:**

یتیمی که نا کرده قرآن درست
کتب خانهٔ هفت ملت بشست

اگر اصحاب تفکر تأمل نمایند بکنه‌سخن‌اوخواهند رسید که شاهنشاه قضا فرمان در سن طفولیت در مسند خلافت و گیتی ستانی متمکن گردید و پادشاهان جهان سر برخط فرمان و متابعتش[۱] نهادندو آفتاب رای گیتی گشای آن‌حضرت از افق حشمت نورافشان شده ولایت شرق و غرب را کـواکب آسا معدوم و نا پیدا ساخت و حقیقت این که، **شعر** :

چو خورشید بر دارد از رخ نقاب   ستاره نهان گـردد اندر حجاب

به وضوح پیوست .

۱ـ اصل : مطابعتش

عارف ریاضت کش سیفاء زر کش

به‌جودت‌طبع و حدّت ذهن شهرت تمام دارد دربدایت‌حال چندگاه به کسب زرکشی اشتغال نموده درآن فن بی‌مثل گشت وبعد ازآن‌اوقات به‌دانستن علم‌سیاق مصروف داشته مهارتی به‌هم‌رسانید و در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است از ارتکاب مناهی و ملاهی به‌یکبارگـی در گذشت و همت به تحصیل کمالات اخروی گماشت [۳۷۲ الف] وروش صوفیه را پیشنهاد همت ساخت ودرسن‌جوانی به‌سلوك طریق درویشان مایل‌شده به‌اصفهان‌شتافت و در آنجا دست ارادت به‌متابعت شیخ المشایخ خراسان شیخ محمد علی‌صوفی مشهدی زده درسلك مریدان‌آن‌جناب انتظام یافت و بعد از فوت شیخ تقوی دثار به‌مشهد مقدس معلی رفته چندگاهی در آن ارض مقدس در خدمت درویشان و گوشه‌نشینان به سربرده بالاخره به‌مقتضای حب‌الوطن متوجه دیارخود گشت و به‌اداء طاعت‌وعبادت مشغول گردید. [۱]

۱ـ صفحهٔ ۳۷۲ الف بهمین‌جا ختم میشود وصفحهٔ ۳۷۲ ب سفیداست.

[۳۷۲الف] حلهٔ دویم

در ذکر مهندسان هنرور و هنروران مهارت‌گستر

✿✿✿

نادر العصری محمودا نقاش

آن عزیز در چرب دستی انگشت نمای جهان شده و در نقاشی دلپذیر اهل زمان گشته از خامهٔ چهره گشای او جان صورتگران چین در وادی غیرت حیران و از طبع رنگ آمیزش دل نقش پردازان خطا به‌بادیهٔ حیرت سر گردان، **شعر:**

به چابك دستی آن فرزانه استاد
کشیدی نقشها بر آب چون باد
چو زلف و روی خوبان دل افروز
به بستی زلف شب بر تختهٔ روز
چو او بر لوح صورت کلك راندی
چوصورت‌عقل بر جا خشك ماندی

و او را ولد رشیدیست **خواجه مسعود** نام که پیوسته به‌قلم اندیشه امورغریبه و صور عجیبه برصحایف روزگار تحریر می‌نماید و در فن تصویر مهارت تمام‌دارد، **شعر:**

تا خامهٔ تقدیر شده نقش نگار
همچون تو مصوری نیاورده‌به کار

هر چهره که تو گشایی از نوك‌قلم
از غمزه کند خاطر یوسف افکار

استاد محمد صالح ولد استاد شهاب

قدوهٔ مهندسان زمان و مَرجع معماران دوران بود. از جملهٔ آثـار آن استاد نادره‌کار درخطهٔ یزدعمارت «دارالفتح» استو آن چنان بنائیست که قوت ناطقه از توصیف آن به‌عجزقایل وزبان قلم درتعریف آن به‌قصور مایل. دررفعت‌به‌مرتبه‌ایست که مرغ تیز پر تا به سقف آن می رسد چند جای توقف می نماید، [۳۷۳ ب] **شعر :**

پر ازنقش و نگار از فرش تا سقف
مهندس را برو فکر و نظر وقف
ز عالی غرفه هایش چشم بد دور
مقرنس طاقها چون ابروی حور

انهدام بناء حیات استاد محمد صالح در شهور سنهٔ اربع وستین و الف اتفاق افتاد .

«باغ استاد شهاب» که نمونه ای از روضهٔ ارم و در« محلهٔ خلف باغ عزآباد » واقعستاز آثار استاد شهاب معمار والد مشارالیه است .

آقاملك قصاع

در فن کاشی پختن ذوفنون زمان خود بود و پیوسته به‌قلم اندیشه امورغریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر می‌نمود . چند گاه همت بر پختن **چینی فغفوری** گماشت . بعد از تجربهٔ بسیاروارتکاب مشقت بی‌شمار جسم ظروف واوانی که به‌اتمام‌رسانید با چینی بغایت شبیه گشته‌اما رنگ وصفایش چنانچه می‌بایست نبود . منزل و محل سکنی پدران آقا ملك در «محلهٔ خلف باغ عزاباد » بوده و او نیز منزلی به‌غایت دلنشین ساخته تادر قید حیات [۱] بوددرآنجا به‌عشرت گذرانید. **آقا سلیما** و **آقامعز** ولدان مشارالیه‌اند که شغل والد از دست نگذاشته به همان امر مشغولی دارند .

۱ـ اصل: حیوات

[۳۷۴الف] خواجه سمیع زرگر

به‌جودت طبع وحدت ذهن شهرت تمام‌داشت. دراوایل حال چند گاه‌به کسب علوم پرداخته در علم نجوم و ریاضی‌ماهر گردید. بالاخره به‌جهت‌وجه معاش کسب زرگری اختیار نموده دراندك زمان چنان استاد گشت که کورهٔ تفتان آفتاب برای گداز زر او لایق وبوتهٔ رخشان ماه‌کارگاه سیم‌پالای اورا موافق . در جوهرشناسی به‌مثابه‌ای که به‌مجرد دیدن صدف قیمت‌دری که درون او بودی بدانستی و در عیار گرفتن به‌منزلهٔ تجربه به محك از غش و صفای زر خبر دادی، **نظم:**

روز و شب کوشش هنر کرده
وز هنر کار خود چو زر کرده
هرچه بتوان زسیم و زر پرداخت
ساختی آن چنان که نتوان ساخت

و در سنهٔ سبع و سبعین و الف به‌حجاز و یثرب شتافته بعد از گزاردن [۱] حج اسلام و طواف مرقد مطهر [۳۷٤ ب] حضرت خیرالانام به وطن مراجعت کرد و هم در آن ایام پهلو به‌بستر ناتوانی نهاده رخت هستی به باد فنا برداد .

نادر الزمان والاعصاراستاد محمد صادق معمار

قدوهٔ مهندسان و مرجع معماران دوران است و ازجملهٔ آثار آن استادنادره‌کار درخطهٔ فردوس نمای یزد تعمیر عمارت«چهارسوق اعظم» است که بین الجمهور مشهور و منظور اقطار نظاره گیان اکناف و اقطار است . [۲]

---

۱ ـ اصل : گذاردن ۲ ـ صفحهٔ ۳۷٤ب بهمین‌جا ختم میشود

JĀMI'I MUFĪDĪ

(History of Yazd)

Persian Text of the XIth Century A.H.

by

Mohammad Mufid Mustowfi Bafqi

Edited by

IRAJ AFSHAR

Vol. 3

2007
Tehran